

# نادرشاه

ترجمه و اقتباس

مشفق بهدانی



تصویری از نادر مضبوط در موزه آثار هندی ساوت کنتیکتن

کهارت

# نادرشاه

ترجمه و اقتباس

مشفق بهرانی

حق چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است

بهران ۱۳۳۱

---

« چاپخانه شرق »

# فهرست مندرجات

فهرست	موضوع
۵	مقدمه مترجم
۶	فهرست مندرجات
۷	فهرست تصاویر
۸	غلطنامه
۹	فصل اول - اوضاع ایران قبل از روی کار آمدن نادر
۲۸	فصل دوم - اصل ونسب نادر ونهشتین اقدامات او
	فصل سوم - مناسبات اولیه نادر وطهماسب - تصرف مشهد ولشکرکشی های کوچک
۳۶	
۵۰	فصل چهارم - اخراج قزلباشها
۶۴	فصل پنجم - زور آزمائی نادر با ترکان و یکسره ساختن کار ابدالیان
۷۸	فصل ششم - شکست طهماسب میرزا از عثمانیان و خلع او از سلطنت
۹۳	فصل هفتم - تجدید جنگ با عثمانی - لشکرکشی نادر به بین النهرین
	فصل هشتم - لشکرکشی های نادر (۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ هجری) آغاز تأسیس بیروی دریائی
۱۱۴	
۱۳۴	فصل نهم - تاحگذاری نادر
	فصل دهم - متارکه جنگ بین ایران و عثمانی - روانه نادر بادوسه تصرف بحرین - عملیات بختیاری
۱۴۷	
۱۵۵	فصل یازدهم - تصرف قندهار
۱۶۷	فصل دوازدهم - تصرف هندوستان - از قندهار به کرمان
۱۷۹	فصل سیزدهم - تصرف هندوستان - نبرد کرمان
۱۸۸	فصل چهاردهم - تصرف هندوستان - ورود به دهلی
۱۹۹	فصل پانزدهم - بازگشت نادر از هندوستان
	فصل شانزدهم - لشکرکشی رضاقلی میرزا به ترکستان - آخرین سرد های ابراهیم خان
۲۰۷	
۲۲۲	فصل هفدهم - دوران سبقت سلطنت رضاقلی میرزا
۲۳۱	فصل هیجدهم - نهشتین لشکرکشی به عمان و عملیات خلع فارس
۲۳۶	فصل نوزدهم - لشکرکشی به ترکستان
۲۵۱	فصل بیستم - لشکرکشی به داغستان - سوء قصد به نادر
۲۶۰	فصل بیست و یکم - همیان در خلع فارس دومین لشکرکشی به عمان
۲۸۲	فصل بیست و دوم - جنگ با عثمانی - لشکرکشی به بین النهرین
۲۹۰	فصل بیست و سوم - شورش در ایران
۳۰۸	فصل بیست و چهارم - تجدید جنگ با عثمانی
۳۰۹	فصل بیست و پنجم - صلح نادر
۳۳۰	فصل بیست و ششم - شخصیت و شاهه های نادر



# فہرست گراورہا

- ۱ - نادر شاہ  
آغاز کتاب
- ۲ - منظرہ جنوبی صحن سے منورہ حضرت  
امام رضا درمشہد  
مقابل صفحہ ۴۰
- ۳ - سند تاجگذاری نادر شاہ  
> > ۱۴۴
- ۴ - حملہ نادر شاہ بہندوستان  
> > ۱۷۶
- ۵ - تخت طاوس و تخت دیگری کہ نادر از ہندوستان آورد  
> > ۲۰۰
- ۶ - آرامگاہ نادر  
> > ۳۲۹
- ۷ - فرمان نادر شاہ  
> > ۳۳۶

## مقدمه مترجم

به تنها مورخان ایرانی بلکه استادان تاریخ کلیه کشور های جهان در این قول همداستانند که مادر دهر تا کنون کمتر مرد بزرگی مانند نادر بوجود آورده است و از لحاظ نشان دادن قوای روحی خارق العاده و نبوغ هرماندهی و بنیان گذاری و معجزی که يك فرد میتواند برای میهنش انجام دهد کمتر از مردان بزرگ تاریخ را هم دوش و هم ارز نادر میتوان دانست سیارید محققان اروپائی و آسیائی که نادر را در شہامت و دلیری ، در سوع جنگی ، در استعداد کشور گستانی و در هوش خداداد برتر از کلبه کشور گشایان دنیا منجمله اسکندر کبیر و ناپلئون و تیمور لنگ و غیره میدانند و همه در این نکته شك ندارند که هر گاه این نابغه بزرگ تاریخ در پایان عمر بر حسب ظلم تقدیر گرفتار يك بیماری روحی علاج ناپذیری می گردید شاید از لحاظ عظمت و سوغ او پیداش جهان تا امروز مردی برابر او یافت نمیشد .

یکی از آرزو های من که در تمام مدت خدمت در جهان نویسدگی و مطبوعات بزرگترین مایه افتخارم آشنا ساختن هم میهنان عزیزه بامردان بزرگ تاریخ و تحلیل زندگی و افکار و قوای رجالی بوده است که ما بید ناپلیون و استالین و داستایوسکی و سوپهوار و سیلر و جان دیوئی و عبره و حدان حواب آلودجهایان را بیدار کرده و نکای عظیمه ، افکار هم میهنان حوبش داده اند ، آن بود که روزی بتوانم ایرانیان را حس نکه بابداری بدهگی ادرشاه و آنچه را این نابغه بزرگ برای ستن سیرازه ورق پراکنده تاریخ در ربار ایران و اثبات عظمت روح مرده این آب و حاک انجام داد آشنا سازم زیرا هر گاه بگویم مدارک و آثارى که تا کنون در سوره این مرد بزرگ در دسترس ایرانیان فرار داشت یا از لحاظ ثقل عبارت و با ارجب نارسائی و نقص مطلب درخور استعماده کلیه علاقمندان زندگی نادر بود گزاف نگفته ام و اینک بسیار حرسنده که این آرزو را س می بوسه

وزندگی نادر شاه و شرح جنگها و داستان عبرت انگیز همت و مردانگی.  
او در اختیار هم میهنانم قرار می گیرد.

من برای تهیه این کتاب رنج فراوان برده‌ام، مدت چند سال منابع و مدارك ایرانی و خارجی را از نظر گذرانده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که الحق والانصاف از میان کتابهایی که تا کنون درباره نادر شاه انتشار یافته کمتر کتابی مانند نادر شاه لکهارت انگلیسی که مدت چندین سال مؤلف آن با تحصيل زحمات طاقت فرسا و کاوش در کلیه منابع معتبر دنیا مدارك متن تردید ناپذیری برای تهیه آن بدست آورده و در سال ۱۹۳۸ بزبان انگلیسی در انگلستان بحلیه طبع آراسته شده است محل اعتماد و توجه تواند بود. لکهارت برای نگارش این کتاب توانسته است از تنها نسخه خطی تاریخ سلطنت نادر نگارش محمد کاظم که در کتابخانه (وستو کوودبیای) Vosto Kovedeniya ولین گرام مضبوط است عکس برداری نماید و کلیه مدارك موجود در کتابخانه های بزرگ جهان اعم از پرتقال و اسپانیا و هندوستان و فرانسه و آلمان و هلند و عراق و غیره را بدست آورد.

بنابر این کتابی که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگردد و بزعم من برای کلیه طبقات ایرانی قابل استفاده خواهد بود اقتباسی جامع از نادر شاه تألیف لکهارت با تطبیق دقیق آن با منابع مورد اعتماد ایرانی است و بجرئت میتوانم بگویم این نخستین بار است که کتابی باین تفصیل و دقت در باره نادر شاه انتشار می یابد و امیدوارم در این دوران رستاخیز ملی و بیداری وجدان ایرانیان مطالعه این اثر مفید شیفندگان مجد و عظمت ایران را در باز یافتن عوامل افتخار و عزت و سر بلندی کشور خویش در دنیا کمک مؤثری نماید.

مشفق همدانی

بهران دیماه ۱۳۳۱

# فصل اول

## اوضاع ایران قبل از روی کار آمدن نادر

---

نادر از دو لحاظ یکی از بزرگترین نوابغ جهان است. نخست اینکه در يك دوره استبداد و اشرافی خویشتن را از شبانی بمسندشهریاری ایران رسانید و دوم اینکه نه تنها ایران را از جنگال دشمنان نیرومند و بزرگی رهائی بخشید بلکه آنرا از پست ترین درجه انحطاط نجات داد و در سالك نیرومند ترین و عظیم ترین کشورهای آسیا در آورد.

برای آنکه خواننده چنانکه باید بمقام شامخ نادر و میزان هوش و استعداد و شایستگی وی پی برد لازم است نخست بطور اجمال اوضاع و احوال ایران را در يك ربع قرن قبل از ظهور این نابغه بزرگ یاد آور شویم.

البته این کتاب محل آن نیست که بتفصیل از علل انحطاط صفویه و سقوط این خاندان بزرگ سلطنتی ایران در آن بحث کنیم و بنا بر این ناگزیر باید بطور بسیار مختصر باین علل اشاره نمائیم. مهمترین علت و از گون شدن تاج و تخت دودمان صفویه فساد اخلاق و انحطاط روحی و معنوی شدیدی بود که بر اثر سیاست شاه عباس کبیر در میان اعضای خاندان سلطنتی راه یافت و آنرا بر آن داشت که نه تنها تاج و تخت سلطنت را بر ایگان از دست بدهند بلکه ایران را به یرتگاه خطرناکی نزدیک کنند که سقوط آن از هر حیث بدون پیدا شدن نادر قطعی بمسئله

بود. توضیح آنکه شاه عباس ولیعهد و برادرانش را در چهار دیواری حرمسرا محصور ساخت و رابطه آنان را کاملاً با دنیای خارج قطع کرد بطوری که تعلیم و تربیت آنان ناقص‌ترین وجهی صورت گرفت و از فنون جنگی و راه مملکت داری بکلی بی‌خبر ماندند و بازیچه دست درباریان خود خواه و مغرض شدند و بهمین جهت هنگامیکه ولیعهد بر مسند سلطنت ایران تکیه زد بهیچ روی واقف بامور کشورداری نبود و ناگزیر میبایستی دست بدامن درباریان و اشراف فاسد زند.

یکی دیگر از علل مهم سقوط صفویه بی‌اعتنائی بارتش بود زیرا سلاطین صفویه چنانکه باید به تأثیر ارتش در تأمین استقلال و تمامیت ارضی يك کشور آگاه نبودند و بی‌اعتنائی بسپاهیان را بجای رسانیدند که در سال ۱۱۰۶ هجری (۱۶۹۴ میلادی) هنگام جلوس شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت سقوط دودمان صفویه مسجل گردید. شاه سلطان حسین در زهد و پرهیزکاری چنان راه افراط می‌پیمود که حتی از ریختن خون حیوانات هم انا داشت و چون از جاه طلبی نیز بیزار بود کمترین اقدامی برای تشدید مبانی سلطنت نکرد. اجمال آنکه وی بیشتر در خور صومعه بود تا مسند شهریاری ایران.

اگر چه سالهای نخست سلطنت شاه سلطان حسین در صاوح و صفا سری شده لکن در سال ۱۱۱۱ هجری (۱۶۹۹ میلادی) آثار طوفان شریزش. ! ان گدید نوصبح آ که در آن سال فایب لموح در چند نقطه رء لک کدر دست چپاز و عزت گشودند و در سال بعد در ولایت مدینه در بر آ و اشدشش راه و خنه شد گرگر خاں که یکی ساجم س د

خاموش کرد و پاس این خدمت بسمت والی قندهار منصوب گردید و اندکی بعد غلجائیه را نیز که قبیله ای بسیار نیرومند و متنفذ بودند و از دبر زمان در دشتهای حاصلخیز قندهار و زمین داور و دره های ارغنداب و تارنگ اقامت داشتند سرکوب نمود و میرویس فرمانده آنانرا دستگیر کرد و تحت الحفظ باصفهان فرستاد . میرویس بمحض ورود بیایتخت ، به آسانی شاه سلطان حسین را فریفت و ذهنس را نسبت به گرگین خان مشوب ساخت بطوریکه شاه سلطان حسین ساده لوح نه تنها فرمانده افغانی را از زندان رهائی بخشید بلکه به وی اجازه بازگشت به قندهار داد . میرویس در بازگشت به قندهار نقشه قتل گرگین خان را طرح کرد و در فرصت مناسبی کار او را ساخت و با قبیله خود حمله سختی به پادگان ایراییها و گرجیها برد و شکست فاحشی بر آنان وارد ساخت و عده بیشماری از ایشان را از دم نیغ گذرانید و بقیه را از قندهار اخراج کرد . بمحض اینکه ابن اخبار هیجان انگیز بیایتخت رسید قوای عظیمی به فرماندهی کیخسروخان پسر خواهر گرگین خان سرکوبی میرویس و اسفراز امنیت در قندهار مأموریت یافت اگرچه کیخسروخان در آغاز عاجزاییها را شکست داد لیکن سرانجام کشته شد و تنها عده معدودی از هوایس جان سلامت بردند

بعد از کیخسرو عده ای دیگر از سرکردگان معروف مأمور دستگیری میرویس شدند لکن هیچکدام در این راه موفق نیافتند و بالاخره میرویس پس از آنکه مدت شش سال با اسفراز تاه در قندهار سر برد در سال ۱۱۲۸ هجری (۱۷۱۵ میلادی) جاز سردر عبدالعزیز برادرش حاکم وی شد لکن چون صدی صاحب دشت در دست او

حکومت مرکزی زود تسلیم میشد بزودی وجهه خود را از دست داد و محمود پسر ارشد میرویس بر اثر تحریک عده ای از سران غلجائی عمویش را در سال ۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۶ میلادی) بقتل رسانید و خود جانشین او شد. محمود اگرچه فاقد تجربه و تدبیر پدرش بود لیکن از حیث شجاعت شهرت زیادی بدست آورد.

یکسال پیش از حوادث مذکور یعنی در سال ۱۱۲۹ هجری (۱۷۱۶ میلادی) ابدالیها که از حیث عده بر غلجائیهها فزونی داشتند چون مشاهده کردند که اینان از شورش نتایج زیادی گرفتند آغاز طغیان کردند بدینقرار که عبدالله خان سدوزی یکی از سرکردگان ابدالی بانفاق پسرش اسدالله از زندان گریخت و فرماندهی ایل خود دست به شورش موفقیت آمیزی زد از آن پس وزیران شاه سلطان حسین چندین بار کوشیدند که طغیان را سرکوبی کنند ولی این مساعی مانند کوششهایی که برای رفع شورش غلجائیهها بکار رفت بی ثمر ماند. محمد حسین مورخ معاصر ایرانی در زبدة التواریخ بتفصیل مساعی بیهوده وزیران شاه سلطان حسین را برای سرکوبی ابدالیها و غلجائیهها شرح میدهد و راجع به عیاشی و اهمالکاری آنان که موجب سقوط خاندان صفویه شد داستانهایی مبسوط نقل می کند.

حتی هنگامی که رزم بین غلجائیهها و ابدالیها آغاز گردید وزیران شاه سلطان حسین نتوانستند از فرصت استفاده نمایند. پس از جنگهای شیددی که بین این دو قبیله روی داد و بنتیجه فطمی نرسید اسدالله سدوزی کشته شد و محمود به ظاهر خود را مطیع فلامداد کرد و بتزویب و اظهار حسن نیت و تصویب شاه رسماً فرمانداری قندهار

منصوب شد. محمود فوراً نشان داد که نقشه‌خائنه‌ای در مغز یخته است زیرا در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) بایران حمله شدیدی برد و تا کرمان پیش رفت لیکن لطفعلی خان که یکی از شایسته‌ترین و باوفا ترین فرماندهان نیروی شاه سلطان حسین بود وی را عقب زد. با اینهمه از آنجا که محمود نیک دریافته بود ضعف و انحطاط خاندان صفوی بچه پایه رسیده است، با فراغت بیشتری خویشتن را برای حمله تازه آماده ساخت.

در این اثناء آتش شورش و ناامنی در بسیاری از نقاط دیگر امپراتوری ایران مشتعل گردیده و در همان دقایقی که ابرهای ظلمانی بدین‌طریق در خاور جمع میشد در سمت شمال و باختر نیز آثار طوفان و عیناکی بنظر میرسید.

در آنحال که بساط ناامنی و اغتشاش و شورش در سرتاسر کشور پهناور ایران گسترده شده و طوایف لـزگی داغستان نیز برای طغیان پر دامنه‌ای آماده میشدند روسیه که تحت راهنمایی پتر کبیر بـنـروه قدرت و عظمت رسیده بود استقلال ایران را سخت تهدید میکرد. یکی از عمال معروف روسی بنام ارتمی ولینسکی (Artemii Volynski) بریاست هیتی که در ظاهر هدف بازرگانی داشت وارد اصفهان شد و پس از کسب اطلاعات دقیق و موثق در باره ایران بروسیه بازگشت و به پتر کبیر اطمینان داد که ایران بسرعت فراوان در سراشیبی سقوط بیش میرود و هرگاه نـدشاه دیگری بجای شاه سلطان حسین زمام امور را بدست نگیرد اضمحلال ایران مسلم خواهد بود. با آنکه پتر در آن موقع (۱۷۱۸-۱۷۱۷ میلادی) گرفتار جنگهای شمال بود و نمیتوانست از اوضاع ایران



استفاده فوری نماید، زمینه را برای حملات آینده خود به ایران فراهم ساخت و فوراً بداغستان و گرجستان قاصدانی فرستاد و طوایف این دو ایالت را برای همکاری در اجرای نقشه ای که بر ضد ایران طرح کرده بود با خود همراه ساخت.

ترکیه نیز با کنجکاوی هر چه تمامتر جریان اوضاع ایران را تعقیب میکرد. اگرچه در سال ۱۷۱۸ عهد نامه پاساروویتز (Passarovitz) امضاء گردید و بموجب آن ترکیه قسمت اعظم متصرفات اروپائی خویش را از دست داد، با اینهمه با دیدگان پر ولعی بطرف خاور منوجه گردید تا مگر با بدست آوردن اراضی جدید خسارت خود را در باختن جبران کند و بفکر افتاد که تحریکات قدیمی خود را در آذربایجان و گرجستان و شیروان تجدید نماید و برای آنکه اطلاعات موثقی در باره اوضاع ایران بدست آورد پیک کاردانی بنام دوری افندی را بدربار ایران گسیل داشت پیک ترك در او اخر سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) وارد تهران (۱) شد و بمحض ورود مشاهده کرد که درباریان ایران بتصور اینکه وی برای درخواست واگذاری چند ایالت ایران بدولت عثمانی آمده است سخت دچار اضطراب و نگرانی شدند. حضور (سمئون آورامف) Semeon Aviamof کنسول روسیه در ایران نماینده ترکیه را و ادار به پیش گرفتن روش احتیاط آمیزی نمود. دوری افندی پس از سه ماه مطالعه دقیق در ایران به قسطنطنیه ازگشت و بدوات عثمانی گزارس داد که اگر چه ایران کشوری مترقی و نامندز است با اینهمه بسرعت رو بزوال میرود زیرا حکومت آن در مدراکز دلسوز و از خود گذشته ندارد.

۱- تهران در ... یکی از پادگای مهم بوده است.

پس از حرکت نماینده عثمانی از ایران اوضاع ایران بیش از پیش وخیم گردید زیرا فتحعلیخان داعستانی (اعتمادالدوله) که یکی از وزيران با تدبير شاه بود بر اثر توطئه بدخواهان و دشمنانش از مقام خویش منفصل گردید و بحبس افتاد و چشمانش بدست دژخیمان کنده شد و لطفعلیخان پسر برادرش نیز که فرماندهای لایق بود معزول گردید و قوایش متفرق شدند و بدین طریق تنها پشتیبان قابل اعتماد تاج و تخت صفوی نیز از میان رفت . بدبختانه در این اثناء اوضاع خلیج فارس روز بروز وخیم تر میشد . در سال ۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۷ میلادی) و یا اوایل ۱۱۳۱ هجری (۱۷۱۸ میلادی) (امام سلطان ابن سیف دوم) امام مسقط که ناوگانی نیرومند داشت بجزایر بحرین لشکر کشید و بدون برخورد به اشکال زیادی این جزایر را مسخر ساخت . البته اعراب عثمانی زیاد در بحرین نماندند لکن هنگام حرکت زمام امور بحرین را به شیخ جبار طاهری سپردند که اگر چه در ظاهر تبعه ایران بود در باطن استقلال تام داشت و بدستور دولت ضعیف اصفهان وقعی نمی نهاد .

در این اوان در داخل ایران نیز شعله های آتش اغتشاش و ناامنی و کشتار و طغیان هر روز بلندتر میشد . طوایف باوج مخصوصاً حرارت زیادی نشان میدادند و پیوسته به ایالات کرمان و لار حمله میبردند . در سال ۱۱۳۴ هجری (۱۷۲۱ میلادی) ۴۰۰۰ تن سوار باوج ببندرعباس هجوم بردند و پس از آنکه این بندر را تبدیل بویرانه ای نمودند سعی کردند بکارخانه های انگلیسی ها و هانندیها نیز حمله کرده کین سگست سخنی خوردند و تلفات سنگینی بر آنها وارد آمد .

در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) نیز در مکه و کربلا . . . . .  
سختی های طاعیانهای خانه بر آن گزیدند . در مکه و کربلا . . . . .

سیستانی حاکم تون واقع در شمال خاوری ایران علم طغیان برافراشت و بعنوان اینکه بازمانده دودمان صفاری است مدعی تاج و تخت ایران گردید. در تابستان ۱۱۳۴ هجری (۱۷۲۱ میلادی) اهالی شبروان نیز که بیشتر سنی بودند بسرکردگی حاجی داود بر ضد دولت علناً شورش کردند و بعداً طوایف نیرومند داغستان نیز بدانها پیوستند و نیروئی مرکب از ۱۵۰۰۰ تن تشکیل دادند و به شمخالی حمله مدهشی بردند و قریب ۴۰۰۰ تن از شیعیانرا از دم تیغ گذرانند و سپس شهررا کاملاً تاراج کردند. برخی از بازرگانان روسی که در شهر مذکور سکونت داشتند بزحمت از غائله جان بدر بردند لکن در حدود چند مایون ریال بآنها خسارت وارد آمد. ولینسکی (Volynski) که در آن هنگام حاکم هسترخان بود جریان اوضاع را به پتر کیر گزارش داد. از بخت بد ایران در همین موقع (اوت ۱۷۲۱ میلادی) عهد نامه نیستادت (Nystadt) با امضا رسید و بموجب آن جنگی که مدت چند سال بین روسیه و سوئد ادامه داشت پایان یافت و پتر کیر برای شروع به اجرای نقشه های خود در جنوب خاوری کاملاً آماده گردید.

بمحض اینکه غائله شبروان آغاز شد دولت عثمانی شروع با استفاده از فرصت نمود و نه تنها با تمام قوای خود از حاجی داود پیشرو شورشیان سنی یشیمیانی کرد بلکه رسماً ویرا بعنوان خان ایالت شبروان شناخت. بدین طریق در اواخر عهد شاه سلطانه حسین چه در داخل و چه در خارج ایران اوضاع بد منسی درجه وخامت رسیده بود و تنها نکته ای که میباید مینمود آن بود که صوفی نخست از کدام سمت آغاز خواهد شد؟ این نکته نیز ایندروننگ روشن شد.

در سال ۱۱۳۴ هجری مطابق با ۱۷۲۱ میلادی محمود افغان که سپاهی تازه نفس گرد آورده بود حمله بطرف ایران را آغاز کرد و این بار دیگر لطفعلی خانی وجود نداشت که در برابر وی ایستادگی کند. محمود پس از اشغال کرمان و اعزام قسمتی از قوای خویش بطرف شیراز نخست در صدد برآمد یزد را تصرف کند لکن چون دید محاصره این شهر مدت زیادی از وقتش را تلف خواهد کرد یکسره بسوی اصفهان تاخت. در گناباد (گلون آباد) واقع در دوازده میلی خاور پایتخت سپاهیان قایل افغان بر قوای کثیر و مجهز شاه سلطان حسین پیروزی درخشانی یافتند و این نبرد که در سال ۱۱۳۵ هجری مطابق هشتم مارس ۱۷۲۲ روی داد فرمانروائی خاندان صفوی را در ایران پایان رسانید چنانکه نبرد قادسیه بسלטنت ساسانیان در ایران خاتمه داد. محمود پس از تصرف فرح آباد که مقر تابستانی شاه سلطان حسین بود و اشغال حومه ارمنی نشین جلفا حمله بطرف اصفهان را آغاز کرد لکن سپاهیان با تلفات سنگین مجبور بمقابله نشینی شدند و چون توپهای افغانها قویتر از زنبورک (۱)های ارتش ایران نبود و نمیتوانست دیوارهای شهر را بشکافند و از طرف دیگر افغانها قوای کافی نداشتند تصمیم گرفتند شهر را بوسیله محاصره از پای آورند. در اینجا لازم نیست بطور مبسوط از حوادث دوره محاصره و مصائب و سختی های مردم اصفهان در این دوره سخن بگوییم لکن باید بدانیم حادتهای که در جریان اوضاع آبنده مؤثر است اشاره نمود. پس از آنکه مدت سه ماه تمام شهر در محاصره سختی بسر برد امید رمییدن قزاقی که یکی از نهرستانها قطب گرد شاه سلطان حسین در وزیران تصمیم

گرفتند که یکی از شاهزادگان را از حرم خارج کنند و ولیعهدی او را اعلام نمایند و سپس او را مخفیانه از میان خطوط دشمن باذربایجان اعزام دارند تا در آنجا نیروئی گرد آورد و بطرف اصفهان حرکت کند و قوای محصور را رهائی بخشد. برای این منظور سلطان محمود میرزا پسر ارشد شاه سلطان حسین انتخاب گردید و با جلال و شکوه هر چه تمامتر بولیعهدی برگزیده شد. شاهزاده جوان که بیشتر اوقات زندگی خود را در حرم بسر برده بود از مشاهده جمعیت زیاد در پیرامون خویش و آنهمه توجه و احترام غیر مترقب در بهت عجیبی فرورفت و خون سردی خود را از دست داد و بمحض اینکه مراسم جلوس پایان یافت دوباره باندرون گریخت و بهیچ قیمت حاضر بخروج از حرم سرا نگردید. درباریان ناگزیر حقوق و امتیازات او را بپیرانش صفی میرزا واگذار کردند لکن او نیز مانند برادر بزرگتر بکلی از محیط زندگی حقیقی دور مانده بود و در مقابل اوضاع جدیدی که برای او پیش آمد تاب مقاومت نیاورد و پیرادر ارشد خود ملحق شد و بنابراین ولیعهدی طهماسب میرزا سومین پسر شاه سلطان حسین اعلام گردید. اگرچه طهماسب میرزا نیز در آغاز کار مانند دیگر برادران خود ابراز بهت و ناتوانی نمود با اینهمه چون نست بدو برادر خویش دایرتر بود در مقام ولایت عهد تنبیت گردید و در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۱۳۴ (دوم ژوئن ۱۷۲۲) باتفاق ۲۰۰۰ تن تبریزی مخفیانه از اصفهان خارج شده از میان خطوط افغانها عبور کرد و خویشتن را بقزوین رسانید لکن چون آن شهر رسید بعوض آنکه بیدزنگ بجمع آوری نبرو پردازد باهوولوب پرداخت و تمام وقت خود را صرف عیشتی نمود بطوری که هیچ اقدامی برای نجات شاه و پایتخت پسر نگردید.

در تاریخ ۱۱۳۵ هجری مطابق با (۱۷۲۲ میلادی) مردم محصور اصفهان آخرین امید ایستادگی را از دست دادند. در این روز شوم شاه و وزیرانش با سبهایی که از محمود بعاریت گرفته بودند (چون همه اسبهای اصفهان را مردم کشته و خورده بودند) برای تسلیم بطرف اردوگاه افغانها در فرح آباد روی آوردند و به محض اینکه بمقر محمود رسیدند شاه سلطان حسین بدست خویش تاج سلطنت را از سر برداشت و بر سر محمود گذاشت سه روز پس از این واقعه محمود مظفرانه داخل اصفهان شد و رسماً برمسند سلطنت تکیه زد.

هنگامیکه این اخبار وحشت انگیز در قزوین به طهماسب رسید خویشتن را در تاریخ چهاردهم صفر ۱۳۳۵ (۲۴ نوامبر ۱۷۲۲) پادشاه ایران اعلام نمود. اگرچه وی چند ماه پیش بولیعهدی برگزیده شده بود با اینهمه اقدامش چندان تأثیری در بهبود اوضاع نداشت زیرا اولاً محمود پایتخت را تصرف نموده و منطقه وسیعتری را (از منطقه‌ای که در حجت فرمان طهماسب میرزا بود) در اختیار داشت و ثانیاً شاه سلطان حسین ناج شاهی را رسماً بمحمود تفویض کرده بود.

محمود به محض اینکه از اقدام طهماسب آگاه گردید برای خود را سرکوبی وی ماه‌ور ساخت و سپاهیان افغان بدون زحمت، زیرا قوای قایل طهماسب را منکوب و قزوین را اشغال کردند، لکن حربه طهماسب بزرگست ز جنگ افغانها رهائی بابد و خویشتن را تبریز رساند.

رفاير ظالمانه و خشونت محمد زایدیر افغانها در قزوین و رزی تاریخ بقومت مردم را تهییج کرد که، فوسب اعظم انبیا را هلاکت رساند. عمده را نبر از شهر اخراج نمودند.

هنگامیکه فراریان افغان باصفهان رسیدند و جریان اوضاع را به محمود گزارش دادند وی چنان متوحش گردید که از بیم تجدید وقایع قزوین در اصفهان دست با اقدامات شدید زد و چندتن از شاهزادگان صفوی را اعدام نمود و در حدود سیصدتن از اشراف و بسیاری از نگهبانان شاه سلطان حسین را نابود ساخت.

در آنحال که اصفهان در محاصره بود پطر کبیر نیز حمله بطرف ایران را آغاز کرد. اگرچه وی عزم داشت حمله خود را سال بعد یعنی در سال ۱۷۲۳ مطابق با (۱۱۳۶ هجری) شروع کند با اینهمه جریان اوضاع ایران وقفاز و از همه مهمتر مداخله ترکها در امور شیروانوی را و ادار به تسریع در عمل نمود. یکی از اصول سیاست پطر کبیر آن بود که بحر خزر را تبدیل بیک دریاچه روسی نماید و بهمین جهت برای وی ضرورت کامل داشت که از اقدامات هر دولت نیرومندی مانند ترکیه برای دست یافتن بر سواحل بحر خزر جلوگیری کند.

پطر باقوای پیاده و سوار عظیمی در ژوئیه ۱۷۲۲ (۱۱۳۵ هجری) با کشتی های نیرومندی از هشترخان حرکت کرد و چند روز بعد ضمن درگیر شدن با طوایف قراجه داغ شکست سختی بآنها وارد ساخت و این طوایف چون از کثرت قوای روسها متوحش شدند پیامی بسطان عثمانی فرستادند و تقاضا کردند که در تحت حمایت سلطان در آیند. اندکی بعد در بند از طرف روسها اشغال شد امکن پطر کبیر تصمیم گرفت که بیش از این در خاک ایران جزو زود و بنا بر این یادگان نیرومندی در در بند مستقر ساخت و به هشترخان زکست و چون بد هشترخان رسید پهامی از مردم گیلان دریافت داشت که سی آنگاهندان در مقابل افغانها غلجایی از وی استمداد

نموده بودند پطر فوراً دوگردان به انزلی ( بندر پهلوی ) کنونی گسیل داشت و اندکی بعد چند واحد دیگر تحت فرماندهی ژنرال لواشف ( Levashev ) به آنها پیوستند . در گرجستان پطر توانست بر حریف خود فائق آید .

حمله پطر بایران تقریباً جنگ را بین روسیه و ترکیه آغاز کرد لکن در پرتو اقدامات نپلیف ( Nepiliev ) یکی از روسیان لایق مقیم قسطنطنیه که سلطان عثمانی را از مقاصد مسالمت آمیز پطر مطمئن ساخت از عملیات نظامی جلوگیری شد . در تابستان ۱۷۲۳ میلادی ( ۱۱۳۶ هجری ) دولت عثمانی چون مشاهده کرد برای جلوگیری از پیشرفت بیشتر روسها در خاک ایران هیچ چیز بهتر از آن نیست که بر رقیب پیشی گیرد و خود باقیمانده ایران را اشغال کند به طهماسب اعلان جنگ داد . علمای ترکیه نیز فتوایهای شدیدی برای جنگ بر ضد ایرانیان صادر کردند .

ترکها حمله را از شمال غربی شروع کرده و از راه گرجستان پیشرفت نمودند و در ماه ژوئن تفلیس را اشغال کردند . طهماسب بمحض اینکه از این حمله آگاه گردید بنابتوصیه آورامف روسی اسمعیل بیگ صدراعظم خود را بروسیه فرستاد تا راجع بامضای عهدنامه اتحادی باروسها داخل مذاکره شود و هنگامیکه بیک طهماسب عازم روسیه بود ژنرال ماتیوسکین روسی بسادکوبه را اشغال کرد . با وجود این اسمعیل بیگ خویشتن را بمسکو رسانید و مذاکرات را آغاز کرد . در تاریخ بیست و سوم سپتامبر ۱۷۲۳ ( ۱۱۳۶ هجری ) عهدنامه ای بین طهماسب و دولت روسیه امضاء شد و طبق آن دولت روسیه متعهد گردید که طهماسب را در تأمین آرامش ایران و سرکوبی شورشان بازی کند و در ازه آن طهماسب شهرهای



در بند و باکو را بسا نواحی مجاور آن بانضمام ولایات ساحلی گیلان و مازندران و استرآباد بروسیه واگذار کند. گذشته از این طرفین متعهد گردیدند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان یکدیگر را دشمن تلقی کنند. طهماسب در همان حال که اسمعیل بیگ را بروسیه فرستاد نماینده‌ای هم بقسطنطنیه گسیل داشت. سلطان عثمانی به نماینده طهماسب اطلاع داد که چون در بند و باکو بتصرف روسها و اصفهان تحت اشغال افغانها درآمده است دولت عثمانی قوای خود را برای اشغال تبریز و ابروان اعزام داشته است و هرگاه طهماسب حاضر به واگذاری گرجستان و آذربایجان بعثمانی گردد سلطان بوی کمک نظامی خواهد کرد و او را به سلطنت ایران خواهد شناخت لکن نماینده ایران دارای اختیار لازم برای امضاء قرارداد نبود.

ترکها باشغال گرجستان اکتفا نکردند بلکه از سمت جنوب نیز به ایران حمله بردند و حسن پاشا فرماندار معروف و سالخورده بغداد همان راه جهانکشایان قبلی را پیش گرفت و کرمانشاه را اشغال کرد ولی بمناسبت فرارسیدن فصل زمستان ناگزیر در کرمانشاه توقف نمود و تصمیم گرفت که در بهار بطرف همدان پیش راند لکن هرگز او در سال ۱۷۲۴ میلادی ( مطابق ۱۱۳۷ هجری قمری ) مانع اجرای مقاصدش گردید و نقشه وی بدست بسرش احمد که جوانی لایق و کاردان بود و بعنوان پاشای بغداد و فرمانده قوای عثمانی در این جبهه جانشین پدر گردید انجام یافت

در اوایل سال ۱۷۲۴ میلادی ( مطابق ۱۱۳۷ هجری ) دو بناتک ( de Pennac ) سفیر کبیر فرانسه در دربار عثمانی با پیروی از سیاست دولت

متبوع خویش برای حصول سازش بین دولت روسیه و عثمانی سعی فراوان  
مبذول داشت و با وجود مشکلات بسیار طرفین را طوری متمایل به سیاست  
مسالمت آمیز نمود که هر دو دولت حاضر شدند در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴  
( مطابق ۱۱۳۷ هجری ) عهدنامه‌ای امضاء نمایند که بر طبق آن تمام قسمت  
شمالی ایران و قسمت اعظم باختر آن بین دو کشور تقسیم گردد . طرفین  
ضمناً موافقت حاصل نمودند که طهماسب را شاه ایران بشناسند و او را در  
استقرار نظم و آرامش در کشور کمک نمایند بشرط آنکه عهدنامه روس  
و عثمانی را قبول کند .

اما از آنجا که حد فاصل بین مناطق نوز روس و عثمانی از خطوط  
طبیعی مانند رود و کوه تشکیل نشده بود و خود عهدنامه نیز اساس استواری  
نداشت و گذشته از این طهماسب با وجود همه پریشانی احوال و آشفتگی  
اوضاع به تنگ قبول این عهدنامه تن درداد کشمکش و جنگ دوباره  
آغاز شد . شهر خوی قبل از امضای عهدنامه بتصرف عثمانی‌ها درآمده  
بود و اندکی بعد هم طهماسب چون علناً در مقابل عثمانی‌ها مقاومت ورزید  
احمد پاشا پیشرفت خود را بطرف همدان ادامه داد و این شهر را پس از  
دوماه مقاومت دلیرانه تصرف کرد . در شمال باختری ایران نیز قوای عثمانی  
بنجوان و ایروان را اشغال کردند لکن حمله آن‌ها بتبریز دفع شد . در  
سال بعد ( ۱۷۲۵ میلادی مطابق با ۱۱۳۸ هجری ) عثمانی‌ها پس از تصرف  
کبچه بطرف تبریز حمله موفقیت آمیزی بردند و چون کرسی نشین  
آذربایجان بدین طریق بمخاطره افتاد طهماسب به اردبیل فرار کرد لکن  
سرعت پیشرفت قوای عثمانی وی را بر آن داشت که نخست بقزوین و بعد  
بیزان بگریزد . اما در تهران شاهزاده نگون بخت نتوانست درنگ کند

زیرا گرفتار خصمی جدید گردید .

هنگامیکه بدین طریق روسیه و عثمانی از شمال و باختر ایران را تجزیه می کردند محمود هم روز بروز بر دامنه متصرفات خود در جنوب می افزود . در این اثناء در بختیاری نیز مردی پیدا شد و خود را صفی میرزا پسر دوم شاه سلطان حسین خواند و عده ای پیرو خود جمع کرد و برای مدت سه سال بتاخت و تاز و جنگ و جدال پرداخت و شاید رسیدن همین خبر بمحمود بود که وی را يك اقدام موحش و فجیعی در اصفهان برانگیخت . توضیح آنکه چون محمود شایعه ای شنید مبنی بر اینکه صفی میرزای اصلی از زندان فرار کرده است بدون اینکه زحمت تحقیق این خبر را بخود بدهد کلیه بازماندگان ذکور خاندان سلطنتی صفویه را باسثنای شاه سابق و دو ساهزاده کوچک دیگر جمع کرد و همه را با نهایت وحشیگری بقتل رسانید .

محمود بطور کلی گرفتار بیماری روحی شدیدی شده و باطرافیاناش سخت ظنین گردیده بود چنانکه اشرف پسر عمویش را که یکی از فرزندان لایق عبدالعزیز بود و در ارتش افغانها برانر رشادت و کاردانی و جبهه خوبی بدست آورده بود بزندانداخت . پس از قتل شاهزادگان صفوی بر شدت اختلال روحی محمود افزوده شد و از احاطه جسمانی نیز فوایش بسرعت تحایل رفت زیرا بر روایتی مستلی بفاج شد و بر روایتی دیگر دو جار بیماری بر سر گردید .

وصحیح حدیثی که در مورد افغانها را به توطئه در ضد وی را انگیزه و در حقت اسیر و از زندان رهائی بخشیدند و از آن در خواست کردند که چه عیبی در شخصیت او قبول کند و اشرف نیز این

تقاضا را برآورد. انتقام خون پدرش را گرفت و در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۷۲۵ میلادی (۱۰ ربیع الثانی ۱۱۳۱ هجری) محمود را بقتل رسانید و خود برمسند سلطنت ایستاد. آنکه زد. نخستین اقدام اشرف پس از جلوس بر تخت سلطنت آن بود که بایه هواخواهان بانفوذ محمود را از پای درآورد و برخی از موزانشان را از اطمینان باینکه شاه سلطان حسین سلطنت ایران را قبول نخواهد کرد. از وی تقاضا کرده بود که دوباره پادشاهی ایران را بپذیرد و بعداً بر سستی کرد که طهماسب را بدام افکند بدینقرار که بوی پنهان بود در نطه‌ای بین قم و نهران با او ملاقات کند و طرفین نیز متعهد گردیدند که جز عده معدودی نگهبان کسی را همراه خود نیاورند. مسلم بود که قصد اشرف قتل طهماسب بود لکن خوشبختانه مردم تیز ذهنی این جنایت را بر طهماسب افشا نمودند و او را از ملاقات با اشرف بازداشتند.

دگامی که اشرف دید تیرش بنخطا رفته است با قوای عظیمی بتهران می‌آورد و در شاه عبدالعظیم قوای طهماسب را غافلگیر کرد و آنها را سگست داد و داخل نهران شد لکن باندازه کافی پیشرفت نکرد که فرار طهماسب گردد. طهماسب با عده قلیلی از دستیارانش به مازندران گریخت و پس از آنکه مدتی در جنگ‌های مازندران سرگردان بود سرانجام بساری رفت و بطور غیر منرقب نیروی کمکی جالب توجهی در راه رسید. بدین معنی که فوجهای قاجار با دو هزار جنگجو بوی پیوستند.

مورخان در باره روشی که فوجهای قاجار از ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۸ هجری (۱۷۲۵ تا ۱۷۲۸ میلادی) بازی کرده است اختلاف نظر دارند. تاریخ

نویسان دوره قاجاری مانند عبدالرزاق و رضافلیخان هدایت و محمدتقی خان لسان‌الملک سعی کرده‌اند که فتحعلیخان را بصورت مرد میهن‌پرست و کدکاری جلوه دهند .

بزعم آنها فتحعلیخان کوشید بشاه سلطانحسین در دوره محاصره اصفهان کمک کند لکن چون وزیران حسود شاه سلطانحسین بشاه چنین وانمود کردند که فتحعلیخان مدعی تاج و تخت است ، لهذا او ناچار با لباس مبدل از اصفهان به آسترآباد (گرگان) فرار کرد .

مورخان معاصر این قول را مقرون بحقیقت نمیدانند . حقیقت مطلب آنست که فتحعلیخان اگرچه علناً برضد طهماسب قیام ننموده بود ولی مدتی از آشفتگی اوضاع کشور و بعد مسافت استفاده کرده در نهایت استقلال بسر برده است .

اگر چه ممکن است حس وفاداری فتحعلیخان را وادار به الحاق به طهماسب نموده باشد با اینهمه حب ذات در این تصمیم بی‌تأثیر نبوده است . او در آثرمان بیش از ۲۰۰۰ تن جنگجو نداشت و حال آنکه ملک محمود سیستانی والی خراسان بمراتب از او نیرومندتر بود .

اگر چه قوای طهماسب از لحاظ عده بسی ناچیز بودند با اینهمه مقام وی بعنوان تنها پسر زنده شاه سلطانحسین او را تبدیل بیک مرکز اجتماع ایرانیان وفادار بخاندان صفوی نموده بود .

فتحعلیخان کد بدون شمه مردی هدیر و دوراندیش بود از همین لحاظ به ارزش همدستی با طهماسب نیک پی برد و یقین داشت که با شخصیت بزرگ سیستانی - آسانی - تراند بر طهماسب تسلط حاصل کند و زمام امور را که در دست گرفت اتفاقاً در مارس سال ۱۷۲۶ (مطابق با

۱۱۳۹ هجری) جاه طلبی اشرف آتش جنگ بین او و دولت عثمانی را برافروخت و بدیهی است نتیجه این جنگ آن بود که مدتی عثمانیها و غلجائیها به طهماسب توجه نکنند و گذشته از این هر دو طرف بیش از پیش ضعیف و نانوا گردند. ضمناً قتل محمود آتش کینه و خصومت را بین اشرف و حسین برادر محمود که در قندهار تسلط کامل داشت مشتعل ساخته بود.

روسیه هم پس از درگذشت پتر کبیر بمراتب کمتر از پیش در امور ایران دخالت میکرد و با آنکه عهدنامه‌ای با دولت عثمانی برای تقسیم ایران بسته بود رقابت بین دو کشور مانع اجرای این عهدنامه بود. ابدالیها هم نسبت بسابق بسیار ضعیف شده بودند و بالاخره ملک محمود نیز آنقدر توانا نبود که بتواند در مقابل يك جنبش نیرومند برای احیای تسلط خاندان صفوی استقامت ورزد.

طهماسب با هواخواه جدید خویش راه استرآباد را پیش گرفت و در آنجا برای بدست آوردن قوای کمکی کوشش بسیار نمود. طهماسب بمنظور تقدیر از خدمات فتحعلیخان به وی لقب وکیل الدوله بخشید و به عده‌ای دیگر از سران قاجار مقام‌های شامخ سپرد. آنگاه فتحعلیخان طهماسب را بر آن داشت که علیه ملک محمود به نبرد پردازد و امیدوار بود که در عرض راه قوای کمکی بدست آورد و برای این منظور بانفاق شاهزاده از طریق خپوشان بطرف مشهد رهسپار گردید.

در آن دقایقی که فتحعلیخان این لشکرکشی را آغاز نمود بدون شبهه احساس میکرد با وجود کابه مشکلات موجود تنها مرد قادر به استفاده از اخلافت دشمنان ایران و استخلاص کشور خودش میباشد. اما قرینه این مأموریت تاریخی بام او نسبت نکرده بود زیرا در مدت مدتی رقیبی نیرومند یعنی سر وی را تحت الشعاع قرار داد.

# فصل دوم

## اصل و نسب نادر و نخستین اقدامات او

وقتی درباره تاریخ قبایل و ایلات مختلف ایران و آسیای مرکزی  
بتحقیق میپردازیم مشاهده میکنیم که گاه تصریح اینکه ابلی یا قبیله‌ای از  
حیث نژاد ترك یا مغول باشد بسیار دشوار و اغلب اوقات غیر میسر است  
راجع باصل قبیله نادر یعنی قبیله افشار نیز تا اندازه‌ای بین مورخان تردید  
است لکن دلایل مبنی بر اینکه اصل افشار اصلاً ترك است قویتر نظر  
میرسد. رشیدالدین فضل‌الله مورخ معروف افشارها را «قبایل ترك که در  
دشتها پراکنده‌اند» میدانند و میگوید (اوشار) مؤسس قبیله در جناح چپ  
ارتش جدش اغوز که از سران معروف ترك بشمار میرود جنگید.  
ابوالقازی بر آنست که کلمه اوشار که افشار از آن مشتق شده است یعنی  
«کسیکه کاری را بسرعت انجام میدهد».

گمان می‌رود که در قرن سیزدهم افشارها بر اثر به شرفت سعول‌ها  
بطرف باختر روی آورده و نخست در آذربایجان اقامت گزیده و سپس در  
نقاط مختلف ایران پراکنده شده‌اند. شاه اسمعیل اول ارتش معظم خویش  
را مخصوصاً از افشارها و سنن قبیله دیگر ترك و مغول تشکیل داد. یکی  
از فرماندهان نیروی شاه طبرستان نیز خایل بیگ افشار بود که

تقریباً ریاست ۱۰۰۰ خانوار از قبیله خود را داشت و مدتی فرماندار ایالت کهگیلویه بود.

میرزا مهدی خان عقیده دارد که قبیله نادر در زمان سلطنت شاه اسمعیل اول به خراسان مهاجرت نموده و منطقه (کبکان) را بعنوان بیلاق خود انتخاب کرده اند احمد آقای نبریزی میگوید که شاه عباس اول قبیله افشار را به منطقه کبکان فرستاد تا ازبک ها را از آنجا براند. از آنجا که کبکان منطقه بیلاقی بود و در فصل زمستان اقامت در آن نظر بشدت سرما غیر میسر میگردد قبیله افشار هر پائیز از رشته جبال «الله اکبر» عبور میکرد و در منطقه قشلاقی (دره جز) اقامت میکرد. در سال ۱۱۰۰ هجری (مطابق ۱۶۸۸) نقل و انتقال افشارها از کبکان به منطقه قشلاقی مانند معمول صورت گرفت. امام قلی بیگ روستائی تنگدستی نیز بازنش جزء این مهاجرین بود و پس از آنکه از کوههای مرتفع عبور کردند و به قصبه دستگرد یا (دسنجرد) واقع در منطقه (دره جز) رسیدند همسرش پسری بوجود آورد که بر او نام نادر قلی بیگ نهادند. میرزا مهدی خان تواریخ تولد نادر را بیست و هشتم سال ۱۱۰۰ هجری (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) ذکر کرده است و حال آنکه عبدالکریم کنسیری صاحب (بیان الواقع) سال تولد نادر را بزعم بعضی ۱۰۹۹ و بروایت برخی دیگر ۱۱۰۲ هجری میداند. تاریخی که میرزا مهدی ذکر میکند بدون شبهه از سایر تواریخ درست تر بنظر میرسد لکن بیانری مبنی بر اینکه نادر در قصبه دستگرد بدنیا آمده است اظهاری نادرست میباشد. در هر صورت با احتمال نزدیک بیغین نادر در جادری یا عرصه رجرد گذاشته است و خود او پس از آنکه بجاه و منزلت رسید بفتح رجرد اذیت خود در مولدین نهاده ای.



برپا کرد که در خارج از قصبه دسگرد قرار داشت .

راجع به امام قلی بیگ هیچ اطلاع صحیحی در دست نیست جز اینکه مردی تری دست بود و هیچ گونه مهمی نداشت . برخی وی را چوپان و بعضی پوستین دوز و دسته‌ای هم او را روستائی و شتربان خوانده‌اند . در هر صورت از کلیه اطلاعاتی که درباره نادر در دست است این حقیقت استخراج می‌گردد که از خاندان مستمندی بوجود آمده است . درباره سالهای اولیه زندگی نادر چه در منابع اروپائی و چه در مآخذ ایرانی اطلاعات زیادی نمیتوان یافت جز اینکه او مرتباً با پدر خویش در نقل و انتقال بین کبکان و دره جز همراه بوده و بمحض اینکه رشد کافی یافته پدرش را در تأمین مایحتاج زندگی یاری نموده است . میرزا مهدی خان شرح این دوره را بسکون می‌کنراند و تنها میگوید چون نادر به پانزدهمین مرحله زندگی رسید مردی نام عیار بود . هانوی Han ay حکایت میکند که از بکها در سال ۱۱۱۶ هجری ( ۱۷۰۴ میلادی ) یورشی بخراسان بردند و عده‌ای را کشته و جمع کثیری را اسیر کردند که از جمله آنها نادر و مادرش بودند . نادر در سال ۱۱۲۰ هجری ( ۱۷۰۴ میلادی ) خویشین را نجات داد لکن مادرش در اسارت جان سپرد . این روایت در هیچ يك از منابع ایرانی یافت نمیشود و بنا بر این در صحت آن اطمینان نیست . اظهار ویلیام کاکل William Cockell نیز مبنی بر اینکه پدر نادر نه تنها رئیس دسنه‌ای از افشارها بود بلکه فرماندهی دژکلات را نیز بر عهده داشت مانند ادعای وی راجع باینکه عم نادر ارت او را ضبط کرد سست وی به است . باری آنچه تقریباً محقق بنظر میرسد آنست که نادر در سن ۱۵ سالگی دسگرد را که گام زدن در طریق که پدرش پیموده

بود ثمری برای وی نخواهد داشت و بنابراین بهتر است راهی بیش گیرد که او را بطرف ترقی و تعالی سوق دهد و بهمین جهت بسا کوشش فراوان خویشان را در سلك خدمتکاران ( بابا علی بیگ احمدلو ) رئیس ایل افشار در شهر ( ایورد ) فرماندار این شهر در آورد و در پرتو لیاقت و شجاعت خویش در اندک مدتی طوری توجه ارباب خود را جلب کرد که نه تنها بفرماندهی نگهبانان وی تعیین گردید بلکه دختر او را نیز بقید ازدواج در آورد . عبدالکریم کشمیری مورخ هندی حکایت میکند که بابا علی بیگ پس از مرگ امام قلی بیگ بازن وی که مادر نادر بود ازدواج کرد و چون از درجه هوش و ذکاوت نادر آگاه گردید یکی از دختران خویش را به حباله نکاح وی در آورد .

روز بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ ( ۱۵ آوریل ۱۷۱۹ ) پسر ارشد نادر رضاقلی پابعرصه وجود گذاشت و چند سال بعد زنی زندگی را بدرود گفت و اندکی بعد با یکی دیگر از دختران بابا علی بیگ بنام ( گوهرشاد ) ازدواج کرد و او دو پسر بنام نصرالله و امامقلی بوجود آورد . بنا بر روایت محمد کاظم مروی نام پسر دوم نادر در آغاز مرتضی قلی بود لکن پس از فتح کرنال در سال ۱۱۵۲ هجری ( ۱۷۳۹ میلادی ) نام او را تبدیل به نصرالله نمود . استعمال نامهایی که ویژه شیعیان است از قبیل رضا قلی و امامقلی و مرتضی قلی در خانواده نادر گواهی بر آنست که وی از اهل تشیع بوده است و اظهارات برخی از مورخان که نادر سنی بدینیا آمده است مقرون بحقیقت بنظر نمیرسد

تاریخ سالهای بعد زندگی نادر چندار روشن نیست و در آن روز آب متعددی نفل شده است . در سناز نزدیک حقیقت است .

بیگ در سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳ میلادی) رخت از جهان بر بست و دارائی خویش را برای نادر بارت گذاشت. ادعای سر جان مالکولم راجع باینکه نادر پدرزنش را بقتل رسانید بهیچ روی باور کردنی نیست زیرا در این صورت وقوع اختلافات و جنگ در خانواده نادر قطعی و مسلم بود. بر عکس مدارك مثبتی در دست است حاکی از اینکه هر سه پسر بابا علی بیگ بانهایت صمیمیت و مودت بنادر خدمت کردند و بمقامهای شامخ رسیدند.

نظر باختلافات ایلیاتی نادر نتوانست بعنوان رئیس قبیله افشار در ایبورد جانشین پدرزنش گردد و پس از آنکه چندی خویشتر را با اداره املاکش سرگرم کرد بطرف مشهد رهسپار شد و در خدمت ملک محمود درآمد. میرزا محمود درباره اقدامات نادر پسر ازیرود بمشهد حکایات فریبنده نقل میکنند که چندان باور کردنی نیست از جمله اینکه میگوید چون از مصائب و مشکلات آنیکه بملت ایران روی آورده بود آگاه گردید بوی الهام شد که باید ایران را از خطر قطعی نجات دهد و کلات را که قامه‌ای مسنحکم بشمار مبرفت و خدا آنرا برای نجات ایران بوجود آورده بود بعنوان مرکز ستاد خویش انتخاب نمود و قبایل افشار و کرد و سایر ایلات مجاور را در خود جمع کرد تا مأموریت تاریخی خویش را انجام دهد. با وجود این زودی افشارها و کردها بر اثر وسوسه شیطان وی را ترک گفتند و بعضی به «ک» لک می‌نمودند و بیوستند و برخی دیگر از همکاری با نادر سر باز زدند لکن سه تا چهار خانوار از قبیله جلایر تحت فرماندهی ضمهاسب خن رگیس با نادر پیوستند و تا آخر نسبت بوی وفادار ماندند. نادر سپس بمشهد رفت و «ک» لک بمهرورد از در دوستی درآمد تا وسایل

اغفال و سقوط وی را فراهم سازد .

نادر با مهارت بی نظیری بردو تن از سران قبیله افشار که در آغاز امر با وی خصومت میورزیدند فائق آمد و با آنها برای اخراج ملک محمود توطئه ای ترتیب داد بدینطریق که قرار گذاشت طوایف افشار و جلایر در یکی از جشنهای ورزشی که وی با ملک محمود هیبایستی در آن مسابقه دهد عنان اسب ملک محمود را بدست گیرد و باین اشاره سواران افشار و جلایر بر محمود بتازند و کار او را بسازند . اتفاقاً اجرای این نقشه میسر نگردید زیرا نادر در دقیقه موعود نتوانست عنان اسب ملک محمود را در دست گیرد . اما ملک محمود بیچروبی از این سوء قصد اطلاعی نیافت و بانادر و همراهانش بمشهد بازگشت . بسا وجود این نادر که تقریباً یقین داشت دو فرمانده افشار نسبت بوی وفادار نخواهند ماند آنها را روزی شکار دعوت کرد و هر دو را بقتل رسانید و سپس از بیم ملک محمود بایبورد گریخت و در آنجا برای مواجهه باملك محمود بجمع آوری قوا پرداخت برخی از سواران آزموده منجمله ناصر آقانامی دعوت نادر را پذیرفتند و در تحت فرماندهی وی نیروئی تشکیل دادند که شروع بناخت و تاز در خراسان نمود . نیروی نادر تنها مقاومتی که در مقابل خود دید از جانب ملك محمود و طرفداران او بود .

ملك محمود حوز از تحصیل همکاری کرد ها برای او و وقت در مقابل نادر مأیوس گردید تا آنها حملند برد لکن نادر بکشت کردها شتافت و مات محمود را - گزیر وقت بتینی بود وای چون وقت بونخواه بود نواست از بروزی خود اسباده کامل میدید و حاصره مشید را آغاز کند و بهمین جهت به نادر کردن نقطه ( دره جرا ) ز وجود طوایف مخصوص پرداخت .

در این اثناء بود که طهماسب با وجود اینکه قادر بر اندن محمود غلجایی از اصفهان نبود رضا قلی خان فرمانده معروفش را بجنک ملک - محمود فرستاد. بنا باظهار میرزا مهدی خان رضاقلی خان چون از شجاعت نادر داستانها شنیده بود در صدد همکاری با وی بر آمد لکن کردها وی را از این عزم باز داشتند و بوی گفتند هر گاه پیروز گردد نادر او را امان نخواهد داد و از این همکاری طرفی نخواهد بست بنابراین رضاقلی خان دو بار يك تنه به ملك محمود حمله برد لکن هیچ نتیجه ای نگرفت و ناگزیر مقام خود را به محمود خان ترکمن یکی دیگر از سرداران صفوی سپرد.

ملك محمود پس از شکست رضا قلی خان در صدد بر آمد که نیشابور را نیز بر قلمرو متصرفات خودش بیفزاید و با وجود مقاومت شدید نادر و برادرش ابراهیم این شهر را بتصرف در آورد و جنان شکستی بر نادر وارد ساخت که بنا بر برخی روایات نادر تنها با دوتن از سربازان خود توانست خویشتن را به کلات برساند.

در این اوان محمد خان ترکمن جانشین رضاقلی خان بخراسان رسید و همکاری نادر ملك محمود در خارج مشهد شکست داد. نادر نتوانست این پیروزی را ادامه دهد زیرا ترکمن ها در بغداد (۱) و شمال خاوری ایورد علم طفیان برافراشته بودند و بنابراین نادر نخست ترکمن ها را در بغداد گوشمالی سختی داد و سپس بمرو و بعد سرخس رفت و در آنجا شکست و اجنبی تقوای ملك محمود وارد ساخت و بعد از این واقعه نادر امری سر کشی بنام ( آشور بیگ، بانا او ) که هم دست کردها بود داخل

۱ - مرضی است که نادر این فتح از بغداد شهر معروف است.

زد و خورد گردید و در اثنا تیکه وی را در دژ خرقان محاصره کرده بود  
پانصد تن از جوانان از بک نیز که از خیره بکمک وی فرستاده شده بودند  
باو پیوستند .

در این موقع بود ( ۱۱۳۹ هجری - ۱۷۲۶ میلادی ) که طهماسب  
چون از شایستگی و شجاعت نادر حکایت ها شنیده بود حسن علی بیک  
( معبر الممالک ) را مأمور کرد که درباره وی تحقیقانی نماید و مرانب را  
گزارش دهد . حسن علی بیک تحت تأثیر شخصیت بزرگ نادر قرار گرفت  
و از جانب طهماسب وی را بفرمانداری ایورد منصوب نمود . نادر نیز از  
حسن علی بیک نقاضا کرد که شاهزاده را متقاعد کند تا باق-وای خویش به  
خراسان بیاید .

نادر پس از لشکر کشی بمر و که در آنجا بین ایل قاجار و ترکمن  
ها جنگ در گرفته بود یکبار دیگر بملک محمود حمله برد لکن خون  
به نزدیکی شهر رسید حسن علی بیک از طرف طهماسب بوی پیامی رسانید  
مبنی بر اینکه طهماسب از اسیر آباد حرکت کرده و قصد ملاقات او را  
دارد و بنا بر این نادر پیشرفت بطرف مشهد را موقوف نمود و باسندمال  
طهماسب پرداخت .

ملک محمود چون از حرکت طهماسب بطرف خراسان آگاه گردید  
برآر شد که از غیبت نادر استفاده کند و قبل از بازگشت وی عوری  
طهماسب را نابود سازد لیکن چون اطلاع یافت که نادر از سر و شعور  
پیشرفت بطرف مشهد است محارز طرف پایختش شد . بک یاد در روز  
مدت سه و پنجاه تا بیست و نه روز نادر رسید و در نیز در ماه شهری ۲۰۰  
که در انتشار بطرف این شهر روی آورد

# فصل سوم

مناسبات اولیه نادر و طهماسب - تصرف مشهود

و لشکر کشی های کوچک

( ۱۱۴۹ - ۱۱۴۴ هجری مطابق با ۱۷۴۹ - ۱۷۴۶ میلادی )

الحاق نادر به قوای طهماسب میرزا برای این شاهزاده جوان یک پیش آمد جزئی بشمار میرفت و حال آنکه برای نادر اهمیت خاصی داشت بدینفرار که نادر از این فرصت استفاده نموده و نه تنها شهرت محلی بزرگی یافت بلکه مقدمات ارتقاء سریع خود را فراهم ساخت . منظور این فصل تشریح این نکته است که چگونه این مرد تیزهوش از یک فرصت کوچک استفاده نمود ، چگونه همه رقیبان خویش را با مهارت خاصی کنار زد ، چگونه همه مخالفتها را از میان برد ، با چه لیاقت و شایستگی روز بروز بر افتخارات خود افزود ، بطوریکه در اندک مدتی نه تنها توانست در میان فرماندهان نظامی طهماسب میرزا مقام اول را حائز گردد بلکه نزدیکترین مشاور طهماسب میرزا شود . نیل بدین موفقیت بزرگ کار آسانی نبود زیرا اولاً وی رقیبی بیرومند مانند فتحعلیخان قاجار داشت که از چند سال پیش باحرص و ولع خاصی برای تصاحب تاج و تخت صفویه تلاش میکرد ثانیاً طهماسب میرزا نیز که مانند پدرش بازیچه ای بیش در دست وزیران و

فرماندهان نبود و هر دقیقه فکری و هرساعت عقیده ای داشت و کمتر به کسی ابراز اعتماد مینمود ناشکال ممکن بود در مدت قلیلی باتازه واردی مانند نادر کنار آید ثالثاً در آن دوره پرهرج و مرج هرجاه طایی که داعیه فرمانروایی مطلق داشت مواجه با خصومت شدید وزیران طهماسب میرزا میشد زیرا اینان با آنکه نسبت بیکدیگر رقابت سخت میورزیدند هر وقت بشخصیت نیرومندی مانند فتحعلیخان بانادر بر میخوردند اختلافات را کنار میگذاشتند و جنبه واحدی بر ضد وی تشکیل میدادند زیرا نیک میدانستند که هر گاه نفوذ این قبیل مردان لایق بر شاهزاده ضعف زیاده از حد افزون گردد بساط زمامداری و عیاشی آنان برچیده خواهد شد.

بدیهی است نادر قبل از تربیت قوای منظمی که تنها بوی وفادار مانند و مثل سایر قوای ایلاتی هر دم بکمترین بهانه علم طغیان علیه او برنیفزاند نمیتوانست نقشه شگرفی را که بیش از پیش در مغزش صریحتر و جاندارتر میشد بمرحله اجرا گذارد.

طهماسب میرزا پس از چند روز توقف در خبوشان باتفاق دو پشتیبان نیرومندش در تاریخ بیست و دوم محرم ۱۱۳۹ (۱۰ سپتامبر ۱۷۲۶) بطرف مشهد روی آورد و ده روز بعد در کنار بقعه خواجه ربیع واقع در سه میلی شمال مشهد اردو زد.

در عرض راه بین نادر و فتحعلیخان رقابت شدیدی روی داد لکن نادر بر حریف خودش فائق آمد و توانست طهماسب میرزا را متقاعد کند که فرماندهی قوای مأمور بر شهر را بوی سپارد

همانطور که در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) محمود نواست - حمله اصفهان را بچنگ آورد در نیز موفق شد - از این راه مشهد را



مسخر سازد. علت عدم موفقیت وی نیز تا اندازه‌ای نظیر موجبات شکست محمود بود بدین قرار که از طرفی مشهد استحکاماتی نیرومند و یادگانی قوی داشت از طرف دیگر قوای مهاجم قلیل و فاقد توپخانه بودند و بهمین جهت نادر چاره جز آن ندید که از حماه چشم پوشد و بمحاصره شهر پردازد.

در دوره محاصره مشهد رقابت بین نادر و فتحعلیخان بندریج تبدیل بیک مبارزه خونین برای احراز تسلط گردید که سرنوشت آن بسته به روش طهماسب میرزا بود بدین معنی که هر کدام از دو طرف شاهراده را تحت نفوذ فرار میداد شاهد پیروزی از آن او بود. چنین بنظر میرسد که طهماسب میرزا چندان از طرز رفتار فتحعلیخان دلخوش نبود و از این روی بتدریج متمایل بطرف نادر گردید. نادر از موقع منتهای استفاده را نمود و شاهزاده را منافع ساخت که فتحعلیخان توطئه‌ای ترتیب داده است تا وی را تسلیم مالک محمود نماید و در این خصوص آنقدر پافشاری کرد تا طهماسب میرزا در تاریخ چهاردهم صفر فتحعلیخان را قتل رسانید. هواخان نادر شاه از قبیل میرزا مهدی استرآبادی و محمد حسن از طرفی و مورخان فاجار از طرف دیگر راجع بچگونگی قتل فتحعلیخان شرح و بسطهای ضد و نعبضی میدهند. عبدالرزاق مورخ عهد قاجاری عقیده دارد که نادر بفتحعلیخان بیرنگ زد و او را گرفتار در دنا کسرین مرگها نمود و مال آنکه میرزا مهدی باید میکرد که فتحعلیخان حتی مدنی قبل از آنکه نادر وارد صحنه گردد بوطئه‌ای بر ضد طهماسب میرزا آغاز کرده بود و همه بن مورخ میگویند که طهماسب فصد داشت فرموده فاجار را محکوم به بیرنگی کرد. در ترکمن که حبس کئی است و اگر چه طهماسب

میرزا در ظاهر اندرز نادر را بکار بست با اینهمه بدون اطلاع او حکم اعدام فتحعلیخان را اجرا کرد. البته باظهارات میرزا مهدی اعتماد زیاد نمیتوان داشت و شک نیست که رفتار نادر در قتل فتحعلیخان بی تأثیر نبوده است لکن باید تصدیق کرد که هر گاه نفوذ فتحعلیخان در طهماسب میرزا بیشتر میشد نادر بطور قطع مفضوب میگردد و شاید هم بقتل میرسید

چون رقیب نادر از سر راه وی برداشته شد با سهولت کامل توانست طهماسب میرزا را متقاعد کند که زمام امور را کاملاً بدست وی سپرد و او را بر آن داشت که مقامهای حساس را بطرفداران وی واگذار کند و خود مقام کرشی باشی (وزیر تشریفات) و لقب طهماسب قلی (علام طهماسب) یافت و کلبعلی بیگ برادر زرش نیز عنوان ایشک آقاسی یافت. آنگاه نادر تمام وقت خویش را متوجه محاصره مشهد کرد لیکن پیشرفت محسوسی نیافت. ملک محمود چون از اختلافاتی که پس از قتل فتحعلیخان در میان طرفداران نادر ظهور کرده بود اطلاع یافت بر آن شد که از موقع استفاده کند و حلقه محاصره را بشکند و بهمین جهت مبادرت بحمله کرد و پس از جنگ شدیدی که در نزدیکی خواجه ربیع روی داد شکست یافت و بشهر عقب نشینی کرد.

اگر چه دیگر ملک محمود جرئت نکرد از اسنحکامار حدود خارج گردد با اینهمه نادر در صد حمله جدیدی بشهر ریامند و برای تصرف مشهد به بانی بایر محمود فرمانده کل قوای ملک محمود متوسل گردید و شب شانزدهم ربیع الثانی ۱۱۳۹ (۱۰-۱۱ دسامبر ۱۷۲۶) توانست بدستان داخل شهر گردد. ملک محمود پس از تلاش بی ثمری بر نی اخرج شد و نادر از شهر تسلیم گردید و تاج کیان را بدست

آورده بود کنار گذاشت و بیکی از حجره های حرم امام رضا (ع)  
ملتهجی گردید

نادر با برندری که قبل از تصرف مشهد کرده و دستور داد که  
حرم امام رضا تعمیر گردد و گسند آن دوباره مطلا و شماره جدیدی ساخته  
شود همور معرک نادر در مادرت باین اهداءات درست معلوم نیست مگر  
است تعصب در تسبیح وی را با کار برای گنجینه باشد ولی بیشتر محتمل  
است که خواسته باشد بدین طریق دل مجاهدین و عامه را که دارای نمود  
و روان بودند بدست آورد همور نادر درست در مشهد اناه برگزیده  
بود که بروی دریاف و وضعش بسیار خطرناک است اگرچه وی طهماسب  
میررارا کاملاً تحت نمود خود در آورده بود لکن در عوض حصوم شدید  
وریران وی را طوری برصد خود برای گنجینه بود که آن را کو حکمران  
برصت برای مشوب ساحین دهن شاهزاده سبب باو اسفاده میگردید  
گذشته از این و ناداری طوائف صحراستن اسورد و دره گر و کلاب و  
حوسان حدان قابل اعتماد بود و او مها میتواسب و وفاداری برخی  
از قوای افشار و حلا ر که تحت فرماندهی طهماسب حان و کیل بودند  
مسکی باشد

س از آنکه طهماسب میرا بطرف حوشان رهسپار شد و نادر در  
مشهد تنها ما - و در آن صهماسب میرا رای از این بردن نادر بر مساعی  
حوسان او و درین حال باکرادان (اکراد) حوسان و ملتهجی برصد  
وی گردید و ساهرده را آن دانست که حکام حرد در مار دران و  
ستر آرد و کربار و زراحی مجاور دیگر دستور دهد که در مه ل نادر  
آسود صلب کدک و ر شه بد و حی برخی از مورخان میگویند

که طهماسب میرزا در صدد جلب کمک ملک محمود هم بر آمد .  
نادر بمحض اینکه از این تحولات اوضاع آگاه گردید باشتاب هر چه  
تمام تر روی بخیوشان آورد و آنرا تحت محاصره خویش قرارداد و پس  
از شکست سختی که به کردان هواخواه طهماسب میرزا و وزیرانش وارد  
ساخت شاهزاده چاره جز آن ندید که بانادر از در سازش در آید و بهمین  
جهت حاضر شد که بعد از نادر رهسپار مشهد گردد . نادر در نوروز ۱۱۳۹  
هجری ( ۲۱ مارس ۱۷۲۷ میلادی ) از طهماسب میرزا هنگام ورود به  
مشهد استقبال شایانی نمود و با احترام و رودوی بمشهد دستور داد که مدت  
یک هفته در تمام شهر مجالس جشن و سرور بر پا گردد .

هنوز مراسم استقبال طهماسب میرزا پایان نیافته بود که دوباره  
کردان علم طغیان بر افراشتند و تاتاران مرو و ترکمنان نیز به شورشیان  
پیوستند و نیروی عظیمی تشکیل دادند و از دره جز سرازیر شده و ابراهیم  
خان برادر نادر را محاصره کردند .

نادر با تفاق طهماسب پس از محاصره و تصرف خیوشان ابراهیم خان  
را از محاصره نجات داد و سپس شورشیان را تا دره جز تعقیب کرد لکن  
برای جلوگیری از طغیان جدیدی ناگزیر بخیوشان بازگشت و اندکی بعد  
رهسپار مشهد گردید ولی بمحض ورود بمشهد مجدداً آتش اغتشاش و نا  
امنی در خیوشان روشن شد و برخی از مورخان بر آنند که این شورش به  
تحریر خود طهماسب مبرزاروی داد و بزودی کردان شادلو نیز شورشیان  
گرگرو پیوستند با اینهمه نادر بزودی از این شورش جلوگیری کرد و به  
طرف نیشابور رهسپار گردید .

طهماسب میرزا نیز قبلاً وارد این شهر شده بود .

تاتاران مرو نیز بتحریرك ملك محمود شورش نمودند ولی نادر بسرعت آتش این شورش را خاموش کرد و ملك محمود و برادرانش را به قتل رسانید .

درعین حال درقائن نیز ناامنی و اغتشاش آغاز شد بدینقرار که یکی ازسران سیستانی بنام حسین سلطان که ازمتقبن ملك محمود بود فرمانداری را که نادر تعیین کرده بود از قائن اخراج نمود . روز هفدهم ذی الحجه ۱۱۳۹ ( پنجم اوت ۱۷۲۷ ) نادر وطهماسب میرزا با ۸۰۰ تن از مشهد به طرف قائن روی آوردند و حسین سلطان را وادار بتسلیم نمودند . یکی از پسران ملك محمود با پسرخواهر وی که درقائن بودند به اصفهان گریختند و در آنجا با شرف پیوستند .

ازقائن نادر از راه زرکوه و مدین آباد ایه افغانان در بهدادین لشکر کشید . این لشکر کشی که در بحبوحه تابستان صورت گرفت بسیار خسته کننده بود و گذشته از این در نزدیکی مدین آباد یکی از توپهای نادر غرق در آب گردید . نادر نخست بهدادین را با حمله اشغال کرد و سپس بمحاصره سنگان پرداخت .

در اینجا در چند قدمی نادر یکی از توپها منفجر گردید و او بطرز معجزه آسایی از مرگ رهایی یافت .

چند روز بعد سنگان را با حمله مسخر ساخت و تمام اهالی آنرا از دم تیغ گذرانید زیرا آنان چند روز پیش تسلیم شده بودند لکن بعداً پیمان خود را شکستند . در این هنگام خبر رسید که در حدود هفت تا هشت هزار تن اهل افغانان از هرات حرکت کرده و خود را به نیاز آباد رسانیده اند تا کمک اهالی سنگان شنایند نادر بیدرنگ بمقابله آنان

شتافت و در نزدیکی سنگان بآنان برخورد و از آنجا که میدانست سپاهیانش چنانکه باید آزموده نیستند و گذشته از این شکست‌های پیاپی از افغانان دل آنان را انباشته از رعب نموده است از نبرد احتراز جست و سربازان ناآزموده خود را در خندق گذاشت و خود با پانصد تن سوار آزموده بیکرشته حملات ماهرانه به سپاه افغان پرداخت و اگرچه سربازان مأمور خندق‌ها برای شرکت در نبرد شوق و شور شدیدی ابراز میداشتند ولی نادر به آنان اجازه نبرد نداد. باری پس از چهار روز و چهار شب جنگ و گریز افغانان فرار را بر قرار ترجیح دادند و بطرف هرات عقب نشینی نمودند.

نادر از آنجا که هنوز به آزمودگی سپاهیانش اطمینان نداشت از تعقیب افغانان منصرف گردید و بمشهد بازگشت زیرا هنوز موقع زور آزمایی با ابدالیان نرسیده بود.

در این اثناء روابط بین طهماسب میرزا و نادر روز بروز وخیم‌تر میشد و وزیران سابق طهماسب میرزا نیز از هر گونه فرصتی برای دامن زدن آتش اختلاف بین شاهزاده و فرمانده تازه وارد استفاده میکردند. طهماسب میرزا اصرار داشت که نادر مستقیماً بطرف اصفهان بین رود لکن نادر بر آن بود که قبل از اتمام کار ابدالیان هرات حمله باصفهان دور از حزم و احتیاط است.

سرانجام مقرر شد که نادر و طهماسب میرزا از مشهد و نیشابور حرکت کنند و یکدیگر را در ساکن آباد (ترشیز) ملاقات نمایند و از آنجا به اتفاق حمله بر هرات را آغاز کنند تا اینکه طهماسب میرزا بر اثر تلقین رایزنان مفروض از همکاری دستنویس نادر سر بزور در بی‌احسانیت رد کرد.

به مازندران خواهد رفت و تقاضا نمود که فرماندهی قوای او را نیز نادر قبول کند .

نادر این پیشنهاد را پذیرفت لکن چون دریافت که دشمنانش در میان وزیران و متنفذین مشغول توطئه برای ایجاد اختلاف در میان قوای وی میباشند پیشرفت بطرف هرات را متوقف نمود و بمشهد بازگشت اندکی بعد حمله ابدالیان به منطفه بیارجمند وی را برانگیخت که باشتاب هرچه تمامتر بامید جلوگیری از پیشرفت افغانان مشهد را ترك گوید اما بمحض اینکه به (قدمگاه) رسید اطلاع یافت که طهماسب میرزا مشغول حمله به ترکان بوجاری که از هواخواهان وی بودند میباشند نادر از طهماسب میرزا درخواست کرد که از حمله بطرفداران وی خودداری کند و با او در حمله بر افغانان همکاری نماید .

طهماسب در جواب او را به سبزوار احضار کرد تا ترتیب همکاری با وی را بدهد . نادر نیک میدانست بحران شدیدی در شرف وقوع است و حساسترین لحظات زندگی وی فرارسیده است . از نقشه جلوگیری از حمله افغانان منصرف گردید و راه سبزوار را پیش گرفت لکن در عرض راه دریافت که طهماسب میرزا باکناف خراسان پیام فرستاده است که از این پس فرمان نادر و پیروان وی را بکار نبندند و چون بدروازه های سبزوار رسید مشاهده کرد که دروازه های شهر برویش بسته شده است و پس از چند ساعت توقف ناگزیر به بمباران شهر پرداخت و به آسانی آن را اشغال کرد

ص ۱۰۰ - ۱۰۱ چورن چورن دیگری جر سازش بانادر نبافت سوگند داد کرد که این پس وی در مشهد است در نیاید . در همان شب عده ای

از نگهبانان طهماسب میرزا بمازندران گریختند تا در آنجا تخم اغتشاش و شورش پیراکنند .

دوروز بعد نادر طهماسب میرزا را تحت مراقبت شدید به مشهد فرستاد و پس از آنکه بیهوده کوشید کار افغانان را بسازد به مشهد باز گشت .

بمحض رسیدن بمشهد نادر دریافت که در منطقه استرآبادترکمنان بحمله پرداخته‌اند . نادر کردان کرگولو را مأمور کرد که گوشمالی به ترکمنها بدهند لکن کردان از نیروی این دستور سرپیچی نمودند و به ابراهیم خان حمله برده او را شکست دادند .

در این اثناء خود نادر بکوههای معروف بیلخان داغ رسید و شکست سختی بر ترکمنها وارد ساخت و در بازگشت چون دریافت که کردان به برادرش حمله برده‌اند بطرف خاک آنان تاخت و عده بیشماری از ایشان را قلع و قمع کرد .

در هنگامیکه این عملیات ادامه داشت یکی از خواهران طهماسب میرزا در ایالات استرآباد و مازندران به تولید اغتشاش پرداخته و مردم را بطغیان برانگیخته بود .

نادر بیدرنک با استرآباد روی آورد و این ایالت را کاملاً امن کرد و در آنجا طهماسب میرزا بوی بیوست و باتفاق وی بمازندران لشکر کشیدند و در آنجا نیز نظم و آرامش کامل برقرار ساختند

در این اثناء ذوالفقار فرمانده شورشیان تم به مشهد رسید نادر پس از اتخاذ تصمیم‌های شدید برای تأمین وجهای عسکری از سرب رخه رکاب در مرز افغانان غلجایی بود از طرف طایفه سب میرزا .



فرستاد و استرداد گیلان را خواستار شد .

نادر آنگاه طهماسب میرزا را درساری گذاشت و در اوائل فروردین ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) بمشهد بازگشت و شروع بتدارك مقدمات جنگ برضد ابدالیان نمود .

تصمیم نادر بیکسره کردن کار ابدالیان و پس گرفتن هرات قبل از شروع حمله باصفهان و استخلاص این شهر از جنگ غاجائیان نشانه هوش و تسلط فکری کامل وی مراضاع بود . زیرا اگر چه ابدالیان بر اثر اختلافات داخلی از حمله بزرگ بر خراسان خودداری کردند با این همه همیشه خطر بزرگی بشمار میرفتند نظر به شایستگی نظامی و منطقه لشکر کشی آنها نادر بیم آن داشت که هر گاه وی و طهماسب میرزا مدت زیادی از خراسان دور مانند ابدالیان اختلافات خود را کنار گذارند و برای اشغال مشهد حمله پردامنه ای را آغاز نمایند و اساس قدرت طهماسب میرزا را متزلزل سازند . در این صورت مسلم بود که اکثر کردان ناراحت و شورش طلب شمال خاوری خراسان نیز به مهاجمین خواهند پیوست . طی ده سال گذشته ابدالیان همیشه سلاطین ابران را ستوه آورده و بعلاوه در مقابل غلجائیان قدرت خود را چنانکه باید به ثبوت رسانیده بودند و بطور قطع اگر اختلافات داخلی آنان نبود بر قسمت اعظم ایران حکم فرما میشدند .

چون ابدالیان از نقشه حمله نادر بر هرات آگاه گردیدند رقابت و اختلاف را کنار گذاشتند و اللهم یار خازرا بفرمانداری هرات و ذوالفقار را بفرمانداری « فرح » برگزیدند .

نادر پس از ۱۰۰ تدارکات جنگ در تاریخ چهارم شوال ۱۱۴۹

هجری (۳ مه ۱۷۲۹) باتفاق طهماسب میرزا از مشهد حرکت کرد و پیشرفت به طرف جنوب را از طریق جام و فرمان آباد و کاریز آغاز نمود. در همان اثناء ابدالیان نیز بفرماندهی اللهیار خان از هرات بطرف شمال روی آوردند.

نبرد بین قوای ایران و ابدالیان در کافر قلعه یعنی در همان محلی که ده سال پیش ابدالیان به صفی قلیخان فرمانده صفوی شکست فاحشی وارد ساختند آغاز گردید.

نادر همان سیاست احتیاط آمیز پیشین خود را در این نبرد بکار بست بدین قرار که از طرفی از شور مفرط سپاهیان خویش در نخستین مرحله نبرد جلوگیری کرد و از طرف دیگر پیاده نظام خود را بوسیله توپخانه حفاظت کرد و طرفین را با نیروی سوار نظام پوشانید. ابدالیان نخست حمله را آغاز کردند و جنگ نا مرتبی روی داد پیاده نظام ایران بر اثر هجوم ابدالیان دوچار هرج و مرج شد لکن نادر بایک حمله سوار نظام اوضاع را دگرگون ساخت و بدست خود یکی از فرماندهان دشمن را از پای در آورد و پای راست خودش نیز بر اثر حمله سرنیزه دشمن سخت مجروح گردید در این اثناء شب فرا رسید و طرفین بموضع اولیه باز گشتند.

روز بعد ابدالیان بطرف هریرود عقب نشستند و در بتعفیبات آنان برداختند. در نزدیکی کوسویه نبرد دیگری روی داد و طی آن شکست سختی به ابدالیان وارد آمد بطوریکه بموضع ملائت انگیزی بطرف هرات عقب نشستند و توپخانه و چادرها و همه ساز و برگ خویش را بجای گذاشتند.

نادر و قوایش بسرعت از راه تیرپل بطرف هرات روی آوردند. اللهیار خان که سر و صورتی بقوای منهزم خود داده بود از هرات برای جلوگیری از پیشرفت وی شتافت و دو ارتش در رباط پریان که قصبه‌ای در چند میلی باختر هرات است مصاف دادند. جنگ از بامداد تا نزدیک ظهر بطول انجامید و در این موقع ابدالیان فرار اختیار کرده و متجاوز از هزار کشته بجای گذاشتند.

طوفان شدیدی که چهل و هشت ساعت بطول انجامید مانع هرگونه عملیات دیگری گردید. روز سوم پیکی از طرف اللهیار خان با پیشنهاد متار که بجادر نادر رسید لکن نادر از پذیرفتن وی خودداری کرد و گفت خود اللهیار خان باید شخصاً بملاقات وی شتابد. اللهیار خان عزم داشت امر نادر را بپذیرد لکن چون دریافت که ذوالفقار بکمک وی شتافته است مجدداً نبرد را آغاز کرد.

نادر عده‌ای از قوای خود را مأمور سرکوبی ذوالفقار در شکیبان نمود. ذوالفقار قوای نادر را در نزدیکی شکیبان بدام افکند و در این اثنا اللهیارخان نیز از سمت خاور بحمله پرداخت. نادر دوباره عده‌ای را مأمور مواجهه با ذوالفقار نمود و خود بابا قیمانده قوا بدفاع در مقابل اللهیار خان پرداخت روز بعد نبرد خونینی روی داد که سرانجام بنفع نادر تمام شد. اللهیار خان بار دیگر پیکی نزد نادر فرستاد ولی نادر باز جواب ساهن خود را تکرار کرد و گفت باید شخص اللهیار خان او را ملاقات کند. آنگاه چند تن از سران ابدالی نزد نادر آمدند و پس از تفاضای عفو قول دادند که نه تنها از نبرد اصداعت کنند بلکه ایرانیان را در مقابل غلجائیان یاری نمایند اگر چه صیما سب سیران و وزیرانش با این پیشنهاد مخالف بودند با اینهمه

نادر درخواست ابدالیان را پذیرفت .

روز بعد عده کثیری از سران ابدالی با تحف و هدایای بیشمار به اردوگاه نادر آمدند و نادر در عوض بآنان خلعت افتخار بخشید و بسیاری از سران ابدالی بخدمت طهماسب میرزا درآمدند و خود اللهیار خان نیز بفرمانداری هرات منصوب شد .

آنگاه نادر و طهماسب میرزا پس از دو ماه غیبت بطرف مشهد باز گشتند و در تاریخ چهارم دی الحجه باین شهر رسیدند .

اگرچه این لشکرکشی کار ابدالیان را یکسره نکرد و ممانع از تجدید شورش آنان نگردید ، ولی از این جهت دارای اهمیت بود که افسانه شکست ناپذیر بودن افغانها را باطل کرد و اثبات نمود که هرگاه ابرانیان درست تعلیم یابند و با مهارت اداره شوند باسانی از عهده شکست دادن دشمنان برمیآیند .

ارنس ایران پس از چند سال عفت و می انضباطی بالاخره بدیل به يك پیروی جنگی گردید و نه تنها بفرماندهان خودش بلکه بخود نیز دوباره

اعتماد یافت



# فصل چهارم

## اخراج غلجائیها

پس از آنکه خطر حمله ابدالیها اقلا بطور موقت مرتفع گردید  
تادر وقوایش توانستند توجه خود را معطوف باقدام شگرف تری نمایند  
بدین معنی که غلجائیهارا از خاک ایران رانده و طهماسب مبرز را بر مسند  
سلطنت برقرار سازند .

بطوریکه در فصل اول گذشت رفتار تفرعن آمیز اشرف نسبت به  
ترکیه موجب آن گردید که آش جنگ بینوی و آن کشور مشعل گردد  
اشرف در عین حال مدتی با روسیه در جنگ و ستیز بود لکن نبرد مهی بن  
غلجائیها و روسها روی نداد . اگرچه قوای اشرف نسبت بسپاهیان ترکیه  
بسی ناچیز بود با اینهمه اشرف توانست مدتی در مقابل ترکیه ایستادگی  
کند لکن سرانجام ناگزیر گردید که قسمتی از اراضی خود را به ترکها  
واگذار نماید . این مبارزه نشان داد اگرچه غلجائیها از لحاظ  
شایستگی جنگی عالی ندارند باوجود این قادر بر برابری باکشور نرومندی  
مانند ترکیه که دارای ارتش مجهز و آزموده ای باشد نیستند بطوریکه  
قبلا گذشت اشرف نظر بمبارزه ای که باحسب پسر عمش داشت نمیتوانست  
از قندهار نیروی کمکی دست آورد .

جنگ ترکیه و اعمابها موجب آن گردید که شاه سلطان حسن

پادشاه سابق ننگون بخت ایران بطور ناثر انگیزی بقتل رسد. توضیح آنکه در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) هنگامیکه احمد پاشای بغداد فرماندهی قوای ترکها را عهده دار بود و برای نبرد با اشرف پیش میراند پیامی با اشرف فرستاد مشعر بر اینکه افغانها قومی وحشی هستند و لیاقت سلطنت بر ملت متمدنی مانند ایران را ندارند و او مأمور است که آنها را مغلوب سازد و بار دیگر شاه سلطانه حسین را بر تخت پادشاهی ایران برقرار نماید.

اشرف بمحض اینکه این پیام را دریافت داشت باصفهان دستور فرستاد که پادشاه سابق صفوی معدوم گردد و سرش بارودگاه وی آورده شود. این دستور جمیع همورد اجرا گذاشته شد و سپس اشرف سر شاه سلطان حسین را برای احمد پاشا فرستاد.

در باستان سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) در اصفهان شهرت یافت که حسین سلطان قندهار مشغول لشکر کشی برای آغلز سرد با اشرف است و در این حال اخبار متواری باصفهان رسید حاکی از اینکه چون نادر و طهماسب هرزوا اندالیه را شکست سخت داده اند اینک پیشرفت بطرف صفهان را آغاز نموده اند. اشرف سخت مضطرب شد و با ستاب هر چه اتمت به روین بروی که یکی فرستاد و سپس خود باو بخواب بروم و کلبه را می که ترا حیمار داست بصرف در آن رود آورد.

در که تازه از هرات بمشهد برگشته بود در آن راهی حسرت  
فای آماد، گریه در حسرتکاب، بیکند که، قتل از سیر کب  
ریشه از مشهد مهمانسه هر و تر دیدد در . . . در . . . در  
صبر و برد به در گذر از آن حسرت . . . در . . . در

خراسان و مازندران و کرمان و مازندران را پس از تصرف اصفهان و اخراج افغانها از ایران باو واگذار نماید. میرزا مهدی از این قرارداد ذکر می‌کند لکن دلیلی برای رد اظهارات محمد حسین نیز وجود ندارد.

در تاریخ ۱۸ صفر ۱۱۴۲ (سپتامبر ۱۷۲۹) نادر و طهماسب میرزا مشهد را ترك گفتند و از طریق نیشابور و سبزوار بطرف سمنان که در محاصره اشرف بود روی آوردند. اشرف نیز قسمتی از قوای خود را مأمور ادامه محاصره سمنان نمود و خود برای مصاف با نادر به سوی خاور شتافت.

جلو داران افغان بفرماندهی محمد خان کوشیدند که توپخانه نادر را در بسطام تصرف کنند لکن تلاش آنها بجائی نرسید و محمدخان ناگزیر بطرف مهماندوست واقع در یازده میل و نیمی شمال خاوری دامغان عقب نشینی کرد و در آنجا اشرف با عمده قوای خود بوی ملحق گردید. نادر پیشرفت خود ادامه داد تا به رود کوچک مهماندوست که در خاور قصبه‌ای بهمین نام واقع است رسید. در این نقطه بود که بامداد ششم ربیع الاول (۱۹ سپتامبر) نبرد بین قوای نادر و افغانها آغاز گردید. نادر کلیه قوای خود را تبدیل بیک واحد بزرگ کرد و پوشش آنها را بوسیله تیراندازان و توپخانه خود تأمین نمود و دستور مؤکدی صادر کرد مبنی بر اینکه قبل از فرمان صریح وی کسی کمترین حرکت و یا شلیک نکند. افغانها که نابه تاکنیک معمول خویش تقسیم به سه لشکر شده بودند با سرعت هر چه تمامتر نخست بمرکز و سپس بجناحهای قوای ایران حمله بردند. نادر قبل از آنکه فرمان آتش صادر کند صبر کرد تا افغانها در تیررس نیروی ایران قرار گیرند. اگر چه عمده‌ای از افغانها از پای در آمدند با وجود این بقید

بجمله ادامه دادند لکن بانهایت شگفتی مشاهده کردند که ایرانیان نه تنها سخت دفاع نمودند بلکه حمله شدیدی آغاز کردند و در عین حال توپخانه نادر زنبورك های (يك نوع توپ) افغانها را نابود کرد و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساخت و چون پرچم دار اشرف بر اثر اصابت يك گلوله توپ از پای در آمد افغانها فرار را برقرار ترجیح دادند .

ایرانیان قصد داشتند دشمن را تعقیب نمایند لکن چون نادر میدانست هنوز درست آزموده نشده اند آنانرا از این قصد بازداشت .

درباره عده قوای طرفین و تلفات آنان نه میرزا مهدی ذکر کرده است و نه محمد حسین لکن مورخین خارجی هر کدام رقمی ذکر میکنند چنانکه (اوتر) (۱) نیروی افغانها را به ۵۰۰،۰۰۰ تن و (هانوی) (۲) سپاهیان ایران را به ۲۵،۰۰۰ تن تخمین میزند و (کوکل) (۳) تلفات افغانها را ۱۲،۰۰۰ تن و تلفات ایرانیان را در حدود ۴۰۰۰ تن ذکر میکند .

نبوغ نادر در این نبرد نه تنها از لحاظ فرماندهی و رشادت بلکه مخصوصاً از حیث مراقبت در تربیت نظامیان و استقرار يك انضباط بینظیر در میان سربازان قابل تحسین است و براستی میتوان گفت که آزمودگی قوای نادر و مخصوصاً انضباط آنها اثرات معجز آسایی بخشید . در پرتو روح دلآوری و شجاعتی که این نابغه بزرگ بکالبد سربازان دمیده بود ایرانیانی که تا آنروز رعب عجیبی از قضاوت قلب و بی باکی افغانها در دل داشتند نه تنها بانهایت مردانگی ایستادگی کردند بلکه اثبات نمودند که جنگجویانی خطرناک و شایسته اند . نادر نیز مانند کلیه فرماندهان بزرگ از قبیل اسکندر و ناپلیون و کرامول نه تنها بخودش ایمان عجیبی داشت

۱ - Otter ۲ - Hanway ۳ - Cockell



بلکه دارای این قدرت شگرف بود که ایمان سربسازان را بکاردایی و شایستگی خود جلب کند.

نادر و طهماسب میرزا چند روز پس از پایان نبرد با شرف راه دامغان را پیش گرفتند و در عین حال پیکی به قسطنطنیه فرستادند تا استرداد ایالاتی که ترکها تصرف کرده بودند خواستار گردد لکن این فرستاده در تبریز زندگی را بدرود گفت. قوای ایران از دامغان پیشرفت خود را بطرف باختر ادامه دادند و در عرض راه نادر حقایق تلخی را بطهماسب میرزا یاد آور شد که مدتی بین شاهزاده و او تولید تقار کرد.

در این اثنا شرف بطرف ورامین عقب نشینی نمود و از نهران نیروی کمکی خواست و سپس در دره خار در گردنه باریکی برای ایرانیان دامی گسترد. نادر چون از جلو دارانش قصد دشمن را دریافت قوای نیرومندی را مأمور حمله از جناحین نمود و خود نیز مستقیماً بقلب سپاهیان اشرف زد. این تاکتیک نتیجه بسیار مطلوبی بخشید و بار دیگر افغانها شکست خوردند و مقدار زیادی ساز و برگ و چندین توب بچای گذاشته به طرف اصفهان فرار اختیار نمودند.

نادر قبل از آنکه پیشرفت خود را ادامه دهد طهماسب را منعقاد کرد بتهران که از طرف افغانها تخلیه شده بود رهسپار گردد تا بقول میرزا مهدی در آنجا « بر تیغ و فتنه امور مهم کشور بپردازد ». بدیهی است قصد نادر آن بود که شاهزاده را از خود دور کند تا بغرابت بال باجرای نقشه خویش بپردازد.

هنگامیکه اشرف پس از شکست های موالی باصفهان رسبند اقلای سه هزار تن از علما و رجالات معروف شهر را بپلاکت رساند و قوای خود را

هأمور چپاول و سوزانیدن بازار نمود و در عین حال از بیم آنکه مبادا کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی بطرف نادر گرایند همه آنها را به زندان افکند و آنان مدت هفده روز در حبس بودند تا بدستیاری نگهبانان خود وسائل فرار خویش را فراهم ساختند .

احمد پاشای بغداد بر اثر استمداد اشرف برای وی عدهای نیرو و چند توپ فرستاد و سپس اشرف بطرف شمال باختری روی آورد و در قصبه مورچه خورت اردو زد .

نادر پس از آنکه خود را از قید طهماسب میرزا رهائی بخشید از طریق نطنز بطرف اصفهان روی آورد و هنگام ورود اشرف به ( مورچه خورت ) نادر تا این قصبه بیش از چند فرسنگ فاصله نداشت و برای اینکه اشرف را تحریک به خروج از موضع خود نماید چنین وانمود کرد که قصد حمله بافغانها را ندارد بلکه میخواهد وارد اصفهان شود . این تیرنگ اثر خود را بخشید و اشرف بقصد غافلگیر کردن نادر آغاز حمله نمود . اشرف بتقلید تاکتیک نادر در مهماندوست قوای خود را تبدیل بیک واحد نمود و توپخانه را در جناحین قرار داد . اما ایرانیان ناگهان از چندین طرف بقوای افغان حمله برده و در نخستین یورش چندین توپ افغانها را بتصرف در آوردند و سپس جنگ های تن بتن خونینی بین طرفین روی داد لیکن با وجود حملات شدید افغانها سرانجام قوای ایران پیروزی درخشانی یافتند و بقیه توپ های افغانها را تصرف و عده کثیری نیز اسیر بدست آوردند که عد ای از آنها ترك بودند .

نادر با این تركها منتهای خرش رفتاری را نمود و اندکی بعد آنها را آزاد ساخت .

اشرف بانستاب هرچه تمامتر خوبشمن را به اصفهان رسانید و آماده فرار شد و برای حمل زنان و کودکان و اشیاء قیمتی افغان ها هر چه اسب و الاغ در شهر بود به بیگاری گرفت و سه روز بعد به طرف شیراز فرار کرد.

همین که نادر از تخلیه اصفهان آگاه شد از مورچه خورت به طرف شهر روی آورد و بمحض ورود به اصفهان اخبار پیروزی های خویش را به طهماسب میرزا رسانید و او را دعوت به آمدن به اصفهان نمود.

طهماسب میرزا بدرنگ تهران را ترك گفت و روز هشتم جمادی الاول تقریباً هفت سال پس از فرار از اصفهان وارد این شهر شد.

هانوی حکایت میکند که چون طهماسب میرزا وارد اصفهان شد غم خانگدازی دلش را فرا گرفت زیرا کاخ معظم پدرش را دید که تبدیل به ویرانه ای شده است و همگامیکه داخل حرم شد تنها زن کهن سالی را دید که شادی کنان دست هایش را بگردن او حافه کرد و خون میدادست اشرف همه خواهران و خویشاوندانش را بر دگی برده است بانها بت معجب در یافت این پیرزن مادر اوست که در تمام دوره سلطه افغانها خوبشمن را تبدیل به خدمتکاری نموده و از این راه خود را از مرگ بجات داده است.

اصفهان تبدیل به بل خاکی شده و در محاصره پی در پی آمد سفر او ان رده و در قسمت اعظم ساکینش در اثر قتل و کشتارهای فجیع افغان ها آورد شده بودند.

ننگ امر که طهماسب میرزا وارد اصفهان کردید نادر بوی اطلاع داد که عمر نادر در محاصره با او یا همین مراسم حکمداری باقوای خود طرف

خراسان رهسپار گردد . بدیهی است که وی در حقیقت چنین قصدی نداشت  
 بلکه میخواست بیش از پیش بر قدر و منزلتش در نزد طهماسب میرزا بیفزاید  
 او نیک میدانست با وجود اینکه شاه هم از وی مرعوب بود و هم نسبت به  
 او خصومت میورزید تا موقعی که نرکان و روسها پس از غلبه ایان از ایران  
 اخراج نکردند نمیتواند از وی چشم پوشد . طهماسب میرزا همانطور که  
 نادر پیش بینی کرده بود با اصرار و ابرام هر چه تمامتر از وی تقاضا کرد که  
 از قصد خویش منصرف گردد و حتی در برابر کلیه سران ارتش رسماً از نادر  
 خواست که اصفهان را ترك نکند و نادر نیز پس از امتناع زیاد بالاخره  
 چنین وانمود کرد که معیر عقیده داده است و در اصفهان خواهد ماند .  
 بچنان اصفهان و استفرار طهماسب میرزا بر مسند سلطنت اجدادیش  
 از حوادث بسیار جالب توجه بود . اگر چه هنوز غاصبین حقوق ایران و  
 متجاوزین کاملاً از خاک میهن رانده نشده بودند با این همه این حوادث  
 گذشته از آنکه حس غرور ملی ایرانیان را تمهیح کرد دارای این ارزش  
 بزرگ و آشناسی بود که ایرانیان را در اعتماد بنفس که گرانبهای  
 نمود و نباید فراموش کرد که همه این موفقیت ها بنام نادر تمام میشود و  
 روز بروز بر وجهه و شهرت وی میافزود .

اما اهمیت اساسی تصرف یا بیخست بیشتر از آن جهت بود که نخستین بار  
 در و اروپایان تماس مستقیمی ایجاد کرد . در آن زمان اروپایان معروف  
 مصمم اصفهان ، مارک وونه اند از شوالیه دو گاردان ( Chevalier de Gardane )  
 کنسول فرانسه آن زمان و سم پیش جنابشین برادرش ( سینوردو گاردان )  
 شده بود ( ویلام کوکن ) که بمبر کمپانی انگلیسی هند شرقی و معاونش  
 جان گبک که بمبر و سایر نمایندگان کمپانی هلندی هند شرقی - ۱۷۰۷

کشیش و مبلغ که اکثر آنان فرانسوی بودند .

طی شش هفته‌ای که نادر در اصفهان بسربرد چندین بار با (کوکل) و (گیکی) ملاقات نمود و در نخستین وهله با آنان از در محبت و دوستی درآمد و پس از آنکه قول داد زیانهائی را که در دوره تسلط افغانان بکمپانی وارد آمده بود جبران کند ، با ایشان منتهی خوش رفتاری نمود و آنان نیز تحف و هدایای گرانبهای تقدیم نادر نمودند . اما دوران این دوستی دیری نپایید زیرا بزودی رقابتیکه از دیر بازی کمپانیهای هلندی و انگلیسی وجود داشت رو بشدت نهاد و نمایندگان هر يك از این کمپانیها کمپانی دیگر را متهم بدان کردند که درخفا با افغانان کمک میکنند . نادر بزودی از این اختلاف استفاده نمود و بر آن شد که کاملاً بیگانگان را از اصفهان براند و بهمین جهت چنین وانمود کرد که اتهامات هر دو کمپانی بجاست و دو محصل ( مأمور وصول مالیات ) بکمپانی انگلیس ها فرستاد و مبلغ سه هزار تومان ( ۷۰۰۰ لیره انگلیسی ) مطالبه کرد و مخصوصاً اصرار ورزید که ۱۰۰۰ تومان از این مالیات یکباره پرداخت گردد . چون کوکل و گیکی از پرداخت این مبلغ سر باز زدند نادر با آنان اخطار کرد که هر گاه در پرداخت مالیات تعلل ورزند سخت مجازات خواهند شد و چون آنان فقط حاضر پرداخت سیصد تومان گردیدند نادر بمحصلین دستور داد که این مبلغ را بگیرند و کلیه اسباب کمپانی را نیز تصرف نمایند .

کوکل و گیکی که از این رفتار خشن سخت بر آشفته بودند تصمیم گرفتند اصفهان را ترك گویند و برای اعلام عزم خویش بنادر در عدد ملاقات با وی بر آمدند . نادر از پذیرفتن آنان خودداری نمود و راه شیراز را پیش گرفت و آنان نیز ناگزیر شاه شکایت کردند و شاه طمحات ابشان

را بار داد و تأیید کرد که نه تنها پول آنانرا مسترد خواهد داشت بلکه خسارانی را که در دوره غارتگری افغانان بر آنها وارد آمده است جبران خواهد کرد و در نتیجه کوکل و گیکمی از ترك كردن اصفهان منصرف گردیدند .

شاه طهماسب از آن پس با کوکل و گیکمی روابط بسیار مودت آمیزی برقرار ساخت و حتی روزی باتفاق وزیرانش کمپانی را سرکشی کرد و انگلیس ها به افتخار شاه مراسم آتش بازی بر پا کردند و عکس اشرف افغان را برسم اروپائیان سوزایدند و شاه از تماشاشان این مراسم بسیار خشنود گردید .

اما با تمام این احوال شاه طهماسب بیش از پیش احساس میکرد که اگرچه تخت و تاج صفویه را مجدداً بچنگ آورده است لکن از شاهی تنها عنوانی دارد و همه اختیارات در دست نادر است . نادر مدتی شاه را از انتخاب وزیران و کارمندان باند پایه باز میداشت باین عنوان که خزانه تهی است و تأمین خوراک و پوشاک سربازان بر هر خرج دیگری مقدم است . خیره سری نادر وقتی کاملاً روشن شد که بدون کسب موافقت قبلی شاه یکی از خواهران وی را بنام رضیه بیگم بقید ازدواج در آورد . نادر قبلاً موافقت شاه طهماسب را ، ناهزدی پسر ارشدش رضاقلی با فاطمه ساهان بیگم کی دیگر از دختران شاه سلطان حسین بدست آورده بود . طاهرا قرار داد . اسراری در مشهد داده شده بود یعنی در همان موقعی که بقول محمد محسن مورخ طهماسب سرزا ، نادر قول داده بود که انالان خراسان و کرمان و دوازندران را بوی . سپرد .

در عکس اشرف بر بدو : ات ، مو و یوزا بد است . تخت بر بر اس که ، سحر ، اد ، نه

از پیروزیهای نظامی خویش و نجات پایتخت حداکثر استفاده روانشناسی را بنماید و وضع خویش را بیش از پیش مستحکم کند و دوم اینکه قبل از آغاز پیشرفت بطرف جنوب در بحبوحه زمستان وسائل راحت و ساز و برگ سربازان خویش را کاملاً فراهم سازد .

بیمورد نیست در اینجا اثری را که نادر در آذربایجان در ذهن کنسول فرانسه (شوالیه دو گاردان) بخشیده بود عیناً ذکر کنیم . شوالیه دو گاردان نادر را چنین توصیف میکند :

« . . . مرد چهل ساله ایست که از کودکی در نظام پرورش یافته و در لیاقت و شایستگی کم نظیر است و گذشته از این مردی خوش مشرب و درنگو و درستکار است، دلیران و زحمتکش را پاداش میبخشد و سست عنصران را که بهنگام ادای وظیفه از زیر بار مسئولیت شانه تپی میکنند سخت گوشمال میدهد . نخست در هر مقامی که بود مراتب لیاقت و کاردانی و درستکاری خویش را چنانکه بابد بشبوت رسانید و چون قرین درگاه شاه شد بوی نشان داد که چگونه چاپلوسان و جنایتکاران را باید تشخیص داد و از چه راه اینان را باید بکیفر رسانید و آنان را از دربار دور کرد . »

قبل از حرکت از اصفهان شاه طهماسب بنا بتوصیه نادر نامه‌ای به سلطان عثمانی نگاشت و پس از آنکه وی را از اسنخلاص اصفهان آگاه نمود استرداد ایالاتی را که ترکان غصب کرده بودند خواستار گردید و در تعقیب این نامه نیز رضاقلی خان شاملو یکی از فرماندهان پیشین شاه سلطان حسین را بعنوان سفیر کبیر به قسطنطنیه کسب داشت . از نتیجه این اقدامات در فصل آیند، بحث خواهیم کرد .

در عین حال چون افغانان در کرمان از شکست‌های فاحش اشرف آگاه شدند شهر را خراب کردند و فرار اختیار نمودند .

در اوائل دی‌ماه نادر با وجود شدت سرما پیشرفت از اصفهان بسوی شیراز را آغاز کرد و از راه ابرقو و بازار گاد خویشتن را برزقان واقع در ۲۱ مایلی شمال شرقی شیراز رسانید . در آنجا اشرف با ۲۰۰۰۰ تن سپاهی آزموده برای مصاف با وی آماده بود . نبرد خونینی در گرفت و طی آن اشرف کاردانی و شهامت زاید الوصفی بخرج داد لکن سرانجام تدبیر فرماندهی و ایمان سربازان ایرانی کلر خود را کرد و نادر بر افغانان پیروز آمد و اشرف با قوای منهزم خویش بحال هرج و مرج بطرف شیراز فرار کرد . روز بعد اشرف سه تن از رجال افغانی را باردوگاه نادر فرستاد و درخواست منار که جنگ نمود . نادر در پاسخ اظهار داشت بشرطی تسلیم اشرف و قوایش را قبول خواهد کرد که وی بیدرنک بازماندگان خانواده شاه سلطان حسین را که هنوز در چنگ وی گرفتارند آزاد کند . اشرف همه این اسیران را که عموماً مرد بودند نزد نادر فرستاد لکن بعداً به تحریک عده‌ای از سران افغانه باقوایی که برای وی باقی مانده بود به امید فرار بقندهار شیراز را ترك گفت .

نادر بمحض اینکه از حیلۀ اشرف آگاه شد بتعقیب وی پرداخت و جلو دارانش که متشکل از بانصد تن سرباز افشار و کرد بود در پل هسا واقع در ده میای شمال خاوری شیراز بمقب داران افغانان برخوردند و رزمی در گرفت که طی آن عده‌ای از افغانان دستگیر شدند و جمعی دیگر در رودخانه غرق گردیدند .

با این همه اشرف توانست بطرف لار فرار نماید و خورد نادر تا چند



فرسنگ بنعقیب دشمن پرداخت لکن چون نتوانست بفرار بان برسد باشناپ،  
به شیراز بازگشت و دستور داد که کلیه دروازه‌های شهرهای ایران بروی  
افغانان بسته شود.

برخی از غلجائیان مغلوب منجمله برادر اشرف که از عمده قوای  
اشرف جدا شده بودند بطرف بندر ریگ فرار کردند و برادر اشرف که  
جوهر زیادی همراه داشت کوشید که اعراب را بافاغنه همراه کند لکن  
نادر بکارکنان کمپانی هند خاوری در بنادر خلیج فارس دستور داد که  
با کشتی‌های خود از فرار افغانان جلوگیری نمایند و از طرف دیگر بکعبه  
شیوخ عرب در نادر اخطار کرد که هر گاه با افغانان در فرار ایشان کمک کنند  
خود و خانواده‌شان باسارت و غلامی دچار خواهند شد.

در عین حال برادر اشرف و همراهانش نزد شیخ احمد مدنی یکی  
از شیوخ آشوب‌طلب عرب رسید. شیخ نخسب از مساعدت آنان سر باز زد  
لکن چون افغانان سنی بودند سرانجام حاضر شد یک کستی با اختیار ایشان  
گذارد. افغانان با این کستی خود را به (رأس الخیمه) واقع در کرانه  
عرستان رسانیدند لکن اعراب عمانی قسمت اعظم آنان را بهلاکت رسانیدند  
و بیه را نیز بغلامی در آوردند.

اشرف به نفاق دوهزار تن از همراهانش وعده‌ای ارزبان افغان در  
اواخر زمستان از لار خارج شد و بطرف خاور رهسپار گردید. و اندکی بعد  
یکی از نمایندگان کمپانی هند خاوری اطلاع داد که وی را در منطقه  
سیرجان مشاهده کرده است.

اما تدریجاً از سده افغانان بر اثر گرسنگی و حسنگی کاسه شد  
و در هر حال در پایان عمر اشرف احیای نظر است اما قزاقی

که اکثر تاریخ نويسان بر آنند مبنی بر آنست که اشرف با دو یا سه تن از آخرین همراهانش در حوالی مرز سيستان بدست عبدالله خان یکی از سران بزرگت عشایر آن حدود بقتل رسید و از طرف دیگر سلطان حسين قندهار بعداً بنادر اطلاع داد که اشرف در نزدیکی زردکوه بدست نیروئی که برای جلوگیری از فرار وی اعزام گردیده بود کشته شد. نه تنهامیرزا مهدی منشی نادر این داستان را تصدیق میکند بلکه (مارتین فرنج) نماینده کمپانی هند شرقی ضمن گزارشی که بین نهم و بیستم سپتامبر ۱۷۳۰ میلادی برای اداره مرکزی کمپانی در لندن فرستاده این مطلب را تأیید نموده و خاطر نشان ساخته است که يك تن افغانی بنام محمد خان که سابقاً رئیس نشریفات اشرف بوده چند روز پیش به بصره آمده و حکایت کرده است که باتفاق اشرف مشغول فرار بقندهار بوده که ناگهان در حوالی قندهار مواجه با دسته‌ای از قوای سلطان حسين قندهار شده‌اند و آنان اشرف و عده‌ای از همراهان او را بهلاکت رسانیدند لکن خود محمد خان توانسته است از کرانه بلوچستان فرار کند و با این کشتی از راه مسقط ببصره آید.

بدین طریق تقریباً مسلم میشود که سر انجام اشرف بدست حسين قندهار بهلاکت رسید.

اشکست قطعی اشرف افغان و اهدام ارتش وی نخستین خدمت بزرگ نادر با نهایت موفقیت پایان یافت لکن وظائف دشوار نزدگیری بر عهده او بود که شاید بتوان تسویه حساب با ترکمن را مهم تر از همه دانست.

# فصل پنجم

## نخستین زور آزمائی نادر باترگان و یکسره ساختن کار ابدالیان

نادر ناچندروز قبل از نوروز در شیراز بماند و هنگام اقامت در آن شهر دستور داد که اصلاحات اساسی در خیابانها و ساختمانها صورت گیرد و خودش نیز مبلغ ۱۵۰۰ نومان (۳۵۰۰ لیره) برای مرمت مسجد شاه چراغ هدیه کرد و مقدار زیادی اشیاء طلائی دیگر هم صرف ساختن چهار چراغ نازه‌ای برای مسجد نمود.

در سالهای اخیر شیراز بر اثر جنگ با افغانان خرابی فراوان دید و قسمت اعظم شهر و تقریباً همه باغ‌های آن مهدم شده بود. عده کثیری از اهالی شهر و همه باررگانان هندی بمناسبت شور و شغفی که خبر شکست اشرف در مورچه‌خورت ایجاد کرده و موجب حمله عده‌ای بافغانان شده بود بدست ایشان بهلاکت رسیده بودند و چند روز باریدگی هتوالی هم‌خامی و انهدامی را که افغانان و ایزد ساخته بودند بسر حد کمال رسانید. در این اثناء محمدعلی خن بن اصلان خن ناساننداری فارس هدیه و سندی برای آبادانی شهر و احیای باغها دست مافداًمان حدی زد و نفرمان او چندین هزار درخت بر سر شد.

نادر هنگام اقامت در شیراز یکی از اقربای خود بنام علی مردان خان شاملورا نزد محمدشاه پادشاه گورکانی فرسناد تاخیرتصرف اصفهان و جلوس طهماسب میرزا بر مسند سلطنت ایران و قصدوی را برای تصرف قندهار باطلاع او برساند. در نامه‌ای که بامضای طهماسب میرزا به محمد شاه نوشته شد تاریخی برای شروع حمله بقندهار تعیین نگردیده بود لکن به محمد شاه اخطار شده بود که مصالح وی و ایران ایجاب میکند که به محض شروع عملیات علیه افغانه مرزهای کشور خود را کاملاً بروی فراریان افغان ببندد

بنابناظهار میرزا مهدی خان مورخ، نادر در این موقع قصد خود را در ظاهر برای بازگشت بخراسان اعلام داشت لکن در باطن معلوم بود که چنین قصدی ندارد زیرا وی لذت پیروزی را چنانکه باید چشیده و در رأس ارشی بر زمیند قرار گرفته بود و چنانکه ذیلاً خواهیم دید نقشه کوتاه کردن دست طهماسب میرزا را از تخت و تاج ایران در سر میپرورانند

حرص و جاه طلبی نادر در این موقع از اندازه خارج بود و بنا بر این بعید بنظر میسرسد در موقعی که پادشاهای اساسی نردبان تعالی را پیموده بود به آسانی تا دهده که رخت سفر به خراسان کشد و گوشه انزوا اختیار کند

این محسبین بار نبود که نادر در ظاهر بکناره گیری ابراز نماید میگرد و باطوری که بعداً خواهیم دید چیدین باردیگر نیز برای همراه کردن و انحراف توجه عمومی از نقشه‌ای که در معروی بسرعت طرح میشد باین معاش متوسط گردید با انهمه مردم هوشمار و مخصوصاً نمایندگان خارجی

قصه وی را نیک دریافته بودند چنانکه دو ماه بعد شوالیه دوگاردان (۱) و کوکل (۲) علناً ارتقا نادر را بمقام سلطنت ایران پیش بینی کردند و شوالیه دوگاردان بانهایت صراحت چنین نگاشت :

« استعداد نظامی عجیب این فرمانده ، همراهی بخت و اقبال با وی در همه لشکرکشی ها ، اعتماد سربازان که هم به او ارادت میورزند و هم از او بیم دارند ، دست بدست هم داده و دشمنان را از او هراسان و شاه را از او مرعوب ساخته است . . .

« اینک مردم اصفهان و دربار و خود شاه بیم آن دارند که مبادا قصد تصاحب تاج و تخت ایران را داشته باشد . در هر صورت هرگاه یک قدم بیش بردارد مسند سلطنت ایران در اختیار او خواهد بود . »

قبل از آنکه بیش از این در باره شخص نادر بسط مقال دهیم لازم است بطور اجمال بمناسبات امپراتوری عثمانی و ایران در این زمان اشاره کنیم :

در فصل اول یاد آور شدیم که چگونه دولت عثمانی مانند روسیه از اغتشاش و وضع آشفته داخلی ایران استفاده نمود و منطقه پهناوری از خاک ایران را اشغال کرد .

باید اضافه کنیم که بر اثر جنگ عثمانی و افغان بر متصرفات عثمانی در ایران افزوده شد و در آغاز سال ۱۱۴۲ هجری ( ۱۷۳۰ میلادی ) امپراتوری عثمانی تمام گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و قسمتی از داغستان و شیروان ( بقیه این دو ایالت در تصرف دولت روس بود ) و قسمت اعظم عراق عجم و تمام کردستان ایران و همدان و کرمانشاه را تحت تسلط داشت .

طهماسب میرزا بمنظور اخراج افغانان از ایران چند بار از عثمانی و روسیه نقاضای کمک کرد .

در ۱۱۴۱ هجری ( اکتبر ۱۷۲۹ ) نماینده ای از جانب ایران وارد قسطنطنیه گردید لکن ترکان از بیم آنکه مبادا اشرف را با خود دشمن کنند به نماینده ابران روی خوشی نشان ندادند .

یکسال بعد شخصی بنام محمدعلی رفسنجانی که مدعی بود صفی میرزاست وارد پایتخت امپراتوری عثمانی گردید و اگرچه امپراتور عثمانی وی را با مهربانی پذیرفت با اینهمه دولت ایران او را بمنزله يك طاعی معرفی نمود .

در اوائل سال ۱۱۴۲ هجری ( ۱۷۳۰ میلادی ) خبر شکست افغانه و فرار اشرف به قسطنطنیه رسید و در همان موقع سلطان عثمانی نامه ای از طهماسب میرزا دریافت داشت که طی آن پادشاه ایران وی را رسماً از تصرف اصفهان آگاه نموده و بازگشت ایالاتی را که دولت عثمانی از ایران تصرف کرده بود خواستار گردید .

در تابستان همان سال رضاقلی خان شاملو به قسطنطنیه رسید و نقاضای طهماسب میرزا را تکرار کرد و تأیید نمود که اگر ایالات ایران مسنرد نگردد دولت ایران مبادرت بچمک خواهد کرد .

با اینهمه مذاکرات در محیط دوستانه ای آغاز شده و قراردادی امضاء گردید مبنی بر اینکه ایالات ایران مسترد گردد و تا چند سال دولت ایران مبلغی در مقابل مخارجی که دولت عثمانی برای اداره این ایالات درجمل شده بود بآن دولت بپردازد .

اما نادر در انتظار وصول جواب پادشاه عثمانی به نامه طهماسب میرزا و

پیامی که توسط رضاقلی خان فرستاده شده بود نماند بلکه در تاریخ ۱۸ شعبان ۱۱۴۲ هجری (هشتم مارس ۱۷۳۰) از راه بهبهان و رامهرمز و شوشتر بطرف دزفول لشکر کشید.

دردزفول مواجه با محمد خان بلوچ گردید که اشرف وی را در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۷ میلادی) بعنوان نماینده فوق‌العاده بقسطنطنیه اعزام داشته بود.

محمدخان بلوچ در سال ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹ میلادی) قسطنطنیه را بقصد ایران ترک گفت لکن چون در راه از خبر شکست اشرف و فرار وی آگاه گردید پس از اندکی تأمل و تردید تصمیم گرفت نامه‌های سلطان عثمانی را به اشرف تسلیم نادر نماید و نادر نیز پیاداش این خدمت فرمانداری کهگیلویه را به وی سپرد.

نادر از بروجرد بطرف نهاوند شیپخون زد و پادگان عثمانی را در نهاوند غافلگیر و نابود نمود و سپس پیشرفت خود را ادامه داد و در ملایر به عمده قوای عثمانی شکست فاحشی وارد ساخت و در اوائل تابستان شهر همدان را بدون مواجهه با مقاومت اشغال کرد زیرا فرمانده قوای عثمانی با نیروی خود به سنندج و از آنجا بسوی بغداد فرار کرده بود.

نادر در حدود یکماه در همدان اقامت گزید و طی این مدت قوای او ولایت اردلان را اشغال نمودند و خود را به کرمانشاه رسانیدند.

روز اول محرم ۱۱۴۳ هجری (۱۷ ژوئیه ۱۷۳۱ میلادی) نادر همدان را بقصد راندن ترکها از آذربایجان ترک گفت.

در این اثنا خبر حمله نادر به قوای عثمانی به قسطنطنیه رسید و در

تاریخ هفتم محرم ۱۱۴۳ هجری دولت عثمانی رسماً به ایران اعلان جنگ داد. اما با وجود این اعلان جنگ و تدارك مقدمات حمله ابراهیم پاشا صدراعظم وقت عثمانی که مردی صالح طلب بود نماینده ای بدر بار ایران گسیل داشت تا مگر پادشاه را بقبول قراردادی که بنام وی بدست رضا قلی خان امضاء شده بود وادار نماید لکن همه این اقدامات بر اثر حملات بی در پی و رفتار خشن نادر با دولت عثمانی بی نتیجه ماند.

نادر که در سنندج توسط حسین سلطان از خبر مرگ اشرف آگاهی یافت بر آن شد که به محل تمرکز قوای عثمانی در میان دو آب حمله برد. بنا بر روایت میرزا مهدی استرآبادی ترکان برای مواجهه با نادر صف آرا می کردند لکن چون از قدرت قوای وی اطلاع حاصل نمودند بدون آنکه گلوله ای شلیک کنند بطرف مراغه گریختند.

نادر در حدود بیست میل آنرا تعقیب کرد و عده کثیری را بقتل رسانید و مقدار معتنا بیی اسلحه و مهمات و چندین توپ بغنیمت گرفت و بر اثر این فتح نواحی میان دو آب و ساوجبلاغ و مکرری و مراغه بایران بازگشت.

نادر پس از دوروز توقف در مراغه پیشرفت خود را در جهت شمال خاوری بسوی دهخوارقان ( قصبه ای واقع در کنار دریاچه ارومیه که عده قلیلی از قوای عثمانی در آنجا بسر میبردند) ادامه داد و در نتیجه قوای ترك بطرف تبریز عقب نشستند لکن به محض ورود آنان به تبریز اغتشاش و شورش شدیدی میان پادگان عثمانی رویداد و عده ای از افسران ترك بدست شورشیان بهلاکت رسیدند و مصطفی پاشا با عده ای از قوای که نسبت به وی وفادار مانده بودند شهر را ترك کرد.



فردای آنروز کلیه قوای عثمانی اعم از شورشی و غیرشورشی در خارج شهر برای مواجهه با نادر صف آرائی کردند لکن نادر به آنان حمله سختی برد و همه را منهزم ساخت. قوای شورشی بطرف ارزروم فرار اختیار کردند و مصطفی پاشا و قوایش نیز در نزدیکی سبلان واقع بین تبریز و صوفیان شکست سختی خوردند و نادر با فراغت بطرف تبریز روی آورد.

روز بعد نادر وارد تبریز شد، در این اثناء يك لشکر دیگر از قوای عثمانی فرماندهی رستم پاشا که هنوز از شکست مصطفی پاشا اطلاع نداشت بمنظور تقویت نیروی مصطفی پاشا بطرف تبریز پیش میراند و هنگامی حقیقت را دریافت که کار از کار گذشته بود زیرا نادر از تبریز باستقبال وی شتافت و شکستی فاحش بر قوای او وارد ساخت و او عده کثیری از افسران را دستگیر نمود.

نادر با رستم پاشا خوش رفتاری کرد و از هیچگونه رأفت نسبت به وی مضایقه نمود و او و سایر افسران عثمانی را مستخلص ساخت و توسط وی پیشنهاد هائی برای صلح به صدر اعظم عثمانی فرستاد.

در این هنگام اخبار پیروزیهای درخشان نادر به فسطاط به رسید و روابط بین عثمانی و روسیه را بیش از پیش وخیم ساخت زیرا دولت عثمانی معتقد بود که روسها درخفا به ایران کمک میکنند.

اخبار فتوحات نادر در بین النهرین و سوریه تأثیر عمیق نمود. شوالیه دوگاردان که در سال ۱۷۳۰ میلادی (۱۱۴۳ هجری) از اصفهان بطرف فرانسه حرکت کرد چنین مینگارد

«از بصره با بغداد و از بغداد با دروازه های حلب همه در مقابل

اسم طهماسب قلی خان می‌لرزند .

صدراعظم عثمانی که مأمور لشکر کشی علیه ایران شده بود مدتی در اسکوتاری درنگ نمود زیرا امیدوار بود که اقدامات سیاسی لشکر-کشی را غیر ضروری خواهد ساخت .

در این موقع بود که اخبار سقوط همدان و کرمانشاه و تبریز و شورش که در تبریز روی داده بود به وی رسید و ضمناً شهرت یافت که شورش دیگری هم در «ارزروم» روی داده است .

دشمنان ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی چنین شایع ساختند که سقوط تبریز نتیجه دستورهایی وی به مصطفی پاشا بوده است و بنا بر این سلطان عثمانی را بتسریع در اعزام وی به جبهه اغوا نمودند بامید اینکه او را گرفتار عملیات جنگی خطرناک نمایند و زمینه انفصالش را فراهم سازند .

نارضایتی و هرج و مرج در قسطنطنیه موجب شورش خطرناکی در آلبانی گردید و بر اثر ضعف و تردید سلطان عثمانی و وزیرانش طغیان دامنه وسیعی یافت و منتهی به قتل صدراعظم و خلع سلطان احمد سوم و استقرار محمود پسر مصطفی دوم بر مسند سلطنت عثمانی گردید . این تحولات دولت عثمانی را از ادامه جنگ در ایران منصرف ساخت .

در این هنگام نادر با وجود اینکه پیشنهاد صلح به سلطان عثمانی کرده بود ، پس از تصرف تبریز بر آن شد که لشکر کشی علیه ترکان را ادامه دهد لکن پسرش رضا قلی میرزا که در مشهد بود در این اثناء بوی پیام فرستاد که در میان ابدالیان جنگ خانگی شدیدی در گرفته است و عناصر وفادار از هرات اخراج گردیده‌اند و اینک شورشیان بطرف مشهد پیش میروند .

این اخبار نادر را بر آن داشت که عمایات جنگی را بر ضد ترکان  
موقوف سازد و با شتاب بطرف خراسان روی آورد .  
بدین طریق اگر چه بین ایران و عثمانی قرارداد صلحی منعقد نگردید  
با اینهمه وضع متارکه ای برقرار شد .

محرک شورش ابدالیان سلطان حسین قندهاری بود زیرا از آنجا  
که یقین داشت مورد حمله نادر قرار خواهد گرفت عمالی به هرات گسیل  
داشت تا آتش طغیان را در آنجا برافروزند و بدین طریق توجه نادر را  
از قندهار به هرات منحرف سازند اللهمیارخان حاکم هرات نسبت به نادر  
وفادار ماند لکن بسیاری از ابدالیان علم طغیان برافراشتند و به ذوالفقار  
خان رقیب قدیمی اللهمیارخان پیوستند و او بیاری طاغیان اللهمیارخان را  
از هرات راند و بسرعت بمشهد که تحت حکومت ابراهیم خان برادر نادر  
قرار داشت روی آورد .

اللهیارخان بمحض اینکه از پیشرفت ذوالفقار خان بطرف مشهد  
آگاه گردید بکمک ابراهیم خان شتافت و قبل از آنکه رقیبش در خواجه  
ربیع اردو زند او خود را بمشهد رسانید

با اینکه نادر به برادرش دستور داده بود که با این وضع مبادرت  
به حمله ننماید ابراهیم خان پس از چند روز تردید تحت تأثیر سربازان  
و افسران قرار گرفت و از شهر خارج شد و بحمله پرداخت لکن شکست  
سختی یافت و ا تلفات سنگین به مشهد بازگشت و از آن پس از هر گونه  
عملیات نظامی منصرف گردید .

در همین هنگام بود که رضاقلی خان بیگی برود پدرش فرستاد و او  
را از جریان اوضاع آگاه ساخت

نادر قبل از ترك آذربایجان دستور داد که در حدود ۵۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ خانوار از آذربایجان و عراق عجم بخراسان انتقال داده شوند. متجاوز از ۱۲۰۰۰ خانوار از این مهاجرین از طایفه افشار و از این عده اخیر ۲۰۰۰ خانوار از عشیره کرگولو بودند که بنواحی پیرامون کبکان اعزام گردیدند و سایر خانوارهای افشار نیز در کلات رحل اقامت افکندند.

نادر بسرعت از تبریز بطرف مشهد رهسپار گردید لکن در قزل‌اوزن پیام جدیدی از رضاقلی خان دریافت داشت مبنی بر اینکه ابدالیان پس از يك ماه توقف در حوالی مشهد بسوی هرات بازگشته‌اند.

نادر چون بدین طریق حرکت به مشهد را ضروری نشمرد بطرف مازندران و استرآباد روی آورد و از رود اترک عبور کرد و سعی نمود که عده ای از شورشیان یموت را دستگیر و تنبیه کند لکن موفق نگردید و بهمین جهت نخست به استرآباد و از آنجا بمشهد حرکت کرد.

يك ماه پس از ورود نادر به مشهد بمناسبت عروسی پسر ارشدش رضاقلی خان با فاطمه سلطان بیگم که قبلاً به نامزدی آنها اشاره کرده‌ایم جشنهای باشکوهی در مشهد برپا گردید و در نزدیکی کلات و ایبورد مراسم شکار مجللی ترتیب یافت.

هنگامیکه ذوالفقار ابدالی از خبر ورود نادر به مشهد آگاه گردید و دریافت که بزودی مجبور بجنبش خواهد شد از سلطان حسین قندهاری استمداد جست.

سلطان حسین شخصاً به ملاقات وی روت لکن بعلم نامعلومی نتوانست با او سازش حاصل کند و بهمین جهت با نادر داخل مذاکره گردید و دو بن از شاهزاده خانمهای صفوی را با زنان بیوه و فرزندان

محمود و چند تن دیگر از افغانان مبادله کرد.

با اینهمه اندکی بعد سلطان حسین اختلافات خود را با ذوالفقارخان کنار گذاشت و بفرماندهی یکی از سران معروف غلج‌جایی بنام محمد سیدال خان نیرومی در حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سرباز بکمک وی فرستاد. نادر برای آنکه کمک سلطان حسین را به ذوالفقارخان غیرمیسر و یا لااقل دشوار سازد نامه ای به عبدالله خان حاکم باوچستان فرستاد و باو دستور داد که از جنوب به قندهار حمله برد.

با وجود این عبدالله خان نتوانست این دستور را بکار بندد زیرا در آن هنگام با (میان نور محمد خدایارخان) رئیس ایل کاهرسند مشغول نبرد بود و سرانجام در زد و خوردی که بین این دو فرمانده در گندهاوه روی داد عبدالله خان بهلاکت رسید.

پس از پایان عید نوروز نادر مشهد را ترک گفت و از راه تربت شیخ جام به نقره (شهر کوچکی واقع در هفت میلی هرات) روی آورد. چند روز بعد ابدالیان از شهر خارج شدند و نبرد درهم و برهمی روی داد و شب هنگام محمد سیدال خان فرمانده غلج‌جایی به قوای ایران شیخون زد و چند ساعت نادر را با هشت تن سرباز در برجی محصور ساخت و هرگاه ایرانیان به موقع نرسیده و افغانان را عقب نزده بودند، هلاکت یا دستگیر شدن نادر قطعی بود.

روز بعد نادر به افغانان که باغ بزرگی را بنام نخت صفر واقع در دامنه تپه کوه مالاخواجه در سه میل و نیم شمال باختری هرات در دست داشتند حمله برد ولی نتیجه نگرفت باوجود این چند روز بعد ذوالفقار خان را در خارج شهر غافلگیر کرد و بروی شکست سختی وارد ساخت

در همین موقع اللهیارخان هم با قوای مهمی بدو پیوست .  
چند روز بعد نادر تصمیم گرفت که از هر طرف هرات را محاصره  
کند و پس از آنکه نیروی کثیری را در نقره باقی گذاشت به کرانه جنوب  
هریرود انتقال یافت و بطرف پل مالان واقع در سه میلی جنوب هرات  
پیش راند .

افغانان کوشیدند که از پیشرفت وی جلوگیری کنند لکن نادر  
آنانرا عقب زد و برایشان تلفات سنگینی وارد ساخت و روز بعد پل را  
بتصرف در آورد .

هنگامیکه نادر در مالان اقامت داشت توپچیان ابدالی که چادر  
مجلل وی را تشخیص دادند بطرف آن شلیک کردند و یک گلوله سقف  
چادر را سوراخ کرد و در نزدیکی نادر بزمین خورد ولی خوشبختانه باو  
آسیبی وارد نساخت .

در آنحال که سپاهیان نادر مشغول تکه پیل محاصره هرات بودند  
سیدال خان با عده ای از قوای ابدالی و غلجائی از شهر خارج گشت لکن  
پس از دادن تلفات سنگینی به عقب رانده شد و در نتیجه حلقه محاصره  
در پیرامون شهر بیش از پیش تنگ گردید .

طی این عملیات یکدسته از قوای ایران به (میمنه) حمله موفقیت  
آمیزی برد لکن قوای عظیم تری که بطرف فراه حمله نمود مواجه با  
شکست بزرگتری شد .

روز هفدهم محرم ۱۱۴۴ هجری ذوالفقارخان با نیروی کثیری از

هراب خارج شد و از هریرود عبور کرد .

نادر بیدرنگ مبادرت بیک حمله جبهه ای بر افغانان نمود و آنان

را شکست فاحشی داد و نزدیک بود که ذوالفقار خان در رودغرق گردد سیدال خان که از این شکست ها و تلفات سنگین وارد بر غلجائیان سخت مأیوس شده بود شب هنگام از هرات به فراه گریخت .

پیروزی درخشان نادر و شکست جبران ناپذیر سیدال خان ابدالیانرا بر آن داشت که توسط اللهیارخان پیشنهاد صلح کنند و نادر نیز بنا بر روش معمول خویش این پیشنهاد را پذیرفت .

با اینهمه ابدالیان عهد و پیمان خود را شکستند و نادر سخت خشمگین گردید و دستور تجدید عملیات جنگی را صادر نمود .

ابدالیان مجدداً تقاضای عفو کردند و پیشنهاد نمودند که حکومت هرات به اللهیارخان واگذار گردد و نادر بار دیگر بتقاضای آنها تن در داد .

ذوالفقارخان که با برادر کوچکش احمد به فراه تبعید شده بود بقوای سیدال خان پیوست .

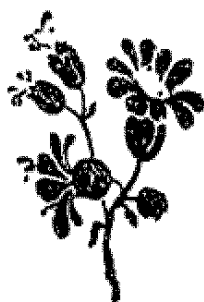
بر اثر وصول این خبر وشایعات مربوط به نزدیک شدن ۴۰،۰۰۰ تن از غلجائیان اللهیارخان خیره سری پیش گرفت و سوگند وفاداری به نادر را شکست و بقوای ایران حمله شدیدی برد .

نادر نیز اعضای خانواده ویرا بگروگان گرفت . در اوایل زمستان ابدالیان پیشنهاد های جدیدی برای صلح کردند ولی بزودی مجدداً عهد خود را شکستند و نادر با شدت بیشتری عملیات محاصره را تجدید کرد و با چنان سرعتی حملات را ادامه داد که در روز اول ماه رمضان ۱۱۴۵ هجری (۲۷ فوریه ۱۷۳۲) اللهیارخان ناچار تسلیم گردید و ایرانیان بطور قطع هرات را اشغال کردند .

نادر الیهیارخان و همدستانش را بمحل دوردستی تبعید کرد و در حدود ۶۰،۰۰۰ تن از ابدالیانرا بنواحی مشهد و نیشابور و دامغان منتقل ساخت و بدین طریق بر قوای ایلی و سلحشور این مناطق بطور محسوس افزود زیرا بطوریکه قبلاً گذشت ۶۰،۰۰۰ خانوار افشار را باین مناطق گسیل داشته بود.

در مرحله آخر محاصره هرات ابراهیم خان نیز فرآه را اشغال کرد و روز نهم رمضان نادر از هرات بسوی فرآه رهسپار گردید که ناگهان خبر یافت ترکان در کوریجان بر شاه طهماسب شکست سختی وارد ساخته‌اند و طهماسب نیز با آنان قرارداد صلح امضاء کرده است.

محاصره هرات ده ماه بطول انجامید و از مشخصات مهم این حادثه جوانمردی و گذشت مفرط نادر بود که با وجود عهد شکنی های پی در پی ابدالیان آنانرا هورد عفو قرارداد و بطوریکه بعداً خواهیم دید نادر معمولاً سعی میکرد نفوذ و تفوق خود را بیشتر از لحاظ معنوی بردشمنانش تحمیل کند.





## فصل ششم

شکست طهماسب میرزا از عثمانیان و

خلع او از سلطنت

در اثنائیکه نادر مشغول جنگ با ترکان بود شاه طهماسب همچنان در اصفهان اقامت داشت و بروایت محمد محسن هنگامیکه شاه طهماسب وزیرانش از خبر حرکت نادر سوی خراسان به منظور جلوگیری از حمله ابدالیان آگاهی یافتند مانند گذشته به لهو و لعب پرداختند و پس از آنکه شاه طهماسب چندین ماه بدین طریق مشغول عیش و عشرت بود از جانب وزیرانش اغوا گردید که خود فرماندهی کل قوا را بر عهده گیرد و جنگ با ترکان را آغاز نماید و آنانرا از شمال باختری ایران براند و بدین طریق از ثمرات جانشانیها و فداکاریهای نادر که تا آن هنگام به پیروزیهای درخشان در جنگ با ترکان نائل آمده بود منمتع گردد.

شاه طهماسب با این فکر در سال ۱۱۴۴ هجری (۱۷۳۱ م) اصفهان را ترک گفت و چون به همدان رسید یکی نزد سلطان محمود بادشاه جدید عثمانی فرستاد تا از جانب وی جلوس محمود را برنختن سلطنت تبریک گوید و نیز نماینده دیگری نزد سرخای خان دره رز عثمانی گسیل داشت. اکنون سرخای خان که در یازت شاه طهماسب قصد افعال ویرا دارد نماینده

نگون بخت را سر بر بد و سر اورا به قسطنطنیه فرستاد .

شاه طهماسب از همدان بطرف تبریز رهسپار گردید و در آنجا حاکمی را که از طرف نادر تعیین شده بود از کار برکنار ساخت و یکی از معتمدان خویش را بجای وی گماشت و آنگاه با ۱۸۰۰۰ تن سپاهی بسوی نخجوان و ایروان لشکر کشید .

در این هنگام دولت عثمانی بجزیران اوضاع ایران چنانکه باید آشنا شده و برای مقابله آماده گردیده بود .

چون رضاقلی خان سفیر ایران در قسطنطنیه جواب پیشنهاد هانی را که درباره امضای عهد نامه صلح به ایران فرستاده بود دریافت نداشت سلطان عثمانی بفرماندهان خود در مرز ایران و عثمانی دستور داد که کاملاً مواظب اوضاع باشند و در عین حال به احمد پاشا اختیار تام داد که هرگاه مقتضی بداند با ایران قرارداد صلح منعقد سازد و گرنه مبادرت بچنگ کند .

در ماه مارس ۱۷۳۱ (۱۱۴۴ هجری) رضاقلی خان قسطنطنیه را مقصد بغداد ترک گفت لکن چون خبر پیشرفت شاه طهماسب بطرف ایروان به عثمانی رسید بود رضاقلی خان در مروین از طرف دوات عثمانی دستگیر و محبوس شد .

اما در جنگ با ترکان نخست فرشته اقبال به شاه طهماسب لبخند زد و بر اثر حمالت شدید وی ترکان نخجوان را ترک کردند و به ایروان گریختند .

شاه طهماسب بدون آنکه به ایروان حمله برد پیشرفت خود را بسوی شمال خاوری ادامه داد و در آنجا با دسته‌ای دیگر از قوای عثمانی

مواجه گردید و شکست سختی بر آنان وارد ساخت و سپس حمله برای تصرف ایروانرا آغاز کرد و چون قوای عثمانی حمله طهماسب را دفع کردند قوای ابران برای تصرف شهر به محاصره آن پرداختند .

پس از آنکه محاصره هیجده روز دوام یافت ناگهان خبر رسید که قوای عثمانی خطوط مواصلات ایرانیا را از عقب قطع کرده اند و طهماسب نیز ناگزیر از محاصره صرف نظر کرد و با شتاب به تبریز بازگشت .

اما نتوانست زیاد در این شهر درنگ کند زیرا خبر یافت که علی پاشا فرمانده کل قوای عثمانی در ایروان از این شهر خارج شده است و بطرف داخل ایران پیش میراند و گذشته از این احمد پاشا نیز بسوی عراق عجم پیش میرود . بنا بر این تبریز را ترك گفت و به (ابهر) شتافت . احمد پاشا چون هیچگونه مقاومتی در برابر خویش نیافت ، سرعت کرمانشاه را تصرف کرد و سرتاسر ناحیه اردلانرا به حیطه فرمانروایی خویش در آورد و بسوی همدان جلو رواند .

شاه طهماسب با شتاب بطرف جنوب لشکر کشید تا از پیشرفت قوای عثمانی به همدان جلوگیری کند و در قصبه کوریجان واقع در بیست میلی شمال خاوری همدان موضع گرفت .

چون احمد پاشا به دو منزلی قوای ایران رسید نماینده ای نزد شاه طهماسب فرساده و به وی پیشنهاد صلح کرد و شاه طهماسب نیز پیکی نزد فرمانده قوای عثمانی گسیل داشت .

هنگاهیکه يك نماینده دیگر عثمانی بطرف قرارگاه شاه طهماسب روان بود قوای احمد پاشا بدون آنکه قصد حمله داشته باشند پیش میراندند .

شاه طهماسب که پنداشت ترکان قصد حمله دارند بسپاهیان خود  
دسنور شاباک داد و بدین طریق قبل از آنکه دومین پیک احمد یاشا پیام  
بر کائرا به شاه طهماسب برساند نبرد آغاز گردید .

سوار نظام ایران سه بار بر سوار نظام عثمانی حمله برد و چنین  
بنظر می رسید که پیروزی از آن شاه ایران خواهد بود لکن پیاده نظام  
عثمانی که مشکل از افراد آزهوده تری بود سرانجام پیاده نظام ایرانرا از  
پای در آورد و سپس کار سوار نظام را نیز ساخت و شاه طهماسب را با سه  
هزار سپاهی محاصره کرد .

طهماسب نزحمت خوبش را از محاصره رهائی بخشید لکن چند  
هزار بن ارسرنازاش بهلاکت رسیدند و آنان نیز که جان سلامت بردند  
دستخوش بومییدی شدند و فرار را برقرار ترجیح دادند و در نتیجه ترکان  
عثمانی تمام بوپخانه و ساز و برگ ایرانیا را بغنیمت بردند .

پس از این شکست شاه طهماسب به اصفهان بازگشت و بقول  
محمد مجتبی مورخ معروف ، همچنان به داده گساری و عشرت پرداخت  
چنانکه گهسی اصلا ادبازی به وی روی نیاورده است در صورتیکه برابر  
بن شکست قسمت اعظم خاکمی را که مادر از ترکان پس گرفته بود از  
دست داد

احمد یاشا پس از این باروری همدا نرا بتصرف در آورد و ابهر را  
بیر اسماعیل نمود

در این ایام عالی پاشا بتکی دیگر ارفرماسدهان عثمانی که از طریق  
خوی رساه اس و اسهاب جنوبی دریایچه ارومیه پیش مبراند مراغه و تبریز  
را بتصرف در آورد .

در جنوب نیز دسته دیگری از قوای ترك خوزستان را مسخر ساخت  
و حویزه را هم بتصرف در آورد .

در مقابل این شکستها مذاکرات صلح بین ایران و عثمانی افتتاح  
گردید و در تاریخ دهم ژانویه ۱۷۳۲ ( ۱۱۴۵ هجری ) منتهی بامضای  
عهد نامه ای بین شاه طهماسب و ترکان گردید که بموجب آن شاه طهماسب  
کلیه ایالاتی را که نادر در جنوب و خاور رود ارس بدست آورده بود ،  
بضمیمه تبریز بتصرف در میآورد و حال آنکه گنجه و تفلیس و ایروان و  
نخجوان و قسمت اعظم گرجستان و شیروان و داغستان در تصرف عثمانی  
باقی میماند .

باز گرداندن تبریز به ایرانیان در عثمانی مخالف فراوان داشت  
لکن دولت بر آن بود که اعضای معجلانه عهد نامه صلح بقیمت تبریز  
بر تطویل مذاکرات رجحان دارد زیرا در صورت اخیر دولت عثمانی  
ممکن است بعوض شاه طهماسب ناتوان مواجه با نادر نیرومند گردد .

صدر اعظم وقت عثمانی که « عثمان پاشا » یکی از دلیرترین و مدبر  
ترین فرماندهان جنگی عثمانی بود عقیده داشت که جنگ با ایران  
مخالف با منافع عثمانی است و تصور میکرد که سلطان عثمانی قراردادیرا  
که او منعقد ساخته است تصویب خواهد کرد .

با اینهمه سلطان مانند عده زیادی از وزیران و اتباعش با مفاد  
عهد نامه ای که با ایرانیان منعقد شده بود موافقت نداشت .

از بخت بد عثمان پاشا ، روز بروز بردشمنی و خصومت حاجی بشیر  
آقا معروف به قزاق آقا که یکی از درباریان بسیار متنفذ بود نسبت به وی  
افزوده میشد .

این مرد کهن سال طومار قدرت و عظمت بسیاری از صدراعظم های عثمانی را در نور دیده بود .

در آغاز بهار سال ۱۱۴۵ هجری ( ۱۷۳۲ میلادی ) عثمان پاشا بهانه ای را که از هدتها پیش حاجی بشیر آقا در انتظار آن بود بدست دشمن خونخوار خویش داد بدین قرار که بالرد کینول سفیر کبیر انگلستان در عثمانی از در خصومت در آمد و رفتار بسیار شدیدی نسبت به وی پیش گرفت .

این موضوع باعث شد که قزلر آقا سلطان عثمانی را متقاعد به کوتاه کردن دست عثمان پاشا از زمام امور عثمانی نماید و بنا بر این عثمان پاشا بعنوان حاکم به طرابوزان تبعید گردید و از آنجا بحکومت ارزروم و سپس بفرمانداری ایروان تغییر مأموریت یافت و علی پاشا حکیم اعلو بجای عثمان پاشا صدراعظم عثمانی گردید .

سقوط عثمان پاشا از آشفتگی عمومی نسبت بعهد نامه ایران و عثمانی کاست لکن اقدام رسمی برای الغای عهد نامه بعمل نیامد زیرا چنانکه بعداً خواهیم دید نادر چنین اقدامی را غیر لازم ساخت .

در همین اثنا یک عهد نامه عثمانی و ایران امضاء میگردد بین روسیه و ایران نیز بیمانی در رشت امضاء شد

در ماه اکتبر ۱۷۳۰ ( ۱۱۴۳ هجری ) ملکه ( آنایوانوونا ) که از سیوخ و با درگیلان و تلفات سنگین سر بازان روسیه مسوحتش گردیده بود نامه ای به شاه طهماسب نگاشت و شرائط تخایه ایالت گیلانرا از طرف روسها باد آور گردید و اندکی بعد بارون شافیروف سفیر کبیر روسیه وارد رشت شد تا باتفاق رنرال لوآشف فراردادی با ایرانیان هجینی بر شرائط

ملکه روسیه منعقد سازد .

نظر به لشکرکشی طهماسب علیه عثمانیان مذاکرات مدتی قطع گردید لکن در ۱۱۴۵ هجری ( سال ۱۷۳۲ میلادی ) قرارداد ایران و روسیه در رشت امضاء شد .

بموجب این پیمـان روسیه حاضر شد که در ظرف پنج ماه کایه نواحی متصرفی خود را در ایران تخلیه کند باسـنـثـای نواحی شمال رود کر که میبایستی پس از خروج عثمانیها از ارمنستان و گرجستان و سایر ایالات ایران تخلیه گردد .

بموجب این پیمان به بازرگانان روسیه در ایران و تجار ایرانی در روسیه آزادی تجارت داده شد و هر يك از این دو کشور در کشور دیگر يك نمایندگی سیاسی ایجاد کردند .

در این هنگام شخصی بنام اسمعیل میرزا که مدعی بود برادر کوچکتر طهماسب است به اصفهان رسید و اظهار داشت که برانرو فاداری یکی از خدمتکاران خویش از چنگ محمود افغان رهائی یافته است و پس از تحقیقات مختصری که از طرف دربار بعمل آمد طهماسب او را ببرداری قبول کرد .

اندکی بعد برخی از وزیران و روحانیون با همدستی عده ای از زنان شاه طهماسب توطئه ای ترتیب دادند که شاه طهماسب را از سلطنت خلع و اسمعیل میرزا را جانشین او سازند . لکن شاه طهماسب توطئه را کشف کرد و اسمعیل میرزا و همدستانش را تماماً بقتل رسانید .

بدیهی است هنگامیکه نادر از شکست فاحش شاه طهماسب و مفاد عهدنامه ای که با عثمانیان منعقد ساخته بود آگاه گردید دستخست بر آشفتم .

خبر شکست شاه طهماسب هنگامی به نادر رسید که از هرات بطرف  
فراه رهسپار بود و بمحض اینکه از شکست شاه طهماسب آگاه گردید  
باشتاب هر چه تمامتر به هرات بازگشت و در این حال پیام شدیدی به  
پادشاه عثمانی فرستاد مبنی بر اینکه یا تمام خاک ایرانرا مسترد دارد و یا  
آنکه برای نبرد آماده گردد و همچنین نامه ای به احمد پاشانگاشت و  
باو اطلاع داد که در آینده نزدیکی بطرف بغداد رهسپار خواهد گردید  
و به وی اخطار کرد که برای پذیرائی از او آماده گردد.

پس از آنکه نادر بدین طریق عثمانی را از عزم خویش آگاه نمود  
روش خود را برای ایرانیان نیز روشن ساخت بدینقرار که پیام بسیار  
سختی بوزیران شاه طهماسب فرستاد و روش آنرا درباره عهد نامه صلح  
سخت نکوهش نمود و سپس اعلامیه جالب توجهی خطاب به « سران و  
اشراف و مردم ایران » صادر کرد و طی آن اعلام داشت که « شمشیروی  
بیاری خدای متعال شهرها و ایالات بیشماری را مسخر ساخت و قسوی  
ایران شاهد یروزی را در آغوش کشیدند و ابدالیان شکست خوردند و  
غلجاییان یوغ بندگی را بگردن نهادند » سپس به عهد نامه منعقد بین  
شاه طهماسب و عثمانیان اشاره نمود و خاطر نشان ساخت که « این عهد نامه  
نظر اهل بصیرت « سرابی بیش نیست » زیرا موضوع اساسی یعنی نجات  
اسیران ایرانی را فیصل نداده است . ما میل داریم که ریشه فساد را از میان  
مسلمانان برکنیم و ایرانرا از هرگونه بلیدی منزّه سازیم . امضای این  
عهد نامه مخالف با شرافت و غرور ملی است و چون مرزهایی که بر  
طبق عهد نامه تعیین گردیده مخالف با خواست الهی و شئون ممالکتی



است . نادر این ما از قبول آن سر بار خواهیم رد .  
 سپس خاطر نشان ساخت که بعد از عید فطر ( پایان مارس ۱۷۳۲ )  
 جنگ را آغاز کرد و مرحله به مرحله نقشه خود را انجام خواهد داد  
 و در پایان اشعار داشت هر کس بوی مالحق نگردد از همه امتیازا - مذهبی  
 محروم خواهد شد و به عقوبت الهی گرفتار خواهد آمد و از جرگه  
 مسلمانان اخراج خواهد گشت و در سلاک خارجیان بشمار خواهد رفت  
 بطور قطع در همین موقع بود که نادر نامه ای به محمد علی خان  
 بیگاریک فارس بگاشت و ترجمه همین نامه در کتاب « اکشاهوار  
 آسیائی » Asiatick Researches تألیف سر جان مالکولم آمده است  
 نادر در این نامه شدیداً با عهد نامه شاه ظهاسب و عثمانیار  
 مخالفت نمود و ضمن اشاره به پیروزیهای خود از عنایت حضرت علی  
 دوازده امام سخن میان آورد و خاطر نشان ساخت که  
 « این روز عید و شادمانی شیعیان و ادبار و بدبختی دشمنان آن  
 است . . »

سپس از غزم خویش دائر بر تجدید جنگ بعد از عید فطر سخن  
 راند و از بیگاریک فارس تقاضا نمود که باصفاهان رهسپار گردد و عامل  
 عدم احترام به عهد نامه او را توضیح دهد .  
 سلطان قوی میوان گفت « مرزا مهدی خان مورخ . این نامه و عهدنامه  
 اتا بهی می را که مدار اساره موذیم بر شده تجزیه در آورده است  
 ، گرچه نادر عهدنامه را در شان او شادمانی است ، و دولت اسلامی را سخت  
 مورد استهزاء درازداد ، اینهمه اید ادعای داشت . که اگر این نامه تا ترجمه بد  
 شکست شده ظاهر است ، مقتضیات آن روز چندان بر او ارازان نبود و گو

بر این حقیقت آنست که در عثمانی عهد نامه را کاملاً بزبان عثمانیان میدانستند .

بدیهی است نادر در ظاهر از اینکه جنون و عدم شایستگی شاه طهماسب مساعی وی را بهدر داد خشمگین بود ولی در باطن از اینکه چنین زمینه مساعدی برای یکسره ساختن کارشاه فراهم شده بود احساس مسرت خاصی میکرد . مفاد اعلامیه و نامه‌ای که به محمدعلی خان نگاشت بخوبی نشان میدهد که نادر تصور میکرد تجدید جنگ با عثمانیان مخالفان زیاد دارد و همین جهت عزم داشت که قبلاً هرگونه مخالفتی را از میان ببرد . در حقیقت نظری به مفاد اعلامیه وی جای نرود بد بافی نمی‌گذارد که قصد او بیشتر مرعوب ساختن شاه طهماسب و یارانش بود نه تهدید عثمانیان و مخصوصاً از این لحاظ برای اشاره وی به دوازده امام و طرفداری از شیعیان اهمیت خاصی باید قائل شد . ناشکال میتوان باور کرد که این اشاره از ایمان زیاد وی به تشیع بوده باشد بلکه ظن قوی آنست که منظور نادر از تحریک ناصب شیعیان تسهیل نیل به مقاصد سیاسی خود بوده است زیرا بدین طریق اکثریت شیعیان را برضد دشمن سنی ایران متحد میساخت و در عین حال از وجهه شاه طهماسب بیش از پیش میکاست .

نوضیح آنکه هرگاه پیروان شاه طهماسب از دخول در جنگ سرباز میزدند در سلك کفار در می‌آمدند و هرگاه برعکس سیاست نادر میگردانیدند مثل آن بود که نسبت به شاه طهماسب نافرمانی آغاز کرده باشند . باری نادر پس از آنکه نوروز را در هرات بسر برد رخت سفر به مشهد کشید و در همین حال حسن علی بیگ را باصفهان گسیل داشت

تا راجع بعدم قبول عهدنامه ایران و عثمانی توضیحات بیشتری به شاه طهماسب بدهد و ضمناً از شاه نفاضا کند که او را در قم یا نهران ملاقات نماید تا باتفاق لشکرکشی به خاک عثمانی را آغاز نمایند. گذشته از این نادر برای تقویت مقام خویش عده‌ای از حکام ولایات را از مقامهای خود منفصل کرد و از معتمدان خود کسانی بجای آنان گذاشت.

نادر هنگام اقامت در مشهد یکی از سران ابدالی را بنام عبدالغنی ریاست این قبیله برگزید و به عده کثیری از سران دیگر پادشاهی‌های جالب توجه داد و او به آنان امر کرد که با اسبان و اسلحه و مهمان خویش برای لشکرکشی به طرف عراق عجم آماده باشند و در این حال فرمان داد که در پیرامون بقعه حضرت امام رضا طواف نمایند و از آن حضرت مدد بخواهند و سپس از طریق (خوشان) بطرف جاجرم شاف و از آنجا حمله سریعی بطرف بلخان داغ برصد ترکمنان برد ولی نتیجه مطلوب نگرفت.

ضمن این لشکرکشی نادر دریافت که روسها بخایه گیلان را بیابان رسانیده اند. آنگاه به قوای خود در قطه‌ای واقع در ۲۵ میای جنوب باختری دامغان پیوست و از آنجا به تهران شاف و مبالغ هنگفتی بالغ بر ۵۰۰۰۰ تومان (۱۰۰۰۰ لیره انگلیسی آن روز) برای تجدید ساز و برگ بین ساهیان خویش توزیع کرد هیچ شک نیست در اینکه منظور نادر از صرف این مال تجربیات روح ساجشوری سربازان بود. چنین نظر میرسد که نادر قصد داشت از نهران برضد ترکان لشکرکشی کند چنانکه پیشتر هم به ساه طهماسب فرستاده و از او تمنا کرده بود که در نهران یا قم بدری پیوندد و چون شاه طهماسب از ترک اصفهان

خودداری کرد نادر مستقیماً بطرف اصفهان روی آورد . در باره حوادثی که پس از ورود نادر به اصفهان اتفاق افتاد اگر چه روایات در اصل یکسان است لکن در جزئیات اندکی متفاوت میباشد . اجمل این روایات آنست که پس از دید و بازدید های تشریفاتی با شاه طهماسب نادر بافتخار شاه در باغ هزارجریب ضیافتی داد و نسبت به شاه مراسم احترام و ادب را به کاملترین وجهی بجای آورد و او را به اقامتگاه خصوصی خود هدایت نمود و آنگاه شاه طهماسب چنانکه رسم بود اشراف و دربار را اجازه حضور داد و فرمان صادر کرد که شراب مهیا کنند و ارباب طرب و وسائل تعیش را فراهم سازند . نادر با نهایت ادب رسم میهمان نوازی بجای آورد و آنچه را که مورد تقاضای شاه بود کاملاً فراهم ساخت و شاه طهماسب سه روز و سه شب با درباریان و رجال فاسد به لهو و لعب و باده گساری پرداختند و پس از سه روز همه سران و فرماندهان ارتشهای عراق و خراسان اطلاع یافتند که شاه طهماسب از شدت مستی عنای عقل را از کف داده است .

آنگاه نادر از سران ارتش و قزلباش «کنگاشی» تشکیل داد و همه عدم توانایی شاه طهماسب را بادامه سلطنت تأیید کردند .

در عین حال عده ای از مردم اصفهان دعوت شدند تا در باره وضع شاه طهماسب شهادت دهند و همه با خلع وی از سلطنت و استقرار پسر نوزادش عباس میرزا بر سریر شهریاری ایران موافقت کردند .

البته در تاریخ نادری اشاره ای به میکساری شاه طهماسب نشده است با اینهمه جملی تردید نیست که پادشاه صفوی در این ضیافت در باده گساری افراط کرد و نادر هم وی را در این کار تشویق نمود ؛ و تا روز

کلی از ظاهر امر چنین برمیآید که نقشه خلع ید شاه طهماسب قبلاً بدقت از طرف نادر فراهم شده بود .

بروایت محمد محسن خلع ید شاه طهماسب از سلطنت شش روز پس از ورود به اصفهان روی داد . لکن ( کوکل ) (۱) تأیید میکند که نادر بمحض ورود باصفهان شاه طهماسب را دستگیر نمود و او را بزندان انداخت .

پس از آنکه نادر کودنای خود را با این موفقیت انجام داد شاه طهماسب و حرم و خدمتکارانش را تحت مراقبت شدیدی به مشهد گسیل داشت .

ممکن است سؤال شود چرا نادر قدمی فراتر نهاد و خود تاج و تخت سلطنت را تصاحب ننمود ؟ علت این امر بیشتر احتیاط و تدبیر اوست . نادر نیک میدانست که هنوز در سر تاسر کشور حس وفاداری نسبت به خاندان صفوی شدید است و بنابراین با آنکه بسیار نیرومند بود ترجیح داد که قبل از اجرای نقشه های خویش ارتش را کاملاً در تحت اختیار خود در آورد .

گذشته از این او در حقیقت زمام امور را کاملاً در دست گرفته و مانعی نداشت که چندی بیش درنگ کند تا با نهایت سهولت بر مسند سلطنت ایران تکیه زند .

روز هفدهم ذی قعدة سال ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) مراسم تاج گذاری شاه عباس سوم در کاخ تالار طویله صورت گرفت بدین قرار که گهواره شاهزاده نوزاد به تالار آورده شد و نادر جقه سلطنت بر سر وی

گذاشت و شمشیرشهریاری را نیز در کنار وی نهاد و سپس مراسم احترام نسبت پادشاه جدید معمول گردید و مدت هفت شب و هفت روز جشن و سرور در شهر برپا بود .

از آنجا که شاه بیش از هشت ماه نداشت طبیعی بود که زمام امور کشور میبایستی بدست يك نایب السلطنه سپرده شود و بدیهی است که این لباس را بر قامت نادر بریده بودند .

نادر پس از آنکه به این مقام رسید لقب طهماسبقلی خان را که از سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) بدان ملقب بود رها کرد و عنوان وکیل الدوله و نایب السلطنه را اختیار نمود .

خبر کودنای نادر در سن پترزبورگ باخوشوقتی تلقی گردید زیرا در آنجا نادر یار وفادار روسیه شمرده میشد و همه محافل یقین داشتند که بزودی آخرین پادشاه سلسله صفوی را از سلطنت خلع خواهد کرد .

نادر بیدرنگ سفیرانی به عثمانی و هندوستان و روسیه فرستاد تا سران این کشورها را رسماً از مراتب آگاه سازد .

محمد علی خان سفیر کبیر ایران در هندوستان مأموریت یافت که باردیگر ازدوات هند بخواهد که مرزهای هندوستان را بر روی مهاجرین افغان ببندد .

در قسطنطنیه حلع شاه طهماسب نولید نگرانی فراوان نمود . سلطان عثمانی گذشته از اینکه برای لشکر کشی به باختر ایران آماده گردید تصمیم گرفت بیش از پیش بر نفوذ خود در داغستان و شیرواز بینزاید و از آنجا نادر را تهدید به حمله کند .

همچنین به خان کریمه دستور داد که عناصر طرفدار عثمانی را در

مدافعین بختیاری پس از آنکه ایست و یگروز در محاصره شدیدتری بسر بردند ناگهان ازدژ خارج شدند و با شجاعت خاص آنقدر نبرد کردند تا آخرین نفر آنها بهلاکت رسید. آنگاه نادر از راه لرستان بطرف کرمانشاه روی آورد و این شهر را تحت محاصره قرار داد و عثمانیان پس از مقاومت مختصری شهر را ترك گفتند. نادر هنگام توقف در کرمانشاه دستور داد قبیله زند در منطقه ملایر و علی شکر بهمناسبت فجایی که بعد از حمله افغانان مرتکب شده بودند سخت گوشمال گردند. در اواخر پائیز نادر پس از رسیدن عمده قوای ایران از کرمانشاه بطرف مرز عثمانی حرکت کرد و چون میدانست که احمد پاشا گذرهای مرزی را در (درنه) و (مندله) و (بدره) مستحکم ساخته و در نقاط حساس قوای نیرومندی گماشته است بر آن شد که از سمت غیر مرقمی بعثمانیان حمله برد و بنا بر این از شاهراه نزدیک کردند بطرف شمال یا شمال شرقی روی آورده و خود را از دره واقع در نزدیکی گهواره به (گردنه) - بی - باناکیز) رسانید و شب هنگام به عثمانیان حمله سختی برد و بسیاری از آنانرا بهلاکت رسانید و جمعی کثیر دیگر منجمله احمد پاشا فرمانده آنان را اسیر کرد.

پس از آن نادر عده ای را مأمور جمع آوری خواربار و احتیاجات لازم از مناطق مجاور (بوهریز) نمود و به برادرزنش (اطف علی بیگ احمدلو) فرمانده قوای آذربایجان و اردلان و همدان دستور داد که از يك نقطه شمائی - تر از مرز عثمانی عبور کند و با قوای خود در دشت بین النهرین به وی ملحق گردد. آنگاه بعوض آنکه مستقیماً بطرف بعدادیش رود چنبن وانمود کرد که قصد حمله به کرکول را دارد و امیدوار

بود که بدین طریق احمد پاشا را از بغداد خارج کند . اما چند فرسنگ  
پیش از (نوز کرماتلی) نگذشته بود که ناگهان توقف نمود و پس از آنکه  
هفت هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور اشغال کرکوک ساخت خود  
بطرف قره تپه در سمت جنوب پیش راند و در آنجا لطفعلی خان و قوایش  
نیز بدو پیوستند . آنگاه از طریق (ناش کپرو) بطرف «شهربان» روی  
آورد و پس از آنکه ۱۰ تا ۱۲،۰۰۰ هزار تن از عثمانیانرا در نزدیکی  
شهربان شکست فاحشی داد متوجه (ینگیجه) شد ولی شب هنگام در  
حالی که میکوشید پل (بوهریز) را بتصرف در آورده خود را گم کرد .  
روز بعد نادر پیشرفت بطرف بغداد را آغاز نمود و در عرض راه  
بیکه از قوای اکتشافی عثمانی برخورد و عده ای از آنانرا کشته و زخمی  
نمود و بقیه را نیز بقید اسارت در آورد .

ده روز از زمستان گذشته بود که متجاوز از ۱۰،۰۰۰ تن از  
سپاهیان ایران در سامره از رود دجله گذشته و موقعیت بغداد را بمخاطره  
افکندند . عده قوای ایران نیز در ۱۷ ژانویه ۱۷۳۳ (۱۱۴۶ هجری) در  
مقابل کاظمین اردو زدند و سه روز بعد نادر عده ای از سربازان خود را  
برای حفاظت مقبره ابوحنیفه در معظم اعزام داشت . در این اثنا نیروی  
ایران پل بوهریز را بتصرف در آورده بود . چون عثمانیان تمام این منطقه  
را خالی کرده بودند نادر ناگزیر برای تأمین خواربار و احتیاجات خود  
چند روز درنگ کرد .

از آنجا که عثمانیان کرانه راست دجله را در مقابل اردوگاه  
ایرانیان تقویت کرده بودند نادر تصمیم گرفت از رود عبور نموده و مواضع  
دشمن را دور بزند و بهمین جهت بکمک یک مهندس خسارچی پل متحرکی



باتنه درخت خرما در بالای بغداد بوجود آورد و روز اول رمضان با ۲۵۰۰ تن از سپاهیان خود از رود عبور کرد. روز بعد ۱۵۰۰ تن دیگر از سربازان ایرانی نیز به نادر پیوستند و پیشرفت بسوی بغداد آغاز گردید. احمد پاشا چون از پیشرفت قوای ایران در کرانه باختر دجله آگاه گردید نیروی پیاده نظام کثیری را با پشتیبانی سوار نظام و توپخانه مأمور جلوگیری از پیشرفت دشمن نمود. هنگامیکه دو نیرو با هم مواجه شدند پیاده نظام کار آزموده عثمانی توانست در آغاز امر شکست سختی به ایرانیان وارد سازد و وضع نادر و قوایش را سخت به مخاطره افکند لکن ناگهان ۱۵۰۰ تن دیگر از سپاهیان ایرانی که بر اثر شکستن پل متحرك عقب مانده بودند به نادر پیوستند و او را در عقب راندن عثمانیان یاری کردند.

این پیروزی به نادر اجازه داد که بر کرانه باختر دجله کاملاً مسلط گردد و حلقه محاصره را در پیرامون بغداد تنگتر سازد قوای عثمانی در مقابل اردوگاه ایرانیان بداخل شهر گریختند و توپ و تجهیزات خود را در آنجا و بغداد کهنه برجای گذاشتند. بر طبق دستور نادر قوای ایران شهرهای سامره و حله و کربلا و نجف و چندین شهر دیگر را اشغال کردند محاصره بغداد بدین طریق تکمیل گردید. ایرانیان مانند غلجائیان که اصفهان را محاصره کردند دارای توپخانه دورزن نبودند و اگرچه شهر را بشدت بمباران کردند لکن نتوانستند دیوارها را به اندازه کافی سوراخ نمایند و بنا بر این نادر برای ازپای در آوردن احمد پاشا چاره ای جز توسل به ایجاد قحط نداشت

ایرانیان استحکامات نیرومندی در پیرامون بغداد ایجاد کردند.

از همه طرف راه خروج را بر عثمانیان بستند. در این اثنا عبدالعلی شیخ اعراب بنی لم به نادر پیوسته و به او قول داد که در حمله بر بصره به وی کمک نماید بدین ترتیب محاصره بصره آغاز گردید لکن قوای مهاجم نزدی متفرق شدند زیرا از طرفی اعراب پیمان خود را شکستند و از طرف دیگر سپاهیان ایرانی نیز مأمور دفع طغیان درلار شدند.

بنا به یادداشت های (گومبرون) نادر علاوه بر اینکه قصد داشت بصره را تصرف نماید میخواست مسقط را نیز اشغال کند لکن اجرای این نقشه را نیز چنانکه اکنون خواهیم دید بتعویق انداخت.

شرح مصائب و بدبختیهای محصورین بغداد شبیه بداستان زندگی مردم اصفهان در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) است بدین معنی که بسیاری از آنان بر اثر قحط و بیماری جان سپردند. هانوی نقل میکند چگونه نادر از راه استهزاء چندین مشک آب هندوانه بشهر فرستاد و چگونه احمد پاشا در عوض آن مقداری از بهترین نان بغداد را برای او ارسال داشت.

نادر برای آنکه مدافعین را بیش از پیش مأیوس سازد هر دو هفته یکبار در حدود ده تا دوازده هزار تن از سپاهیان خود را شبانه چند فرسنگ بعقب میبرد و فردای آنشب با جار و جنجال فراوان و بیرقهای خیره کننده به اردوگاه باز میگردد تا دشمن چنین تصور کند نیروی تازه ای برای تقویت مهاجمین میآید. بازی در پایان ماه محرم ۱۱۴۶ هجری دشواری اوضاع بغداد بدرجه ای رسید که احمد پاشا ناگزیر نمایندگانی برای مذاکره در باب تسلیم قوای عثمانی نزد نادر فرستاد.

باینهمه استخلاص مردم بغداد از محاصره بسیار نزدیک بود زیرا قوای

امدادی عثمانی بفرماندهی توپال عثمان پاشا از شمال بسرعت بكمك محصورين میآمد. توضیح آنکه چون امپراتور عثمانی مشاهده کرد که بغداد سخت در محاصره است برگزیده ترین سرباز خود یعنی توپال عثمان پاشا صدر اعظم سابق را که در آن زمان مغضوب و حاکم اریوان بود رتبه سرعسکری بالاترین درجه نظامی عثمانی، بخشیده و او را با ۸۰۰۰۰ هزار تن سپاهی که بیشتر از ایالات اروپائی عثمانی جمع آوری شده بودند مأمور نجات بغداد کرد. توپال عثمان در آغاز امر پیشرفت سریعی کرد لکن پس از برخورد به رود های بیشمار و منطفه کرکوک که بکلی ویران و از خواربار تهی بود از سرعت پیشرفتش کاسته شد.

احمد پاشا يك يا دوروز پس از آنکه پیشنهاد تسلیم به نادر نمود نامه ای از توپال عثمان پاشا دریافت داشت مبنی بر اینکه با سرعت هرچه تمامتر برای استخلاص بغداد پیش میراند. احمد پاشا این نامه را برای محصورين قرائت کرد لکن مردم مفاد آنرا باور نکردند تا اینکه عثمان پاشا ناگزیر مهر و امضای آنرا بهمه نشان داد.

بدون شبیه وصول این نامه بود که عثمان پاشا را در مذاکرات سخت تر کرد و تأیید نمود که شهر را تا پایان ماه صفر (۱۱ اوت) به نادر تحویل نخواهد داد.

توپال عثمان پاشا پس از نجات کرکوک از محاصره ( نادر هنگام حرکت بطرف بغداد عده ای از قوای خود را مأمور محاصره کرکوک نموده بود ) از گردنه دجله بطرف بغداد جلو راند تا هم از کشتی های مأمور حمل و نقل خواربار و آب حمایت کند و هم خود را به محصورين برساند و چون به بغداد نزدیک شد نادر نامه ای به وی نگاشت و تأیید

کرد که حاضر است در هر جا که او مایل باشد برای مضاف آماده گردد  
لکن سرعسکر عثمانی پیک نادر را دستگیر کرد و از دادن پاسخ امتناع  
ورزیه .

نادر برای مواجهه با حمله توپال عثمان پاشا کلیه قوای خود را  
به اسثنای ۱۲،۰۰۰ تن بشمال فرستاد و دستور داد که عقب نشینی قوای  
ایران از حدود بغداد طوری صورت گیرد که محصورین متوجه نشوند  
حتی يك تن از آن عده کم شده است و خود نیز نا شب ششم صفر خطوط  
محاصره را رها نکرد و تنها در این شب بود که با شتاب منطقه بغداد را  
ترك گفت و چند دقیقه قبل از آغاز نبرد به قوای خویش پیوست .  
تعیین محل حقیقی این نبرد دشوار است زیرا هر يك از مورخان  
محلی خاص را ذکر میکنند .

(فن هاند) میگوید که نبرد در کرانه دجله در ۳۰ فرسنگی بغداد  
روی داد و حال آنکه مارتن فرنچ عقیده دارد که در (جدیده) صورت  
گروت . توپال عثمان قوای خویش را در کرانه دجله در پشت سنگرهای  
برومندی مساح بتونهای سنگین مستقر ساخته بود و از لحاظ عده سپاهیان  
عثمانی بر قوای ایران بسی فزونی داشتند .

نردمهارن ساء هشت آغاز گردید بدینقرار که جلو داران دو  
طرف با یکدیگر تصادم نمودند و اندکی بعد توپهای عثمانی بصدا درآمد  
و توپال عثمان حمله را از شمال خاوری بطرف دسنه بزرگی از قوای  
ایران که در حال پیشروی بودند آغاز کرد و یکساعت بعد متجاوز از  
۵۰،۰۰۰ تن از سپاهیان عثمانی حمله عمومی را شروع نمودند .  
پاده نظام افغانی و ایرانی که سه لشکر را تشکیل میدادند

عثمانیان را ناگزیر بعقب نشینی نموده و چندین توپ آنان را بغنیمت بردند و هنگامی که ۲۰۰۰ تن از قوای کمکی عثمانیان راه فرار پیش گرفتند وضع دشمن بسیار خطرناک شد. با اینهمه توپال عثمان وقت خود را صرف گردآوری قوای پراکنده خویش نساخت بلکه نیروی ذخیره خود را که از ۲۰۰۰۰ تن تجاوز میکرد داخل میدان نبرد کرد و در نتیجه حمله ایرانیان را در هم شکست و توپهای از دست رفته را باز گرفت. نادرشاه که خود نبرد را اداره میکرد در بحبوحه جنگ مورد اصابت تیر قرار گرفت و از اسب بزمین افتاد لکن بیدرنک با تن خون آلود بر اسب دیگری سوار شد و فرمان حمله متقابل داد.

بد بختانه باد که از سمت شمال میوزید کرد و خاک غایظی بلند کرد چنانکه دیدگان ایرانیان از تشخیص هدف باز ماند و در عین حال آفتاب تموز مزید بر علت بود. پس از چند ساعت نبرد یأس آمیز ایرانیان از فرط تشنگی دچار وضع تحمل ناپذیری گردیدند و عثمانیان کرانه رود را بتصرف در آوردند.

چون دومین اسب نادر زخمی گردید از سر بزمین خورد و نادر را بزمین افکند. با اینکه اسب دیگری بیدرنک باختیار وی گذاشته شد سپاهیان بتصور اینکه نادر بهلاکت رسیده است دستخوش رعب شدیدی گردیدند و افسران ایرانی نتوانستند از فرار آنان جلوگیری نمایند. نادر چون مشاهده کرد که قادر بجلوگیری از فرار سربازان نیست با باقیمانده قوایش شروع بعقب نشینی نمود.

عقیده مورخان راجع بتلفات سنگینی که در این نبرد بطرفین وارد آمد مختلف است و اکثر آنان بر آنند که در حدود ۳۰۰۰۰ تن از

ایرانیان در این جنگ بهلاکت رسیدند و متجاوزان ۳۰۰۰ تن اسیر شدند و تمام توپخانه و ساز و برگ و بنه نادر بدست توپال عثمان افتاد. اگر چه بدینطریق بر ارتش ایران شکستی بزرگ وارد آمد و راه بغداد باز شد با اینهمه پیروزی توپال عثمان کامل نبود زیرا از طرفی خود نادر از خطر مرگ رهایی یافته بود و از جانب دیگر از سپاهیان عثمانی نیز متجاوزان ۲۰۰۰ تن بهلاکت رسیده بودند.

شك نیست که نادر در این نبرد چنانکه باید هنر فرماندهی و نبوغ لشکرکشی خویش را بثبوت نرسانید زیرا بدون شبهه هرگاه در خطوط مستحکم خویش در خارج بغداد بانظار توپال عثمان مینشست و یا آنکه برای شروع حمله بسر عسکر عثمانی زودتر از بغداد خارج میشد بمرا ب بهره بود لکن نادر به عوض پیش گرفتن یکی از این دو راه نبرد را در محلی آغلز کرد که هم برای خودش و هم برای سپاهیانش بسی زبانبخش بود. شاید علت غفلت نادر اعتماد مفرط بخود و قوایش بوده باشد.

باری چون خبر پیروزی توپال عثمان به بغداد رسید احمد پاشا از بغداد خارج شد و خط محاصره ۱۲۰۰۰ تن باقیمانده قوای ایرانی را درهم شکست و عده کثیری از آنان را بهلاکت رسانید و سپس همه ساز و برگ ایرانیان را بغنیمت برد. عده‌یی از ایرانیان که از هلاکت رهایی یافتند بکمک اعراب نیلم از بیراهه خویشتن را به ایران رسانیدند.

توپال عثمان پس از دور و استراحت پیشرفت خود را بطرف بغداد ادامه داد و در مقابل سنگرها و دژهای که ایرانیان در پیرامون بغداد بوجود آورده بودند اردو زد و روز بعد وارد بغداد شد و بنا بنقضای او هیچگونه شریفانی برای استقبال وی صورت نگرفت زیرا عقیده داشت

که « پیروزی از آن خداست ». بقول (نیکو دم) گفتی که توپال عثمان و سپاهیانش قدم در گورستانی ویران نهاده اند زیرا با پشته هائی از کشنه ها مواجه شدند و هزاران تن را مشاهده کردند که از گرسنگی و بیماری روزگار رقت انگیزی را بسر میبرند و شهرت داشت که هنگام محاصره ۱۱۰۰۰۰ تن از سپاهیان عثمانی و مردم بغداد به هلاکت رسیده اند .

شدت خرابی وارد ببغداد بجائی رسیده بود که توپال عثمان پس از هشت روز درنگ در هفت میلی شهر عمده قوای خود را بکرکوک منتقل ساخت تا از بیماری رهائی یابند .

نادر با باقیمانده قوایش از راه بهروز بطرف « مندلی » (۱) روی آورد و در عرض راه عده ای از بازماندگان قوای ایرانی که در پیرامون بغداد بدست احمد پاشا شکست خورده بودند بدو پیوستند . سرباران ایرانی دارای وضع ملالت باری بودند و اکثر آنان کفش پیا نداشتند . جمع زیادی از زخمیان نیز بهلاکت رسیدند .

اگر چه روش نادر هنگام محاصره بغداد و چگونگی نبردش با توپال عثمان قابل انتقاد است با اینهمه رفتاروی پس از شکست از عثمانیان درخور همه گونه تقدیر میباشد . او میگفت که شکست ایرانیان از جانب خدا مقدر بود و مقاومت در مقابل اراده الهی ثمری ندارد . با همین عقیده بدون آنکه کمترین تزلزلی در اراده اش حاصل گردد به جمع آوری نیرو و تجدید تشکیلات ایران پرداخت .

نادر نخست در مندلی انجمنی با سران سپاه ایران تشکیل داد و

۱ - Mandali

بسر‌بازان خود امر کرد که برای استراحت و تجدید قوا بخانه های خود بروند و آنگاه به حکام ایالات مختلف در سرتاسر کشور دستور فرستاد که به گرد آوردن انواع و اقسام اسلحه و مهمات بپردازند و همه قوا با اسلحه و مهمات خود در همدان تمرکز یابند .

اندکی بعد نادر وارد همدان شد و شخصاً جزئیات تجدیدسازمان ارتش ایران را مراقبت کرد . نخست دستور داد که ۲۰۰٫۰۰۰ تومان (تقریباً ۴۴۰٫۰۰۰ لیره انگلیسی) بین سربازانی که در جنگ با عثمانی شرکت جسته بودند تقسیم گردد تا صرف جبران خسارت آنان و خرید ساز و برگ جدید شود . هر کسی که يك اسب ده تومانی از دست داده بود دو برابر قیمت اسب خود را دریافت داشت همین رویه نسبت به کسانی که شتر و چادر و اسلحه از دست داده بودند اجرا گردید .

در فاصله دو ماه اقدام شگرف نادر با نهایت موفقیت انجام یافت و در تاریخ بیست و دوم ربیع‌الثانی (دوم اکتبر) نادر با ارتش جدید خود از همدان بسوی مرز کرمانشاه رهسپار گردید . هنگام ورود به کرمانشاه اطلاع یافت که فولاد پاشا در کرانه دیاله در چند میلی عقب (ذهاب) برای جاوگیری از حمله احتمالی ایرانیان بطرف کرکوک مستقر گردیده است . نادر مانند دفعه گذشته بنه و توپخانه خود را عقب گذاشت و برای غافلگیر ساختن فولاد پاشا از راه کوهستان شروع به پیشرفت نمود . گرچه اقدام وی مانند دفعات گذشته قرین موفقیت نشد با وجود این عثمانیان پس از زد و خورد مختصری ناگزیر به عقب نشینی گردیدند . در همین اثنا نادر خبر یافت که محمد خان بلوچ علم طغیان برافراشته است .



باید دانست که شکست نادر از عثمانیان و طرز رفتار وی با شاه طهماسب احساسان عده کثیری را جریحه دار کرده بود و در سال ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳ میلادی) شهرت یافت که نادر پیامی به شاه طهماسب فرستاده و باو وعده داده که باردیگر برمسند شهریاری ایران برقرارش سازد لکن پس از نبرد با عثمانیان عقیده اش تغییر کرد و دستور داد که طهماسب همچنان در مشهد تحت نظر بماند زیرا در آن موقع روی کار آمدن طهماسب برای نادر خالی از خطر نبود. شك نیست که همین تغییر عقیده نادر باعث توجه عده کثیری از اعضای خاندان صفوی به محمدخان بلوچ گردید.

نادر احساس کرد که شورش محمدخان چندان خطرناک نیست که او را از ادامه اشکرکشی بطرف خاک عثمانی باز دارد و بنا بر این تصمیم گرفت که کار این شورش را پس از خاتمه نبرد با عثمانیان فیصل دهد.

شرح داستان زد و خورد هائی که در فاصله رزم (دیاله) و نبرد لیلان روی داد غیر میسر است زیرا نقاطی که میرزامهدی و هانوی نقل میکنند باهم تفاوت دارد. چنین بنظر میرسد که نادر این بار بیش از دفعه گذشته به کرکوک نزدیک شد لکن این مرتبه هدف دیگری داشت بدین قرار که منظور وی اخراج احمد پاشا از بغداد نبود بلکه عزم داشت با توپال عثمان پاشا مصاف دهد. اوینین داشت که هرگاه توپال عثمان را به زانو در آورد نه تنها حینیت از دست رفته خود را دوباره تحصیل خواهد کرد بلکه بغداد در جنوب و تبریز در شمال در قلمرو فرمانروائی او در خواهد آمد توپال عثمان از طرف دیگر مانند پیش نیرومند نبود زیرا با وجود

درخواستهای مکرر از قسطنطنیه نیروی کمک برای ترمیم تلفات وی اعزام نشده بود و حال آنکه نیروی نادر چه از لحاظ عده و چه از حیث ساز و برگ بر قوای سابقش برتری داشت و گذشته از این فرمانده قوای ایران عزم جزم کرده بود که این بار شاهد پیروزی را بچنگ آورد.

چند روز پیش نگذشت که نادر به دشت لیلان واقع در چند میلی جنوب خاوری کرکوک رسید و بیدرنک بن قوای وی و نیروی توپال عثمان زد و خوردی روی داد. هر دو طرف مدعی بودند که پیروزی را بدست آورده‌اند ولی ظاهراً در این جنگ عثمانیان پیش بردند با اینهمه توپال عثمان سپاهیان خود را همچنان در پشت استحکامات نگاهداشت و بنا بر این نادر بطرف شمال خاوری پیشرفت نموده و دژ (سورداش) را به تصرف در آورد باین امید که توپال عثمان از کرکوک خارج شده و باستخلاص (سورداش) خواهد پرداخت. عده ای از قوای عثمانی به دام نادرافتادند زیرا هنگامی که وی در محلی بنام (قره تپه) بود جلوداران به او خبر دادند که (ممیش پاشا) با ۱۲۰۰۰ تن سرباز داخل گردنه (آق دربند) شده‌است. نادر از راه بسیار دشواری با قوای خود به بالای پیه ای که مساط بر گردنه بود رفت و پس از آنکه عده ای را مأمور قطع راه عیب نشینی دشمن نمود فرمان حمله را صادر کرد.

بمحض اینکه نبرد بین ایرانیان و نیروی ممیش پاشا آغاز گردید عده قوای عثمانی بیز فرماندهی توپال عثمان خود را بقوای ممیش پاشا رسانید و داخل صحنه کارزار گردید مدت دو ساعت شلیک آتش طرفین شدت هر چه تمامتر ادامه یافت و آنگاه ایرانیان که برای محو خاطره شکست پیشین خود ناشکیبا بودند بحماه متهورانان ای پرداختند و داخل

مرکز خطوط دشمن شدند. توپال عثمان ناگزیر اندکی عقب نشست و در حالیکه بر اسب سوار بود سعی کرد قوای خود را برای حمله مجدد تمرکز دهد لکن در این اثنا ابدالیان از جناح بحمله پرداخته و دشمن را بار دیگر ناگزیر بعقب نشینی نمودند و هنگامی که توپال عثمان، سردار شجاع عثمانی آماج تیر قرار گرفته و بهلاکت رسید شکست فاحش عثمانیان مسلم گردید. آنگاه سرسر عسکر نکون بخت عثمانی از تن قطع گردید و بسر نیزه ای زده شد و بعنوان نشانه پیروزی برای نادر ارسال گردید. در این هنگام تمام قوای تار و مار شده عثمانی با وضع ملالت باری عقب نشینی کردند و تیراندازان برگزیده ایرانی تلفات بیشماری بدشمن وارد ساختند تلفات عثمانیان از حیث کشته و اسیر به ۲۰۰۰۰ تن بالغ گردید.

نادر از بریدن سر توپال عثمان بسیار بر آشفت و آنرا باتن سردار بزرگ عثمانی با احترام کامل در تابوتی قرار داده و تحت مراقبت يك قاضی عثمانی بنام عبدالکریم افندی که در جنگ اسیر شده بود به بغداد فرستاد تا بخاک سپرده شود.

پس از پایان نبرد نادر به عده ای از قوای ایرانی که تحت فرماندهی باباخان بیگلریکی لرستان قرار داشتند و در آن موقع نزدیک سامره اردو زده بودند دستور داد که از رود دجله عبور نمایند و شهرهای حله و نجف و کربلا را اشغال کنند و از رسیدن نیرو و خواربار از بغداد برای سپاهیان پراکنده عثمانی جلوگیری نمایند. چون بدین طریق امید احمد پاشا برای استخلاص از جنگ نیروی ایران مبدل به یأس شد نادر عده ای از سپاهیان خویش را مأمور محاصره بغداد نمود و خود برای

تصرف تبریز بطرف شمال جلوراند لکن چون به (بانہ) رسید اطلاع یافت  
کہ تیمور پاشا پس از خبر یافتن از شکست عثمانیان در (آق دربند) تبریز  
را تخلیه کرده و در نتیجه قوای ایران شهر را اشغال نموده اند و از آنجا  
کہ لشکر کشی به آذربایجان بدین طریق ضرورت نیافت نادر بار دیگر  
بطرف جنوب پیش راند تا بسایر قوای ایرانی کہ بغداد را محاصره کرده  
بودند ماموق گردد نادر اطمینان داشت کہ بغداد بزودی سقوط خواهد  
کرد لکن درین راه راجع به شورش محمدخان بلوچ اخبار هیجان انگیزی  
دریافت داشت .

با اینهمه اوضاع خوزستان و فارس را آنقدر وخیم ندانست کہ شخصاً  
برای اصلاح اوضاع آن سامان از لشکر کشی به عثمانی منصرف گردد و  
بنابراین به طهماسب خان جلایر کہ آن هنگام در اصفهان بود و همچنین  
اسمعیل خان حاکم جدید کہگیلویه و سایر حکام آن حدود دستور داد  
کہ در جلوگیری از شورش با یکدیگر همکاری نمایند .

نادر نخست به سامره و بعداً به نخستین استحکامات ایرانیان در  
پیرامون بغداد رسید و چند روز بعد احمد پاشا پیکری بطور مخفی نزد  
نادر فرستاد و او پس از ارائه اسناد مربوط به صلاحیت احمد پاشا به انعقاد  
یک پیمان صالح پیشنهاد کرد کہ کلیه اراضی ایران در مقابل متار کہ جنگ  
بد ایرانیان مسترد گردد و سرانجام در زمستان ۱۱۴۶ هجری ( ۱۷۳۳  
میلادی ) پیمانی بین دو طرف امضا گردید کہ مواد اساسی آن بقرار  
زیر بود :

(۱) دولت عثمانی معہد میشود کاپہ اراضی ایران را کہ طی ده سال  
اخیر تصرف در آورده است مسترد دارد و مرز بین دو کشور را بر طبق

عهدنامه ایران و عثمانی مورخ ۱۰۴۹ هجری (۱۶۳۹ میلادی) برقرار سازد  
(۲) کلیه اسیرانی که از دو طرف گرفته شده‌اند مستخلص خواهند  
شد و همچنین توپهای هر دو طرف مسترد خواهد گردید.

(۳) زائرین ایرانی که بخواهند اماکن مقدسه خاك عثمانی را زیارت  
کنند از تسهیلات لازم بهره مند خواهند شد.

شك نیست که هرگاه موضوع طغیان محمدخان بلوچ وجود نداشت  
نادر هرگز به هیچ قراردادی که متضمن تسایم بغداد نبود تن نمیداد.  
بر طبق این قرارداد احمد پاشا به پاشاهای گنجه و شیروان و  
ایروان و تغلیس دستور داد که اراضی ایران را کاملاً تخلیه نمایند و  
اسبران ایرانی را مستخلص سازند. نادر نیز در عوض کلیه اسیران عثمانی  
را که بدست ایرانیان افتاده بودند آزاد کرد.

بین نادر و احمد پاشا تحف و هدایای گرانبهای مبادله گردید و  
احمد پاشا برای زیارت اماکن مقدسه کاظمین و نجف و کربلا از طرف نادر  
برنامه مجللی ترتیب داد.

نادر قبل از حرکت از حوالی بغداد دو نامه توسط قاضی عبدالکریم  
افندی که میبایست عهد نامه را برای تصویب به قسطنطنیه ببرد خطاب به  
صدراعظم عثمانی نگاشت و طی آن توجه وی را به لزوم استقرار صلح  
و آرامش بین ایران و عثمانی جلب کرد مارتن فرنیچ از بصره به لندن  
گزارش داد که نادر برای دریافت اسناد مصوب پیمان نودروز مهلت قائل  
شده بود.

بنا بر روایت ارد (لکینول) احمد پاشا انتظار نداشت که امپراطور  
پیمان صلح را تصویب کند و ظاهراً منظورش از پیشنهاد امضای عهدنامه

یز تنها بدست آوردن فرصت بوده است زیرا او نیک میدانست که بیش  
ز این قادر به مقاومت نیست.

قاضی عبدالکریم افندی در اواخر زمستان ۱۱۴۷ هجری (۱۷۴۳ میلادی) به قسطنطنیه رسید و امپرانور پس از تشکیل چند شوری عهد نامه را برای دولت عثمانی ننکین دانسته و آنرا رد کرد اگرچه سلطان عثمانی و وزیرانش روش احمد پاشا را تصدیق کردند با اینهمه وی را از مقام فرمانداری بغداد منفصل نمودند و بدون شبهه خصومت علی پاشا صدراعظم عثمانی که از دشمنان دیرین وی بشمار میرفت در این انفصال بی تأثیر نمود بنا بر تصمیم هائی که از طرف سلطان عثمانی و هیئت دولت اتخاذ گردید دستور هائی که از طرف احمد پاشا به پاشاهای گنجه و ایروان و تغلیس صادر شده بود کان لم یکن تلقی گردید و برای تقویت قوای سرعسکر عبدالله کپراو که پس از قتل توپال عثمان به این مقام ارتقاء یافته بود نیروی کثیری به دیار بکر اعزام شد. اما با وجود این سلطان عثمانی راجع به رد پیمان صلح پیام صریحی به نادر نفرستاد بلکه برعکس مدتی به وی چنین وانمود کرد که موضوع تحت مطالعه است و بزودی تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد.

در این اثنا دربار روسیه با توجه آمیخته به اضطراب جریان جنگهای ایران و عثمانی را تعقیب میکرد. خبر شکست نادر بدست نوبال عثمان نگرانی شدیدی در مسکو ایجاد کرده بود زیرا بیم آن میرفت که ایران ناگزیر به سازش با عثمانی گردد و آنگاه (مارکی دو ویلنو) سفیر کبیر فرانسه در قسطنطنیه سلطان عثمانی را وادار به اعلان جنگ ۴ روسیه نماید. در آن هنگام روسیه سخت گرفتار جنگهای مربوط

به جانشین پادشاه لهستان بود و هرگاه عثمانی بتحریر فرانسه به او حمله می برد گرفتار وضع سیاردشواری میگردید و بعلاوه مسلم بود که تنها ادامه جنگ با ایران عثمانی را وادار به نگاهداری صلح با روسیه نموده بود. گذشته از این لشکرکشی به داغستان (فتح جبرای) و تسلیم عده کثیری از قبایل شمال قفقاز به عثمانی و بسیاری از حوادث دیگر روابط بین روسیه و عثمانی را داخل مرحله بسیار خطرناکی ساخته بود و بنا بر این شکست فاحش توپال عثمان بدست نادر و کشته شدن وی برای روسیه پیش آمدی بس میمون بود.

هنگامیکه خبر شکست قوای عثمانی بدست نادر به امپراتور عثمانی رسید بسیار نگران گردید و همه امیدهای (مارکی دوویانو) در باره استقرار صلح بین ایران و عثمانی مبدل به یأس شد. سفیر کبیر فرانسه امیدوار بود که بمحض استقرار صلح بن عثمانی و ایران توپال عثمان پاشا بمقام صدارت عظمی برسد و آتش جنگ بین عثمانی و روسیه مشتعل گردد. چون این خیالها نقش بر آب گردید دربار روسیه از پیروزیهای نادر بسیار شادمان شد.

باری نادر پس از زیارت اماکن متبرکه که کاظمین و نجف و کرمان نوبخانه خود را از راه خرم آباد به اصفهان فرستاد و سپس راه حویره به شوشتر را که تماماً از بیابان میگنجد پیش گرفته و فرماندار شوشتر و عده کثیری از اهالی این شهر را بگناه کمک به محمد خان بلوچ دستگیر کرد و بهلاکت رسانید. سپس بطرف (رام هرمز) پیش رفت و بنه خود را در آنجا گذاشت و بطرف بهبهان روی آورد و چون خبر یافت که طهماسب خان جلایر و بیگلربیگی (کهگیلویه) به قوای دولتی ملحق

گردیده و بسوی محمدخان بلوچ لشکر کشیده‌اند خود را در دو گنبدان به آنان رسانیده و از آنجا باتفاق بطرف گردنه ای که فرمانده شورشی با ۱۵۰۰۰ تن از قوای خود در آن موضع گرفته بود جلوراندند .

هنگامیکه جلوداران قوای ایران نمایان شدند محمد خان بلوچ بتصور اینکه با نیروی معدودی سروکار دارد و بدون اطلاع از آمدن نادر بحماه پرداخت لکن هنگامیکه عمده قوای ایران را بیچشم دید و صدای رعد آسای نادر را که به سپاهیان خود فرمان میداد شنید از شدت ترس موی بر اندامش راست شد .

محمد خان بلوچ شکست فاحشی خورد و با دادن ۳۰۰۰ کشته فرار اختیار کرد و با آنکه طهماسب خان جلایر در تعقیب او بود نتوانست خود را به شیراز و از آنجا به جهرم رساند و چون قصد فرار به لار کرد از دخوش به این شهر جلوگیری شد و ناگزیر به گرمسیر گریخت .

هنگامیکه نادر دریافت که شکار از چنگش رها یافته است سخت بر آشفته و پیامهایی به نمایندگان کمانیهای کشتی رانی انگلیسی و هلندی در ( کمبرون ) فرستاد مبنی بر اینکه بیدرنک چند کشتی برای گشت به کرانه ارسال دارند و از قرار محمد خان بلوچ جلوگیری نمایند نمایندگان انگلیسی و هلندی پاسخ دادند که بنادر آنقدر زیاد است که کشتی به اندازه کافی برای مراقبت همه آنها کافی نیست با اینهمه قول دادند در هر جا که نادر دستور دهد کشتی بفرستند .

در این هنگام طهماسب خان جلایر محمد خان بلوچ را تا دژ شیخ احمد مدنی در نزدیکی ( شرق ) تعقیب کرد و شروع به محاصره این در نمود و در اواخر ناپستان این دژ را تصرف کرد و شیخ احمد را دستگیر



نمود لکن محمد خان به جزیره (قیس) فرار کرد .  
در همین انا بود که لطیف خان نامی به گمبرون رسید و نامه‌هایی  
از نادر نشان داد مبنی بر اینکه وی با مقام دریاسالاری خلیج مأمور  
خرید کشتی از اروپائیان مقیم ( گمبرون ) شده است .  
این نامه ها که باقی مانده است دارای اهمیت فراوان میباشد  
زیرا نشانه نخستین اقدام نادر برای تشکیل ناوگان است . این موضوع  
شایان بسی توجه است که نادر آن مرد روستائی که از ایالتی فرسنگها  
دور از دریا برخاسته بود با چنین سرعتی اهمیت نیروی دریائی را دریافت  
چنانکه بعدا مشاهده خواهیم کرد نادر برای ایجاد يك ناوگان نیرومند  
نقشه های متعددی طرح کرد که در آن زمان حتی مایه حیرت اروپائیان  
گردید .

فرار عده کنیری ارغاجائیان به (عمان) و محمد خان بلوچ به قیس  
این نکته را برای نادر مسلم ساخته بود که بدون ناوهای نیرومند محال  
است که از عهدہ مراقبت کلیه کرانه‌های ایران بر آید و گذشته از این از  
لحاظ کشتی همواره نیاز به کمک بیگانگان خواهد داشت . باید دانست  
که انگلیس ها و هلندیها از این حیث چندان با دوات ایران همکاری  
نمیکردند و عرما نیز که چندین کشتی کوچک داشتند معمولا با شورشیان  
که بهتر از دولت ایران بآنان اجاره می‌پرداختند بیشتر همراهی مینمودند  
و همین جهت نادر عزم جزم کرد که نقشه ایجاد ناوگان نیرومند را جدأ  
احرا کند و در فصل آئنده خواهیم دید که در این راه نا چه اندازه نوفیق  
حاصل کرد .

اگرچه انگلیس ها و هلندیها واعراب حاضر بفروش کشتی به لطیف

فرستاده نادر نگردیدند با اینهمه هر کدام چند کشتی برای محاصره جزیره قیس به دولت ایران عاریه دادند و بدین طریق محاصره مشترک جزیره آغاز شد و محمد خان بلوچ ناگزیر بتسایم گردید و زنجیر شده باصفهان اعزام شد و در ورود بدان شهر به دستور نادر نایبنا گردید و سه روز بعد زندگی را بدرود گفت. هنوز معلوم نیست آیا وی خودکشی کرد یا اینکه بر اثر شکنجه‌ای که دید بهلاکت رسید.

طهماسب خان نیز شیخ احمد مدنی وعده‌ای از سران دیگر طائفی بنادر را اعدام نموده و عده کثیری از اعراب را به خراسان و استرآباد منتقل ساخت و سپس دژهای آنرا با خاک یکسان کرد و شیخ جبار را ناگزیر بجمع آوری ۱۰۰۰۰ تومان غرامت از شیوخ عرب که باشورشیان همکاری نموده بودند ساخت و بدین طریق قدرت اعراب کاملاً درهم شکست.



## فصل هشتم

لشکرکشی های نادر ۱۱۴۷-۱۱۴۹ هجری  
(۱۷۳۴-۱۷۳۶) آغاز تاسیس نیروی دریایی



در آن حال که طهماسب خان جلایر بتکمیل انقیاد طوایف ساکن کرانه خلیج فارس اشتغال داشت نادر رهسپار شیراز گردید و مدت دو ماه و نیم در آن شهر رحل اقامت افکند و مبرزاً محمد تقی خان شیرازی را در عین حال باستانداری فارس منصوب ساخت. خانواده مبرزاً محمد تقی خان مستوفی شیراز و پسر حاجی محمد خان نسل اندر نسل سمت میرایی شیراز و قمشه را عهده دار بودند میرزا محمد تقی خان با آنکه فرماندهی بزرگ با مدیری خارق العاده نبود بر اثر قدر و منزلتی که بعلل نامعلومی در نزد نادر یافت پیشرفت شایان نمود.

در اوائل بهار سال ۱۱۴۷ هجری (۱۷۳۴ میلادی) نادر از شیراز بطرف اصفهان روان گردید و در راه اطلاع یافت که روزاول فروردین از رضاقلی میرزا و فاطمه بیگوم پسر و وجود آمده است. انتخاب نام شاهرخ برای این پسر گواه بارز بر آن بود که نادر شروع به تقلید از تیمور نموده است. اگرچه شاهرخ نوه وی بود با اینهمه نباید فراموش کرد هنگامیکه پسران خودش با بهره وجود گذاشتند او مردی گمنام

بیش نبود و هرگز گمان نمی‌کرد روزی فرشته اقبال تا این اندازه به وی لبخند زند. هنگام تولد شهرخ نادر بسرعت از نردبان ترقی و تعالی بالا میرفت و آینده درخشانی را در مقابل خود به بیان مشاهده میکرد. البته نمیتوان گفت که فکر تقلید از تیمور چگونه در مخیله نادر راه یافت لکن تجربه به ثبوت رسانید که نادر بعد از یاد از تیمور تقلید کرد شاید علت این امر بیشتر آن باشد که هر دو دارای برخی خصصتهای متشابه بوده و مواجه با مقتضیات یکسانی شده‌اند با اینهمه نباید در تشبیه این دو قهرمان بزرگ راه افراط پیمود زیرا اگرچه هر دو از لحاظ اینکه پیشرفت خارق العاده خویش را بیشتر بنبوغ فرماندهی خداداد خود مدیونند از لحاظ بسیاری نکات با هم فرق فراوان دارند چنانکه مثلاً تیمور بترویج بازرگانی و صنایع عشق فراوان داشت و حال آنکه نادر به اقتصاد چندان اهمیت نمی‌داد.

باری مردم اصفهان از نادر استقبال شایانی نمودند (گیکی) نماینده کمپانی هلندی در آن هنگام حکایت میکند که بمناسبت ورود نادر چنان ازدحامی در خیابانها شد که شباسه شاهان بود و چراغانی و آتش بازی تا چند روز دوام داشت.

هنگام اقامت نادر در پایتخت، قاضی عبدالکریم افندی از قسطنطنیه وارد شد و نامه‌ای از جانب سلطان عثمانی برای نادر آورد مبنی بر اینکه عدالله پاشا کپرولو فرماده کل فوای عثمانی اختیار اب نام یافته است که با ایران عهد نامه صلح امضا کند. اما با وجود تمام اطمینانهای فرستاده عثمانی در باره بیات صاحب جویایه سلطان، نادر یقین داشت که پادشاه عثمانی قصد صلح ندارد بلکه تنها منظورش بدست آوردن فرصت است

با وجود این از رعایت احترام و ادب درباره پیک عثمانی بهیچ روی مضایقه نکرد و پیامی به عبدالله پاشا فرستاد مشعر بر اینکه هر گاه عثمانی تمام اراضی ایران را پس دهد صلح و آرامش بین دو کشور برقرار خواهد شد و در غیر این صورت آتش جدال بار دیگر مشتعل خواهد گردید .

نادر اطمینان یافته بود که علمای عثمانی بدولت توصیه کرده اند که جنگ بر ضد ایران باید با شدت هر چه تمامتر ادامه یابد و تا موقعی که روسها متصرفات خود را در ایران پس نداده اند عثمانیان نباید وجبی از خاک ایران را مسترد دارند .

چند روز پس از حرکت نماینده عثمانی ، يك هیئت نمایندگی تحت ریاست شاهزاده سرجی دی میتروویچ گولیتزین (۱) وارد اصفهان گردید گولیتزین سیاستمداری کهنه کار بود که قبلاً سمت سفارت کبرای روسیه را در اسپانیا و پروس به عهده داشت و هدف اساسی مأموریتش آن بود که اوضاع ایران را دقیقاً بدر بار روسیه گزارش دهد و نادر را وادار بپایان بخشیدن به تار که جنگ با عثمانی نماید . گولیتزین پس از مذاکره با نادر گزارش داد که فرمانده قوای ایران باندازه ای غرور ملی و عزت نفس دارد که باشکال تن باجرای توصیه دیگران میدهد و بنا بر این باید مدتی صبر و شکیبائی کرد .

گولیتزین پیشنهاد کرد که بین ایران و روسیه پیمان اتحادی بسته شود و هر گاه یکی از دو کشور مورد حمله عثمانیان قرار گیرد کشور دیگر به عثمانی اعلان جنگ دهد و اطمینان داد که روسیه در جنگ بین ایران و عثمانی بدولت ایران کمک مؤثر خواهد کرد . اما نادر در پاسخ پس از

۱- Sergei Dimitrievitch Golitzin

اظهار نشکر از این پیشنهاد خاطر نشان ساخت که هر گاه جنگی بین ایران و عثمانی درگیرد بسیار میل دارد که بدون کمک بیگانگان حریف را زانو در آورد و هر گاه او توانست خود را به قسطنطنیه برساند آنگاه روسیه نیز میتواند از جانب دیگر به عثمانی حمله برد. گولیتزین بعداً به س. پترسبورگ گزارش داد که نادر از روسیه خشمناک است زیرا در بند و باد کوبه را مسترد نداشته است گویانکه بر طبق عهدنامه ۱۷۲۲ روسیه میتواند این دو شهر را ناموقعیکه آذربایجان و ارمنستان و گرجستان در تصرف عثمانی بود نگاهدارد.

چون نادر اطمینان حاصل کرد که عثمانی عزم تصویب پیمان صلح و استرداد اراضی ایران را ندارد روز دوازدهم محرم ۱۱۴۷ (۱۴ ژوئن ۱۷۳۴ میلادی) لشکر کشی بطرف مرز عثمانی را آغاز کرد و بانفاق شاهزاده گولیتزین و همراهانش از طریق گلپایگان بطرف همدان رهسپار شد. پس از ورود بهمدان قصد کرد که از راه کرمانشاه بطرف بغداد لشکر کشد لکن ناگهان تغییر عقیده داد و راه سنندج و مراغه را پیش گرفت. ظاهراً علت اساسی این تغییر عقیده آن بود که هنگام حرکت از همدان گزارشی از یکی از نمایندگان ایران در روسیه دریافت داشت منی بر اینکه دربار روسیه به واکتانک پادشاه سابق گرجستان و پسرش (نک) دستور داده است بطرف دربند روانه شوند و شماخی و کارتلی را بصرف روسیه در آورند.

در مراغه یکی از طرف دوات عثمانی نزد نادر پذیرفته شد لکن حامل پیام مهمی نبود. نادر آنگاه عموی خود بکتاش خان را با قوایش به تمریز گسیل داشت و بعدهای از سران طوایف دستور داد که متمرکز

و منتظر باشند تا معاوم شود آیا ایران با عثمانی جنگ خواهد کرد یا نه؟  
نادر هنگام ورود به اردبیل پیامی از عبدالله پاشا دریافت داشت که  
ضمن آن دولت عثمانی تقاضا کرده بود نادر درخواست استرداد اراضی  
ایران را برای مدت دو سال بتهویق اندازد و پس از این مدت نماینده‌ای  
برای عقد عهدنامه استرداد ایالات ایران بدربار عثمانی گسیل دارد بدین طریق  
نادر اطمینان یافت که عثمانیان قصد ندارند بر طبق سازشی که قبلاً بین  
وی و احمد پاشا حاصل شده بود صلح و آرامش بین ایران و عثمانی  
برقرار گردد.

نادر تصمیم گرفت نخستین ضربت را مستقیماً بر عثمانیان وارد  
نیاورد بلکه قبلاً کار دست نشانده آنان یعنی خان شیروان را بسازد.  
نادر از این تصمیم چهار مقصود داشت: نخست تصرف شماخی قبل از آنکه  
و اکتانگ در صدد اشغال آن برای روسیه برآید. دوم وادار کردن  
روسها به امضای عهدنامه قطعی صلح با ایران که گولیتزین قبلاً راجع  
بآن مذاکره کافی کرده بود. سوم از میان بردن خان شیروان که دشمن  
ایران بود. چهارم استرداد قسمتی از اراضی از دست رفته ایران.

بطوریکه قبلاً گذشت خان شیروان از احمد پاشا دستور یافته بود  
که این ایالت را تخلیه نماید و به ایران تحویل دهد لکن از اجرای این  
دستور سر باز زد و هنگامیکه حاکم آستارا بنا بتقاضای نادر به وی  
تأکید کرد که دستور دربار عثمانی را بکار بندد او در پاسخ چنین نگاشت  
« ما شیروان را با شمشیر شیران از گوی بنصرف در آورده‌ایم، احمد پاشا  
یا کسی دیگر را چه حق است که در کارهای ما مداخله نماید؟ »  
هنگامیکه نادر در ۲۹ ربیع الاول به حوالی شیروان رسید خان

شیروان سخت متوحش گردید و بکوههای داغستان فرار کرد و بنابراین نادر شماخی را تقریباً بدون مواجهه با هیچ گونه مقاومتی اشغال کرد و حاکمی برای آن تعیین نمود و خراج سنگین از مردم آن گرفت .

نادر هنگام اقامت در شماخی توسط گوایتزین بروسیه اخطار کرد که هرگاه بادکوبه و در بند را بایران مسترد ندارد باید آماده برای جنگ گردد . دربار روسیه به نادر پاسخ داد که با وجود عهدنامه رشت ، قوای روسیه ایالات ایران را بکلی تخلیه خواهند کرد مشروط بر اینکه دولت ایران دشمنان روسیه را بمنزله دشمنان خود تلقی کند . چند روز بعد ژنرال لواشف که بجای کنت فن هسل همبورگ فرماندهی قوای روسیه در داغستان منصوب شده بود دستور تخلیه تمام منطقه جنوب در بند منجمله شهر بادکوبه را دریافت کرد و مقدمات استرداد در بند را به ایران فراهم ساخت .

در اواخر تابستان نادر با نیمی از قوای خود که بالغ بر ۱۲۰۰۰ تن میگردد ( شماخی ) را ترك گفت و در قلب ( غازی قموق ) نفوذ یافت و برای انهدام ( قموق ) نبرد را آغاز کرد . چند روز بعد طهه اسب خان جلایر با ۱۲۰۰۰ تن بقیه ارتش نادر برای سرکوب کردن سرخسلی طرف ( کبالا ) که قرارگاه شورشیان بود لشکر کشید و در ( دیوه باتن ) واقع در سر راه شماخی به ( قبله ) به سرخای برخورد . سرخای مجموعاً ۲۰۰۰۰ تن سپاهی داشت که ۸۰۰۰ تن از آنان قوای تاتار و گنجه بودند که زیر فرمان مصطفی پاشا فنحکرای قرار داشتند . طهه اسب خان با وجود قلت عده خود قوای کثیر سرخای را سخت منکوب ساخت و سرخای ناگزیر بسوی ( قموق ) و عثمانیان و تاتارها نیز بطرف گنجه فرار



کردند. طهماسب خان درعین حال با انهدام دز(چاخمز) پروزی خویش را بیش از پیش تکمیل نمود.

دراین اثنا نادر بزحمت در ناحیه غازی قموق جلو میرفت. سرخای پس از تسلیم شدن بار دیگر بفکر پایداری افتاد لکن در نزدیکی قموق شکست خورد و فرار را برقرار ترجیح داد و بدینطریق نادر قموق را منهدم ساخت و ثروت بیکران و گنجینه های سرخای را بتصرف در آورد. (خاصفولاد خان) پسر عادل کرای شهمخال پیشین (تارخو) که از اعظام رجال داغستان بود سر تسلیم در مقابل نادر فرود آورد و در مقابل بدریافت عنوان شهمخال بار دیگر مفتخر گشت.

نادر چون مشاهده کرد که بمناسبت فرا رسیدن فصل زمستان و انسداد کوهها و طرف بر اثر برف تعقب سرخای محال است پس از یک هفته اقامت در قموق بسوی (آختی) لشکر کشید و عده ای از لرگی ها را که علم طغیان بر افراشته بودند شکست داد و آنگاه از راه چاخمز که بسیار دشوار بود بطرف (قبله) روی آورد در آنجا اطلاع یافت که طهمورث میرزا به عثمانیان شکست سختی وارد ساخته است. پس از چند روز اقامت در قبله نادر بطرف گنجه روی آورد و روز ششم جمادی الثانی در بردیکی گنجه اردو زد و برای محاصره قاعه نیرومند آن دست با اقدامان شگرفی زد. چون علی پاشا خود شهر گنجه را بخایه نموده و به در گریخته بود نادر نخست توب بزرگی را برکنبد یکی از مساجد آن کار گذاشت لکن آنشبارهای عثمانی برودی آنرا خاموش ساختند سپس نادر بر آن شد که از چوبهای فوی منجنیق های نیرومندی بسازد و با آنها شب هنگام دیوارهای در را منهدم سازد لکن ارتفاع این دستگاههای

مخرب برای توپهای دشمن آماج خوبی بود و به سرعت طعمه حریق میگردد.

چون از این راه نیز نتیجه‌ای حاصل نشد قوای ایران بخیمپاره‌های عظیم توسل جستند و مدت چندین روز انفجار خمپاره‌ها ادامه داشت و اگر چه بر اثر آن قسمتی از دیوارهای دژ منهدم گردید و يك روز هفتصدتن از عثمانیان بـخاك هلاکت افتادند با اینهمه از آن‌هم نتیجه قطعی گرفته نشد.

در اثنای محاصره نادر سه بار از مرگ رهائی یافت و یکبار گلوله نوپ دشمن سر سربازی را که در يك قدمی وی ایستاده بود متلاشی کرد و مغز و خون آنرا بر صورت نادر پاشید.

ضعف نوپخانه ایرانیان و دشواری لشکرکشی زمستان کار محاصره تازگنجه را بسی دشوار ساخت. گذشته از این عثمانیان با سرسختی هر چه تمامتر از خود دفاع کردند.

(گولیتزین) که از آغاز دشواری محاصره گنجه را پیش بینی کرده بود چون احساس کرد که بطول انجامیدن محاصره بزیان روسها و ایرانیان خواهد بود پیشنهاد کمک به نادر کرد. نادر این پیشنهاد را با خرسندی پذیرفت و در نتیجه آن (لواشف) يك امیر مهندس و مقدار زیادی توپ سنگین باردوگاه ایرانیان فرستاد اما با وجود کمک روسها نادر احساس کرد که تصرف دژ با حمله غیرمیسراست و بهمین جهت با قسمتی از قوای خود به محاصره ادامه داد و بقیه را بسرکردگی یکی از ترکان خراسانی بنام صفی خان بغایری مأمور نسخیرتفلیس و دژهای موراوان و اباوران نمود. در این اثنا گولیتزین بنا بدستورهاهاییکه از سن پترزبورگ دریافت

داشته بود به نادر اطلاع داد که ملکه روسیه چون اطمینان دارد قوای ایران قادر باخراج عثمانیان از خاک خود میباشند حاضر شده است کلیه اراضی ایرانرا که هنوز در دست روسیه است مسترد دارد مشروط بر آنکه نادر متعهد گردد هرگز این اراضی را به عثمانی نسپرد و دشمنان روسیه را نیز بمنزله دشمنان ایران تلقی نموده و کتباً به گولیتزین قول دهد تا سرحد امکان در مقابل عثمانی ایستادگی نماید. نادر از این پیام بسی خرسند گردید و قول داد که تقاضای مایه های روسیه را انجام دهد. بنا بر این روسیه پیشنهاد امضای عهد نامه صلح کرد و در آغاز سال ۱۱۴۸ هجری (۱۷۳۵ میلادی) عهدنامه گنجه باهضاه رسید. بموجب این عهدنامه روسیه متعهد گردید که از تاریخ امضاء عهدنامه بادکوبه را بفاصله ۱۵ روز و در سند را بفاصله دو ماه تخایه نماید. ایران نیز در مقابل قول داد که از متفقین دائمی روسیه باشد و هرگز بادکوبه و دربند را بکشور دیگری واگذار ننماید. قلعه سولاق نیز بمنزله مرز بین ایران و روسیه اعلام شد و هر يك از دو دولت متعهد گردیدند که بدون اطلاع دیگری در حدود انعقاد عهد نامه صلح با دوات عثمانی بر نیایند.

روسیه شهرهای بادکوبه و دربند را در تاریخهای مقرر تخلیه کرد و بدین طریق دوره تسلط روسها بر شمال ایران که سبزه سال پیش از جانب پتر کبیر آغاز شده بود بسر آمد. نپ استفاده ای که روسیه از اشغال نواحی شمال ایران کرد آن بود که عثمانیان را از استقرار در کرانه های بحر خزر بازداشت لکن این موفقیت برای وی بسی گران تمام شد زیرا در مدت اشغال ایران دست کم ۱۳۰۰۰ تن از سربازان روسی در شمال ایران و مخصوصاً در گیلان از ناخوشی جان سپردند.

چون عبدالله پاشا که در آن هنگام در قارص بود برای ترک گنجه اقدامی نکرد چند روز پس از ایام عید نوروز نادر جمعی از قوای خود را به قارص فرستاد تا مگر عبدالله پاشا را وادار بچنگ نماید و عده‌ای از سپاهیان خویش را نیز مأمور مراقبت لکزیهای جاروتله نمود .

ظاهراً در این هنگام بود که چون نادر جای شهر شماخی را نامناسب و آنرا در معرض تجاوز دائمی یگانگان مشاهده کرد دستور داد که این شهر منهدم گردد و شهر تازه‌ای بنام آقسودر ۱۵ میلی جنوب باختری آن ایجاد گردیده و کلیه ساکنین شماخی به شهر تازه انتقال یابند . نادر عده بیشماری از زندانیان عثمانی را مأمور کمک در ساختمان شهر جدید نمود و پس از آنکه شهر جدید ساخته شد کلیه ساکنین شماخی بدان شهر انتقال یافتند و بنام شماخی نو خوانده شد .

آنگاه نادر محاصره گنجه را به سپاهیان خود سپرده و بطرف قارص روانه گردید . نادر پس از آنکه در عرض راه سعی کرد راه را بر تیمور پاشا حاکم وان که به کمک محصورین تغلیس میرفت مسدود کند ولی موفق نشد کوشید خوبشتن را از یک راه کوهستانی بسیار دشواری به در قازا بجائی برساند . نادر امیدوار بود که بخطر افتادن این دز عبدالله پاشا را تاخذ در میدان کارزار نماید . اما برف سنگین و کوههای عظیم مانع انجام این نقشه گردید و در نتیجه نادر این راه را ترک گفته و از طریق لوری طرف قارص پیش راند . در اواخر بهار در یک فرسنگی قارص اردو زد . چون عبدالله پاشا از دخول در عرصه کارزار اجتناب جست و از داخل دیوارهای تغلیس پا بیرون نهاد و بملاود خوار بار هم در آن حدود کدما بود نادر به طرف ایروان لشکر کشید و آن را بیدرنگ تحت

محاصره در آورد و عده‌ای از قوای خود را نیز مأمور تصرف بایزید نمود. نادر پس از آنکه عده‌ای از قوای خود را مأمور ادامه محاصره ایروان نمود با قسمت اعظم سپاهیان خویش آماده منکوب کردن عبدالله پاشا گردید و در این اثنا به وی مژده رسید که عبدالله پاشا با عده قوای خود از رود آریه چای عبور نموده و بطرف او جلو میراند.

قوای عثمانی به ۳۰٫۰۰۰ تن پیاده و ۵۰٫۰۰۰ تن سواره تخمین زده میشد لکن قوای ایران بنا باظهار میرزا مهدی از ۱۵۰٫۰۰۰ تن و بزعم (کاتولیکوس ابراهام) از ۱۸۰٫۰۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد. چنین بنظر میرسد که این تخمین تنها شامل جلوداران نادر بوده است و گرنه عده قوای وی به ۴۰٫۰۰۰ تن بالغ میشد و بطور کلی مجموع سپاهیان او به ۵۵۰٫۰۰۰ تن بالغ میگردید.

نادر بنه خود را در عقب گذاشته و با التهاب فراوان به ملاقات عثمانیان شتافت و در اوائل مجرم ۱۱۸۴ به قصبه (اخی کندی) واقع در نزدیکی (زنکی چایی) اردوزد و ارتش عثمان پاشا نیز در دوفرسنگی آنجا استقرار یافت.

بامداد روز دیگر عثمانیان که به تفوق قوای خود مغرور بودند حمله را آغاز کردند. نادر که قبلاً عده کثیری از قوای خود را بر فراز تپه یکمین گماشته بود فرمان حرکت داد و ناگهان قوای ایران همچون سیل خروشان بطرف عثمانیان فرود آمدند و قلت عده را با شدت تهور جبران نموده به قلع و قمع دشمن پرداختند. خود نادر با عده‌ای از سپاهیان خود بطرف تپه کوچکی که عبدالله پاشا توپخانه خود را بر آن قرار داده بود حمله برد و در همین اثنا دسته دیگری از ارتش ایران بجناب چپ

توپخانه عثمانی حمله را آغاز نمود .

در این هنگام شدت جنگ به منتها درجه رسید و توپخانه سنگین و زنبورکهای ایران باران آتش و گلوله را بر قوای دشمن باریدند . بنا بر فرمان نادر سوار نظام ایران و قوایی که بکمین پرداخته بودند حمله را از همه طرف بقوای عثمانی آغاز نموده و عقب نشینی آنانرا به شکست فاحشی تبدیل ساختند . خود سرعسکروسارومصطفی پاشا داماد سلطان عثمانی و بسیاری از افسران برگزیده عثمانی در این نبرد به هلاکت رسیدند و جمع کثیر دیگری نیز دستگیر شدند و بقیه قوای منکوب نیز بجهت مختلف گریختند و در حدود ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ تن از عثمانیان که کوشیدند خود را به رود اشترک برسانند ارامنه راه را بر آنها بستند و همه را بدام افکندند . نادر از این پیروزی بزرگ بسیار خرسند گردید و به شاهزاده گولیتزین اعتراف کرد که هرگز فرشته اقبال بدینسان به وی نهبند نزده بود .

پس از پایان نبرد نادر جنازه عبدالله پاشا کبراعلو را مانند جسد توپال عثمان با رعایت احترامات کامل به عثمانی فرستاد و چند تن از اسیران عثمانی را نیز برای نقل این سرگذشت و جریان این پیروزی بزرگ به گنجه و ایروان و تفلیس روانه کرد .

هنگامی که خبر شکست بزرگ قوای عثمانی به قسطنطنیه رسید وحشت و آشفتگی بی پایانی ایجاد نمود . صدراعظم ، عالی پاشای حکیم غملو از مقام خود منفصل گردید و جای خود را به اسمعیل پاشا حاکم بغداد سپرد .

از طرف دیگر چون اسیران عثمانی در پیروزی بزرگ نادر را

برای علی پاشا حاکم گنجه آوردند سخت نگران شد و برای آنکه از عتوت شدید رهایی یابد درخواست متار که جنگ نمود و در اوائل تابستان ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) دز گنجه را که مدت هشت ماه و نیم با سرسختی هر چه نامتر از آن دفاع نمود تسلیم کرد. علی پاشا و فتحکرای مورد عطف نادر قرار گرفتند و عالی پاشا اجازه یافت به قارص عزیمت نماید و فتحکرای هم روانه نغلیس شد.

ایشک پاشا حاکم تفایس نیز از علی پاشا پیروی نموده و یک ماه بعد تسلیم شد و در نتیجه تنها ایروان باقی ماند و چنانکه بعداً ملاحظه خواهیم کرد در حدود دو ماه دیگر پایداری کرد.

برای دومین بار نادر بطرف فارس اشکر کشید و مدت یک ماه آنرا تحت محاصره قرارداد و راه آب آنرا قطع کرد و تمام آن ناحیه را از اربه چای تا ارز روم با خاک یکسان ساخت.

قبل از آنکه به آخرین مرحله جنگ ایران و عثمانی پردازیم لازم است به موضوع پیشرفت خان کریمه بطرف داغستان در تابستان و پاییز ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) و همچنین مقاصد نادر برای توسعه نیروی دریائی خود و مساعی نادر برای تصرف بصره در اوائل بهار این سال اشاره نمائیم.

در سال ۱۱۴۷ (۱۷۳۲ میلادی) مانند سال ۱۱۴۵ (۱۷۳۲ میلادی) سلطان عثمانی از خان کریمه تقاضا کرد که بطرف داغستان لشکر کشی نماید. خان بهانه نداشتن پول و عدم تمایل سرمازان خود به جنگ عنبر خواست در حال آنکه منظورش آن بود که در دیار اسایب ساوس اسریشکی (۱)

در جنگ مربوط به جانشینی پادشاه لهستان شرکت جوید در اواسط بهار سال ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) پادشاه عثمانی به خان کریمه دستور اکید صادر کرد که با ۸۰۰۰۰ تن سپاهی خود نخست به داغستان و سپس به شبروان لشکر کشد و این بار سرباز زدن از اجرای امر سلطان محال بود. هنگامیکه نپلیف (۱) سفیر کبیر روسیه در قسطنطنیه و معاونش و شنیاکف از این دستورها آگاه شدند نخست به علی پاشا صدراعظم اعتراض نمودند لکن وی در پاسخ اظهار داشت که بسیاری از رجال و علمای داغستان از سلطان در مقابل نادر که سرخای را منکوب نموده و حاکم جدیدی را برای داغستان برگزیده است استمداد نموده اند. سلطان نیز این درخواست را مورد توجه قرار داده است زیرا خویشان را نظر به مقتضیات موظف میداند که داغستان را تحت حمایت خویش در آورد و به اهالی آن کمک نماید و بنابراین امر سلطان را نمیتوان مسکوت گذاشت. نمایندگان انگلیس و اتریش و هلند در قسطنطنیه هم خطر جنگ با روسیه را به صدراعظم گوشزد نموده و تأیید کردند این اشکر کشی مانند لشکر کشی فتحکرای در دو سال پیش باشکست سخت مواجه خواهد شد لکن علی پاشا بیش از پیش در اجرای اوامر سلطان اصرار ورزید و چنین استدلال نمود که بدون تصرف داغستان بدست خان کریمه جنگ بالران پایان نخواهد یافت لکن به خان زسنور اکید داده خواهد شد که داخل خاک روسیه نشود

ذکر داستان مساعی نمایندگان سیدسی انگلیس و اتریش و سایر نول بیکانه (باستشای سفیر کبیر فرانسه) برای جلوگیری از این جنگ



از حوصله ابن کباب خارج است فقط باید یاد آور شد که همه این مساعی  
 به در رفت و در اواسط تابستان ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) کپلان گرای با  
 ۳۰۰ و ۵۳ تن از قوای خود پیشرفت را آغاز کرد و در اوائل پائیز به  
 داغستان رسید. البته ضمن این پیشرفت هیچگونه تصادم مسلحانه‌ای بین  
 خان کریمه و روسها روی نداد لکن دربار روسیه بدون اعلان جنگ به  
 عثمانی، ژنرال لئونوف (۱) را با ۲۰۰۰ تن قوای مجهز وعده‌ای از قزاق  
 ها مأمور کرد که کریمه را زیر و رو کند تا بدین طریق هم از فشار قوای  
 عثمانی بر سپاهیان نادر بکاهد و هم تاتارهای کریمه را که پیوسته به خاک  
 روسیه دستبرد میزدند گوشمالی بسزا دهد.

در نتیجه همین اقدام روسیه و خطر حمله نادر به آناتولی عثمانیان  
 سخت نگران شدند و به ایران پیشنهاد صلح کردند و بدین طریق نادر نه  
 تنها کلیه ایالات و شهرهای از دست رفته ایران را مسترد داشت بلکه  
 جنگ را بخاک عثمانی کشانید و تنها شهری که هنوز مختصر مقاومتی  
 میکرد ایروان بود.

احمد پاشا که در آن هنگام در ارز روم بسر می برد و برای انعقاد  
 عهدنامه صلح اختیار تام یافته بود نماینده‌ای نزد نادر فرستاد و توسط وی  
 پیشنهاد کرد که ایروان را تسلیم ایران نماید و در مقابل بر اصل متصرفان  
 موجود در آن کشور در آن زمان عهدنامه استواری بین دودوات منعقد گردد  
 اما نادر که در آن اثناء مشغول محاصره قارس بود تسلیم این دژ را درخواست  
 کرد و در عین حال غرامت کلیه تلفاتی را که از آغاز اشغال خاک ایران بدست  
 قوای عثمانی به ایرانیان وارد آمده بود مطالبه کرد و صمناً اصرار ورزید

۱- Léontov

که روسیه هم به این عهدنامه ملحق گردد .

سپس از درخواست قارص صرفنظر نمود بشرط آنکه ایروان بیدرننگ تسلیم گردد. در نتیجه بنا بر امر احمدیاشا در اوائل پائیز ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) دروازه های ایروان بروی قوای ایران گشوده شد . پس از آنکه بدین طریق تسلیم شدن دژ بایان پذیرفت نادر تصمیم گرفت که از محاصره فارس صرف نظر نموده و در عوض به حل مسئله گرجستان پردازد . بنابراین کشکرکشی بطرف تفلیس را آغاز کرد و تیمور و علی میرزا داماد او و سایر سران کارتیل و کاخت را دعوت به تسلیم نمود . گرجسنانیان دعوت او را اجابت کردند و در نزدیکی تفلیس باستقبال او سافتنند . نادر عالی میرزا را که مسلمان بود به حکومت کارتیل و کاخت منصوب نمود و تیمور چون این انتصاب را اهانت بزرگی نسبت بخود دانست از موقع مناسبی اسفاده نموده به خاک روسیه فرار کرد .

هنگام ورود به تفلیس ، نادر مورد پذیرائی شایانی قرار گرفت . خیابانها با قالی مفروش شده و شهر تزئین یافته بود . وی با گرجسنانیان که تسلیم شده بودند خوشرفناری کامل خود لکن ۶۰۰۰ خانواده را که در مقابل او مقاومت کرده بودند به خراسان تبعید کرد .

در این اثنا نادر همچنان با دربار عثمانی مشغول مذاکره بود. کالوشکین جانشین گلبنزین شرح مصاحبه جالب توحی را که در تفلیس با نادر کرده بوده کتاسنرمان گزارش داد و طی آن خاطر نشان کرد که نایب السلطنه حاضر با انعقاد عهدنامه صاحب با عثمانی میباشد بشرط آنکه روسیه نیز باین عهدنامه ملحق گردد . با ایتمه دولت عثمانی با الحاق روسیه به عهدنامه مخاف بود زیرا ممکنست که روسیه با حمله به لهستان خصومت خود را

نسبت به عثمانی ابراز داشته است. کالوشکین در گزارش خود اضافه نمود که برای نادر توضیح داده است چرا روسیه داخل در جنگ لهستان گردید و فرانسه نسبت به لهستان و روابط عثمانی و روسیه چه نقشی را بازی میکند. نادر پس از استماع اظهارات کالوشکین چنین گفته بود: «می بینم که حق بجانب شماست. اگر من بدون اطلاع روسیه عهد نامه صلحی با عثمانی منعقد کنم خدا مرا یاری نکند.» آنگاه از احساسات مودت آمیز ملکه آنها نسبت به ایران سباسبگزارای کرده بود.

پس از سه هفته توقف در تفلیس نادر خبر یافت که کیلان کرای خان کریمه مشغول پیشرفت بطرف دربند است. اگر چه میدانست که علی پاشا حاکم سابق گنجه برای حل اختلاف مرزی به ملاقات وی شتافته است و سلطان نیز به کیلان کرای دستور داده است به کریمه باز گردد تا اینهمه بگوشمال دادن خان کریمه اصرار ورزید. بدیهی است که منظور وی از این اقدام آن بود که روسها را تحت تأثیر فرار دهد. بنا بر این از نواحی جاروتله پیشرفت آغاز کرد و عده کثیری از لکزیها را بهلاکت رسانید و چندین قصبه را طعمه حریق ساخت. آنگاه از طریق شکی بطرف شماخی روی آورد تا در آنجا با خان تصادم نماید لکن چون بشماخی رسید دریافت که کیلان کرای پس از آنکه از خبر پیشرفت او اطلاع حاصل نموده و از طرف دیگر دستور تسلیم از سلطان دریافته بطرف کریمه بازگشته است.

قبل از آنکه راجع به حوادث شمال ایران تفصیل پردازیم لازم است نگاهی هم بر پیش آمدهای جنوب ایران افکیم

در تابستان ۱۱۴۷ (۱۷۳۴ میلادی) لطیف خان بنا به دستور نادر

مشغول تبدیل بوشهر به يك ایسنگاه نیرومندی برای ناوگان نوزاد ایران بود و برای آنکه این بندر را کاملاً تقویت نماید یکی از دژهایی را که در نزدیکی بندر بود تعمیر کرد و اندکی بعد نام بوشهر تبدیل به بندر نادریه گردید.

کمی بعد طهماسب خان جلایر به اصفهان آمد و با خود از جانب نادر برای کمپانیهای انگلیس و هلند نامه هایی آورده بود که طی آن نادر از این کمپانیها درخواست کرده بود در هر موردی که بخواهد باندازه کافی کشتی برای اجرای لشکرکشی های او تحت اختیارش بگذارند. طهماسب خان به اولیای امور کمپانیهای هلند و انگلیس گوشزد کرد که هر گاه درخواستهای نادر پذیرفته شود مورد توجه او قرار خواهند گرفت و در غیر این صورت مغضوب واقع خواهند شد.

گیکی رئیس کمپانی انگلیسی تصمیم گرفت کمپانی را تعطیل کند و اصفهان را ترك گوید لکن طهماسب خان جلایر مانع از حرکت وی گردید. در ساره طرز رفتار رئیس کمپانی هلند اطلاع مبسوطی در دست نیست.

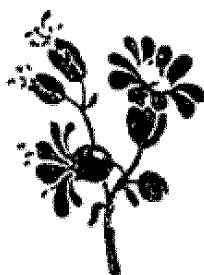
در اوائل بهار ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) لطیف خان، ناوگانی که شامل ۳۰ کشتی بزرگ و ۵۰ کشتی متوسط و چندین زورق بود به قصد تصرف بصره داخل شط العرب گردید. در حدود ۸۰۰۰ تن از قوای زمینی نادر دستور یافتند که با وی در حمله به بصره همکاری نمایند لکن لطیف خان اسرا را ناشکیبائی نموده و بدون آنکه منتظر نیروی کمکی زمینی گردد به اتفاق عده ای از اعراب که بر ضد عثمانیان علم طغیان را فرستاده بودند حمله را آغاز کرد.

در آن هنگام دو کشتی انگلیسی بنام (ریال جرج) و (دین) در نزدیکی بصره لنگر انداخته بودند، چون پاشای بصره از نزدیک شدن ناوگان ایران آگاه گردید از (مارتن فرنیچ) نماینده کمپانی هند، هلند درخواست کرد که این دو کشتی را تحت اختیار او گذارند و چون مارتن فرنیچ پاسخی منفی داد پاشای بصره دو کشتی را بزور تصاحب نموده و دوست سرباز عثمانی را مأمور کرد که با این دو کشتی با لطیف خان مصاف دهند. عثمانیان ناوگان ایران را در یک منطقه تنگ رود شط العرب که ایرانیان در کنار آن دو آتشبار قرار داده بودند مشاهده کردند. ملوانان کشتی های انگلیسی تا جایی که توانستند از مبادرت به حمله احتراز جستند لکن بر اثر فشار و تهدید سربازان عثمانی مجبور به شلیک شدند. جنگ سه روز دوام یافت و منتهی به شکست ایرانیان شد.

نماینده کمپانی انگلیسی از این پیش آمد بسیار نگران گردید زیرا بیم آن داشت که روابط بین کمپانی انگلیسی و نادر بیش از پیش وخیم گردد و بهمین جهت تصمیم گرفت که کمپانی را برچیند و تلگرافی هم به (ویتول) نماینده کمپانی در کرمان مخابره کرد و باو دستور داد که امور کمپانی را تصفیه نماید.

در حقیقت نادر از خیر شکست ناوگان ایران باندازه ای غضبناک گردید که لطیف خان را از مقام خود منفصل کرد و به مناسبت اینکه منتظر ورود ۸۰۰ تن نیروی زمینی نگردید سخت تویببخش نمود. اما راجع به کمپانی چون مشاهده کرد که کشتی های انگلیسی بیاز دارد روش ملایمی پیش گرفت و سپس مقدمات استرداد بحرین را نیز فراهم ساخت.

هنگامیکه نادر خبر یافت خان کریمه مشغول بازگشت به کریمه  
 میباشد عملیات جنگی را علیه لکزیها از سر گرفت و از شماخی بطرف  
 آلتی آغاج و دژکندی رهسپار گردید و لکزیها را سخت گوشمال داد و  
 سپس از طریق کلیار به شمال در بند روان شد و مدتی در آنجا اردو زد.  
 آنگاه بطرف مجالس رهسپار شد و به خان محمد پسر احمد خان  
 شکست سختی وارد ساخت. از مجالس نادر و سپاهیاناش به خاک خاص  
 فولاد رهسپار شد و عده کثیری از عشایر طانگی را از دم تیغ گذرانید و روز  
 هفدهم شعبان ۱۱۴۹ (دوم ژانویه ۱۷۳۶) نادر با خاص فولاد به طرف  
 قموق رهسپار شد و افغانان را شکست سختی داد و سرخای را سخت  
 منکوب نمود و چون موفق بدستگیری سرخای نگردید بطرف کورش  
 یکی از تژهای متعلق به اوسمی جلو راند. احمد خان دخترش را با  
 عده ای از پیروانش نزد نادر فرستاد و تقاضای عفو نمود. نادر حاضر به  
 بخشیدن وی گردید مشروط بر آنکه لکزیها هزار اسب به وی بدهند و  
 خانواده های مهم خود را بعنوان گروگان نزد اوسبارند. پس از آنکه  
 بدین طریق امور داغستان را فیصل داد خاص فولاد و سایر سران وفادار  
 داغستانی را پاداش بخشید و آنان را به خانه های خود روانه ساخت و  
 سپس به طرف دشت مغان لشکر کشید.



# فصل نهم

## تاجگذاری نادر

---

نادر پس از آنکه افغانه و عثمانیان را شکست سخت داد و لکزها و سایر گردنکشان را زیر یوغ اطاعت کشید و کلیه اراضی از دست رفته ایران را باسنثنای قندهار مسترد داشت دانست موقع آن فرا رسیده است که بر اورنگ پادشاهی ایران تکیه زند و از آنجا که ارتشی نیرومند مرکب از عده کثیری افغانه و ترکمن داشت بهیچ روی از شاه طهماسب و هواخواهان وی بیمناک نبود و برای آنکه باقدامش جنمه قانونی بخشد عزم کرد که تاج شهرباری ایران را بنا بر ابراز میل کایه سران نظامی و کشوری و مذهبی امپراتوری ایران بدست آورد. نادر هم از پائیز سال ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) نامه هایی به اکناف کشور ارسال داشت مبنی بر اینکه تا کنون مساعیم برای استرداد اراضی از دست رفته مانع از آن بوده است که حکومت منظمی در کشور برقرار نماید در یکی از این نامه ها نادر تأیید کرد که پس از تصرف ایروان به نهر نر و یا قزوین رهسپار خواهد شد و در یکی از این دو محل حکمرانان و کلاتران و کدخدایان و سایر مصادر امور حضور خواهند یافت و آنگاه حکومتی را که فوائینش در سرناسر کشور مطاع باشد اعلام خواهد داشت و سپس

و حل اقامت در خراسان خواهد افکند و گوشه انزوا اختیار خواهد نمود. اندکی بعد فرامینی به اکناف کشور فرستاد و طی آن به کلیه فرماندهان ارتش و استانداران و قضات و علما و اشراف اعلام نمود که در دشت مغان گرد آیند و شورائی تشکیل دهند و در این خصوص تصمیم بگیرند که تاج و تخت سلطنت ایران را به چه کسی که شایسته این افتخار باشد ارزانی دارند محلی که برای کنکاش بزرگان قوم تعیین گردید سرزمینی بود که از شمال به رود کر و از جنوب به ارس محدود میگردد. نادر دستور داد که ۱۲۰۰۰ رواق و منزل از چوب و نی برای خاصان و سران لشکر به انضمام مساجد و حمامهای وسیع و بازار و لوازم دیگر ساخته شود و نیز عمارت باشکوهی مشتمل بر حرم سرا و بیوتات زیبا برای خود و همراهانش بنا گردید و لباسهای فاخر برای او و ملتزمین رکابش آماده شد.

سپس نادر با شتاب هر چه تمامتر از طریق حسن قلعه سی و شماخی جدید (آقسو) پیش راند و شب نهم ماه مبارک رمضان ۱۱۴۸ (۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ میلادی) خود را به دشت مغان رسانید. آبراهام کاتولیکوس که از جانب نادر دعوت شده بود روز بعد وارد شد و پس از دو روز ابراهیم خان برادر نادر و طهماسب خان جلایر و پیر محمد هرات و شاه قلیخان قاجار مرو و رجال نامبردار دیگر هم وارد دشت مغان گردیدند. اتفاقاً گنج علی پاشا فرماندار موصل نیز که از طرف دولت عثمانی برای انعقاد عهد نامه صلح با نادر مأمور گردیده بود با میهماندار خود عبدالباقی خان زنکنه فرماندار کرمانشاه وارد گردید.

برای مراقبت اردوگاه و حفظ نظم و آرامش تصمیم های مفصلی



گرفته شده بود و اقامتگاه خود نادر را متجاوز از ۶۰۰ کَشیکچی حراست میکردند و در نقاط دیگر نیز نستچی ها ( پاسبانان ) نظم و آرامش را تأمین مینمودند .

در مدتی که میهمانان عالیقدر به دشت مغان وارد میشدند نادر هر روز دیوان خود را دائر میکرد و به تقاضا ها رسیدگی می نمود . به دعای رأی میداد و مسائل معمول کشوری را حل میکرد و پس از پایان جلسات دیوان که متجاوز از چهار ساعت بطول میانجامید در حدود يك ساعت یا اندکی بیشتر از وقت خود را صرف گفتگو و باده گساری با دوستان صمیمی خویش از قبیل میرزا زکی و حسن علیخان و طهماسب خان جلایر و مظفر علیخان مینمود .

تا روز بیستم رمضان همه رجائ که عده شان از بیست هزار تن متجاوز بود وارد دشت مغان شده بودند . ارقام رسمی حاکی است که عده واردین به ۱۰۰۰۰۰۰ تن رسیده بود لکن این رقم انقراق آمیز نظر میرسد مگر آنکه بگوئیم عده واردین مشتمل بر قوای نظامی و خدمتکاران نیز بوده است .

از آنجا که عده رجال زیاد بود و نادر نمیتوانست همه را با هم بپذیرد آنان را بچند دسته متمایز تقسیم کرد و هر روزی را بدسنة ای اختصاص داد . علی پاشا و کانولیکوس آبراهام از جملة رجالی بودند که در نخستین روز یعنی در عید فطر ( اول شوال - ۱۴ فوریه ) محضور نادر پذیرفته شدند .

کانولیکوس اگر چه باعتراف خود جرئت نکرد عده میهمانان را در آن روز درست بشمارد با اینهمه تأیید میکند که در حدود هزارتن از

اعظام رجال در روز اول در تالار پذیرائی نادر حضور یافته بودند و پذیرائی گرمی از آنان بعمل آمد و شربت و شیرینی بین همه تقسیم گردید و دسته ای مرکب از بیست و دو تن موسیقی دان آهنگ شادی و طرب مینواختند .

روز بعد انجمن دیگری در حضور نادر تشکیل یافت و طی آن کمینه ای مرکب از طهماسب خان جلایر و شش تن دیگر از معتمدان نادر مکنون خاطر او را بحضار ابلاغ نمودند و تبیین کردند که نادر خاگ ایران را بصر بشمشیر از وجود دشمنان باک کرد و مجد و عظمت ایران را بار دیگر برقرار نمود و نظم و آرامش را در سرتاسر کشور تأمین کرد و اکنون که وظیفه خویش را به پایان رسانیده است عزم دارد رخت سفر به دزخود در کلات کشد و بقیه عمر را در آنزوا و راحتی بسر برد .

بنا باظهار محمد کاظم خان پایان پیام نادر چنین حاکی بود :

« چون من از قیل و قال جنگ و سرکردگی قوا دوری جسته ام و عزم دارم بقیه عمر را بدعا در درگاه احدیت بگذرانم طهماسب بهرزا را بسلطنت ایران انتخاب کنید هرگاه طهماسب بهرزا را نمیخواهید کسی دیگر از خاندان صفوی را بسلطنت برگزینید . »

اگر چه ممکن بود کامات مبهم و پیام نادر برخی از حضار را در بزره تصمیمی که باید بگیرند دوچار اشنباه سازد . با اینهمه نادر زمینه را از هر حیث فراهم ساخته بود و نمایندگان و خلیفه خویش را میدانستند و بنا بر این همه بکران چنین اعلام داشتند

« برای ما شاه دیگری جز نادر وجود ندارد . عهده بین رافعانان

و روسها و اکزبها سهم اعظم خاگ ایران را نصرف کرده بودند و جز

«آنکه اینک بیاری خداهیچیک از این معاندین باقی نمانده است و او»  
«(نادر) همه آنانرا بدیار نیستی فرستاده و یا آنکه دستگیر ساخته و خاک»  
«کشور را از وجود آنان پاک نموده است و اکنون مردم در امن و راحت»  
«بسر می‌برند.»

اما نادر نخست نپذیرفت و تأیید کرد که هوس سلطنت ندارد و مایل  
است گوشه نشینی اختیار کند در حدود سه یا چهار روز اصرار و الحاح  
نمایندگان ملت ادامه یافت و سرانجام نادر راضی شد و دستور داد که  
چادر بزرگش برافراشته شود. دوازده ستون با قبه های طلائی و ریسمان  
های ابریشمین هفت رنگ چادر را نگاه داشته و زمین آن با فرشهای  
گرانها مفروش شده بود و تخت سلطنت که از طلا ساخته شده و مزین  
بجواهرات نفیس بود در وسط چادر قرار داشت. هنگامیکه تدارکات از  
هر حیث کامل گردید نادر امرا را احضار کرد و هر کدام از آنان توسط  
اشک آقاسی (رئیس تشریفات) بمحلی که قبلاً برای وی تعیین شده بود  
راهنمایی گردید و در اننائیکه غریونهنیت از تقارخانه بلند بود و مطربان  
مشغول رقص بودند نادر وارد شد و بر تخت سلطنت جای گرفت.

پس از آنکه (بقول محمد کاظم خان) شراب صرف شد و کله‌ها  
گرم گردید نادر بار دیگر مسئله سلطنت را با اعظام رجال در میان نهاد و  
برای حل این موضوع با آنان مشورت کرد.

بدیهی است که جواب آنها مانند پیش بود و همه ناپدید کردند که  
«پادشاه ما زوئی و زندگی و دارائی خود را صرف خدمت به سلطنت تو  
خواهیم کرد.»

پس از آنکه معلوم شد همه حضار از زاده گساری سر مست شده‌اند

نادر به آنان اجازه مرخصی داد. چهار روز و چهار شب این کار تجدید گردید. محمد کاظم میگوید منظور نادر از این اقدام آن بود که دریابد وقتی امراء بر اثر شراب مست شدند و از حفظ مکنونات قلب خویش عاجز ماندند آیا کسی از آنان تمایل خود را نسبت به سلطنت صفویان اعلام خواهد داشت یا نه؟ با اینهمه هیچ کدام از آنان ابراز مخالفتی نکرد و همه وفاداری خود را نسبت به نادر اعلام داشتند. تنها یکی از حضار یعنی میرزا عبدالحسین ملاناشی در خفا اظهار داشت که همه ایرانیان موافق با سلطنت خاندان صفوی میباشند و اظهارات وی از جانب جاسوسان بیدرنگ به نادر رسید و روز بعد در حضور او اعدام شد.

پس از آن نادر احساس کرد موقع آن فرارسیده است که از تعارف خودداری کند و بهمین جهت انجمن دیگری تشکیل داد و توسط طهماسب خان جلایر موافقت خود را برای استقرار بر مسند پادشاهی ایران اعلام داشت بشرطی که مرانب زیر اجرا گردد.

(۱) هیچکس از متابعت نادر سر باز نزنند و به پشتیبانی یکی از پسران شاه سابق پردازند.

(۲) مذهب سنت بجای شیعه برقرار گردد و بر مذهب شیعه که از جانب شاه اسمعیل صفوی در ایران شایع گردیده همواره موجبات خونریزی و جنگ بین ایران و عثمانی را فراهم ساخته است. هر گاه اهالی ایران به سلطنت ما (نادر) راغب باشند باید بمذهب اهل سنت سناک شوند لیکن چور حضرت امه جعفر صادق ذریه رسول اکرم است ایرانیان باید او را پیشوای مذهب خود بدانند و در فروع مقلد طریقه و احکام آن حضرت باشند.

(۳) هیچگونه خیانتی نباید نسبت به نادر و پسرش روی دهد و همه باید او امر او را اجرا کنند.

کایه حصار موافقت خود را با این شرایط اعلام داشتند زیرا سرنوشت ملا باشی برای آنان درس عبرتی بود و نیک و میدانستند که مخالفت برای آنان تا چه اندازه گران تمام خواهد شد.

هنگامیکه تصمیم انجمن با اطلاع نادر رسید برای تأیید این مطلب آنان را بر آن داشت که در این خصوص اعلامیه‌ای را مهر و امضاء نمایند.

قتل ملا باشی و استقرار مذهب سنت بجای تشیع بدست نادر مورد تفسیرهای گوناگون مورخان قرار گرفته است. در باره اقدام نخستین تقریباً مسلم بنظر میرسد که منظور نادر از آن افکندن تخم هر اس در دل مخالفان خود بوده است لکن دومین اقدام وی بدون شبهه مبتنی بر منظورهای سیاسی بوده است. اگرچه ممکن است که نادر در آغاز شیعه بوده باشد با اینهمه یقین بنظر میرسد که عقاید مذهبی او چندان استوار نبوده و هدفهای سیاسی را همواره مقدم بر ایمان مذهبی قرار میداده است. در باره گرویدن او نیز به مذهب سنت بهیچ روی نباید پنداشت که اقدام وی ناشی از عقاید راسخ مذهبی بوده است بلکه چنانکه در زیر خواهیم دید نادر از این اقدام مراد های سیاسی داشته است.

هیچ شك نیست که یکی از منظور های نادر از این اقدام تسهیل سازش موقت با عثمانیان بوده است و حتی ممکن است که هدفی به مراتب بزرگتر داشته و میخواست است بدین وسیله در جهان اسلام اتحادی تزلزل ناپذیر برقرار سازد و خود رهبری این اتحادیه بزرگ را به دست آورد. برای جاد طلبی وی حد و حصری نمیتوان قائل شد و چون نادر

نقشه لشکرکشی به قسطنطنیه را کاملاً آماده نموده بود قطعاً به این اندیشه نیز افتاده بود که قدمی فراتر نهادن و خلافت را از سلطان عثمانی تحویل گرفتن نیز چندان کار دشواری نیست. علت دیگری که برای تغییر مذهب نادر میتوان ذکر کرد آنست که مذهب شیعه همواره مذهب رسمی خاندان صفوی بشمار میرفته است و پادشاهان صفوی بیشتر قدرت و عظمت خود را مدیون وفاداری کامل به اصول تشیع بوده اند و بنا بر این هیچ بعید بنظر نمیرسد نادر به این فکر افتاده باشد که هر گاه به ارکان قدرت علما لطمه ای وارد نسازد ممکن است در فرصت مناسب از نفوذ خویش استفاده نموده و در راه استقرار طهماسب میرزا یا پسرش عباس میرزا بر تخت سلطنت ایران بار دیگر اقدام نمایند. باری اقدام نادر بدون شك بر شدت دل بستگی سربازان سنی ارتش ایران به وی بطور محسوس افزود و هر گاه باندازه کافی سرباز سنی در نیروی ایران وجود نداشت هرگز نادر جرئت به مبادرت به چنین اقدام خطیری نمیکرد.

پس از آنکه نادر موافقت کامل رجال و سران نظامی و سایر نمایندگان وجوه طبقات ایرانی را با تصاحب تاج و تخت ایران بر طبق شرائط خودش بدست آورد، فتوائی را بامضای علما و رجال رسانید و آنرا بمنزله يك سند رسمی تاجگذاریش ثبت کرد. (کانولیکوس) خاطر نشان میکند پس از صدور این فتوی نادر در ظاهر همچنان وانمود کرد که تمایلی به سلطنت ندارد و از قبول تاج سلطنت سر باز میزند لکن در باطن سران و بزرگان ملت را به تسریع در تهیه مقدمات تاجگذاریش تحریص میکرد در این اثنا نمایندگان نادر و گنجعلی پاشا سفیر کبیر عثمانی در باره شرائط متار که جنگ بین ایران و عثمانی به مذاکرات ادامه میدادند

چنین بنظر میرسد که نادر از سال ۱۱۴۷ هجری (۱۷۳۵ میلادی) که قارص را ترك گفت تا ورود علی پاشا به دشت مغان لاینقطع بوسیله نمایندگان خود با احمد پاشا و علی پاشا در مذاکره بوده است.

(کالوشکین) در ماه دسامبر یا ژانویه (دی یا بهمن) به (سن پترزبورگ) گزارش داد که سفیر کبیر عثمانی به اعضای متنفذ دربار ایران هدایای گرانبهایی تقدیم کرده است و مردم در انتظار اسنقرار صلح بین ایران و عثمانی هیباشند.

قبل از تاجگذاری نادر موافقت نمایندگان را با ارسال سفیری بدربار عثمانی بمنظور مذاکره در باب انعقاد عهدنامه صلحی مبنی بر اصول زیر جلب نمود:

(۱) ایران مذهب نشیع را ترك گفته و بمذهب سنت گرویده است و مذهب جدید ایران باید بعنوان فرقه پنجم بنام مذهب جعفری برسمیت شناخته شود

(۲) چون هر يك از امامهای چهار فرقه موجود دارای رکنی در کعبه میباشند يك رکن پنجم نیز باید با امام جعفر اخنصاص داده شود.

(۳) يك امیرالحاج که هم طراز امیرالحاج های زائرین سوریه و مصر باشد باید برای هدایت زوار ایرانی به مکه تعیین گردد.

(۴) اسیران طرفین باید مبادله گردند و خرید و فروش آنان در هر دو کشور ممنوع شود.

(۵) هر کشوری به کشور دیگر هیئت نمایندگی اعزام دارد

با آنکه نادر بدین طریق موافقت همه کس را با اسفزار برنخت سلطنت ایران بدست آورد در تهیه مقدمات تاجگذاریش دختصر تأخیری

روی داد و این تأخیر دو علت داشت . نخست اینکه کاخ جدید سلطنتی پایان نرسیده و سکه جدید زده نشده بود . دوم اینکه منجمین که مأمور تعیین تاریخ سعدی برای تاجگذاری شده بودند روز بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸ هجری ( هشتم مارس ۱۷۳۶ میلادی ) را برای انجام این حادثه تاریخی انتخاب کرده بودند .

عده بیشماری از خوانین و رجال بیدرنگ از اکناف کشور برای شرکت در مراسم تاجگذاری حرکت کردند . ( کاتولیکوس آراهام ) بر اثر سرما و کمیابی نان ناگزیر روز پنجم مارس دشت مغان را ترک گفت . ظاهراً عده بیشماری دیگر از خوانین بهمان علت نتوانستند کاملاً در مراسم تاجگذاری نادر حضور یابند . ( کاتولیکوس ) حکایت میکند نه تنها در مغان بلکه در سرتاسر نبریز و گنجه و ایروان نان کمیاب شده بود .

روز بعد ( علی پاشا ) راه قسطنطنیه را پیش گرفت تا پیشنهاد های صاحب نادر را که در بالا بدان اشاره نمودیم با اطلاع نادر برساند .

عبدالباقی خان سفیر کبیر جدید ایران در دربار عثمانی نیز همراه وی بود . عبدالباقی خان دستور یافت که خبر سلطنت نادر را ( با آنکه هنگام حرکت او هنوز نادر شاه نشده بود ) به اطلاع سلطان عثمانی برساند و با اختیارات تمام برای امضای عهد نامه صلح با دولت عثمانی به مذاکره پردازد . میرزا عبدالقاسم کاشانی شیخ الاسلام ایران و ملا علی اکبر مالاباشی جدید نیز همراه عبدالباقی خان به قسطنطنیه اعزام شدند . عضویت اهل مذهب در هیئت اعزامی به عثمانی برای آن بود که در باره نکات مذهبی مربوط به مذهب جعفری و استقرار رکن پنجم در کعبه نا علمای عثمانی بمذاکره پردازند . این هیئت حامل نامه ای از نادر خطاب



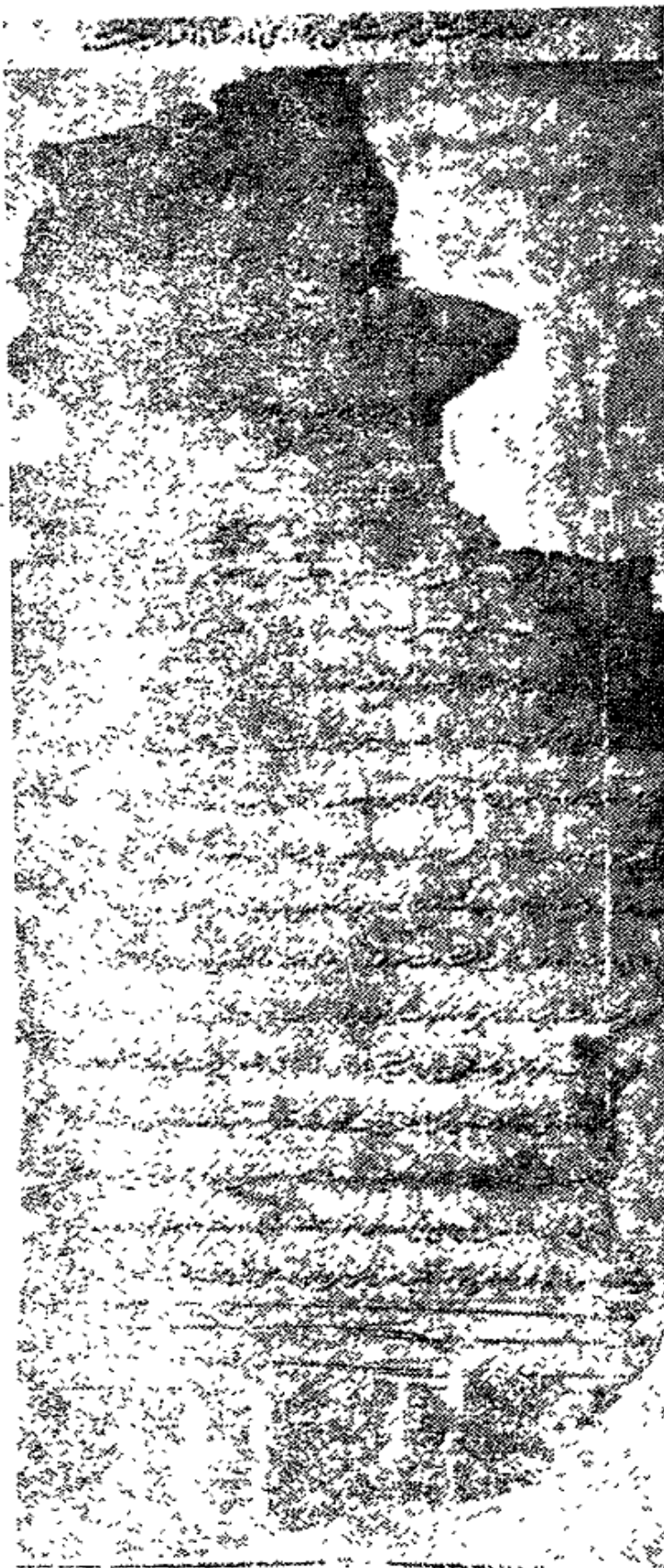
به سلطان عثمانی بود که طی آن نادر بطور تفصیل راجع به گذشته روابط ایران و عثمانی و علل انتخاب مذهب جعفری بعنوان مذهب رسمی بحث کرده بود.

نماینده مخصوص دیگری نیز به سن پترزبورگ اعزام گردید تا به ملکه روسیه جلوس نادر را بر تخت سلطنت ایران ابلاغ نماید. وی در تابستان سال (۱۱۴۸ هجری) (۱۷۳۶ میلادی) به محل مأموریت خویش رسید.

روز بیست و سوم شوال رضاقلی میرزا پسر ارشد نادر که از جانب پدر به ولایت خراسان انتخاب شده بود اردوگاه مغان را ترک کرد و برای تصدی مقام جدید خود راه مشهد را پیش گرفت. نادر به رضاقلی میرزا دستور داد که علی مردان افشار حاکم (اندخود) را مطیع و منقاد سازد و سپس فرمان داد ابوالحسن خان حاکم بلخ را نیز که از حضور در مراسم تاجگذاری دشت مغان سر باز زده بودند گوشمال دهند.

همانطور که منجمین توصیه کرده بودند مراسم تاجگذاری روز بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸ هجری (هشتم مارس ۱۷۳۶ میلادی) ساعت هشت و بیست دقیقه پس از طلوع آفتاب بر پا گردید.

خواین ورجالی که هنوز در اردوگاه بودند در آنساعت با لباسهای فاخر در بارگاه نادر حضور یافتند و میرزا زکی تاج طلای امپراتوری ایران را که بنا باظهار (ترتوما) کشیش ارمنی بشکل کلاه مرصعی ساخته شده و از کثرت مروارید و جواهرات مانند آفتابی میدرخشید بر سر نادر نهاد و کلیه حضار به زانو درآمدند و به نماز پرداختند جز مازپاشی که آن روز امام جماعت بود. هنگام نماز عموم حضار دستهای خود را بر سر



که این کتاب تحت طبع  
بود متن اصلی عهدنامه  
دشت مغان که به وثیقه  
نامه نیز معروفست بطور  
غیرمترقب در منزل علی  
خان یکی از خوانین در جز  
که اجدادش در رکاب  
نادر بوده اند کشف  
گردید. این سند با  
آنکه متجاوز از ۲۰/۰۰۰  
دلار یعنی ۱۶۰/۰۰۰  
تومان قیمت پیدا کرد  
از طرف آقای بزرگ  
دانش نیا خریدار آن  
در مقابل چهل هزار  
ریال به موزه ایران  
باستان اهدا گردید.  
این سند اصل صورت  
مجلس مذاکرات دشت  
مغان است که به خط  
میرزا مهدی خان  
استرآبادی منشی نادر  
بسرشته تحریر کشیده  
شده و از طرف حضار  
به امضاء رسیده است.  
اینک متن عهدنامه  
یا وثیقه نامه که قسمتی  
از آن در این صفحه  
کلیشه شده است. قسمت  
های نقطه چین بر اثر  
مرور زمان از بین رفته  
است :

.. از تصرف سلاطین  
ترکمانیه و امثال که  
از اهل سند بوده اند

گرفته . . . رسید فیما بین امم بنای ست و رفض گذاشته بدستبازی این دست  
آتش افروزند . . . نا اینکه مسلمین دست از مقاتله کمره . . . داسه جدول  
اسر و قتل عوس و . . . نهپ اموال . . . رسبد که طایفه از گبه بر سرزبان

روسیه بر آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و روسیه . . . . . پس - - - - -  
 جمیعاً پامال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشتند بعد  
 از آنکه دست امید ما بیکسان . . . گسیخته . . . بعد عریرا عنایت یزدانی  
 و مرحمت صمدی کوکب وجود مسعود همایون و منیر تابناک ذات فرخنده  
 صفات میمنت . . . رکاب بر گزیده حضرت خالق زحمت کش راه خلائق . . .  
 اوج سلطنت و جهان بینی و . . . برج . . . لت و گیتی ستانی مظهر قدرت  
 الهی طلای است افشار معدن پادشاهی . . . را از افق خراسان تابان و  
 مشعل دولت فیروزش را برای ظلمت زده ائی شب تیره روزی ما سیه بختان  
 روشن و فروزان ساخت اولاً به نیروی تأیید الهی دارالملک خراسان را از  
 وجود متغلبه پرداخته ، بعد از آن رایت فراز عزیمت بجانب اصفهان گشته ،  
 اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود مسخر ساخت ، همچنین  
 ولایت گیلان از تصرف اروس و ممالک آذربایجان و . . . را از تصرف  
 رومیه انتزاع و مسخر کرده آثار جور و عدوان را برانداخت در این اوان  
 سعادت لسان که بعون غایت باری و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان  
 و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعفای  
 این بلاد که چندین سال بود اسیر انواع مصائب و گرفتار سجن نوایب بودند  
 هر یک در مکان و متر خود آسوده حال و رفاهیت برور شدند و کار . . .  
 تمام ممالک نظام یافت ، تمام اهل ممالک را از سید و فاضل و عالم و  
 جاهل و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیر را  
 در صحرای مغان در اردوی ظفر نمون احضار فرموده خواهشمند اذن کلات و  
 اببور گشته مقرر فرمودند که از برای خود از سلسله صفویه یا سایر طبقات  
 امم هر کس را که خواهیم بسلطنت و ریاست قبول کنیم چون اهالی ایران  
 آنچه در این مدت بروزگار خود دیده از گل خیر بوستان دولت صفویه بود  
 که در عهد ایشان آتش فتنه و نفاضت افروخته کشته همگی اطراف را به  
 دشمن و ما را بدست انواع بلاها و محن داده . . . از عهده ضبط و محافظت  
 ما بر نیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس بودیم که ما را  
 از چنگ اعدا نجات و قالب افسرده ما را دوباره حیات دادند لهذا همگی  
 در مقام . . . ی در آمده و دست بر دامن مرحمتش زده مستدعی فسخ این  
 عزیمت گشتیم بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته  
 ترک عزیمت مذکور فرمودند و کمترینان . . . قلب و لساناً و متفق اللفظ  
 و الکلمه بندگان اقدس را بسلطنت و ریاست اخنبار و ترک و تولای سلسله  
 صفویه کرده عهده و شرط و اقرار و اعتراف کردیم که نسل بعد نسل  
 شوه . . . مبدعه دولت صفویه را که . . . عظیم بوده با کلیه . . . و متروک . . .  
 منت حنیف جعفری که همیشه . . . متبوع امت احدی بوده معمول و مسلوک  
 . . . از سلسله صفویه ذکوراً و اناناً احدی را تابع و مطیع نشویم و در  
 هر ملک و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم و از هر یک  
 کمترینان که نسل بعد نسل خلاف عهد و قول طاهر شود مردود در گاه الهی  
 و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت بناهی بوده خون ما هدر و غرض  
 و نهس ما مستوجب عهوت و خیر باشد نحریرا فی ۴ شهر شوال المکرم

نهاده بودند پس از تلاوت فاتحه همه زانو زدند و صورت خود را  
بزمین گذاشتند . پس از پایان فاتحه هر کسی مطابق مقام و منصب خویش  
در محلی که برای او تعیین شده بود جای گرفت و آنگاه مراسمی نظیر  
مراسم عیدالفطر که شرح آن قبلاً گذشت صورت گرفت و در پایان  
مراسم هریک از حضار قبل از ترك مجلس در مقابل امپراطور جدید ایران  
سرتعظیم فرود آورد .

از روز تاجگذاری، نادر دیگر وکیل الدوله یا نایب السلطنه و  
ولینعمت خوانده نمیشد بلکه در سرتاسر ایران و جهان نادر شاه خوانده شد.  
قوام‌الدین شاعر همروز نادر به این مناسبت ماده تاریخی به این  
مضمون ساخت :

الخیر فی ما وقع .

این ماده تاریخ از آن پس در مسکوک‌ها حاک گردید .

بعدا یک شاعر عراق عجم که از هواخواهان خاندان صفوی بود با

این ماده تاریخ یک شعر هجائی ساخت به این مضمون :

بریدیم از مال و از جان تام

بتاریخ الخیر فی ما وقع

محمد کاظم حکایت می‌کند که چون نادر از این داستان آگاهی

یافت چند تن از شاعران را بهلاکت رسانید .

در همان روز پس از پایان مراسم تاجگذاری نادر میرزا مؤمن را

جای میرزا مهدی مقام منشی باسی بخشید و به منظور استعانت از میرزا

مهدی وی را نیز مورخ رسمی خود خواند

روز تاجگذاری به‌ساز و طرب پایان یافت و پس از آن سه روز

سه شب عیش و سرور ادامه یافت.

پس از تاجگذاری نادرشاه عباس جوان را به خراسان نزد پدرش طهماسب فرستاد و تا سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۴۰ میلادی) در آنجا بود و در این تاریخ نادر او و اسمعیل میرزا برادر کوچکترش را بهلاکت رسانید.

نادر سپس برادرش ابراهیم خان را بفرماندهی کل قوای آذربایجان منصوب ساخت و بکلیه حکام از مرزهای قافلانکوه تا آرپاچای و حدود داغستان و گرجستان دستور داد که از وی فرمان برند.

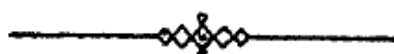
پس از پایان جشن‌های نوروز نادر با فرماندهانش درباره لشکرکشی به قندهار به مذاکره پرداخت و از افغانه که در خدمتش بودند راجع به اوضاع افغانستان اطلاعاتی خواست.

آنکه چند روز دیگر صرف جشن و شادمانی شد و در اواخر فروردین بود که نادر دشت مغان را بقصد قزوین ترک گفت و قتل از حرکت نمایندگان (کارتلی) را مرخص کرد و آنان را مأمور کرد که ۳۳۰۰ تومان بلج جمع آوری کنند و یک پادگان مرکب از ۵۰۰ سرباز در تفلیس برقرار سازند. این دستور آتش شورشی را در کارتلی علیا روشن ساخت که بعداً بدست صفی خان بوجاری حاکم گرجستان خاموش شد.



# فصل دهم

مترکه جنگ بین ایران و عثمانی - روابط نادر  
بار و سیه - تصرف بحرین - عملیات بختیاری



بطوری که در فصل پیش گذشت ، عبدالباقی خان و گنجعلی پاشا در  
اواخر زمستان ۱۱۴۹ هجری ( ۱۷۳۶ میلادی ) از دشت مغان بطرف  
قسطنطنیه روی آوردند . سلطان عثمانی از آنجا که از چگونگی پیشنهاد های  
صاح ایران آگاه نبود احمد پاشا را با اختیارات تام برای امضای عهدنامه  
بایران روانه نمود . وی با اصول پیشنهاد های ایران موافق بود لکن با  
الحاق روسیه بد عهدنامه مخالفت جدی داشت .

عبدالباقی خان و گنجعلی پاشا پس از پنج ماه طی مراحل در اواخر  
اوت به قسطنطنیه رسیدند و هنگام ورود به این شهر حنان مورد استقبال و  
احترام قرار گرفتند که نظر آن هرگز نسبت به نمایندگان سیاسی هیچ  
کشوری بعمل نیامده بود .

در نخستین جلسه ملاقات بین نمایندگان ایران و عثمانی نامه پادشاه  
ایران ، سلطان عثمانی و همه صحبت نامه های وی خطاب به صدراعظم و مفتی  
ایران در برابر سد و در ملاقاتهای بعدی بدون اشکال زیاد درباره مبادله  
سرزمینها و تعیین نمایندگان سیاسی و امضا و تکثیر امیرالحاج سه زن کاه

حاصل گردید لکن در باره مسائل مذهبی اختلاف بین دو کشور شدید بود برای مذاکره درباره این مسائل مذهبی نمایندگان ایران عبارت بودند از صدرالصدور و میرزا عبدالکازم کاشانی و ملاباشی علی اکبر و نمایندگان عثمانی نیز عبارت بودند از لیلی احمد افندی وقاضی آناتولی و مسیح زاده و عبدالله افندی و احمد افندی قاضی سابق قسطنطنیه . ملاباشی در این مذاکرات نقش بزرگی بازی کرد و با استادی و منطق نیرومند خود نمایندگان دولت عثمانی را متحیر ساخت . عثمانیان با ادب هر چه تمامتر پیشنهادهای مذهبی ایران را رد کردند و چون در این خصوص توافق نظر حاصل نگردید قرار بر این شد که درباره سه نکته اول ، قراردادی منعقد گردد و نامه‌ای هم به شاه ارسال شود و طی آن مراتب با اطلاع او برسد . عبدالباقی خان حاضر شد که این عهدنامه را قبول کند بشرط آنکه پادشاه ایران نیز آنرا تصدیق نماید و بدین طریق عهدنامه بین عبدالباقی خان بنمایندگی دولت ایران و نمایندگان دولت عثمانی امضاء گردید . چند روز بعد عبدالباقی خان و عبدالکازم کاشانی و علی اکبر به شورایی دعوت گردیدند و طی آن متن عهدنامه رسماً به آنها داده شد . در دیباچه این عهدنامه نادر رسماً بعنوان شاه ایران تلقی گردید و سپس در سه ماده دیگر سازش بین دو دولت در باره مسائل دیگر اعلام شد و مرزهای دو کشور نیز طبق عهدنامه ( سال ۱۶۳۱ میلادی ) مشخص گردید .

بدین طریق حال جنگ بین ایران و عثمانی رسماً پایان یافت و تنها می‌بایستی مسائل مذهبی نیز حل و تصفیه گردد و نظر خود نادر هم نسبت به عهدنامه معلوم شود .

در همان اثناء که عبدالباقی خان به ایران باز میگشت ، پادشاه عثمانی

ترعین حال مصطفی بیگ و مسیح‌زاده و عبدالله افندی وقاضی ادرنه را نیز برای حل مسائل مذهبی به ایران گسیل داشت. هیئت نمایندگی عثمانی در ماه نوامبر ۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هجری) قسطنطنیه را ترک گفت و یک روز بعد عبدالباقی خان نیز به طرف ایران بازگشت (نتیجه کار این هیئت نمایندگی عثمانی در فصل یازدهم شرح داده خواهد شد).

در همان هنگامیکه مذاکرات صلاح بین ایران و عثمانی پیشرفت می‌کرد روابط بین روسیه و عثمانی بسرعت وخیم میشد و پس از بیسرفت کابلان جرای به داغستان و حمله لئونوف به کریمه جنگ بین دو کشور مسام بنظر میرسید و در این اننا سفیر کبیر فرانسه در عثمانی از هیچ‌گونه مجاهدتی برای تحریک عثمانی بجهت باروسیه خود داری نمیکرد گذرنه از ابن (نلیف) و (وشنیاکف) پیوسته بدولت روسیه فشار وارد می‌آوردند به عثمانین که از طرف نادر به زانو در آمده بودند، اعلان جنگ دهد. هنگامیکه دولت روسیه سرانجام تصمیم گرفت که با عثمانی داخل جنگ گردد نه‌تنها یقین داشت که نادر با عثمانی بطور جداگانه صاحب نخواهد کرد بلکه بروسیه در جنگ با عثمانی مساعدت کامل خواهد نمود البته بطوریکه قبلاً دیدیم نادر فوق‌العاده سعی کرد که روسیه را بز به عهد نامه ایران و عثمانی ملحق سازد لکن برابر بافتاری شدید عثمانی در این راه توفیق حاصل نکرد.

در ماه مه ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۴۹ هجری) دولت روسیه به عثمانی اعلان جنگ داد و چند روز بعد (کالوشکین) دستور نداشت این موضوع و همچنین محاصره (آزوف) را به نادر اعلام نماید. روسیه در عرض حاله ایران بخاطر نشان ساخت موقع آن فرارسیده است که عاید عثمانی داخل



جنگ گردد نادر در جواب تأیید کرد که با عثمانی داخل جنگ نخواهد شد لکن با مذاکرات صلح مدتی عثمانیان را معطل خواهد ساخت و گذشته از این بدون روسیه با دولت عثمانی پیمان صلح امضاء نخواهد کرد. کالوشکین در جواب خاطر نشان ساخت بسیار جای تعجب است که پادشاه ایران از طرفی روسیه را بجهنگ با عثمانی تحریک میکند و از جانب دیگر میکوشد از دوست دیرین خود جدا شده و در تجسس دوست تازه‌ای بر آید که جز انهدام ایران قصد دیگری ندارد. نادر در پاسخ تأیید کرد که عملیات جنگی روسیه چندان درخور اهمیت نیست و گذشته از این مورد ندارد ایران برای بندر (آزوف) جنگند چنانکه روسیه نیز برای تصرف بغداد داخل جنگ نخواهد شد. کالوشکین ضمن گزارش این مرانبه به سن پترزبورگ خاطر نشان ساخت که اشراف ایران در مورد حمله ایران به عثمانی سرد شده‌اند.

همایند ایران که در آغاز تابستان ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) وارد سن پترزبورگ گردید پس از آنکه رسماً استقرار نادر را برمسند شهر یاری ایران به مملکه روسیه اعلام نمود به مملکه و دولت روسیه اطمینان داد که بدون شرکت ایران، با عثمانی عهدنامه صاهجی امضاء نخواهد کرد. بنابر این خبر امضای عهدنامه قسطنطنیه بین ایران و عثمانی در دربار روسیه بمنزله صاعقه‌ای تلقی گردید و حال آنکه نادر بهیچ روی از قول خود به روسیه عدول ننموده بود و عهدنامه قسطنطنیه بیش از یک قرارداد متارکه بود که آنهم تصویب نرسیده بود.

نادر مدت سه ماه در قروین باقی ماند و هنگامیکه در آن شهر اقامت داشت خمر رقت که جزیره بحرین نیز کاملاً منصرف ایران در آمده

است. لطیف‌خان که چندی پیش از طرف نادر بار دیگر بفرماندهی کل قوای دریائی ایران منصوب شده بود خود را در بندر بوشهر از چند هفته قبل برای حمله به بحرین آماده نموده و با جبار ناخدای کشتی (نرتمبر لاند) را و ادار ساخته بود که این کشتی را بقیمت ۵۰۰۰ تومن بدولت ایران بفروشد. چون کمپانی هند هلند از ناخدا بازخواست کرد که چرا کشتی خود را فروخته است در جواب خاطر نشان ساخت که لطیف‌خان در حالی به او پیشنهاد فروش کشتی را نمود که نمیتوانست این تقاضا را رد کند زیرا قسمتی از بارهای خود را در کرانه پیاده کرده و خود نیز در اختیار لطیف‌خان قرار گرفته بود و با این حال اگرچه کشتی را بر اثر فشار فروخته ولی در عوض پول هنگفتی در مقابل آن دریافت داشته است.

جزئیات مربوط به لشکرکشی بحرین هنوز معلوم نیست لکن تقریباً مسلم است که لطیف‌خان در سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) پس از آنکه یقین حاصل نمود که شیخ جبار زیارت مکه رفته است لشکرکشی بطرف بحرین را آغاز کرد قوای شیخ جبار مدتی سعی کردند که مقاومت نمایند لکن در مقابل حملات شدید نیروی لطیف‌خان از پای درآمدند و لطیف‌خان در بازگشت به بوشهر کایدهای دژ بحرین را برای محمد تقی‌خان فرستاد و او نیز آنها را برای نادر ارسال داشت و از آن پس بحرین نیز ضمیمه ایالت فارس گردید. این لشکرکشی موفقیت آمیز موجب آن شد که نادر نقشه تصرف عمان و استقرار تسلط نیروی دریائی ایران را بر خلیج فارس طرح کند.

بکسال پیمش از این وقایع علی مراد نام یکی از سران طوایف چهارمینگ که شاخه‌ای از ایل بختیاری است نام طغیان برافراشت و پس از آنکه در

منطقه اصفهان منگوب گردید به کوههای بختیاری عقب نشینی نمود و در آنجا نوانست در حدود ۲۰۰۰ تن سرباز از طوایف لر خرم آباد و هفت لنگ بختیاری گرد آورد. هدف عالی مراد شیبه به منظور محمدخان بلوچ بود بدین معنی که خود را مرافق بادولت قلمداد میکرد لکن در ازاء این موافقت میخواست قسمتی از خاک ایران را تحت فرمانروایی خویش در آورد. چنانکه طی اعلامیه‌ای خطاب به هواخواهان خود چنین اظهار داشته بود:

« پس از آنکه حکومت نادر را از گون ساختم به خراسان لشکر خواهم کشید و شاه طهماسب را از زندان نجات خواهم داد و او را بار دیگر سلطنت خواهم رسانید و چون زمام سلطنت در دست ما افتاد عددی بسیاری بمن خواهند گردید و آنگاه شاه طهماسب به عراق عجم و خراسان اکتفا خواهد کرد و من همدان و فارس و کرمان را تحت تسلط خویش در خواهم آورد. »

این نطق تأثیر خوبی کرد و او را در تهیه تدارکات برای مبارزه آینده کمک نمود.

این اخبار چون به نادر رسید وی را بسیار بر آشفت و به فرمانداران اصفهان و شوشتر و کهک او به دستور داد که فوای خود را گرد آورند و از جهات مختلف پیشروی آغاز نمایند و از فرار علی مراد جلوگیری کنند و خود نیز با عده قوا از سمت شمال داخل خاک بختیاری گردید هنگامیکه نادر دریافت طاعیان هزار رومان پولی را که از فارس برای او ارسال شده بود در راههای کوهستانی بیغما برده و فرار کرده‌اند به مراتب خشمناکتر گردید و بکره‌های بختیاری روی نهاد و بزودی با گردنکشان تماس حاصل

کرد و شکستی سخت بر آنان وارد ساخت و همه را منکوب و متفرق نمود. اشرار ناگزیر یکی از قلاع خود واقع در شمال خاوری دزفول فرار کردند. مدت دو ماه نادر و سپاهیان در کوههای بختیاری به تجسس علی مراد پرداختند ولی اثری از او نیافتند با اینهمه به سپاهیان او تلفات سنگین وارد ساختند و بقیه را نیز وادار به تسلیم نمودند.

سرانجام یکی از دبدبه‌وران نادر که در حدود گورکش در چند متری دز ( بناور ) بختیاری در نزدیکی چاهی مشغول گشت بود ناگهان زنی را مشاهده کرد که از کوهی فرود آمد و از چاه آب کشید. دیده‌ور این خبر را به فرمانده خود گزارش داد و او نیز در روز بعد هنگامیکه زن بار دیگر برای بردن آب آمد وی را دستگیر و بازپرسی نمود. زن نخست از دادن هر گونه اطلاعی در باره علی مراد خودداری کرد لکن بر اثر شکنجه و فشار ناگزیر اعتراف نمود که فرمانده شورشیان و خانواده‌اش در غاری در میان کوه پنهان شده‌اند و سربازان نادر بیدرنک از چند جهت بطرف غار روی آوردند و راههای آنرا کاملاً مسدود ساختند. علی مراد چون مشاهده کرد که پناهگاهش مکشوف گردیده است و راه فرار هم ندارد اول همه زنان و دخترانش را باهاکت رسانید تا بچنگ نادر نیفتند و سپس خود دلاورانه بدفاع پرداخت و پس از آنکه سه شبانه‌روز مقاومت کرد سرانجام برابر فندان خوراکی و آب از پای درآمد و تسلیم شد و دست بسنه بد شوشتر نزد نادر اعزام گردید از آنجا که پادشاه ایران سخت خشمناک بود فرمان داد که گوس و بینی و دست و پای علی مراد قطع و حشمانش از جایی کنده شود و پس از آنکه دو روز در میان خون غاطبید

حان سرد

بعد از آنکه نادر بدین طریق کار عملی مراد را ساخت برای گوشمال دادن بختیارها متجاوز از ده هزار خانوار آنان را از چهارلنگ و هفت لنگ بناحیه «جم» در خراسان تبعید نمود و چون به روح جنگجویی و صفات سلحشوری مردم بختیاری پی برده بود جمع کثیری از آنان را داخل ارنش کرد و بعداً چنانکه خواهیم دید سربازان بختیاری در جنگ قندهار رشادت و شهامت بی نظیری ابراز داشتند .

هنوز نام نادر در سرزمین بختیاری فراموش نشده است زیرا «دژ شاهی» که در ده میل و نیم دزفول واقع است هنوز معروف به سنگر نادری است .

پس از آنکه نادر بدین طریق از حل و فصل کار بختیاری فراغت یافت باصفهان روی آورد و در تاریخ نهم جمادی الثانی سال ۱۱۴۹ هجری (۱۵ اکتبر ۱۷۳۶) وارد آن شهر گردید و شهر اصفهان بمناسبت ورود نادر غرق در روشنائی شده و بطرز باشکوهی تزیین یافته بود .

نادر در کاخ باغ هزار جریب سکونت اختیار کرد و در آنجا نمایندگان دولت عثمانی را بحضور پذیرفت و پس از آنکه آنان را خلعت بخشید و روانه عثمانی نمود بانهایت فعالیت شروع به پیه مقدمات جنگ با سلطان حسین زمامدار قندهار که از مدتی پیش نقشه آنرا طرح کرده بود نمود و برای این منظور قوای عظیم و نادر کاب شگرفی فراهم ساخت .



# فصل یازدهم

## تصرف قندهار

از همان موقعی که نادر غلجاییان را از مرکز و جنوب ایران راند (۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ هجری) ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ میلادی، همواره یکی از هدفهایش آن بود که ایالت قندهار را نیز از وجود افغانه پاک کند و خطر هرگونه حمله‌ای را از آن منطقه بطرف ایران مرتفع سازد. لکن حوادث بی دریغی اجرای نقشه نادر را بتعویق انداخت زیرا نخست در سال ۱۱۴۳ هجری (۱۷۳۰ میلادی) جنگ با عثمانیان و اندکی بعد نبرد با ابدالیان پیش آمد.

هرگاه در ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) لشکرکشی علالت‌نار طهماسب میرزا نبروی او را بطرف باختر جلب نکرده بود نادر بطور قطع بجای قندهار روی می‌آورد. پس از آن نیز تا ۱۱۴۹ هجری (پانزدهم ۱۷۳۶ میلادی) مرزها مشغول جنگ با عثمانیان و شورش محمدخان بلوچ و لشکرکشی از گیها و جنگ عثمانی و مراسم تاجگذاری دشت مغان و سنس جنگ با عثمانی در ۱۱۴۹ هجری (سال ۱۷۳۶ میلادی) بود.

پس از امضای قرارداد مبارکه با دولت عثمانی و شروع جنگ بین آن کشور و روسیه خطر حمله از سمت باختر و شمال باختری بکلی مرتفع

گردیده بود و گذشته از این لزگیها نیز چنانکه باید گوشمال شده و بختیار بها هم کاملاً تسلیم شده بودند.

در اوایل بهار نیز رضاقلی میرزا مأمور گوشمال دادن فرماندار بلخ و تأمین آرامش شمال خاوری خراسان گردید.

نادر در همان موقعی که مشغول جنگ با بختیار بها بود به حاکم اصفهان دستور فرستاد که مبلغ ۱۸۰۰۰ تومان برای لشکر کشی به قندهار جمع آوری کند. در همان هنگام مأمورین شاه در شهرهای مختلف مشغول بسیج نیرو و جمع آوری خواربار و مهمات بودند بطوریکه شهرها بکلی از حیث خواربار دچار مضیقه شدند.

در ایالت کرمان نادر طوری در جمع آوری خواربار افراط نمود که تا هشت سال این ایالت گرفتار قحط گردید.

نادر تصمیم گرفت از راه کرمان و سیستان بطرف قندهار لشکر کشی نماید و از آنجائی که قسمت اعظم مسیر وی بیابان بود دستور داد که قبلاً مقدار زیادی خواربار به منزلگاههای مختلف فرستاده شود و برای حمل و نقل بنه دولتی چارپایان بیشمار منجمله و سائل حمل و نقل کمپانی هند شرقی به ییگار گرفته شد. مأمورین شاه حتی کاروانها را در جادهها متوقف نموده و بار آنها را پیاده کرده و حیوانات را به ییگار میگرفتند.

نادر قبل از ترك اصفهان افسران خود را بر طبق درجه و مقام پاداش بخشید و بهر يك مبلغ دوازده تومان برای خرج راه پرداخت و پس از پنج هفته توقف در یابنخت در تاریخ هفدهم رجب ۱۱۴۹ (۲۱ نوامبر ۱۷۳۶ میلادی) با ۱۰۰۰۰ تن سپاهی که اکثر آنان سوار نظام بودند بطرف

قندهار پیش راند و عده کثیری از شاهزادگان گرجی و بختیاری را نیز در ظاهر بعنوان داوطلب و در باطن بعنوان گروگان همراه خود برد .

در این اثنا پیر محمد بیگلربیگ هرات بفرماندهی چند هزار سپاهی بطرف مکران و بلوچستان روی آورد تا نخست محبت خان و الیاس خان را از پای در آورد و سپس در قندهار به نادر بیوندد .

شاه با عده قوا در اوایل زمان به کرمان رسید و مدت چند روز در آنجا رخت اقامت افکند و سپس نادر پس از اعزام چاپار به سیستان و اخطار به فتحعلی خان کیانی پسر ملک محمود برای پیوستن بوی با قوای خود در مرز های ابالت قندهار از طریق بم بطرف سیستان پیش راند و در تاریخ دوم شوال (سوم فوریه ۱۷۳۷) از مرز سیستان و قندهار عبور نمود و در تاریخ هیجدهم همان ماه پس از عبور از فرح و دلارام به ( کرشک ) رسید کرشک را یک دسته از قوای غلجائی حفاظت میکرد لکن بمحض اینکه شایک نوبخانه نادر آغاز گردید آن قلعه عظیم تسلیم شد . در همان هنگامیکه نادر در ( کرشک ) مشغول نبرد بود کلبعلیخان برادر زنش را با قسمتی از قوای خود مأمور تصرف قلاع ( زمین داور ) و ( بست ) نمود .

پس از سه روز توقف در ( کرشک ) پیشرفت قوای نادر ارشاه مفسده د ( شهر کوچکی واقع در ۳۰ میای شمال باختری قندهار ) به طرف رود ارغنداب آغاز گردید و اردوگاه پادشاه پیروز ایران در کرانه باختری آن رود برقرار شد .

حسین سلطان که از دیده و روان خرد اطلاع است نیز در



آن سوی اوغنداب اردو زده اند محمد صیدال خان فرمانده کل قوایش را  
با یونس خان یکی دیگر از سرداران بزرگ خود مأمور ساخت که به  
سباهین ایران شیخون زنند و متجاوزان ۸۰۰۰ سوار نیز باختیار هر کدام  
از آنان گذاشته شد لکن بخت چنان از افغانان روی بر تافت که نه تنها  
دو فرهازنده افغانی بکدیگر را گم کردند بلکه از راه بی احتیاطی نتوانستند  
بخش خود را نیز پنهان دارند. توضیح آنکه عبدالغنیخان یکی از سران  
ابدالی از قصد افغانه آگاه گردید و نیروی معظمی را مأمور جلوگیری از  
حمله آنان نمود و چون ابدالیان با قوای یونس خان تماس حاصل کردند  
این در صامت شب چنین پنداشتند که به نیروی صیدال خان پیوسته اند  
و نه بر این کاملاً غافلگردیدند و تحت محاصره ابدالیان در آمدند و تنها  
هنگامی بحقیقت واقف گردیدند که آتش از چهار طرف بر سرشان میبارید.  
صیدال خان بمحض اینکه از این وضع غم انگیز اطلاع یافت بکمک  
شهرت لکن به تمهید نتوانست کمک ساینه ای به یونس خان بنماید  
که چون نامت سگ بی بر قوایش وارد آمد که ناگزیر بطرف قندهار  
غمت نشست.

در این هنگام قوای ایران شروع به محاصره قندهار نمودند از آنجا که اورنگ زیب و بعداً برادرش دارا شکوه آن شهر را در نیمه قرن پیش ساخته و از خزانه خود مبالغ هنگفتی صرف استحکام آن نموده بودند تصرف آن بدون توپخانه نیرومند میسر نبود. این دژ را کوه از یکطرف و برجهای نیرومند از طرف دیگر محافظت میکرد و چون نادر دارای توپخانه قوی نبود ناگزیر میبایست همان روشی را که هنگام محاصره بغداد بکار بست تکرار کند. یک حلقه دژ نیرومند در پیرامون قندهار ساخته شده و در میان این درها در فواصل صد ذرعی برجهایی بنا گردیده بود. چون حسین سلطان از قصد نادر به محاصره قندهار و اطلاع یافته بود مقدار زیادی خواربار ذخیره کرده بود. با اینهمه نادر نسبت به اورنگ زیب و نیرویش امتیازی داشت بدینقرار که قوایش بیشتر مرکب از افراد کوهستانی بود که بهراتب بهتر از نیروی هندی اورنگ زیب تحمل سرمای زمستان را می کردند و بنا بر این نادر میخواست با فراغت خاطر بمحاصره قندهار ادامه دهد. تنها اشکال کارش آن بود که نمیتوانست به سهولت خواربار و احتیاجات قوای کثیرش را برای مدت

ندانسته و راه قندهار را پیش گرفته تسایه نادر شدند. نادر آنرا با  
نهایت رأفت و محبت پذیرفت و محبت خان را بفرمانداری اوچستان  
منصوب ساخت.

تسلیم این دو فرمانده بهنجروی بمقاومت فوای اوج پایان بخشید  
و پیرمحمد خان و اسلمس خان ناگربرجنگ را مدتی دیگر اذاعه دادند  
در این اثنا بن پیرمحمد و اسلمس خان اختلافی زری داد و دشمنان  
محمد خان از این اختلاف استعاده نموده و به نادر گزارش دادند که  
محمد خان خیال اغشاش دارد بطوریکه نادر بر آشفت و فرمان قتل و  
را صادر کرد و بعد چون فهمید که پیرمحمد ناسبباه متهم گردیده است  
بسیار متأثر شد

پس از اعدام پیرمحمد خان، اسلمس حاکم نیز زکری که رو  
برادر زن نادر بجای وی گماشته شد و او در ظرف سه ماه توانست به  
ایالت اوچستان را تحت تسلط ایران در آورد

در تمام این مدت عده‌ای رفوای نادر که در انگرش از عده  
توانه‌جرا شده بودند سعی میکردند که در منطقه زمین نادر را در  
یکی در آورند لکن تا چون به وقت شدیدی هر چه کردند که  
از احرار مسلمان ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸ میلادی) توانستند که

برای درهم شکستن خطوط دفاعی قندهار نکرد لکن اکنون میتوانست  
برای تصرف آن قلعه دست با اقدامات شدیدتری بزند ...

در تاریخ نهم شوال ۱۱۵۰ هجری (۳۰ ژانویه ۱۷۳۸ میلادی) قوای  
نادر از چند نقطه باستحکامات دژ قندهار حمله آغاز کردند و چندین  
موضع مهم را بتصرف درآوردند و سپس دسته‌ای دیگر از سپاهیان ایران  
از سمت شمال خاوری به حمله پرداخته و قلعه قیستول را تصرف کردند  
و آنگاه با زحمت فراوان توپها و خمپاره‌های خود را بر این قلعه کار-  
گذاشتند و به بمباران قندهار پرداختند اگرچه آتش توپها و خمپاره‌ها  
لطمه فراوان به استحکامات دژ وارد ساخت باینهمه مدافعین هر شب خرابی  
ها را ترمیم میکردند و حفره‌هایی را که در دیوارها ایجاد شده بود  
می بستند .

سر انجام چون قوای بختیاری از نادر استدعا کردند که افتخار  
شروع بحمله را به آنان ارزانی دارد در مقابل اصرار زیاد آنان فرمان  
حمله را صادر کرد و در نتیجه نصد بن داوطلب که يك سوم آنان بختیاری  
بودند و بقبه ابدالی و کرد شروع به پیشرفت کردند اما سلطان حسین  
چون از قصد حمله ابرانیان آگاهی یافت قوای خود را برای دفع حمله  
سپاهیان در در نقطه مسی دتمرکز ساخت و در نتیجه ایرانیان را عقب  
راند و ۲۰۰ تن از آنان را کشته و زخمی نمود

در این مرحله از عملیات و در که سرروایت محمد کاظم خان مردی  
به دادرخ دید خون یکی از فرماندهان نادر تماس حاصل  
کرد و پس از مدتی که در دژ قندهار گردید و چگونگی استحکامات  
شمار بر معینه بردارد و در گزارش خود نظر ننکته این مرد قبلا

از محارم سلطان حسین بود و رود او به قلعه قندهار چندان اشکالی نداشت  
 تقاضای دادخان قبول شد و او توانست نزد سلطان حسین راه یابد  
 و اطلاعاتی را که میخواست بدست آورد و سپس بعنوان اینکه کمر به  
 قتل نادر بسته است توانست بار دیگر بدخطوط قوای ایران باز گردد .  
 او به نادر گزارش داد که در قندهار خواربار کافی برای سه تا چهار ماه  
 پایداری وجود دارد گذشته از این دیوارهای قلعه بسیار نیرومند است  
 باوجود این هرگاه در روز آدینه که مدافعین بیشتر در مساجد مشغول  
 نمازند از برج (دده) که یکی از ضعیفترین نقاط استحکامات دشمن است  
 حمله شروع شود امید موفقیت زیاد است .

بنا بر این گزارش، نادر تصمیم گرفت که از برج (دده) حمله اساسی  
 برفندهار را روز جمعه دوم ذی الحجه (۲۳ مارس ۱۷۳۸ میلادی) آغاز  
 کند . برای این حمله نادر کاک مهمی فراهم گردید و جلوداران از جمله  
 داوطلبان انتخاب شدند و نادر به آنان قول داد که هرگاه قلعه قندهار  
 را بکشایند هر کدام هزار نادری (روپیه) پاداش دریافت خواهند کرد  
 !کن هرگاه بدون اخذ نتیجه بزرگ گردند طعمه سگان خواهند شد. یکی  
 از دو اطلبان بختیاری مالاملی بود نیم آدینه مستوفی که پیش از همه برای  
 هجوم به قلعه ابراز ناشکیبائی میکرد . نادر از شور غریب وی دوچار  
 حیرت شد و باو گفت : تو مالاملی ز کز زار تو نیست . از آدینه در  
 بسخ او گفت : جان من فدای شاه بود اگر مشیت الهی اقتضا کند  
 شده مرا بعیان ملاحظه خواهد کرد .

شب آدینه قوای نادر در موضع حیرت جانی گرفتند و سپیددم  
 در حمله صدر کردند و بدرجات سپه هین بختیاری و سایر دو طالبان

بطرف برج (دده) هجوم بردند و نخستین کسی که خود را به برج رسانید  
 ملا آدینه بود. بر مهاجمین تلفات سنگین وارد آمد لکن چون عده مدافعین  
 قایل بود و اکثر آنان بمسجد رفته بودند ایرانیان بداخل قلعہ راه یافتند  
 و سلطان حسین وقتی از هنگامه آگاه شد که کار از کار گذشته بود. با  
 اینهمه برای عقب زدن نیروی نادر تلاش فراوان نمود لکن نتیجه نگرفت  
 و برجهای یکی پس از دیگری بتصرف قوای پیروز ایران در آمد و سلطان  
 حسین وقوایش ناگزیر بقلعه قیستول پناه برده و در آنجا محاصره شدند.  
 چون نادر باتوبهای سنگین قلعه قیستول را زیر آتش گرفت سلطان  
 حسین درخواست تسلیم نمود و روز بعد خواهرش زینب و جمعی از  
 سرکردگان غاجائی را نزد نادر فرستاد و از او امان خواست. نادر سلطان  
 حسین و اعضای خانواده اش را امان داد و با آنان خوش رفتاری کرد و  
 ایشانرا به هازندران تبعید نمود. آنگاه نادر سپاهیان خویش را پاداش  
 بخشید و به ملا آدینه کیسه ای مملو از سکه زر انعام داد.

پس نادر اهالی قندهار را به نادر آباد کوچانید و این شهر را  
 کرسی نشین قندهار اعلام کرد و فرمان داد که دژ قندهار را با خاک  
 یکسان کنند ولی از آنجا که قندهار دزی بسیار نیرومند بود فرمان نادر  
 چنانکه باید جامعه عمل پوشید و قسمتی از قندهار باقی ماند. عبدالغنی  
 خن بحکومت ایالت قندهار انتخاب شد و سایر سران ابدالی نیز بفرمانداری  
 کرشک و بست و زمین داور منصوب گردیدند و طوایف ابدالی مقیم نیشابور  
 و غزف دیگر خراسان مجتهداً به قندهار انتقال یافتند و در املاک غاجائی  
 ممیه قندهار خراسان مهاجر گردیدند و چند هزار تن از آنان داخل  
 درگردد شخصی بدر شدند

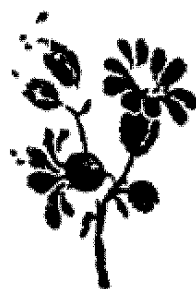
نا تصرفندهار، نادر نه تنها لکه شکستی را که شانزده سال پیش  
عاجائیان فرماندهی محمود افغان بر ایرانیان وارد ساخته بودند بکلی پاک  
کرد بلکه وظیفه خویش را در استرداد اراضی از دست رفته ایران با  
هوقیت انجام داد و چون بدین طریق از کار نجات ایران از چنگ بیگانگان  
فراغت حاصل کرد برای شروع نقشه جهانگشائی خویش آماده گردید  
و پیروزبهای دوشان و بی درمی این اطمینان را بیش از پیش در او تحکیم  
نمود که میتواند نقش اسکندر یا تیمور را تجدید کند.

پس از سقوط قندهار، نادر مدت دو ماه در نادرآباد باقی ماند و در  
تمام این مدت بانهایت فعالیت مشغول تهیه نقشه و فراهم کردن تدارکات  
حمله بر هندوستان بود که در فصل آینده علل آنرا تشریح خواهیم کرد.  
بنا بامر شاه، مصطفی پاشا سفیر عثمانی و همراهانش که در تابستان  
۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷ میلادی) باصفهان رسیده بودند باتفاق عبدالباقی خن  
به نادرآباد آمدند.

مصطفی پاشا از طرف سلمان عثمانی نامه‌ای تقدیم نادر کرد که طی  
آن سلطان عثمانی از عدم امکان شناسائی مذهب جعفری و از اختصاص  
زکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب معذرت خواسته و نیز  
یادآور شده بود که اعزام حجاج ایرانی از راه شام بمکه نوید اشک  
هیکنند و بنابراین تمنی کرده بود که نادر دو نکته اول را قبول کند وراجع  
بنکته سوم نیز پیشنهاد نموده بود که حجاج ایرانی از راه نجف بمکه اعزام  
گردند و در صورتیکه اینراه از طرف زوار ایرانی اختیار گردد دولت  
عثمانی راه نجف را مرمت خواهد کرد و در تعیین رفاهیت حجاج ایرانی  
کمال مراقبت را مبذول خواهد داشت.

نادر در جواب بمصطفی پاشا و رایناتش اطلاع داد که بنظر وی  
موضوع شناسایی رسمی مذهب جعفری و اختصاص یکی از ارکان مسجد  
الحرام باین مذهب مهمترین مواد عهدنامه ایران و عثمانی را تشکیل می  
دهد و موضوع در خور بحث و توجه کامل میباشد و بهمین جهت علی-  
مردان خان شاملو را بسفارت ایران در عثمانی منصوب کرده و او را مأمور  
نمود که باتفاق مصطفی پاشا به قسطنطنیه بازگردد و راجع بهر دو ماده  
باشاه عثمانی مذاکره نماید (اوتر) تأیید میکند که نادر شاه در آخرین  
جلسه مذاکرات خود بامصطفی پاشا از او خواست که جریان وقایع را چنان  
که هست بساطان عثمانی گزارش دهد و نیز خاطر نشان ساخت که در  
بازگشت از هندوستان برای او نامه خواهد نگاشت

سیاست نادر در این مورد از هر جهت در خور توجه است . او  
چون در آن موقع حساس عزم نداشت روابط ایران و عثمانی را تیره کند  
بست به فرستاده سلطان عثمانی رفتار محبت آمیزی کرد ولی در عین حال  
زیر بار توقعات عثمانی نرفت و بنا بر این صلاح ندید که آش جنگ مذهبی  
را در آن هنگام دامن زند .





# فصل دوازدهم

تصرف هندوستان: از قندهار به کرنال



هنگامیکه نادر در بهار سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) بسطنت ایران انتخاب شد محمد شاه مدت هفده سال بود که بر هندوستان فرمانروائی میکرد.

در اینموقع خاندان سلطنتی هندوستان مانند سلسله پادشاهان صفویه و با انحطاط نهاده بود چنانکه محمد شاه نسبت به بابر یا اکبر تقریباً همان حال شاه سلطان حسین را نسبت بشاه اسمعیل یا شاه عباس اول داشت. امراض امپراتوری مغول در اواخر سلطنت طولانی اورنگزیب ۱۰۶۹-۱۱۱۹ هجری (۱۶۵۸-۱۷۰۷ میلادی) آغاز گردید و ده دوازده سال بعد جنگهایی که بر سر جانشینی وی در گرفت انحلال سلسله مغول را تسریع کرد. گذشته از این روی کار آمدن بهادر شاه ۱۱۱۹ - ۱۱۷۴ هجری (۱۷۰۷-۱۷۱۲ میلادی) و تورانیان و حکومت های ایرانی و هندی ضعف سلسله مغول را تشدید کرد. در سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۹ میلادی) روشن اختر پسر ارشد بهادر شاه با عنوان محمد شاه رمسد شهر یاری هندوستان تکبه زد و در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود بحشمه بجزیره ملک و کشور هندوستان را مشاهده می کرد و دسائس دربار را میدید و برای جاوگیری از آن از هر چاره ای عاجز بود و از بدبختی همسوسد

هنگامیکه نادر نقشه حمله بر آنرا در ذهن میریخت پادشاه ناتوانی مانند محمد شاه بر آن حکمفرمایی میکرد و دربار هم دو چاره اختلاف شدید بود .

باید دانست که دره‌بار ایران در چند مورد از امپراتور مغول درخواست کرد که مرزهای خود را بروی افغانان ببندد و امپراتور در این خصوص وعده مساعد داد . با اینهمه هیچ اقدامی برای جلوگیری از فرار افغانان معمول نداشت . نادر از این اهمال سخت بر آشفت و علیمرادخان را بدهلی گسیل داشت تا از غفلت قوای مغول در انسداد راه شکایت نماید . نادر بنماینده خود دستور اکید داد که بیش از چهل روز در دربار مغول نماند . هنگامی که علیمرادخان نامه نادر را تقدیم سلطان محمد نمود او سخت نگران شد و مخصوص در باره اینکه در صورت نگاشتن نامه نادر را بچه‌عنوانی خطاب نماید در تردید ماند و بنابراین تصمیم گرفت که جواب نادر را تا پایان کار محاصره قندهار بتعویق اندازد . گذشته از این باصرار علی مراد خن برای بازگشت بایران واقعی نهاده و مانع حرکت او گردیدند .

یکسال بدین منوال گذشت و چون پس از سقوط قندهار هنوز نادر جوابی از دهلی دریافت نکرده بود ، به علیمرادخان دستور داد که بیدرنگ بپیران بازگردد و پاسخ محمد شاه را اعم از مثبت یا منفی اعلام دارد . در عین حال نادر بدون آنکه منظر جواب دستور خود گردد در بهر سن ۱۱۰۵ هجری ( ۲۱ مه ۱۷۲۸ میلادی ) از نادر آباد بطرف عزنین حرکت کرد و چند روز بعد سپاهیان ایران شروع بعبور از مرز نمودند و تسخیر هندوستان بدین طریق آغاز گردید .

وجود این نادر مدنی بر حسب ظاهر دوستی خود را با امیرانور

حفظ کرد و چنین وانمود ساخت که منظور از تجاوز از مرز چیزی دیگر جز گوشمال دادن فراریان افغان نیست و حال آنکه مسلم بود نادر از مدتی پیش مقدمات حمله بر هندوستان را فراهم کرده است . باید دانست که جنگهای دائمی سالهای گذشته ایران را دوچار يك نوع قحط نموده و اوضاع مالی آنرا بسیار وخیم ساخته بود و گذشته از این نادر بزحمت می توانست تلفاتی را که بر ارتش ایران وارد آمده بود جبران نماید و آرزوی دیرین خویش را برای رسیدن به بغاز بسفر عملی سازد و بنابراین ناگزیر بود برای تأمین احتیاجات خویش به نقاط دیگری متوسل گردد و بدیهی است که هیچ نقطه‌ای مانند هندوستان برای بر آوردن آرزوهای دیرین او مناسب و مستعد نبود . نمایندگان و سفیران کار آزموده‌ای که از جانب نادر به هندوستان گسیل میشدند قطعاً در بازگشت شهریار ایران را از نروت بیکران آن دیار و درعین حال فتور و ضعف پادشاهانش آگاه میساختند . نادر باخراج هندوستان میتوانست سهولت ارتش نیرومندی از افغان و ازبکان بوجود آورد و جنگ باعثمانی را تجدید نماید و گذشته از تسخیر پنجاب نقشه اسکندر کبیر و محمود غزنوی و تیمور را تجدید نموده و عنوان «جهانگشای حقیقی» را بچنگ آورد .

علت دیگری روی آوردن نادر بطرف هندوستان که اکثر تاریخ نویسان و نویسندگان هندی و اروپایی معاصر بدان اشاره می کنند آن بود که نادر بنا بدعوت نظام‌الملک نایب‌السلطنه دکن و سعادت خان یکی از استانداران نامی هندوستان که اصلاً ایرانی بود به هندوستان دعوت شد اما همانوی تصور نمیکند که نادر با اطلاعات کاملی که از اوضاع هندوستان داشت برای عملی ساختن نقشه تسخیر آن کشور به خیره‌نگاران داخل

هندوستان متوسل شده باشد .

پس از عبور از مرز قوای ایران مدت چند روز در قراباغ واقع در سی و هفت میلی جنوب باختری غزنین توقف کردند و هنگامیکه فرماندار غزنین از ورود شاه به قراباغ خبردار شد مقام خود را ترك کرد و به کابل گریخت لیکن قضات و علماء و رؤسای غزنین تا قراباغ باستقبال نادر شتافتند و تسلیم گردیدند .

سپاهیان نادر در تاریخ بیست و دوم صفر بغزنین رسیدند و از آنجا ارتش پیروز ایران بطرف کابل عزیمت کرد . نادر چند روز پس از ترك غزنین پیام زیر را به کوتوال کابل فرستاد :

\*\*\*

« ما هیچ کاری با مملکت محمد شاه نداریم لیکن چون این حدود مامن افغانه گردیده و عده‌ای از مهاجرین نیز بآنها پیوسته‌اند قصد ما آنست که آنها را تارو مار کنیم . راجع بخودتان هیچگونه نگرانی بخود راه ندهید و رسم میهمان نوازی را بجای آرید .

ناصر خان صوبه داریشاو رو کابل هنگامیکه خود را در معرض خطر نابودی یافت از دهلی تقاضای کمک کرد لیکن هیچگونه مساعدتی نسبت به وی بعمل نیامد .

چون قوای نادر بدو منزلی کابل رسیدند هیئتی مرکب از نمایندگان وجوه اهالی شهر باستقبال شتافتند و طوق انقاد بر گردن نهادند با اینهمه شرزخانی نگهبان قلعه تا چند روز مقاومت کرد . در این اثناء نادر نماینده‌ای با پیام مبسوطی نزد محمد خان فرستاد و از رفتار وی شکایت کرد و باد آور شد که تنها به قصد تنبیه افغانه آمده است و چون اهالی کابل

بمقاومت پرداختند او ناگزیر به تنبیه آنها متگماشت . نادر بار دیگر محمد خان را به الطاف خود مستظهر ساخت لیکن چون نماینده نادر به جلال آباد رسید از طرف فرماندار آن شهر توقیف گردید و بقتل رسید . از آنجا که خواربار در کابل کمیاب بود ، نادر قوای خود را به منطقه حاصلخیزی در آن نواحی انتقال داد . پس از سی و دو روز توقف در آن ناحیه قوای نادر به طرف ( گندمک ) پیش راندند و با سرعت فوق العاده ای مواضع کوهستانی را از چنگ طوایف محلی بدر آوردند و آنگاه دسته ای از قوای ایران به جلال آباد اعزام گردید تا انتقام قتل نماینده نادر را بگیرد . سپس نادر وعده قوای او بطرف بهار سفلی واقع در چند میلی جنوب باختری جلال آباد لشکر کشیدند و در آنجا رضاقلی میرزا پسر نادر نیز که از جانب پدر احضار گردیده و از طریق بدخشان حرکت کرده بود به نادر پیوست .

سال پیش رضاقلی میرزا دستورهای پدر را راجع بسرکوب کردن طوایف طاعنی بلخ با موفقیت کامل انجام داده و قلعه شلوک را به تصرف در آورده بود و پیشرفت خود ادامه میداد که از طرف پدر به او دستور رسید به بلخ بازگردد رضاقلی فرمان نادر را بکار بسته و به بلخ بازگشت و از جانب پدر به بهار سفلی احضار گردید تا در باره دفاع خراسان که بمخاطره افتاده بود با نادر مذاکره نماید

نادر پس از آنکه قوای رضاقلی میرزا را سز دید وی را نیابت سلطنت ایران برگزید و اختیار عزت و نصیب فرماندهن و فرمانداران را به وی تفویض نمود و چند روز بعد بسر سر او و سر دیگرش شاهزاده نصرانی تاج شاهی نهاده و بدآبدو نکید کرد که در مدتها در سر

پیوشند و مقرر داشت که در عهد شاهزادگی جقه را بسمت چپ و بعد از پادشاهی آنرا بطرف راست زنند روز سوم شعبان ۱۱۵۱ هجری (۱۷ نوامبر ۱۷۳۸) رضاقلی میرزا با فر و شوکت به ایران بازگشت تا مقام نیابت سلطنت را بر عهده گیرد. روز بعد نادر و قوایش عازم جلال آباد گردیدند و در آنجا اردو زدند. هنگام ترك جلال آباد نادر نیروی جلوداری که عده آن از ۱۲۰۰۰ تن متجاوز بود به پیش فرستاد و دستور داد که دو منزل از عمده قوا فاصله بگیرند.

در همان اثناء ناصرخان فرماندار کابل متجاوز از ۲۰۰۰۰ تن افغانه پیشاور و خیبر را در گردنه خیبر متمرکز ساخته بود تا از پیشرفت سپاهیان ایران جلوگیری نماید.

چون دیده و ران حضور قوای دشمن را در انتهای خاوری گردنه خیبر گزارش دادند نادر تصمیم گرفت که شیوه جنگی معمول خود را بکار بندد بدین معنی که از يك راه دشوار و دور افتاده جلوراند و از سمت غیر مترقی بدشمن حمله برد.

نادر پس از بدست آوردن راهمای خوبی عمده قوای خود را در قصبه ای موسوم به ریکاب گذاشت و خود بسرکردگی سی هزار سوار از راه مشهور به سه چوبه که کوه بسیار بلندی است بطرف دشمن روی آورد و روز دیگر سی فرسخ راه را طی کرد و با وجود خستگی مفرط حمله را بر قوای هند و افغان آغاز نمود و در اندک مدتی آنها را سخت منکوب ساخت و بطرف جمروود و پیشاور عقب راند و ناصرخان و جمعی از سران نیروی دشمن را دستگیر ساخت.

پیشرفت بطرف پیشاور سه روز پس از نبرد خیبر آغاز گردید و

در این مدت عمده قوا با بنه و اسلحه و تسوپ توانست خود را به نادر برساند. اهالی پیشاور که از خبر شکست فاحش ناصرخان آگاه شده بودند مقاومت را جایز ندانسته تسلیم گردیدند. نادر مدت چهار هفته در پیشاور توقف نمود و در این مدت بود که از خبر تأسف انگیز قتل برادرش ابراهیم خان در شیروان بدست سرکشان آگاه گردید (حکونگی آخرین لشکر کشی های ابراهیم خان و قتل وی در فصل شانزدهم خواهد آمد).

نادر قبل از ادامه به پیشرفت قوای کبری را مأمور پاك کردن منطقه بین پیشاور و رود سند از وجود دشمن کرد و فرمان داد که «کشتی پلی بر رود (اتك) بسته شود و چون اطلاع یافت که این پل ساخته شده است در تاریخ ۲۵ رمضان ۱۱۵۲ هجری (۶ ژانویه ۱۷۳۹) پیشاور را ترك گفت و روز چهارم شوال با کلیه قوای خود به آنسوی رود سند رسید و از آنجا ارتش ایران بطرف وزیر آباد جلو راند.

در نزدیکی قلعه كوچك كنج مزرع واقع در ۱۲ میلی شمال ماختری وزیر آباد که محل تقاطع چند حاده بود در حدود شش ماهفت هزار تن از سپاهیان لاهور بسرکردگی قلندر خان راه را بر قوای پروزایران بستند لکن نادر آنرا به قلعه عقب راند و قاندر خان و جمع کبری ارسپهیس را بهلاکت رسانید

سپاهیان ایران آنگاه بطرف وزیر آباد جلو راند و آن شهر را تصرف و سپس بعین آباد را نیز اشغال کردند وضع مرده بجای برستی رفت انگیز بود زیرا نه تنها عده ارشدی از آن بدست قوتی بود بر ایران بهلاکت رسیدند بلکه گرفتار هزاران همدم و موافق و عورت

رفت و آن معدودی هم که فرار کردند بچنگ سیک ها افتادند .  
از یمین آباد سپاهیان ایران به پیشرفت خود ادامه دادند در این  
هنگام بود که ندرخبر یافت زکریا خان فرماندار لاهور در شمال شهر مواضع  
نیرومندی ساخته و عزم دارد از پیشرفت او جلوگیری نماید. نادر بعوض آنکه  
مستقیماً به طرف لاهور پیش راند به طرف خاور روی آورد تا مواضع  
هندوان را دور زند و چون به (ماک پور) رسید مواجه با جمع کثیری  
از قوای هند گردید که بفرماندهی (زمیندار آدینه گر) بکمک زکریا خان  
میشتافتند . جنگ بیدرنک آغاز گردید و هندوان شکست سخت خوردند  
لکن عده قلیلی از آنان توانستند خویشان را به لاهور برسانند . قوای  
ایران بیدرنک نبرد با قوای زکریا خان را که بروایت شیخ حزین از ۱۴۰۰  
تا ۱۵۰۰ سوار نظام متجاوز بود آغاز کردند در این نبرد میرزا عزیز  
سیک یکی از فرماندهان آزموده هندی هنر نمایی بسیار کرد لکن زکریا  
خان سرانجام در مقابل حملات شدید قوای ایران ناگزیر تقاضای متار که  
جنگ نمود و نادر نیز با جواب مساعد داد و مقرر داشت که عبدالباقی  
خان با زکریا خان ملاقات و او را بحضورش راهنمایی کند. نادر زکریا خان  
را با عطوفت خاصی پذیرفت و از ابراز مهربانی نسبت باو مضایفه نکرد  
زکریا خان بیست ک طلا و چند زنجیر فیل و هدایای گرانبهای دیگری  
هم تقدیم نمود و بدین طریق با تسلیم و تدبیر خود توانست لاهور را  
از غارت و چپاول نجات بخشد نادر مدت دوازده روز در لاهور توقف کرد  
و بیع شعله ماه را مقرر خود قرارداد و خود را فرمانروای هندوستان دانسته  
به رتق و فتق امور آن کشور پرداخت . زکریا خان اجازه یافت که  
همچنان در مقام فرمانداری لاهور بقی بماند و مخرالدوله فرماندار سابق



کشمیر نیز که بر اثر طغیان متجاسرین از شهر رانده شده بود و در لاهور زندگی دشواری داشت بار دیگر مقام خود را احراز کرد و گذشته از این ناصر خان هم که از مخالفین سرسخت نادر بود مجدداً به صوبه داری کابل و پیشاور منصوب شد .

هنگام اقامت نادر در لاهور خبر رسید که محمد شاه پادشاه هندوستان مشغول جمع آوری نیرو برای مقابله با اقوای ایران است . وی نامه ای به پادشاه هندوستان نگاشت و طی آن تأیید کرد که هیچ قصد سومی نسبت به هندوستان ندارد و یادآور شد که هندوستان بیش از ایران از دست افغانه رنج برده است و نیز متذکر گردید که پادشاه هندوستان چگونه با نماینده ایران بدرفاری کرد و در پایان به محمد شاه اخطار نمود که هرگاه ارتش هندوستان در مقابل قوای ایران مقاومت ورزد چنانکه باید گوشمال داده خواهد شد و اگر تسلیم گردد از کیفر نجات خواهد یافت .

پس از ارسال این نامه نادر در تاریخ بیست و ششم شوال بصره سرهند روی آورد و در آنجا اطلاع یافت که محمد شاه با سیصد هزار مرد کار آزموده و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراده توپ در محلی موسوم به کرنال برای نبرد آماده شده است . نادر بیدرنگ خود را برای یک نبرد بزرگ و حیاتی آماده ساخت و تصمیمی شبیه گرفت و فرمان داد که احدی از اردوگاه خارج نشود تا محمد شاه زمین و آسمان قوای ایران بکلی میخبر ماند .

اکنون باید گفت در این اثناء در دربار پادشاه هر چه میگذشت هنگامیکه اخبار تصرف کابل بدست نادر در رسید پادشاه همواره بیچاره

توجه زیادی بدان نکرد. با ایتمه چون اخبار بیانی درباره پیشرفت روز افزون قوای ایران در خاک هند به پادشاه میدادند شاه نظام‌الملک را از (دکن) برای مشورت بحضور طلاید و چون نظام‌الملک بدربار رسید دریافت که دشمن وی خان دوران بتروۀ قدرت رسیده و فرماندهی کل قوا را بدست گرفته و پادشاه ضعیف‌النفس هند را باز یچه دست خویش ساخته است و بهمین جهت پیشنهاد های نظام‌الملک چندان محل اعتنا قرار نگرفت.

درباره لروم جلوگیری از پیشرفت مهاجم کنکاش فراوان شد لکن برای اعزام قوای کمکی بمنظور تقویت سپاهیان زکریا خان هیچگونه اقدام مثبتی صورت نگرفت.

در اوائل ماه رمضان ۱۱۵۱ (دسامبر ۱۷۳۸ میلادی) خان دوران بانفاق قمرالدین خان (اعتمادالدوله) و نظام‌الملک بفرماندهی ارتش مغول از دهلی حرکت کردند لکن تا (شلیمار) بیشتر نراندند و تا پایان ماه در همانجا اردو زدند. در این هنگام امپراتور هند بسران و پادشاهان ایالات مختلف امپراتوری نامه نگاشت و از آنان استمداد نمود لکن هیچکدام نخواستند و یا نتوانستند باو کمک مؤثر نمایند.

در اوائل ماه شوال (۱۲ ژانویه) چون خبر رسیدن سپاهیان نادر به رود سند رسید ارتش مغول بالاخره تصمیم به پیشرفت گرفت لکن با چنان تأنی جلو میرفت که يك ماه طول کشید تا چهار منزل بین (شلیمار) و (کرنال) را بپیماید.

خود امپراتور هم در پاسخ درخواستهای فوری نظام‌الملک و خان دوران در تاریخ هیجدهم شوال ۱۱۵۲ (۲۹ ژانویه ۱۷۳۹) دهلی را ترك

سنة ١٩٦١ م (١٩٤٠ هـ) في مكة المكرمة

(مطبعة جامعة الملك سعود)



گفت و در تاریخ ۲۷ شوال (هفتم فوریه) ده (پای پت) واقع در بیست میلی  
جنوب کرنال رسید و چند روز بعد هم وارد کرنال شد.

محمد شاه قصد پیشروی بیشتری داشت لکن چون دشت شمال  
کرنال از هر جهت در خور اردو ردن بود و رودخانه فیض از کسر آن  
میگذشت و یک سمش بیر بحکگل اصال داشت و گذشته از این میبایستی  
در انتظار رسیدن نیروی کمکی سعادت خاں بمابد در همانجا توقف کرد  
و اطراف اردوگاه را بحصارها و استحکامات نیرومند محصور ساخت و  
در هر چند قدم توپ زرگی کار گذاشت محیط اردوگاه فوای هند از  
چهارده میل بحاور میگرد در باره عده فوای هندی احوال مخلف است  
و اس عده را بن ۸۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰۰ بن نقل کرده اسد لکن تصور  
میرود که رقم اولی به حقیقت بر دیکتر ناسد باوجود این اگر عده عبر  
طامیان هم بحساب آید میتوان گفت اظهار بعضی از سورخاں در اینکه  
عده فوای هند بدت هایور رابع میشده اسد انراق آمیر بیست

ددر ار (سرهند) بروئی هرکب ۶۰۰۰ سوار کرد برای اکتشاف  
به اردوگاه دشمن فرستاد و روز بعد عده فوی ایران از صریق رجه  
سرای سموی (اساند) شروع به پیشروی کرد و در حرم و سه خود را در  
مید کاسب و ه صرف شده آید واقع در ۳۵ می سهال اگر با احدو  
راند همان شب فوای 'کته' فوی کرد ده ر سرهند حرکت کرده بود ادا  
سناهیال هند من حصه کرد و عده و ر سه هیال هند را  
کشید و جمعی دیگر را دستگیر ساختند و آب گه سرای عظیم آید  
ر گسند و ر آید که در ۲۳ فوای حموب سه آید و ۱۲ میلی  
شهر کرنال رفح اسب گریم غمیب ر عده ی اسپر برد  
رسد ر در دو ره سه ر د که حجاج رسب ر حجاج چر

دشمن را نیز اکتشاف نمایند روز دوازدهم ذی‌الحجه ( ۲۱ فوریه ) نادر پیشرفت خود را ادامه داد و روز سیزدهم بسرای عظیم آباد رسید و در آنجا فرماندار انبالد مدتی مقاومت کرد لکن بزودی منکوب و تسلیم گردید . نادر از قوای گشتی و اسیران هندی قدرت استحکامات محمدشاه را دریافت و نیز دانست که در جنوب سرای عظیم آباد جنگلی انبوه قرار دارد که تنها رود باریکی در آن جاری است و بنابراین مشاهده کرد که تنه‌راه حصول موفقیت آنست که از سمت خاور اردوگاه دشمن پیشرفت خود را آغاز کند تا بدین طریق نه تنها مواضع سپاهیان هند را دور زند بلکه سهولت از مانع جنگل هم بگذرد . نقشه وی آن بود که هرگاه محمدشاه از استحکامات خویش خارج گردد با وی در دشت وسیعی که در هفت میلی کرنال قرار داشت مساو دهد و هرگاه برعکس سپاهیان هند در استحکامات خویش بدفاع پردازند ، پیشرفت خود را بسوی (پانی پت) و از آنجا بطرف دهلی ادامه دهد .

در روز ۱۳ ذی‌الحجه نادر پیشرفت دیگری نکرد لکن روز بعد (دو شنبه ۲۳ فوریه) سرای عظیم آباد را ترك گفت و چند میل در سمت جنوب خاوری پیش راند و در نقطه‌ای واقع در شمال خاوری کرنال اردو زد و سپس خود بفرماندهی عده قلیلی از سپاهیان خویش تا نزدیک اردوگاه دشمن جلورفت و از استحکامات دشمن اطلاعات گرانبهایی بدست آورد و با عده‌ای اسیر بار دوگاه بازگشت .

شامگاهان دیده‌وران ایرانی به نادر خبر دادند که سعادت خان با سی هزار تن سپاهی بقصد تفویض نیروی محمدشاه به (پانی پت) رسیده‌است و ادزبیدرنک عده‌ای از قوای خود را مأمور جلوگیری از پیشرفت او نمود

# فصل سیزدهم

## تصرف هندوستان - نبرد کرنال



باعداد روز پانزدهم ذی‌الحجه (۲۴ فوریه) نادر قوای خود را  
بسه لشکر تقسیم کرد. نصرالله میرزا را مأمور کرد که فرماندهی یکی  
از لشکرها بطرف کرنال جلوراند و خود فرماندهی يك لشکر دیگر  
بطرف جنوب پیش رفت تا از مواضع دشمن خبردار شود و بمیدان نبرد  
سرکشی نماید. در اثنای این پیشرفت سپاهیان که برای جلوگیری از  
رسیدن قوای سعادت خان به نیروی محمدشاه اعزام شده بودند بازگشته  
و خرد دادند که سعادت خان نیمه شب خود را از پراهنه به محمدشاه  
رسانیده است با اینهمه قوای دشمن را تعقیب نموده وعدهای از آنان را  
اسیر کرده و مقدار زیادی هم غنیمت بدست آورده‌اند.

نادر چون از این معنی واقف شد پیشرفت خود را در سه‌میل و  
نیمه حاور اردوگاه نیروی هند متوقف ساخت و به صراحت میرزا دستور  
داد که با سپاهیانش بنو ملحق گردد

در این اثناء سه‌دب‌خن که مشغول گفتگو با محمدشاه بود خبر  
یافت که قوای قراقرش به او را تراج کرده‌اند و چنان برآشف که با  
وجود تعداد محمدشاه را می‌زداشتند او ز حسرت شناس آمیز

قوای خود را احضار کرد و از استحکامات خارج شد تا بنه خود را مسترد دارد. سپاهیان وی که پس از یکماه راهیمائی خسته و کوفته بودند در اجرای دستورش تعلل ورزیدند و عده کثیری از آنان چنین وانمود ساختند که فرمائش را نشنیده‌اند با اینهمه سعادت خان از روی غرور بفرماندهی هزار تن سوار و عده‌ای از قوای پیاده خویش بعزم سرکوبی قوای ایران از اردوگاه محمدشاه خارج شد و بیدرنگ با عده‌ای از جلوداران ایرانی که از سمت مخالف جلو می‌آمدند مواجه گردید. جلوداران ایرانی چنین وانمود کردند که مرعوب شده‌اند و برای آنکه دشمن را حتی المقدور از خطوط خود دور کنند فرار اختیار کردند. اتفاقاً این حيله مواجهه با موفقیت کامل گردید زیرا سعادت‌خان شروع به تعقیب آنان کرد و قاصدانی نزد محمدشاه فرستاد که هرچه زودتر نیروی کمکی برای او اعزام دارند تا پیروزی خود را تکمیل و سپاهیان دشمن را بکلی منکوب سازد. محمد شاه عزم داشت که بکمک سعادت‌خان شتابد لکن نظام‌الملک و خان‌دوران او را از این قصد بازداشتند و تأیید کردند که جنگ با این کیفیت صلاح نیست. امپراطور هند آنگاه بانظام‌الملک مشورت کرد و او در جواب گفت چون خان‌دوران فرماندهی جناح راست را عهده‌دار و بسعادت‌خان نزدیکتر است بهتر است که به کمک سعادت‌خان شتابد و در نتیجه خان‌دوران نیز بفرماندهی ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سوار بکمک سعادت‌خان شتافت.

یکی از مورخین که در آن هنگام در ( کرنال ) بود میگوید سپاهیان خان‌دوران چنین میپنداشتند که نبرد با نادر نظیر رزمهایی خواهد بود که روزها این قوای دولتی و شورشیان در بازار و خیابانهای دهلی روی میدهد لکن نزدی از اشتباه بدرآمدند زیرا نادر که بقول میرزا مهدی

مورخ از مدت‌ها پیش در انتظار چنین روزی بود بفرماندهی هزار تن سوار  
 افشار مانند داس مرگ از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت میکرد و دسته  
 دسته قوای دشمن را بخاک هلاکت می‌افکند هنگامیکه نادر از پیشرفت  
 سعادت خان و خان‌دوران اطلاع حاصل کرد ۳۰۰۰ تن از سپاهیان را  
 مأمور غافلگیر کردن دشمن کرد و دودسته دیگر را نیز که هر دسته  
 مشتمل بر ۵۰۰ تن بود مأمور حمله مستقیم نمود. (هانوی) حکایت  
 میکند که نادر بمنظور مرعوب ساختن پیلان دشمن به جمازه بانان خود  
 کوزه‌هایی مملو از نفت و مواد سوختنی دیگر داده بود که در بحبوحه  
 جنگ آنها را آتش‌زنند و در میان قوای دشمن پرتاب کنند تا پیلان سراسیمه  
 شده پابفرار نهند.

ساعت يك بعد از ظهر که نبرد آغاز گردید سعادت خان و قرای  
 خسته‌اش که جناح راست نیروی هند را تشکیل میدادند نزدی با سپاهیان  
 ایران درگیر شدند و اندکی بعد لشکر خان دوران نیز که قلب قوای  
 دشمن را تشکیل میداد با قلب قوای ایران که تحت فرماندهی نصرالشمیرزا  
 قرار داشت نبرد آغاز نمود. یکی از لشکرهای ایران نیز تحت فرماندهی  
 علی خان کیانی در پناه استحکامات نیرومندی قرار گرفته و مأمور آتش  
 کردن بود. بین لشکر خان دوران و لشکر سعادت خان شکاف بزرگی  
 وجود داشت و همچنین بین لشکر خان دوران و جناح چپ نیروی هند  
 مسافت زیاد بود و بهمین جهت هیچ یک از لشکرهای هندی بر سنی از  
 وضع لشکرهای دیگر اطلاع نداشت و در نتیجه هم‌آهنگی و همکاری  
 موزنی بین آنها همسر نبود. گذشته از این قوای هند در حدود ۱۰۰۰ تن  
 شتاب کرده و در صدد کافی برای همراه بردن توبه و سایر توفیر بود.



قوای سعادت خان با آنکه بیش از همه در پایداری سرسختی نشان دادند از همه زودتر از پای درآمدند و خود سعادت خان هم با چند تن از سپاهیان خویش آنقدر دلیرانه بجنگ ادامه داد تا اینکه فیلس مورد حمله قرار گرفت و به صفوف قوای ایران فرار کرد و وی را مجبور به تسلیم نمود.

در مرکز جبهه نیز قوای هند تحت فرماندهی خان دوران اگرچه با رشادت جنگیدند لکن مانند قوای سعادت خان مرائر حمله سریع و آتش مرگبار زنبور کهای نادر دوچار سستی شدند. شمشیر بازان هندی هم که زیاد بخود مغرور بودند در مقابل اصول جدید و پیکارهای نادری کاری نمیتوانستند کرد.

هنگامی که محمد شاه دریافت خان دوران سخت در خطر است پیام فوری به نظام‌الملك فرستاد و از او درخواست کرد که بدون فون وقت بیاری خان دوران شتابد لکن نظام‌الملك نفع شخصی را بر حس میهن پرستی ترجیح داد و همچنان می‌قید بر روی پیل خود مشغول نوشیدن قهوه بود.

افسار هنگامی کاملاً از لشکریان هند روی بر تافت که خان دوران بس از زخمی شدن مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بی‌هوش در هودج فیل خود افتاد مرادش و عده کثیری دیگر از امرای هند دستگیر گردیدند لکن یکی از سربازان خان دوران با ابراز رشادت فراوان توانست وی را ناردو گاه هدیان بزرگرداند. قوای هند چون فرماندهان خود را از دست دادند با فرار نهادند و هزاران کشته و غنائم معتناهی بجای گذاشتند. «اینکه نادر در میدان جنگ پیروزی کامل بدست آورد، از حمله فوری

و مستقیم به استحكامات پادشاه هند خودداری کرد و چنانکه بعداً نخواهیم دید برای از پای در آوردن محمدشاه بوسایل دیگری متشبث گردید.

نتایجی که از چگونگی نبرد کرنال گرفته میشود درجه اول مربوط به اختلاف فاحش استعداد و لیاقت فرماندهی نادر و فرماندهان نیروی هند است. توضیح آنکه نادر چه از لحاظ تاکتیک و چه از حیث فن لشکر کشی بمراتب از سران نظامی هندوستان برتر بود. گذشته از این چنانکه قبلاً گفته شد سران ارتش هندوستان نتوانستند در مقابل خطر مشترک، اختلافات و منازعات و حسادتهای خود را در طاق نسیان نهند و چنانکه باید باهم تشریک مساعی نمایند. گذشته از این هندیان نتوانستند از کلیه قوای خود استفاده کنند چنانکه چندین لشکر هندی بفرماندهی خان دوران و سعادت خان بموقع برای مبادرت حمله به پیشروی نکردند و در جناح چپ نیز بر اثر خودداری نظام الملک از دخالت در جنگ قوای ایران تقریباً بدون مواجهه با مانع جلورفتند.

برخی از مورخان از جمله میرزا مهدی تلفات نیروی هند را در این نبرد به ۳۰۰۰۰ تن تخمین میزنند ولی گمان نمیرود که هند در این نبرد بیش از (۱۰۰۰۰) سپاهی از دست داده باشد زیرا مجموع قوای هندوستان که در نبرد کرنال شرکت جستند از ۳۰۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد. اما راجع به تلفات قوای ایران اگر چه یکی از شهود آن نبرد در نامه ای کسنگان را به ۲۵۰۰ تن و زخمی ها را به ۵۰۰۰ تن تخمین زده است؛ اینهمه مورخان در این قول همه همداستانند که تلفات سپاهین ساحه نور نادر بمراتب از این عده کمتر بوده است و

حتی طبق نظر یکی از آنان ( شیخ بحرین ) تلفات قوای ایران از ۳ کشته و یک زخمی تجاوز نکرده است .

پس از نیل به این پیروزی بزرگ نادر به نماز و دعا برخاست و فرماندهان خویش را پاداش بخشید و هر گاه قول محمد کاظم درست باشد در این مورد بود که نادر بشکرانه این پیروزی نام پسر دوم خود مرتضی قلی خان را به نصرالله خان ( پیروزی الهی ) تبدیل کرد .

عصر همان روز نظام الملك با تفاق اعتماد الدوله و سران دربار پادشاه هندوسنان به ملاقات خان دوران که در نبرد سخت زخمی شده بود رفتند و فرمانده کل قوای هند که از شدت درد نیروی تکلم نداشت بلحنی که بزحمت شنیده میشد چنین گفت :

« کار ما تمام است ... نگذارید محمد شاه نادر را ملاقات کند ، آنکه او را به دهلی دعوت نماید بلکه با تمام قوای که در اختیار دارید سعی کنید شر این مالا را از اینجا دفع نمایید . »

در همان شب سعادت خان به اردوگاه نادر آورده شد و پس از آنکه با تدبیر و زبردستی خاصی به پرسشهای نادر راجع به نیرو و تروت محمد شاه جواب داد به ندر توصیه کرد که نظام الملك را بار دوگاه احصار نماید و شرایط متار که حسرت را با وی در میان نهد . نادر این نظر را بکار بسته و صدها مالت با احماری نام از طرف امپراتور هند بار دوگاه نادر آمد و پس از آنکه حضور شهشاه ایران باریاق با عبدالمافی خان در برد شر به متار که به مذاکره پرداخت و بین سروین سازش حاصل شد که ندر پیش از آنکه به مدرسین صدمه نزنند و بایران باز گردد و در عوض عده متار ... .. را برییه ... را اعزامت بردارد نادر پس از آنکه

از نظام‌الملك درخواست نمود از محمد شاه دعوت نماید که فردا چاشت را با او صرف کند او را مرخص کرد.

محمد شاه با وجود وصیت نامه خان دوران دعوت نادر را اجابت کرد و میرزا مهدی نقل میکند که امپراتور هندوستان در تاریخ هفدهم دی الحجه خلع سلطنت از خود نمود و افسر سروری از سر برگرفت و بدیم شاه ایران کرد اما راجع به اینکه محمد شاه در کجا تاج سلطنت خود را تقدیم نادر کرد اطلاعات مبسوطی در دست نیست فقط مسلم است که محمد شاه از سلطنت کناره گیری نمود و دیبیم شهر یاری هندوستان تا مدتی بر سر نادر قرار داشت.

محمد شاه چون به اردوگاه نادر رسید از طرف نصرالله میرزا که مأمور میزبانی بود با نهایت اعزاز و اکرام پذیرائی شد و به خیمه مخصوصی که برای او برپا شده بود هدایت گردید و خود نادر تا بیرون خیمه باستقبال او رفته و دست او را از روی المصاف گرفت و او را در مسد بر کنار خویش نشاید و پس از مختصر مد' آکره چاشت را . او صرف کرد و برای آنکه انبیا نماید که خوراک مسعود نیست قبل از تناول غذا شربت خود را با سمناب محمد شاه عوض کرد و در نامه سید مالکوفت ده سپریار که يك ربع روز بطول انجامید هیچگاه پیش آمد تا دورانی در آن دو روی نداد و از هیچگونه اعتراضی در حق پادشاه دستور و گزاف نگردید . آنکه محمد شاه در حق نادر ستمی نداشت و در درگاه خویش بزرگش . در ذات در سینه دهجه . شد در شاه مالک . در خاطر سناحین هند را . سرده در در دهه . در رگش به . در

حزس هپه - رار سه حن

چون خان دوران فردای نبرد کرنل جان سپرد مقام فرماندهی کل قوا و میرپنجی هندوستان می صاحب ماند و نظام الملک بر اثر اقداماتی که تفصیل آن در اینجا مورد ندارد مقام میرپنجی را که سعادت خان از مدتی پیش باولع هرچه تمامتر در انتظار آن بود بدست آورد. چون سعادت خان دریافت که نظام الملک بروی پیشی گرفته است برای مغلوب ساختن حریف به ندر متوسل شد و خود را به اردوگاه شاه رسانید و او را منقاد کرد که به غرامت ناچیزی اکتفا نکند و عهد نامه ای را که با نظام الملک بسته بود کافی نداند و اطمینان داد هرگاه نادر بددھلی لشکر کشد خواهد توانست مقدار معتاسبی طلا و جواهرات و گنجینه های امپراتوری بدست آورد و مخصوصاً چنین تأکید کرد: «اکنون در دربار هندوستان هیچ سرجنابانی جز آصف جاه وجود ندارد و او مردی فیلسوف و محیل است و هرگاه این روباه مزور بدام افتد کارها همه بروفق مرام اعلی حضرت پیش خواهد رفت.»

نادر از اظهارات سعادت خان خشنود شد و تصمیم گرفت بطرف دھلی لشکر کشد.

نادر پس از آنکه چندروز عمداً هیچ اقدامی ننمود در تاریخ بیست و چهارم ذی الحجه نظام الملک را احضار کرد و ناو دستور داد که امراتور را بر آن دارد باردیگر بملاقات وی بیاید. نظام الملک تایید کرد که تجدید ملاقات مخالف نامفاد عهدنامه است لکن نادر خاطر نشان ساخت که قصد بعضی عهدنامه را ندارد و ملاقات با محمدشاه کاملاً ضروری است.

از آنجا که از شدت محاصره اردگاه هندیان هیچ روی کاسته شده و افسان خواربار به مرحله وخیمی رسیده بود نظام الملک جرعه ای حیر آن

نداشت که فرمان نادر را بکار بندد و بهمین جهت نامه‌ای به امپراطور  
 نگاشت و او را به اردوگاه نادرشاه دعوت کرد. محمدشاه پس از دریافت  
 این نامه با وجود اصرار راینزان خود برای اینکه مجدداً به اسلحه متوسل  
 گردد در تاریخ ۲۶ ذی‌الحجه با ۲۰۰۰ تن از ملتزمین رکاب خویش به  
 ملاقات شاهنشاه ایران رفت. اگرچه نادر محمدشاه را با احترام پذیرفت  
 و به عبدالباقی خان دستور داد مراسم میهمان نوازی را کاملاً در حق وی  
 بجا آورد باینهمه محمدشاه و ملتزمین رکابش در حقیقت زندانی نادرشاه  
 بودند پس از ورود محمدشاه به اردوگاه نادر عده‌ای از قوای قزلباش به  
 اردوگاه وی رفتند و توپها و اسلحه وی را ضبط کردند و باقیمانده  
 سران دربار او را دستگیر ساختند و سپس سپاهیان هند اخطار کردند که  
 یا در کربل باقی مانند ویا آنکه سخانه‌های خویش باز گردند. سپاهیان  
 هندی که سران خود را از دست داده و از فرط گرسنگی بستوه آمده  
 بودند بازگشت نه حایه های خود را ترجیح دادند لکن جمع کثیری از  
 آنان در عرض راه دست سواران فراماش و غارتگران بهلاکت رسیدند.  
 روز اول ذی‌الحجه در شهر و امپراطور هندوستان از کرنل بطرف دهلی  
 روان شدند و محمدشاه نفرین دو مید در عقب نادرشاه حرکت می کرد  
 قبل از حرکت حضرت دهلی در سعادت خان را به دهلی و کابل  
 مذاق به هندوستان و ضم است خان حلی را به چهار هزار تن سوار به  
 دهلی گسیل داشت زار محمدشاه فرمانی خطاب به نصرت‌خان گرفت  
 مبنی بر اسکا کیشی شهر زار به دست خان جوهر دهد و در غیر  
 حال خود در بیرق و بی شرف بود در صورتی که اطمینان حاصل از راه  
 خود است کرد

# فصل چهاردهم

## تصرف هندوستان : ورود بدلهلی



هنگامیکه اخبار مربوط به نبرد کرنال به دهلی رسید حاجی فولاد خان کوتوال شهر که مردی کلردان و مدبر بود برای جلوگیری از ناامنی و تشدید اضطراب اقدامات مؤثر نمود و در شهر حال دفاع برقرار کرد و چون طهماسب خان جلایر و سعادت خان به دهلی رسیدند دروازه های پایتخت هندوستان را مسدود یافتند و بنا بر این فرمان محمد شاه و نامه نادر را برای لطف الله خان فرستادند و او نیز فرمان شاه را بکار بست و دروازه ها را مفتوح ساخت و کلید های خزانه و دزها و مخازن سلطنتی را به طهماسب خان سپرد آنگاه تدارکات لازم برای پذیرائی نادر شاه و محمد شاه فراهم شد .

در این اثناء دو پادشاه که بطرف پایتخت هندوستان پیش می‌راندند روز هفتم ذی الحجه به باغ شعله ماه واقع در حومه دهلی رسیدند و در آنجا محمد شاه برای تدارکات و ازم میهمانی و پذیرائی مرخص شد و خود نادر روز نهم ذی الحجه در شعله ماه ماند و در آن روز بانجایل و تکریم بی نظیری وزارت دهلی شد دید. در اطراف مسروی قوای هند صف بسته و صد میل پیشاپیش و حرکت میگردید و از تدارکات سعادت ماه . تدارکات نادر

به فرشهای قیمتی و پارچه های زربفت مفروش بود و چون نادر وارد شهر  
 گردید توپ ها با علامت احترام بفرش در آمد و محمدشاه به تعظیم و تکریم  
 شاهنشاه ایران پرداخت و هدایا و تحف نفیسی تقدیم کرد . میرزا مهدی  
 تفصیل این پذیرائی را در تاریخ خود آورده و میگوید محمد شاه « سفره  
 افتادگی در بزم ضیافت گسترده بود » نادر در عوض بدالجوئی پادشاه هندوستان  
 پرداخت و تأیید کرد بر طبق عهد نامه ای که در کرنال منعقد گردید سلطنت  
 هندوستان همچنان به محمدشاه تعلق خواهد داشت و محمدشاه بشکرا .  
 ابن جوانمردی تمامی جواهر خزاین و انبیه پادشاهی و ذخیره سلاجین  
 گذشته را که موجود بود تقدیم نادر کرد شاهنشاه ایران در آغاز از قبول  
 آن هدایا خودداری نمود لکن بر اثر ابرام و اصرار محمدشاه آنرا پذیرفت  
 و میرزا مهدی صاحب تاریخ جهانگشای نادر در این خصوص چنین مینویسد  
 « هر چند که همت کان خاصیت بحر فوال بیمه مال نظر اعتنا بر آن کنوز و  
 خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین باعشری از اعشار آن برابری  
 نمیکرد نیفکنده دامان نیازمندی از آنها درچیدند اما بنابر مناعه پادشاه  
 و الاجاه آئینه این مسئول نفس پذیر قبول گشته معتمدان امین تمام خزاین  
 و بیوتات تعیین فرمودند . »

نادر پس از پایان مراسم پذیرائی محمدشاه در کاخ و ده روز  
 در نزدیکی دیوار خاص ساخته بود استقرار یافت و ده روز  
 ساختمانی واقع در نزدیکی اسدبرج اوست گزید و سواران فرانسوی  
 تر در و ببرامون آن و بقیه در خود شهر استقرار یافتند .

با آمدن شبیه دهه ذی الحجه که تیر و روز پنجشنبه تصدیف کرد  
 و در کلیه مساجد شهر بر صحت شرفی که هفت آن قرار دادند .



بود خطبه بنام نادر خوانده شد و در دهلی سکه هائی پخش گردید که روی آن چنین نوشته شده بود: « هست سلطان بر سلاطین جهان ما - شاه شاهان نادر صاحبقران » در آن روز نادر مراسم عید نوروز را برپا کرد و بافسران ارشد خود لباس و انعام بخشید.

در همان روز سعادت خان زندگی را بدرود گفت. در باره اینکه آیا وی بر اثر زخمهای خود درگذشت یا اینکه مبادرت بخودکشی نمود اقوال مختلف است ولی ظن قوی مبرود بر اثر سمی که در ساعت رنج و الم شدید خورده بود زندگی را بدرود گفته باشد.

بعد از ظهر دهم ذی الحجه نادر بیازدید محمد شاه رفت و عصر آن روز که نادر شاه بکاخ خویش بازگشت شایعات بی شماری انتشار یافت که نادر شاه کشته شده یا اینکه بدست محمد شاه زندانی گردیده است و بدون آنکه در محنت این شایعات تحقیقی بعمل آید او بیاض و ارادل به شورش برداخته و بسر بازان قزلباش که در شهر اقامت داشتند حمله بردند و جمعی از ایرانیان را بهلاکت رسانیدند شایعه مرگ نادر طوری سلحشوران ایران را سست کرده بود که قادر به ابراز هیچگونه مقاومت در مقابل سربازان هندی نمودند.

اگر چه فتنه بحریت محمد شاه با سران دیگر کشور هند روی داده بود با نیهیم هیچکدام از آنها برای جلوگیری از آشوب اقدامی نکردند و حتی برخی از بزرگان هند چون از شایعه قتل نادر آگاه گردیدند - که بدین ابرای خود را که بنده تنصیتی خودشان از طرف نادر برای آنها - رفتی چند و امورشان - نامور شده بود بهلاکت رسانند - عدد ایرانی در این حده - رسیده بن سه تا هفت هزار تخمین زده

همیشه ولی عده سه هزار بحقیقت نزدیک تر می آید .

طی این اغتشاشات برخی از سران هند که از جمله آنان باید سید نیاز خان پسر خوانده قمرالدین خان و شاه نواز خان را نامبرد در حدود ۵۰۰ سپاهی جمع آوری نمودند و به اصطبل فیلان شاهی حمله بردند و نگهبانان آنرا بقتل رسانیدند و پیلان را ربودند و سپس شهر را براه گفته و یک دژ نیرومندی واقع در خارج دهلی را بتصرف در آوردند . هنگامیکه نخستین گزارشهای آشوب به نادر رسید باور نکرد حتی اندکی بر آشفت و سربازان خود را متهم بدان کرد که عمداً این اخبار را جعل کرده اند تا برای تاراج و چپاول شهر محملی بنر اشند و سپس یکی از یساولان خود را مأمور کرد که اوضاع را تحقیق نماید و جریان را بوی گزارش دهد اما آن مرد بمحض اینکه از دژ خارج شد بهلاکت رسید و یساول دومی نیز بهمان سرنوشت دوچار گردید و در آن هنگام بود که نادر حقایق را دریافت و هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور سرکوبی آشوبگران کرد لکن آنان بر اثر قوت عده و ظامت شب نوانستند چنانکه باید آرامش را در شهر برقرار سازند و آنگاه شاه دستور داد که تمام قوا تا بامداد حاضر بچنگ باشند و هر گاه مورد حمله قرار گرفتند بدفاع پردازند لکن غیر از آن هیچ اهل دیگری مبادرت نوزند .

فردای آن روز چون سپاه رسیدیم در آن روز سب حیرش سوار شد و ما دسته پیرزمانی از سپاهیان حرد را مین خه با پی مشر نمود کرد و طرف مسجد بر این روند که نری کند - خدای شکوهی در هر دو طرف شد . روایت است که چون شهر مسجد رویش کرد .

ایوانی يك تر طرف او شایك شد كه باو اصابت نكرد لکن یکی از امران او را مهلاکت وسانید . شاهنشاه ایران چون به مسجد رسید بر بالای مام برآمد و پس از تحقیق اینکه آشوب از کدام کوی شروع و از جانب چه حمایتی صورت گرفته است دستور داد در هر جا که يك قزلباش مهلاکت رسیده بود احدی را زنده باقی نگذارند مقرر ساعت نه بامداد بود که سیاهیان ایران شروع به اجرای فرمان نادر کردند و محشری در شهر برپا ساختند پس از آنکه همه خیابانها از وجود طاعیان پاک گردیدند و محشران ایرانی به خانه ها و دکانها حمله کردند و ساکنین آنها را از دم تبع گذرآیدند و آنچه قیمتی بود بتاراج بردند و بازار صرافان و حواریان و راسته بازار را کاملاً خراب کردند و ساختمان های شماری را با نهدم و با ضعه حریق ساختند و همه را بخون خود آغشته ساختند .

ضمن این کشتار و انهدام موحش نادر در حالیکه شمشیر از نیام کشیده بود در مسجد کشتار را تماشا میکرد و پس از آنکه چند ساعت بدیموال حواری و ناراج و انهدام ادامه داشت محمدشاه نظام الملک و قمرالدین حن را بشه عن برد نادر فرستاد و تفاسای عفو و بخشش نمود و در پس از آنکه مستعدتیب آن دو را استماع نمود حاجی فولادخان نیز و او را شمرر احضار کرد و به او دستور داد که باتفاق عده از ارنستقحی ها در حین کشتار پردازد و از قتل و کشتار و انهدام بیشتر جاوگیری نماید . آن دستور بیدرنگ بهورد اجرا گذاشته شد هرسانه که در حین کشتار برسیه میدان خود مسلح بود عبدالله کریم اطاعت فوری بر دستور در جموحه چپیز ، آشوب یکی از شگفتی های حین

میداند. باری قتل عام در ساعت سه بعد از ظهر پس از شش ساعت موقوف  
گردید و نادر به سپاهیان خویش دستور داد که اسیران را پخانواده‌های  
خود باز گردانند.

عده کسانی که معصوم یا گناهکار در این هنگامه بهلاکت رسیدند  
بدرستی معلوم نیست و برخی این تلفات را به ۸۰۰۰ تن و بعضی دیگر  
به رقم اغراق آمیز ۴۰۰۰۰۰ تن تخمین میزنند. سرکار (۱) بر آنست  
که نظر به محدود بودن محل قتل عام و مدت کوتاه آن عده‌ای که از  
ده بیع گذشتند نباید از ۲۰۰۰۰ تن متجاوز باشد ولی عده زیاد دیگر  
مخصوصاً زنانی را که خودکشی کردند باید بر این عده افزود.

پس از نادر عده‌ای از قوای خود را بفرماندهی عظیم‌الله خان و فولاد  
خن برای دستگیری سید بیازخان و شاه نواز خان و پیروان آنان که  
چنانکه گذشت پس از حمله به اصطبل فیلان در خارج شهر موضع گرفته  
بودند مأمور ساخت مهر دو فرمانده همدی مورد حمله قرار گرفت و  
هر دو دستگیر گردیدند عصر همان روز مهاجمت رسیدند بنا بر قول  
میرزا زمان نادر بر صد اهالی سرای روح‌شاه خور و محرابی تندر نیز که  
عده‌ای سرمازان ایرانی را بهلاکت رسانیده بودند صادرت با اقدامات  
تمیمی نمود

پس از استقرار آرامش در شهر مدر حاحی فولاد خن را بمقام  
کنوای دهی تعیین کرد. چند روز پس از این حمله حاکم ده و هم او در  
دست کشتگان و نادر سرانجام بمضرب رعیت بهداشت عمومی که کنیز  
دستور داد که همه حسد در جمع آری و سر و زور بر حسد

و هیزمی که از خانه‌های منهدم بدست آمده بود آتشی عظیم برافروخت  
و اجساد را از هر فرقه و مذهب که بودند در آن سوزانید و چند هزار  
لاشه دیگر را برود ریخت .

پس از اطفاء آتش این طغیان نادر شروع به جمع آوری غنائم  
جنگ و پول و جواهرات نمود . نخست تمام دارائی خان دوران و مظفر  
خان را تصاحب کرد و یکدسته نیرومند از قزلباشها را نیز مأمور جمع  
آوری ثروت و گنجینه های سعادت خان کرد و سپس بریاست طهماسب  
خان جلایر کمیسیونئی برای تعیین سهم غرامت بازرگانان و اشراف و طبقات  
دیگر شهر تشکیل داد .

در تمام این مدت عده ای از سپاهیان ایران شهر را محاصره نموده  
و از خروج اهالی جلوگیری میکردند گذشته از این همه خزاین و مخازن  
نیز تحت مراقبت شدید نگهبانان ایرانی قرار داشت .

حوادث موحش دهلی در سرتاسر هندوستان رعب عجیبی افکند  
بعد از لشکرکشی تیمور به هندوستان این کشور چنین کشتاری بیچشم  
ندیده بود بطوریکه ( سرپرسی سایکس ) خاطر نشان میکند هنوز هم  
هندوستان این کشتار موحش را از یاد نبرده است چنانکه در بازار دهلی  
بر قتل های موحش نام « قتل های نادرشاهی » نهاده اند . ( پیشوای باحی  
رائو ) که قبلاً موقع نزدیک شدن ایرانیان از کمک به محمدشاه سر از زده  
بود هنگامی که از سرانجام نبرد ( کرنال ) و اشغال و چپاول دهلی آگاه  
شد سخت مضطرب گردید و با کلیه دشمنان خود در هندوستان مرکزی  
حنگ را متارکه نمود و به فرماندهان نیروی خود چنین گفت اکنون  
در هندوستان ما با دشمن بیش نداریم ما بر این به ( شیمناجی آ . ا . )

( Chimnaji Appa ) هم که در منطقه کنکان بفرماندهی قوای مراठी مشغول حملات سختی به پرتقالیها بود فرمان داد حمله را بیدرنگ موقوف سازد و برای پایداری در مقابل سپاهیان ایران به وی پیوندد انکن شیمناجی آبا از بکار بستن این دستور خود داری نمود و تا اینکه کلیه استحكامات پرتقالیها را بتصرف در نیاورد نبر در ا خاتمه نداد و در این اثنا نادر دهلی را ترك گفت و بسوی ایران بازگشت .

در تاریخ شانزدهم ذی الحجه ( ۲۷ مارس ) نادر بوسیله چاپار فرمانی به ایران فرستاد و بشکرانه فتح هندوستان کلیه استانهای ایران را برای مدت سه سال از پرداخت خراج معاف ساخت و در عین حال به افسران و فرماندهان ارتش خود پاداش و خلعت های شایسته بخشید و نه تنها حقوق عقب افتاده سربازان را پرداخت بلکه آنرا بدریافت مساعده و بخشش دلشاد ساخت و نیز بکامه ملتزمین رکاب خود و خدمتگزاران نسبت مقام آنان از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه انعام داد .

در همان موقعی که مردم دهلی بمردگان خود بگریستند و شهر غرق در سوگواری بود ، نادر یکی از دختران یزدان بخش را برای نصرانه پسرش حواستگاری کرد سرحان ، الگولم ، ماتکا ، مسامع ارانسی تولید میکند که بنا بر شریعت و سن معلول خانواده غروس از نصرانه تهاص ، کردد که تاهفت پشت احدات خود را مهری کند و چون نصرانه نزد پدر آمد و جریان را حکایت کرد ، در به او گفت : « آبا ، گو که پسر شمشیر ، و بوه شمشیر ، در توجه شمشیر هستی او ، به عزت عوس عزت پشت با هفتاد پشت احدات خود در شمشیر و تر می سن ، در سوس در تاریخ ۲۷ ذی الحجه ، شاور و - لای - بر تبریز - آبر - در در ۱۸۰۰

داد که به این مناسبت تمام شهر چراغانی شود و در همه جا بساط عیش و طرب گسترده گردد.

کار جمع آوری و تعیین دارائی و محاسبه خراج مردم دهلی مدتی بطول انجامید. مأمورین کوتوال هند باتفاق لسقچی های ایرانی خانه بخانه را بازرسی میکردند و از هر صاحبخانه میزان دارائی و درآمد وی را استفسار میکردند و برای هر کس بفرخور دارائی او باجی تعیین می نمودند.

میزان خراج ثروتمندان تقریباً تا پنجاه درصد میزان دارائی آنان تعیین میشد. نادر دستور اکید داده بود که در موقع اجرای این عمل از هر گونه خشونت و بد رفتاری با مردم خود داری شود.

هنگامی که میزان بدهی همه اهالی معلوم شد و مقرر گردید که دهلی مجموعاً دو کروڑ خراج پردازد نظام الملك و سر بلندخان و سه تن دیگر از اشراف مأمور جمع آوری وجوه گردیدند و برای این منظور دهلی به پنج بخش تقسیم شد و هر یک از اشراف متصدی جمع آوری وجوه در یکی از بخشها شدند. در صورتیکه سر بلندخان حتی المقدور با رأفت و مهربانی این وظیفه دشوار را انجام میداد سایر مأموران هندی راه خشونت پیش گرفتند بطوریکه بسیاری از خانواده ها بخاک سیاه نشستند و برخی از مردم که از تحویل دارائی خود سر باز میزدند شکنجه های سخت دیدند جمع وجوه و جواهرات و سایر اشیاء گران قیمتی که بدین طریق خزانة نادر انتقال یافت اقلاً بالغ بر ۷۰ کروڑ ( ۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰ روپیه ) میگردد و بقول یکی از مورخان ثروتی که طی ۳۴۸ سال اندوخته شده بود در ظرف يك لحظه دست بدست گردید. از جملة اجناس ناپیسی که

تقدیم نادر گردید تخت طاوس است که دو کرور جواهر صرف ترصیع آن شده بود و از میان جواهرات الماس معروف کوه نور بیش از غنایم دیگر توجه نادر را بخود جلب نمود.

روز سوم صفر ۱۱۵۲ هجری نادر مجلس شاهانه پر ابهتی آراست و محمدشاه و سایر رجال و اعیان هندوستان را به آن مجلس دعوت نمود و دست خود تاج سلطنت هندوستان را بار دیگر بر سر محمدشاه گذاشت و شمشیر مرصعی بکمر او بست و چنانکه رسم سلاطین هند بود شانه های او را با نشانهای جواهر نشان آراست و کلاه سران و رجال هندوستان را نیز بدریافت خلعت و هدایای گران بها بخشود ساخت و محمد شاه پسر این همه الطاف نادری و باز یافتن تاج و تخت هندوستان از نادر استعداء کرد که کلیه مناطق واقع در آنطرف آب (اتک) را (از دریای سند، از حد کشمیر و تبت تا جایی که آب دریای نامبرده بدریای هند میریزد) باضمام ولایات تته و بنادر و دژهای تابع آنها برسم پیشکش پذیرد و چون اکثر نواحی سمت شمالی و غربی آب اتک مانند غزنین و کابل همیشه جزو منطقه خراسان بود نادر نیز این نواصرا پذیرفت و آن نواحی را ملحق بایران ساخت سپس امراء و اعیان هندوستان را بخندم گزاری و فرمانبرداری از محمد شاه تشویق و ترغیب نمود و امپراتور هند در عنایان خود کاملاً مستظهر ساخت و تأیید کرد در هر موقع که لازم میتواند در ظرف چهل روز خود را ز قندهار دور سازند و در هر روز در بند نادر به محمد شاه اندرز داد که دست که ۱۰۰۰۰۰۰۰ سوار نامه همرازه در خدمت داشته باشد در هزارت زرگت اسیر و راجه و آه را از گداهان نوی مستقل هموع دارد و آنگاه نرهن نادر را دیگر سکه رحمت که



تا آترمان بنام نادر بود بنام محمدشاه رایج گردید و بدین طریق محمد شاه مجدداً بر اورنگ شاهی هندوستان قرار گرفت لکن قوایش متلاشی گردیده و فرماندهان معروف و هراسان تن از سربازانش بهلاکت رسیده و جواهرانش از میان رفته و خزانه اش تهی گردیده و حیثیتش لطمه بررگت یافته بود .

پس از فراغت از این امور ، نادر تصمیم گرفت که سوی ایران حرکت کند . نادر قبل از ترك دهلی عده ای از نجاران و کشتی سازان را مکمل و بلخ روانه ساخت تا برای لشکرکشی بترکستان کشتی های بزرگ بسازند و بپس عده کثیری معمار و سنگ تراش و جواهر ساز همراه خود بایران آورد تا در آنجا شهری بطیر دهلی برپا کنند و بپس عده ای از دانشمندان و بزرگان هند را در الترام رکاب خود بایران آورد که از آن جمله باید علوی خان حکیم باشی را نام برد که سمت حکیم باشی مخصوص نادر منصوب گردید و حواجه عبدالکریم بن عمیت محمود کشمیر که بعداً بیان واقع مرشته تحریر کشید

يك كاروان بررگ فاطر و شتر و فیل برای حمل و نقل این گنجینه فراوان آماده گردید و در تاریخ هفتم صفر چور مدارک سفر از هر حیث تکمیل گردید نادر بريك اسب عراقی سوار شد و از حیابانهای دهلی سوی دروازه کابل عبور کرد نادر بر سر کلاه قرمز مرصعی داشت و شال کشمیری سفید بگردن آویخته و عرق در شادی و افتخار بود و برای مردمی که در مسیر او امیران احساسات میکردند با دو دست مشت های رویه به بخت چور نادر ساع شایمان رسید تا روز بعد در آنجا بوقف نمود و سپس مسافرت صوڈی مطرف ایران آغاز کرد

# فصل پانزدهم

## بازگشت نادر از هندوستان



نادر از انهای (شایمار) از عمان راهی که به هندوستان لشکر کشیده بود بطرف سرهند پیش راند کاروان بمانه نشدی به و عمده بیکران برای راهرنان و روستائیان عرض راه هدف خوبی بود و نادر از عقبدار ارتش ایران چند بار مورد حمله فرارگروت و قریب هزار دام با بارهای خود نتاراج رفتند بطوریکه آتش حشم شاهنشاه ایران بر او رخت و دستور داد که طایران واقع و جمع شوند و بدستریق عدده کنیری از راهرنان بهلاکت رسیدند

گذشته از این شد گرمی هوا بحدی بود که سران و علمه در رکاب نادر ریج فراوان بردند و نادر مراستند از شدت گرمی و رسیدن به دامنه کوهستان چون به سرهند رسید راه را منحرف ساختند و سوی رودخانه چمناب روی آوردند تا آنجا که اگر جراف راه آن بود که منطقه واقع بین سرهند و آهورده که در شالی شالی و سر - و آسیب دیده بود و حرارت کفی روی سده در آن عین بود - حیوانات داشت

پس از حرکت از دهان در چمناب در سر شالی رسیدند

را با اتفاق عبدالباقی خان به لاهور فرستاد تا از این شهر يك كروز روپيه خراج جمع آوری کنند. بعضی اینکه زکریا خان از این فرمان اطلاع یافت بجمع آوری پول پرداخت و مبلغ هنگفتی خیلی بیش از يك كروز روپيه گرد آورد و آنرا در نقطه‌ای واقع در شمال خاوری لاهور تقدیم نادر کرد و سپس زکریا خان نادر را تا رود جهناب بدرقه نمود.

روز بیست و هفتم صفر سپاهیان نادر به رودخانه جهناب رسیدند و با استحمام در آب آن رود توانستند شدت حرارت خود را تخفیف بخشند. بیشتر ریح آنان ناشی از لباسهای ضخیم بود و شدت گرما عده کثیری از آنان را از پستی در آورد.

بارانهای سیل آسا در شمال رودخانه جهناب تولید طغیان شدیدی در این رود نموده بود و بنابراین باکشتی و قایق پلی بر روی رودخانه بسته شد و سپاهیان ایران از روی آن شروع به عبور کردند لکن چون نیمی از قوای ایران خود را بکراانه دیگر رسانیدند پل تاب مقاومت در مقابل سنگینی نیرو و بینه را نیاورده از هم گسیخت و متجاوز از دو هزار تن از سربازان ایران در میان امواج خروشان غرق گردیدند و روز بعد آب پل را بکلی برد و بفرمان نادر از اطراف شروع بجمع آوری کشتی گردید و قوای ایران بتدریج از رودخانه عبور نمودند لکن بر اثر نقصان کشتی عبور بقیه قوای ایران در حدود چهل روز بطول انجامید و در روز هفتم ربیع الثانی پایان یافت.

چون نادر میدانست که سپاهیان در دهلی غنائم فراوانی بدست آورده بودند دستور داد قبل از عبور آنان از رود دقیقاً بازجویی شوند و ناگزیر گردند که جز مقدار محدود و معینی بقیه اشیاء خود را تحویل



۱. تخت طاوس  
۲. یکی از تخت های  
دیگری که نادر از  
هندوستان آورد.  
۱ معمار صحنه ۳۰۰

دهند عده‌ای از سربازان دستور نادر را بکار بستند و پاداش گرفتند لکن بعضی دیگر اموال قیمتی خود را در زیر خاک پنهان ساختند بامید اینکه روزی بار دیگر آنرا بازیابند و جمعی دیگر چنان بر آشفتند که پول و جواهر خود را به رودخانه ریختند.

نادر قبل از نرك کرانه باختری رود جهناب اسیران هندی را مستخلص ساخت و به زکریا خان دستور داد که به آنان در بازگشت شهرهای خود مساعدت لازم نماید و سپس زکریا خان را برای بازگشت به لاهور مرخص ساخت.

ظاهراً در همین اوان بود که نادر به محمدتقی خان بیکریگی فارس دستور داد که از راه دریا قوای کمکی به سند آورد و این دستور در اواخر پائیز به محمدتقی خان رسید که چگونگی اجرای آن بعداً از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

قوای نادری در زیر باران سیز آسا از رود جهناب، طرف حسن آباد پیش را بدند و چون نادر به حسن آباد رسید سفیرانی بدربار عثمانی و روسیه فرستاد تا آنها را از فتح همدوستان آگاه سازد و در تاریخ بیستم رجب (چشمک‌ک‌ک چرخچی ناشی) سمبر کمر ایران در دربار عثمانی و (سردار بیک قرقلوتو بیچی ناشی) سمبر کمر ایران در سن پترزبورگ با هدایای گرانبها و چمدین فیل بطرف محل مأموریت خویش روان گشتند.

در اواخر ماه رجب ۱۱۵۲ هجری (نوامبر ۱۱۳۵ میلادی) در از خراسان خبری یافت می‌بسی بر اینکه اینبارس خون وادی خوارزم از لشکر کشی نادر بهمدوسس خبر یافته و میدان را خالی تصور کرده و عده زیادی اوزت و ترک و راه برده و قصد حمله به حرسان را دارد این

خبر نادر را مصمم به حمله ترکستان ساخت

پس از ترك حسن آباد نادر از سمت باختر بطرف رود سند روی آورد و در عرض راه با مقاومت و شیخوئیهای طوایف بوسف زای که مردمی ساحشور و دایر بودند مواجه گردید و پس از آنکه با آنان بجنگهای خزینه پرداخت چون مشاهده کرد که ادامه جنگ ممکن است او را قبل از رسیدن فصل زمستان و انسداد جاده ها از رسیدن به حدود کابل بازدارد ناگزیر با آنها از درسائزش در آمد و وعده کثیری از آنان را در ارتش خود استخدام نمود پس از عبور از رود سند نادر راه پیشاور را پیش گرفت و سپس از معبر خیبر و جلال آباد بسوی کابل روی آورد و در تاریخ اول رمضان به آن شهر رسید و کلیه سران و رجال و سرکردگان افغانه به پیشواز شتافته و مراسم احترام بجای آوردند و متجاوز از ۴۰۰۰۰ تن افغانی از پیشاور و کابل و هزاره و نواحی دیگر داخل در ارتش وی شدند و به هرات اعزام گردیدند و در انتظار ورود او باقی ماندند .

چندی پیشتر نادر به میان نور محمد خدایارخان فرماندار نیرومند سند فرمان داده بود که برای ملاقات وی به کابل آید و شرط خدمت بجای آورد لکن وی بتصور اینکه نادر بر اثر عدم مسافت و خستگی سربازان خویش به رنج تأدیب وی تن درخواهد داد فرمان نادر را ندیده گرفت و از رفتن کابل سرباز زد غافل از اینکه یکی از مشخصات مهم خوی نادر اصرار عجیب وی در نگاهداری نفوذ و قدرت خویش و کیفر دادن به طاعیان بود در جمعیت اگرچه بحیوچه زمستان بود و سردی سخت هرگونه عیبات نظامی را دشوار و شاید هم غیر میسر میساخت لهذا نادر در ریح هشتم ماه رمضان برای سرکومی خدایارخان از کابل

حرکت کرد و برای آنکه فیلان مانع سرعت حرکت وی نگردند آنها را از راه فندهار و هرات بطرف ایران گسیل داشت .

در باره اسکه نادر از چه راهی خود را بخرم دره رسانید اطلاعات مبسوطی در دست نیست فعلاً مسلم است که پانزده میل در سمت جنوب سوی زاآباد پیشرفت کرد و در آنجا ممکن است طرف جنوب خاوری روی آورده و از بالای خرم دره عبور کرده باشد همچنین ممکن است از زاهد آباد بطرف کهنه هزاره در جنوب که از کاب سه منزل فاصله دارد روان شده باشد از کهنه هزاره حاذق از سمت خاور طرف هزار درخت نزدیک سرسره رود حرم ممتد است . از این در راه جاده اخیر در زمستان دمواتر است و احتمال قوی میرود که نادر این راه را اختیار کرده باشد باری راه پیمائی در آن مناطق دشوار کار آسانی نبود مگر این عدد کثیری از باقیمانده فوای نادر از شدت سرما جان سپردند و قوای ایران را نیز و عماله بسیار بیست و دو هزاره جمود سه عمود از رودخانه خرم گردیدند و آنچه در آنجا بود حیوانات و درختان در آب غرق گردید که میبوان گفت تقریباً یک چهارم است . در نزد دست رشت

سراحدیم سر روز اول شوال ۱۰۵۳ هجری ۱ روز اول به ۱۰۵۳ /  
نرس نادر از سره های دستور رود حیره که آنرا دره سیبوس نامند  
دیدند بطرف دشمنهای سرسبز سرار بر شد . در سر در آن روز در شش روز  
هوای گرم غرق در هسرت گردید . مکن این جو در آن دوری پدید زبرد  
حوادث و مصائب سر بازان سه چشمور زن حضور : در سرسبز و پیر  
دره های دستور دیگری در شش روز در آنجا بود که در سر در  
حی در سر راه در دژهای مسجدها حرد در سر و در

شدید پرداخته و در چند نقطه بستونهای نیروی ایران حملات سخت بردند  
نادر نسبت باین طوایف سرکش رفتار بسیار خشنی پیش گرفت و گاه از  
اوقات همه آنانرا از دم تیغ میگذرانید.

بطوریکه گذشت عده زیادی از دامهای حامل بنه در رود خرم  
غرق و بسیاری دیگر بر اثر نقصان علیق تلف شدند و در نتیجه وسائل  
حمل و نقل بسیار نایاب شده بود و در سمت جنوب نیز طوایف مختلف  
بدستور خدایارخان تاجائی که ممکن بود غله خودرا پنهان ساخته و  
بقیه راسوزانیده بودند و بهمین جهت قسمتی از نیروی ایران باکناف اعزام  
شده و مأمور جمع آوری خواربار گردیدند.

باری نادر در تاریخ پنجم شوال وارد دیره اسمعیل خان گردید و از  
آنجا قسمت اعظم نیروی خودرا سوار کشتی نموده و از راه رود بطرف  
دیره غازیخان روی آورد و در تاریخ پانزدهم شوال به آنجا رسید و بار دیگر  
پیامی به خدایارخان فرستاد و او را دعوت به اطاعت نمود لکن آنمرد  
سرکش باز هم پا از طریق سرکشی بیرون نهاد.

پس از آنکه نادر کلیه طوایف مناطق مجاور را تحت انقیاد در آورد  
بار دیگر بطرف جنوب پیش راند و در تاریخ چهاردهم ذی الحجه به (لارکاند)  
رسید و در آنجا اطلاع یافت که خدایارخان بطرف (کجرات) فرار کرده  
است و بهمین جهت نادر بنه خودرا در (لارکاند) گذاشت و به تعقیب خدایار  
خان پرداخت و چون به شهاد پور رسید مشاهده کرد که خدایارخان  
عدایای زیاد با عریضدای دایر بردر خواست عفو تقدیم نموده ولی خود به دز  
ستحکم (عمر کوت) واقع در بینان بی آب و علفی پناه برده و در آنجا  
سخت سنگر بندی کرده است



نادر در تاریخ بیست و هشتم ذی الحجه از شهداد پور حرکت کرد و با سرعت بسیار سی فرسخ راه دشواریابان را پیمود و فردای آنروز به عمر کوت رسید بمحض رسیدن نادر خدایارخان سراسیمه شد و گنجینه‌های خود را طعمه حریق ساخت و آماده برای فرار گردید لکن کار از کار گذشته بود و بنابراین حاضر به تسلیم شد مشروط بر اینکه به وی و خانواده اش امان داده شود نادر از آنجاییکه قوایش فاقد آب و خواربار بودند این پیشنهاد را پذیرفت .

راجع به ملاقاتی که بین نادر و خدایارخان روی داد و چگونگی تحویل گنجینه و جواهر خدایارخان به نادر داستانهای مختلفی در تاریخ ضبط است . بنا بقول عبدالکریم مقداری از جواهر و اشیاء بهادر سلطان صفویه در میان اموال خدایارخان کشف گردید و بر اثر بازرسی معلوم شد که افغانه غلجانی قندهار هنگامیکه بدست نادر تارو ماگردیدند غنائمی را که از ایران ربوده بودند با کتاف پراکنده کرده و مقداری از آنرا خدایارخان خریده بود ارزش طلا و جواهر و مروارید هائی که خدایارخان تحویل نادر داد بالغ بر یک کرور روپیه میگردد .

نادر پس از چند روز اقامت در ( عمر کوت ) خدا یارخان را زنجیر کرد و با خود به لارکاند سرد و پنج روز پس از ورود به این شهر مراسم عید نوروز را با جلال و شکوه هر چه تمام تر آجا برپا کرد .

ظاهراً در این اوان بود که زکریا خان بنا بفرمان نادر به لارکاند آمد و مورد عنایات شاهانه نادر قرار گرفت .

از آنجاییکه خدایارخان پس از تسلیم برابر رفتار یک خویش موجد است رضایت نادر را فراهم ساخت پادشاه ایران او را عفو نمود و حکوهت فسنی

از ولایت سند را که تقریباً بالغ بر يك سوم حوزه فرمانروائی پيشين او بود  
 بارديگر بوي اعطاء کرد و او را بدریافت اقب شاه قلی مفتخر ساخت در عوض  
 خداير خن متعهد گردید که سالی ده لك روپيه و دوهزار تن سوار بفرماندهی  
 یکی از پسرانش برای نادر بفرستد و آنگاه نادر بقیه اراضی خدايار خان را  
 تقسیم کرد و يك قسمت از سند را که متصل ببلوچستان بود به محبت خان  
 حاکم بلوچستان عنایت نمود و شکارپور را با بعضی از مواضع ولایت سند که  
 در جانب آيای رود سند واقع بود به صادق خان ارزانی داشت .

هنگامیکه نادر در ( لارکاند ) اقامت داشت سفیر کبیری از جانب  
 محمدشاه با هدایای گرانبها و نامه ای دائر بر خدمتگزاری بحضور او رسید  
 نادر به این ناهمه جواب شایسته ای داد و چند اسب اصیل با بیست شتر حامل  
 خربوزه های باغ برای او ارسال داشت آنگاه بارديگر زکریا خان و پسرش  
 حیات خان را بوفداری و خدمت توفیحه نمود و آنانرا مرخص کرد .  
 بعد از این عملیات نادر به بسرش ( که در آن هنگام مقیم تهران بود )  
 دستور داد که بسوی هرات حرکت کند و آنگاه در تاریخ ۱۳ محرم ۱۱۵۳  
 با دوتن از پسران خدايار خان که بمنوان گروگان در انزام رکاب بوی در آمده  
 و دنه از لارکاند بسوی نادر آباد روی آورد و در تاریخ هفتم صفر در سن  
 در سال قمری بعد از مدتی که به هندوستان اشگر کشیده بود وارد نادر آباد شد



# فصل شانزدهم

لشکر کشی رضاقلی میرزا به ترکستان

آخرین نبردهای ابراهیم خان

در حالی که نادره شغوز لشکر کشی به افغانستان و هندوستان بود حوادی مهمی در خراسان و ترکستان و آذربایجان و منطفه خایج فارس روی میداد چنانکه قبلاً گذشت نادرانندگی قبر از جگذاری در سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) رضاقلی میرزا پسر ارشد خود را بحکومت خراسان منصوب ساخت و باو فرمان داد که بسوی (اندخود) لشکر کشد و علی مردان خان افشار فرماندار متهمرد آنرا چنانکه باید گوشمال دهد در بهار این سال رضاقلی میرزا راه مشهد را پیش گرفت لکن سوی (اندخود) بیش نراند و مدت دو ازمده ماه حمله بر (اندخود) را بتعویق انداخت زیرا سپاهیان وی آماده برای کروزار نبودند. درین هنگام در مسووری دریافت کرد مبنی بر اینکه از (اندخود) بطرف ایخ روی آورد زیر ابوالحسن خن حاکم باغ نیز علمه ضعیف برافراشته بود. طهماسب خان جلایر نیز که بمناسبت حوی رضاقلی میرزا در آن هنگام هفده سال بیست نداشت آمد و روزی درسی عمده بت جنگی گریز کرده بود. همراه رضاقلی میرزا بطرف مشهد حرکت کرد و در آن روز چنانکه در دیگر از سیاهیان هرات هم نفوای رضاقلی میرزا پیوسته.

هنگامی که رضاقلی میرزا وارد (اندخود) گردید، سیدی ...

افشار از علی مرادخان فرماندار آن شهر روی بر تافتند با اینهمه آن مرد سرکش در حدود شش هفته بمقاومت پرداخت تا اینکه ناگزیر به تسلیم گردید و به هرات اعزام و در آنجا اعدام شد. آنکاه رضاقلی میرزا با سرعت بسیار بطرف بلخ پیش راند و در تاریخ سوم و بیع الاول ۱۱۵۰ هجری (اول ژوئیه ۱۷۳۷) بحومه آن شهر رسید ابو الحسن فرماندار بلخ که از اخلاف چنگیز خان بود عزم داشت که تسلیم گردد لکن یکی از سرکردگان ازبک بنام ( سعیدخان ) وی را به ایستادگی تحریک کرد. پس از نبرد کوتاه و شدیدى ساحشوران ایران قوای ازبک را شکست سختی دادند و عده بیشماری از آنانرا بچاک هلاکت افکندند و داخل استحکامات شهر شدند ابو الحسن خان بعد از پایداری مختصری تسلیم گردید و رضاقلی میرزا وی را با دیگر مردان بزرگ بلخ بقندهار نزد نادرفرستاد و سپس شاه قلی بیگ قاجار فر مانده پادگان مرو را به تعقیب سعیدخان و قوای وی فرستاد. شاه قلی بیگ بانبروی دشمن تماس حاصل نموده و بر ازبکها تلفات سنگین وارد ساخته و سپس بار دیگر بتعقیب آنان پرداخت و نظریه اینکه ممکن بود سران دیگر ازبک به سعیدخان پیوندند چندین هزار سرباز مامور تقویت قوای شاه قلی بیگ گردیدند و سعیدخان ناگزیر به منطقه قندوز گریخت و در آنجا برای اغفال شاه قلی بیگ کوشش بسیار نمود و سرانجام متواری گردید و قوای ایران ناگزیر به باغ باز گشتند.

در همان اثنا رضاقلی میرزا به دانیال بیگ رئیس قبیله ( کنگرات ) دستور داد که تسایه شود لکن چون وی پاسخ مبهمی داد شاهزاده ایرانی در تردید ماند که چه تصمیمی اتخاذ کند و ناگزیر از طهماسب خان مشورت کرد و او رأی به اقدامات شدید داد و گفت: «ظفر مستلزم حمله و لشکر کشی

است « رضاقلی میرزا این قول را بکار بست و با عده‌ای از قوای خود ولی بدون توپخانه باتفاق طهماسب‌خان بسوی رود آمویه روی آورد و پس از عبور از این رود مدت چهل و هشت ساعت با دانیال بیگ نبرد شدیدی کرد و او را وادار به تسلیم نمود .

با آنکه رضاقلی میرزا از جانب پدر هیچ دستوری نداشت که در آن سوی رود آمویه بعصایات جنگی پردازد بطرف قرشی لشکر کشید و به این دستور فرستاد که توپخانه اسرا برای وی بمنطقه قرشی بفرستند . محمد رحیم بیگ ( حکیم اتانایق ) که صدراعظم و راین ابوالفیض پدشاه بخارا بود از عصایات قوای ایران در منطقه رود آمویه و قصد حمله آنان بر قرشی آگاه گردید و قوای عظیمی گرد آورد و موفق شد بانیروی خویش زودتر از رضاقلی میرزا بقرشی برسد .

پس از ورود سپاهیان ایرانی در خارج شهر نبرد خونینی در گرفت و طی آن به از بکها تلفات سنگینی وارد آمد و بسیاری از سران آنان بهلاکت رسیدند و حکیم اتانایق ناگزیر پیاپی به بخارا فرستاد مشعر بر اینکه هر گاه بیدرنگ قوای امدادی نرسد شهر سقوط خواهد کرد . ابوالفیض از طوایف هندوچان و سمرقند و خجند و تاشکند و نواحی دیگر اسبها داد نمود و چون بدین طریق قوای نیرومند بدست آورد ، وانست در پیرامون قرشی داخل خطوط سپاهیان ایران گردد و اندکی بعد نیز داخل شهر قرشی شود چنانکه روز پس از آن ارتش بخارا نبرد را آغاز کرد .

رضاقلی میرزا چون مشاهده کرد که سپاهیان دستخوش وحسب نبرد داده اند با فرمودند هر قوتی خود مجانی ترتیب داد و طی آن خبر نف « این عده که نبرد دشمن کثیری دور از شهر و احتیاج است .

که به بلخ باز گردیم اما طهماسب خان در پاسخ خاطر نشان ساخت که هر گاه عقب نشینی اختیار کنند از بک ها به مقیبات آنان خواهند پرداخت و تلفات سنگین برایشان وارد خواهند ساخت واضافه کرد که هر گاه نادر اینجا بود بدون توجه به تفوق دشمن بجهت می پرداخت . رضاقلی میرزا بمحض اینکه توپخانه خود را دریافت داشت بناه رأی طهماسب خان حمله را آغاز کرد لکن فرماندهی کل عملیات با طهماسب خان بود زیرا نادر مقرر داشته بود که در مسائل نظامی طهماسب خان مسئولیت را بعهده بگیرد . نبرد نخست بنفع ازبک ها تمام شد لکن ایرانیان با وجود عقب نشینی روحیه خویش را نباختند بطوریکه چون سرانجام توپها داخل صحنه کارزار شدند و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساختند ورق بکلی برگشت . آدینه بیگ فرمانده طوایف آق یلان و قوای خجند و تاشکند وعده کثیری دیگر از سران نیروی دشمن بهلاکت رسیدند و ارتش ازبک ناگزیر گردید بقرشی عقب نشینی نماید و تحت محاصره شدید در آید .

رضاقلی میرزا پس از آنکه عده کافی مأمور حفظ محاصره قرشی نمود بطرف (شالدوک) دژ مجاور روی آورد و آنرا نیز پس از یک ماه محاصره گشود و بعد از تصرف شلدوک رضاقلی میرزا به قرشی بازگشت و نبرد را برای اشغال آن شهر شدیدتر کرد . در این اثنا بود که نادر از عملیات برضد لموایف کنکرات و حمله بر قرشی و شلدوک آگاه گردید و از آنجا که میدانست نرکستان از دوره چنگیز خان و تیمور مرکز رشد و تربیت مردان جنگی و سلاحشور بوده است بیم آن داشت دستجات و طوایف مختلف ازبک بهم بیوندند و قبل از رسیدن وی بمنطقه رود آمویه کار نیروی قلیل پسرش را سازند . بنابراین نامه اعتراض آمیزی به رضاقلی میرزا نگاشت و بوی

دستور داد که به بلخ باز گردد و در آنجا منتظر دستوری باشد و به طهماسب خان نیز نامه‌ای بدین مضمون نگاشت .

« ای پیرفروت ! بتو دستور دادم که پس از تصرف بلخ در همدانجا بمانی . . اما تو بعوض اجرای دستور من دستخوش افکار جهانگشائی خود شدی و پسر محبوب من رضاقلی میرزا را نیز که از کودکی همواره احتیاط را دوست نداشته و به بیباکی مشهور است با افکار عبث فریفتی و بدین طریق خودت و پسر و ارتش پرورم را دچار خطر کردی . . . خدا کند که قوای ازبک و قزاق و قاموق و جغتای و روس بهم نیوندند و با عده نالچیز نیروی پیروز تو نبرد را آغاز نمایند . . اینک دستور میدهم که به محض دریافت این نامه بدون کمترین درنگ به قبه الاسلام ( بلخ ) بازگردی . در مقابل این بی احتیاطی دستور خواهم داد که سرت را از تن جدا کنند و بدر بارما که دنیا سر تعظیم در مقابل آن فرود آورده است بیاورند .

در عین حال در پیامی به ابوالفیض فرستاد و حاکمیت وی را بر بخارا برسمیت شناخت و به پسرش نیز فرمان داد که خنک را تا او مناز که نماید پیک‌هایی که حامل این پیامها بودند اتفاق موقعی بهر شیئی رسیدند که حکیم ادلیق دیگر هیچگونه امیدى به ادامه مقاومت نداشت و طبیعى است بهمان اندازه از دریافت نامه نادر غرق در هسرت گردید که رضایى میرزا و طهماسب خان متاثر و امید شدند و چون تصور میکرد که دستور ندر به پسرش باشی از شکست‌هئى است که خود ندر متحمل گردیده است و سائل حمله شدید به زلباشها را محض شروع و عیب نشینی آن آماد ساخت لکن طهماسب خان که چنین نقشه‌ای را پیش بینی کرده بود خود ندر سبب قوا حرکت کرد و به محض اینکه همه ازبکها آتاز شد و بادر همه .

حمله متقابل موفقیت آمیزی نمود که از بک‌ها ناگزیر تا دروازه‌های قرشی عقب نشستند و بدین طریق سپاهیان ایران بدون تلفات برود آمویه رسیدند ولی از سرمای سخت زمستان رنج بسیار بردند و پس از عبور از رود به ( بلخ ) رسیدند .

آنگاه رضاقلی میرزا و طهماسب خان بطرف قندوز روی آوردند زیرا فرماندار آن شهر بتحریرك سعیدخان سر کرده از بک علم طغیان بر- افرشته بود . فرماندار قندوز و سعیدخان بر اثر حملات شدید قوای ایران بهلاکت رسیدند و رضاقلی میرزا پس از تصفیه امور قندوز پیروی از روح سلحشور خویش بطرف بدخشان لشکر کشید لکن چون به ( کلاب ) رسید باردیگر فرمانی از نادر دریافت داشت که به او و طهماسب خان تأکید میکرد که دست از عملیات جنگی بردارند و به بلخ بازگردند و در آنجا منتظر دستورهای جدید باشند و ناگزیر سرتمکین فرود آوردند .

سال پیش که رضاقلی میرزا مشهد را بقصد اندخود و بلخ ترك گفت پسر عمویش عالی قلی خان پسر ارشد ابراهیم خان فرمانداری مشهد منصوب گردید . عالی قلی که تقریباً هم سن رضاقلی میرزا بود از حزم و احتیاط و دیر و مملکت داری بهره زیادی نداشت و بجای ایفاء وظایف خویش به نهو و لعب میپرداخت گذشته از این چون اکثر سر بازان خراسانی جزء قوای نادر و رضاقلی میرزا مشغول بیکار بودند در منطقه خراسان نیروی زیادی باقی نمانده بود بر حسب تصادف در این اوان محمد امین مهتریکی از فرماندهانی که در خدمت ایلیبرس خان خوارزم بود مسافرتی به مشهد نمود و عم از طبع عالی قلی خان و هم از ضعف پادگان خراسان آگاهی یافت و در ازگشت بخیوه مراتب را رسد، به ایلیبرس گزارش داد و او نیز تصمیم گرفت



توای کثیری را بسیج نموده و خراسان را تصرف کند بنا بر این ایابرس پس از بازگشت از بخارا بخیوه قوای پنج قلعه خوارزم را جمع نموده و از کلیه طوایف ترکمن نیز مدد خواست و پس از آنکه نیروی عظیمی که از ۱۰۰۰۰۰ تن تجاوز میکرد گرد آمد تصمیم گرفت خراسان را مسخر کند و نادورا در هندوستان شکست دهد و آن کشور را نیز بقلعه و فرمانروای خویش منضم سازد.

جاسوسانی که از خیوه آمدند رضاقلی میرزا را از مقاصد ایابرس آگاه ساختند لکن رضاقلی میرزا نخست در باور کردن این اخبار تردید داشت با اینهمه بزودی از خطری که خراسان را تهدید میکرد آگاه شد و همراه را بنادر اطلاع داد. نادر به جنس آگاه شدن از این موضوع به رضاقلی و طهماسب خان در بلخ دستور فرستاد که بیدرنک بوی پیوندند تا ترتیب دفاع از خراسان داده شود و نیز تصمیم گرفت که در بازگشت از هندوستان ایابرس را چنانکه باید گوشمال دهد.

رضاقلی میرزا و طهماسب خان از طریق قندوز و کابل حرکت کرده و در بهار سفلی بنادر ملحق گردیدند. شاهنشاه ایران پسرش را به بیت مهر و محبت پذیرفت لکن به طهماسب خان زیاده اعماء نکرد و آن فرمانده دایر مردم بیم آن داشت که سرش ارزن جدا شود نذر نمود او را در خون خواند و بطرز رزمنازش سخت اعتراض نمود لکن چون مشاهده کرد که طهماسب خان روحاً نادم و متأثر است او را بخشید.

آنگاه نادر رضاقلی میرزا را نسبت سلفی برین منصف کرد و در افتخار این حادثه مهم صیاه بزرگی تربیت داد و پس از آن در میان خاندان و نشان بخشید و پس از آن در میان خاندان و نشان بخشید و پس از آن در میان خاندان و نشان بخشید.

بستاد خود خواند و محرمانه بوی چنین اندرز داد :

« اکنون که به سلطنت ایران رسیده‌ای باید نگهبانان شاه طهماسب را که در شهر سبزوار محبوس است از میان کسانی که بتو ایمان دارند برگزینی و سایر مردم را از دسترسی باو ممنوع داری و در سرتاسر کشور هر جا که ما فرماندار و شهرداری تعیین کرده‌ایم باید نسبت بآنان بذل توجه و عطوفت نمائی و از هر گونه تغییر و یا انفصالی احترام‌جوئی و نسبت به صحرا نشینان نیز باید همواره مراقبت کامل بنمائی و هر گاه خدای ناکرده قوای ترکستان و عثمانی و اروپا بسوی ایران روی آورند باید با پیران و ریش سفیدان و سران طوایف و قبایل مختلف درباره طرز جنگ با آنها مشورت کنی ولی مواظب باش مرتکب این ابله‌ی نگردي که تا حل موضوع و اختلافی بوسیله صلح و سازش میسر باشد دست به اسلحه‌بری. دزدان و غارتگران و شیادان را نابود کن و نسبت به بازرگانان و کاروانهای بیگانه منتهای رأفت و مهربانی را معمول دار تا آوازه عدالت و جوانمردی و سخاوت تو در سرتاسر جهان پیچد. از اسراف و تبذیر بر حذر باش لکن هر گاه حادثه‌ای برای کشور روی داد به منظور دفع آن در استفاده از خزانه و تشویق سربازان تردیدی بخود راه نده . »

پس از آنکه نادر رفتار پسرش را بدین طریق تعیین کرد یادآور شد که ممکن است برای مدت شش ماه کمترین اثر و نشانه‌ای از وی بدست نیاید و آنگاه به رضاقلی میرزا دستور داد که بفرض حمله به ایلبرس بدفاع پردازد و گزارش عملیات خود را مسوئلاً بوی بدهد تا بتواند آن مرد گردن‌کش را برای سایر طغیان و رادزان درس عبرتی سازد .

رضاقلی میرزا سپس از پدر خود اجازه مرخصی گرفت و با سرعت هر

چه تمامتر بطرف هرات پیش راند و در آنجا ۶۰۰ تن سوار که مأمور بلخ بودند به وی ملحق گردیدند. رضاقلی میرزا پس از آنکه نامه‌ای به علیقلی خان در مشهد نگاشت و با و دستور داد که بوی ملحق گردد بطرف رود (تجن) رهسپار گردید تا تحقیق کند آیا خبری از حمله ایلبرس هست یا نه و چون جلوداران او پیشرفت عمده قوای ازبک را اعلام داشتند پس از مشورت با فرماندهان خود چنانکه قبلاً مقرر شده بود به ایبورد عقب نشینی کرد. چون ایلبرس به تجن رسید تصمیم گرفت قوای خود را بچند دسته تقسیم کند و در آن واحد به مشهد و چند نقطه دیگر حمله برد. اما در این اثناء بین قره‌قلپاها و ترکمن‌های آرال از یکطرف و طوایف تکه از جانب دیگر اختلافی روی داد که ایلبرس با زحمت فراوان برفع آن نائل آمد. در عین حال هنوز این اختلاف پایان نیافته بود که پیکی از خوارزم خبر آورد قزاقی از غیبت ایلبرس استفاده نموده است و قصد حمله به خوارزم را دارد این حوادث موجب آن گردید که ایلبرس فکر اشغال خراسان را از سر بکلی بدر کند و بخوارزم باز گردد. آنگاه رضاقلی میرزا به نادر گزارش داد که خطر حمله بر خراسان مرتفع گردید و خود نیز از ایبورد بطرف مشهد روی آورد.

قبل از آنکه یاد آور شویم رضاقلی میرزا در بقیه دوره نیات مساعدت چگونه از عهده انجام وظائف خویش برآمد لازم است نظری به حوادث شمال باختری ایران بیفکنیم و مشاهده نماییم که چگونه ابراهیم خان در آنجا بهلاکت رسید.

ابراهیم خان در شمال باختری ایران همان دغمی را داشت که رضاقلی میرزا پسر نادرش در شمال خاوری دارا بود. ابراهیم در ابراهیم خان

بمناسبت سن و آزمودگی خویش در قلمرو خود قوای نظامی را کاملاً در تحت بازرسی داشت .

در شمال باختری ایران خطر حمله عثمانیان با روسها وجود نداشت و از جانب گرجستان نیز هیچ وجه جای نگرانی نبود زیرا نادر آنرا کاملاً تحت انقیاد در آورده و صفی خان بوجاری فرماندار تفایس تیمور و سایر رجال معروف گرجی را دستگیر ساخته و آنرا بعنوان گروگان نزد شاه فرستاده بود . بنابراین تنها خطری که شمال باختری ایران را تهدید میکرد خطر از گیها بود و با آنکه بسیاری از سران آنان تسلیم شده بودند این مردم نلراحت از هر فرصت مناسبی استفاده نموده و به همسایگان ثروتمند خویش در جنوب خاوری و جنوب حمله می بردند .

چنانکه در ۱۱۴۹ هجری ( ۱۷۳۶ میلادی ) از گیها دست به حمله شدیدی زدند لکن قوای ایران و گرجستان با تفاق مهاجمین را عقب راندند در پائیزیا اوائل زمستان همان سال یکی از زنان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت . او یکی از دختران شاه سلطان حسین بود که پنجسال پیش بمقدار ابراهیم خان در آمد . ابراهیم خان به پدر محمد کاظم که یکی از دوستان نزدیکش بود دستور داد جسد زنش را بمشهد ببرد و او را در آنجا مدفون سازد . او این دستور را انجام داد و پسرش محمد کاظم را با خود به آذربایجان آورد و ابراهیم نسبت به وی مهربانی بسیار کرد و او را بر طبق درخواستش جزء یساؤلان خویش در آورد .

در همین زمستان ابراهیم خان بنا بقاضای نادر پسر ارشد خود علی قلی خان را بمشهد فرستاد و چنانکه قیلامت ذکر شدیم علی قلی خان به فرمانداری مشهد منصوب گردید اندکی بعد کتوان دختر تیمور نیز به مشهد گسیل

گردید و در آنجا با جلال و شکوه خاصی با علی تلی خان عروسی کرد. سال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷ میلادی) از لحاظ سیاسی سال آرامی بود. اینهمه سوانح زیادی روی داد که از جمله آنها باید مضمون طاعون و وحشی را یاد آورد که در نزدیکی گنجه بروز کرد و سرعت بسیار مناصق و سیم را فرا گرفت ابراهیم خان که سخت از ابتلاء به این مرض خانمانسوز هر اسناک بود رخت سفر به تفایس کشید ولی در حوالی شهر دریافت که آنجا نیز آلوده شده است و ناگزیر بطرف (ایروان) روی آورد لکن مرض بروی پیشی گرفته و قبلا وارد آن شهر شده بود محمد کاظم خان که همراه ابراهیم خان بود از نلفات طاعون در نخجوان که نزدیک آن اردوزده بودند داسنانهای وحشت زائی نقل می کند.

ابراهیم خان آنگاه با امید نجات از مرگ به تبریز بازگشت و محضر ورود به آنجا پدر محمد کاظم خان در گذشت ولی ظاهرا علت مرگ وی طاعون نبوده است. ابراهیم خان مدنی در تبریز باقی ماند لکن چون آثار مرض در شهر ظاهر شد بسرعت از آنجا خارج گردید (بنابقول محمد کاظم خان تنها در ظرف دو ماه ۴۷ تن بر اثر طاعون در تبریز بهلاکت رسیدند).

ابراهیم خان پس از آنکه مدتی در اردبیل بسربرد به تبریز که از آن مرض خانمانسوز رهائی یافته بود بازگشت ضاهر بازگشت ابراهیم خان به تبریز در حدود سال ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸ میلادی) صورت گرفت در بهار یا اوایل تابستان همین سال ابراهیم خان اخبار هنر نامیه در رضاقلی میرزا را در تبرکستن شنید و روح جاه طلبی و شهر جویش تحریک شد و بطرافیان خود چنین گفت «اودر جوانی تمامه منطقه و در شهر

تسخیر کرد مائیز باید داغستان را تحت تسلط خویش در آوریم ، و سایر این  
 سران طوایف آذربایجان و مناطق مجاور فرمان داد که با قوای خویش  
 در تبریز متمرکز گردند . چون قوا در تبریز جمع آمدند ابراهیم خان  
 بطرف قره باغ روی آورد و در آنجا قوای شیروان و ایروان و گرجستان  
 و مناطق دیگر آذربایجان به وی پیوستند و ابراهیم خان از رود دارس گذشته  
 و به اوسمی کوچک و اوسمی بزرگ و سایر سران طوایف آن حدود اخطار  
 کرد که تسلیم شوند لکن همه آنها باسنشای اوسمی کوچک از اجابت  
 درخواست ابراهیم خان سر باز زدند و حتی مرضی قای خان علناً علم طغیان  
 برافراشت .

ابراهیم خان بسر کردگی ۳۲۰۰۰ تن سپاهی از رود ( آق قری جای )  
 عبور نموده و بطرف ( کاخ ) روانه گردید و در آنجا با فرماندهان خویش  
 کنکاش مهمی ترتیب داد و چنین مقرر داشت که در کاخ دژ نیرومندی بنا  
 گردد و اثاثیه سنگین وزن در آنجا انبار شود و آنگاه عمده قوا بسمت  
 باختر بنقطه ای معروف به ( آق برج ) که اقامتگاه شاه عباس کبیر بود پیش  
 راند . در آق برج نیز میبایستی دزد دیگری ساخته شود و بمنزله ایستگاه  
 مقدم عمایات بر ضد طوایف جاروتله بکار رود

چون عملیات به این مرحله رسید از جانب نادر پیکهائی رسیدند و  
 فرماندهان مرو و قوای آنان دستور ترك مخصوصه و بازگشت به مناطق  
 خود دادند عین این دستور به نقاط دیگر کشور نیز صادر شده بود با اینهمه  
 محمد کاظم خان که حواری پر شور و رزم جو بود به ابراهیم خان پیشنهاد  
 کرد که پیکار ادامه دهد و ابراهیم خان تقاضای او را پذیرفت و سپس مقرر  
 گردید سران مرو که عمده آنان بالغ بر ۶۰ تن میگردید فردای آن روز

به مناطق خویش بازگردند. آنشب محمد کاظم خان خواب دید که لژکیها به ایرایان حمله برده و آنانرا شکست داده اند و پرچم ابراهیم خان سیاه شده و خود با اسبش از گل و لای پوشیده شده است. محمد کاظم خان این خواب را بفال بد گرفته و بامدادان نزد ابراهیم خان رفت و بدون آنکه از خواب خویش سخنی بمیان آورد به وی خاطر نشان ساخت که چون همه دوستانش بخانه های خود باز میگردند او بتنهای کلری انجام نخواهد داد ابراهیم خان چون او را مغموم یافت به وی خامت و انعام بخشید و اجازه داد که با سایرین منطقه جنگ را ترک گوید محمد کاظم خان که از راه تبریز مسافرت کرد جسد پدرش را که بطور موقت در تبریز خاک سپرده شده بود همراه خود به مشهد برد و آنرا در آنجا مدفون ساخت.

ابراهیم خان سپس بطرف آق برج روی آورد و مشاهده کرد که ساختمان دزی شرفت کامل نموده است و مقدمات حمله به جاروتله نیز فراهم گردیده است. در این اثنا، لژکیها چون از قصد ابراهیم خان آگاه گرد یافته بودند نه تنها کلیه افراد قابل خدمت را در حوالی سر زمین خود گرد آوردند بلکه از لژکیها و قراچه داعهای داعستان نیز استمداد نموده و آنان را ۲۰۰۰ تن نیرو مکمل از کیها اعزام داشتند آنگاه در تن از لژکیها حارنم ابراهیم دیوانه و خلیل فرم، دهی قوای مشترک را بعهده گرفته و عده ای از قوای خود را در سر گردیده ای که ایرایان میبایست از آن عبور نمایند گماشتند ابراهیم خان در صدد برآمد که بمشاهد لژکیها را بره زنی و بنابر این عده ای از قوای شبروانی و گرجی را بکوه فرستاد تا بروی دشمن را از عقب عافلگردد. رزم شدیدی روی داد که طی آن پیروزی گهر با ایرانیان و زمانی ما از کیها بود تا اسکه قوای حرس بی بیگ حرکت

دورانی علیه هوای کوهستانی دشمن مبادرت نمودند و در نتیجه آن نیروی  
 ایران موفق شد به بنه لژکیها حمله شدیدی بردلکن تلاش نیروی ابراهیم  
 خان برای تصرف يك موضوع مهم کوهستانی که در تصرف ابراهیم دیوانه  
 و خلیل بود بجائی نرسید و تلفات سنگینی بایرانیان وارد آمد . ابراهیم  
 خان ناگزیر در صدد برآمد که از جبهه به نیروی دشمن حمله برد لکن  
 افسران او را از این قصد بازداشتند و تأمید کردند که آن موضع تصرف  
 شدنی نیست . بنابراین مانوری برای رسیدن بدشمن از راه دیگر آغاز شد  
 و عورتان این راه نیز مستلزم گذشتن از جاده باریک و بسیار دشوار بود که در  
 پیرامون آن جنگلهای انبوه قرار داشت چون سران لژکی از مقاصد ابراهیم  
 خان آگاه گردیدند عده ای داوطلب را مأمور ساختند که در دو طرف جاده  
 کمین کنند و نیروی ایران را بدام افکنند . چون قوای ابراهیم خان نمایان  
 شد لژکیها از شلیک خودداری نموده و گذاشتند که عده ای از قوای  
 شیروانی و کردوگرچی عبور نمایند و سپس بطرف خود ابراهیم خان و ستاد  
 و نکهبانان وی حمله بردند . ایرانیان که از سرنوشت قوای جلو دار خود  
 اطلاع نداشتند دوچار وضع دشواری گردیدند و تلفات سنگینی متحمل  
 شدند . ابراهیم دیوانه که با داوطلبان لژکی بود ابراهیم خان را شناخت  
 و بطرف او شلیک کرد و سرش را زخمی ساخت پرچم دار نیروی ایران نیز  
 بهلاکت رسید و همچنین انورخان فرماندار گنجه هم که ابراهیم خان را  
 بوسیله بفرار از دام میگرد نقش زمین گردید و ابراهیم دیوانه و خلیل چون  
 مشاهده کردند قوای ایران دچار هرج و مرج گردیده اند بحمله پرداختند  
 و ابراهیم خان مجدداً مورد شلیک گلوله ابراهیم دیوانه قرار گرفته و آن  
 بهلاکت رسید و آنگاه جنگ سر نیزه خونینی آغاز گردید لکن تنهائه



معدودی از ایرانیان توانستند فرار نمایند و خبر سانحه را به بقیه ارتش ایران اطلاع دهند.

پس از مرگ ابراهیم خان فرماندهی کل قوای ایران به محمدخان افشاریکی از خویشاوندان نادرواگذار گردید و او با اشکال فراوان توانست خویشان را به ارس برساند. با اینکه لرگیها نخست نسبت به جسد ابراهیم خان مراتب احترام را رعایت کردند و آنرا در تابوتی گذاشتند با اینهمه لزگیهای جلرا آنرا از تابوت بدر آورده بدرختی آویزان کردند و سوزانیدند.

وقتی بنظر آوریم که لزگیها چگونه بدینسان نسبت به جسد برادرو نادری احترامی کردند تصدیق میکنیم از جباروی از لزگیها و میل شدیدش به انتقام گرفتن از آنان بی مورد نبوده است.

ابراهیم خان اگرچه از شجاعت چندان بی بهره نبود با وجود این بیخ روی نبوغ برادرش را نداشت و فرمانده خیلی لایقی نبود. با توجه به اوضاع زمانی می توان گفت که وی اگرچه مرد ستمگری نبود با اینهمه گاهی طریق بی عدالتی می پیمود. رفتار وی با محمد کاظم خان کواهبر آنست که نسبت به زیردستان خود مهربان بود.

تاریخ کشته شدن ابراهیم خان معلوم نیست لکن محمد کاضه خان نگاشته است که این سانحه در ماه شعبان سال ۱۵۰۰ روی داد و ورقه آخر را فراموش کرده اما از قرائن زیاد پیدا است که در تاریخ ۱۱۵۱ هجری وده و خبر آن بیدرنك به نادر رسیده و او را سنج بر آشفته است.



## فصل هفدهم

### دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا



چگونگی انتصاب رضاقلی میرزا به نیابت سلطنت ایران و اقدامات او را برای دفع حمله ایلبرس بخراسان قبلاً یاد آور شدیم . پس از آنکه مسلم شد ایلبرس وقوایش از فکر اشغال خراسان بکلی منصرف گردیده و بخوارزم بازگشته اند رضاقلی میرزا از ایبورد بطرف مشهد حرکت کرد و خبر این انتقال را توسط پیک پیدرش داد .

چون رضاقلی میرزا مشهد را بعنوان کرسی حکومت خویش انتخاب نمود شخصاً بر تق و فتح امور پرداخت و اکثر دستورها و اندرزهای پدرش را نشنیده گرفت . برای شناختن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا باید نکات زیر را همواره بخاطر داشت . نخست اینکه او جز در مقابل پدرش که صدها فرسنگ در آنسوی هندو کش بسر می برد، در برابر کسی مسئول نبود نادر هنگامی که رضاقلی میرزا را به نیابت سلطنت برگزید ترتیبی داد که ابراهیم خان برادرش تا اندازه ای کارهای نایب السلطنه را تحت مراقبت قرار دهد لکن در همین اوان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت . دوم اینکه رضاقلی میرزا تا حدی خود سر و جاه طالب بود . سوم اینکه مدت های مدید مثلاً گاهی مدت ده سال تا یکسال هیچگونه خبر موثقی از پدرش باو نمی رسید

بلری رضاقلی میرزا در سه ماه اول اقامت خود دره شهید گارد مخصوصی  
 مرکب از ۱۳۰۰۰ تن از سربازان خراسانی تشکیل داده و آنانرا بالباس  
 ملیله دوزی و شمشیرهای مرصع آراست و به نگهبانی دربار خود گماشت  
 و در عین حال بساط تجمل گسترد و برای خود دستگاه سلطنتی باشکوهی  
 فراهم ساخت. بدیهی است که درباریان و چاپلوسان نیز برای رسیدن به  
 مقاصد سوء خویش در پیرامون وی حلقه زدند و از نا آزمودگی او استفاده  
 بسیار بردند چنانکه باو اتم کردند حکامی که پدرت انتخاب کرده است  
 چون مدت مدیدی است از او خبری ندارند علم طغیان برخواهند افراشت  
 و بهتر است آنانرا از کار برکنار کنی و کسانی دیگر که مورد اعتمادت باشند  
 بجای آنان بگماری. رضاقلی میرزا نیز فریب سخنان غرض آلود آنانرا  
 خورد و عده کثیری از حکام شایسته و آزموده را از مقامهای خود منفصل  
 کرد و اشخاص دیگری را بدون تأمل و دقت به جانشینی آنان برگزید  
 و گذشته از این بیش از پیش برزوش استبداد و خودسری افزود و برای  
 گناهان ناچیز عده کثیری را به لاکت رسانید. (هانوی) راجع به خوی  
 و رفتار نایب السلطنه در آن زمان چنین مینگارد.

«بر اثر ارتکاب این اقدامات ظالمانه، در اندک مدتی توده مردم را  
 وحشتناک ساخت و گذشته از این با تحصیل انحصار تجارت دست بازرگانان  
 را ازداد و ستد کوتاه کرد.»

هانوی جزئیات بدست آوردن انحصار تجارت ابریشم را از طرف  
 رضاقلی میرزا حکایت کرده و از قول (التن) و (گرایه) که در سال ۱۱۵۲  
 هجری (۱۷۳۹ میلادی) با مقدار زیادی کازا متعاقباً پیش کمپانی روسی  
 به مشهد آمده بودند چنین نقل می کند

• بازرگانان و آسته به نایب السلطنه انحصار تجارت ابریشم را کاملاً بدست داشتند و هیچکس جز آنان حق خرید کالاهای وارداتی را نداشت. در باره ابریشم نیز نه تنها محصول ابریشم خام گیلان بلکه ابریشم کلیه ایالات بدست نایب السلطنه احتکار میشد بطوریکه ما کالاهای خود را جز با کالای عمال او نمیتوانستیم مبادله نمائیم. اما (التن) و (گرایم) بعداً تصدیق میکنند که محتکر حقیقی رضاقلی میرزا نبود بلکه یکی از بازرگانان اصفهان بود که سمت خزانه داری نایب السلطنه را داشت و همه کالاهای اروپائی را بنفع خود انبار میکرد. با این همه نایب السلطنه بنا بتقاضای التن و گرایم در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) بآنها امتیازات مهمی بخشید و از اختیارات بازرگانان و آسته بجزود کاست.

باید دانست این امتیازات که محدود بمرکز و جنوب ایران بود مانع کار و تجارت کمپانی هند خاوری نمیشد. رضاقلی میرزا با آنکه گاهی ظالم و زورگو بود در موارد بیشماری اثبات کرد که بفکر منافع و راحت رعایای خود نیز میباشد. در سال ۱۱۵۲ هجری تقی خان بیکلریگی فارس به کلاسر کرمان دستور داد ۱۵۰۰ تومان مانیات برای او جمع آوری کند و تحویل او دهد کلاتر کرمان به رضاقلی میرزا مراتب را گزارش داد نایب السلطنه مقرر داشت که دستور بیکاریگی فارس ملغی گردد.

با اینهمه تقی خان کلاتر را مجبور به جمع آوری پول نمود و آن مأمور بیچاره چون نواست بایش از ملغی جمع آوری نماید بقیه آنرا از کمپانیهای انگلیس و هاند در کرمان قرض گرفت و سپس باردبگر موضوع را بر رضاقلی میرزا گزارش داد و او نیز به تقی خان دستور فوری و اکید

داد که پولها را مسترد دارد و تا دینار آخر پولی را که از اروپاییان گرفته بودند پس دهند .

تنها در این مورد نبود که رضاقلی میرزا جداً برای جلوگیری از خود سرپهای تقی خان مداخله نمود بلکه در پائیز ۱۱۵۱ هجری ( ۱۷۳۹ میلادی ) نیز بیکلری یکی اقدامی بزیان کمپانی هند خاوری نمود ؛ و این نوبه کمپانی موضوع را به اداره مرکزی در بمبئی گزارش داد و این نوبه خود مراتب را باطلاع نادر رسانید و نادر نامه ای به رضاقلی میرزا نگاشت و از رفتاری بیکلری یکی اظهار عدم رضایت کرد رضاقلی میرزا سخت بر آشفت و به تقی خان دستور داد خسارت وارد بکمپانی را جبران کند .

در سال ۱۱۵۲ هجری ( ۱۷۳۹ میلادی ) پسر تقی خان از اصفهان بطرف دربار رضاقلی میرزا رهسپار بود . رضاقلی میرزا بنا بتمهیریک مخالفان تقی خان ، پسر او را خلع سلاح کرد و نسبت به او منتهای بد رفتاری را نمود . بطوریکه رضاقلی میرزا و تقی خان نسبت بیکدیگر خصومت شدیدی داشتند و بدون شبهه بیکلری یکی فارس بعد از نفوذ فراوان خود در نزد نادر بزیان و لیبعد استفاده بسیار نمود . یکی از مهمترین حوادث دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا اعدام شاه طهماسب تیره روز و اعضای خانواده اوست . این اقدام ظالمانه که رضاقلی میرزا مسئول آنست یکی از کارهای ناپسند و ایبهد نادر بشمار میرود .

در بهار سال ۱۱۵۲ هجری در ایران شهرت یافت که بیماری خطرناکی داعنگیر ارتش ایران در هندوستان گردیده و خود نادر نیز بهلاکت رسیده است بعد از این قبیل شایعات که ظاهر از طرف هندیان مقیم ایران بمنظور تولید تشویق در اذهان و تهیه وسائل بزگشت نادر منتشره میشد زیاد شیوع

یافت . مخصوصاً در اواخر سال مذکور شایعه مرگ نادر قوت بیشتری در ایران گرفت و محمدحسین خان که از قاجارهای استرآباد بود و از ندیمان رضاقلی میرزا بشمار میرفت به وی اندرز داد که از راه احتیاط شاه طهماسب و دوپسرش را بهلاکت رساند زیرا هرگاه شایعه مرگ نادر تأیید گردد در سبزوار بنفع زندانیان صفوی آتش طغیان برافروخته خواهد شد و شعله آن بسرعت فراوان نواحی اطراف را فرا خواهد گرفت و عواقب وخیمی برای نایب السلطنه خواهد داشت . برخی دیگر از سران ایرانی نیز مانند رحیم سلطان مرو اظهارات محمدحسین خان را تأیید کردند و رضاقلی میرزا هم پس از دوروز تفکر تصمیم به نابود کردن شاه طهماسب و پسرانش گرفت و محمدحسین خان برای اجرای این تصمیم به سبزوار گسیل گردید . هنگامی که محمدحسین خان بساختمانی که شاه سابق صفوی و خانواده اش در آنجا محبوس بودند رسید ظاهراً شاه طهماسب به مقاصد سوء وی پی برد و به حرم ملتبجی گردید و موضوع را افشانمود و آنکاه شیون و فغان از حرم سرا برخاست . محمدحسین خان بانهایت قساوت قلب داخل حرم شد و باطنابی که همراه آورده بود پادشاه تیره بخت صفوی را خفه کرد . پسر شاه طهماسب عباس میرزا که بیش از هشت سال نداشت دهشتزده به جنازه پدرش چسبید و شروع بگریه و زاری نمود لکن محمدحسین خان او را نیز با بیرحمی هرچه تمامتر بهلاکت رسانید و اسمعیل میرزا پسر کوچکتر پادشاه نگون بخت صفوی را هم بچاه انداخت . مرد نیکوکاری اسمعیل میرزا را از چاه درآورد لکن آن کودک سیه روز بعوض آنکه در صدد فرار برآید بطرف جنازه پدرش و برادرش عباس میرزا شتافت و زار زار گریست . آنکاه محمد حسین خان بقساوت بی نظیری سر آن کودک را از تن جدا کرد . این حادثه

تأثر انگیز در سبزواری تولید انزجار و غوغائی نمود و مدت چند روز در شهر سوگواری برقرار گردید و مخصوصاً مردم بر قتل اسمعیل میرزا زار زار میگریستند زیرا کودکی محبوب بود. بعد از آنکه مردم سبزواری برای پادشاه مقتول مراسم عزاداری بجای آوردند جنازه او و دوپسرش را به مشهد برده و در آنجا دفن نمودند.

پس از آنکه رضاقلی میرزا از نابود شدن شاه طهماسب و پسرانش اطمینان حاصل کرد بر اثر تحریک و تشویق چاپلوسان و درباریان سوطلب بفکر احراز مقام سلطنت برآمد لکن بزودی ناگزیر شد این فکر را از سر بدر کند زیرا ناگهان اخبار مهیج پیروزیهای بزرگ نادر و تصرف پایتخت هندوستان بمشهد رسید. محمد کاظم نقل میکند که رضاقلی میرزا بمحض اینکه از اخبار پیروزی پدرش آگاهی یافت انگشت ندامت از رفتار ناپسندانه خویش بدندان گزید و بشکرانه پیروزیهای پدرش و ازواه تظاهر دستور داد که مدت چند روز کوچهها و خیابانها و بازار مشهد چراغانی شود و در تمام آن مدت جشنهای با شکوه ترتیب داد و شادمانی کرد. فاطمه سلطان بیگم زن رضاقلی میرزا که خواهر شاه طهماسب بود در آغاز از کشته شدن برادر و پسران برادرش اطلاع نداشت و تنها موقعیکه دید دایه اش پیوسته میگرید و در اطراف علت می تابی او بتحقیق پرداخت از حقیقت تلخ آگاه گردید و چنین در مقابل این پیش آمد غم زده و در ژم گردید که تصمیم بنخود کشی گرفت و خود را از زندگی محروم ساخت. برخی میگویند که خود را دار زد و بعضی دیگر عقیده دارند باز هری که در یکی از انگشترهایش همیشه داشت بزندگی خویش خاتمه داد چون رضاقلی میرزا از مرگ همسرش اطلاع یافت سخت متأسر گردید و جنازه او را با احترام در کنار جنازه برادرش در

حرم امام رضا (ع) بخاک سپرد و چند روز بعد برای تشکیل انجمن نوروز راه تهران را پیش گرفت ظاهراً قتل شاه طهماسب و دوپسرش در حدود اسفند ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) صورت گرفت .

رضاقلی میرزا قبل از تشکیل انجمن نوروز بنا بدستور پدرش فرمانی در سرتاسر ایران منتشر ساخت و بر طبق آن از مردم درخواست کرد که سکه های رایج را اعم از عباسی و محمودی و نادری با رویه هم ارز آنها که نادر در هندوستان سکه زده بود تعویض نمایند .

راجع به قصد رضاقلی میرزا از تشکیل انجمن نوروز شایعات اغراق آمیزی در اصفهان و جاهای دیگر انتشار داشت و برخی این انجمن را به انجمن دشت مغان تشبیه نموده و می گفتند رضاقلی میرزا برای آن همه حکام ایران را به تهران خوانده است که قصد دارد بنا بمعمول هر ساله بحساب دخل و خرج ایالات مختلف رسیدگی کند .

در بهار سال ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) دربصره شیوع داشت که احمد شاه سردار عثمانی تصمیم گرفته است در موردیکه خبر در گذشت نادر تأیید گردد تاج و تخت ایران را تصاحب نماید . معلوم نبود که این شایعه تا چه اندازه صحت دارد لکن از آنجا که احمد پاشا مردی طماع بود و در دوران آشفته ای که متعاقب لشکر کشی های افغانه در ایران برقرار گردید قسمت اعظم باخترا ایران را بتصرف در آورده بود بعید نیست که بفکر تجدید نقشه قدیم خود افتاده و خواسته باشد که از مرگ نادر استفاده نموده و سلطنتی شامل ایالات کرمانشاه و اردلان و همدان و دو ولایت بغداد و بصره تشکیل دهد .

باری با آنکه نادر به رضاقلی میرزا دستور داده و دکه برای ملاقات



وی به هرات شتابد نایب السلطنه بیهانه اینکه گرفتار امور مملکتی است در رفتن اهمال میورزید و هنوز معلوم نیست آیا برآستی امور کشور وی را از اطاعت دستور پدر باز میداشت یا اینکه اصولاً از ملاقات پدر خشنش بیمناک بود هنگامیکه رضاقلی میرزا سرانجام تصمیم به ترک طهران و ملاقات پدر خود گرفت باندازه کافی نفوذ و قدرت یافته بود که نگهبانان مخصوص خویش را نیز همراه بردارد و مانند پادشاهی با طمطراق و جلال مسافرت کند. چون رضاقلی میرزا بموقع تهران را ترک نکرده بود ملاقات در هرات صورت نگرفت بلکه این ملاقات در قره تپه در بادغیس روی داد.

محمد کاظم که از هرات همراه نادر بود میگوید که شاهنشاه ایران بر قلی سوار بود و چون رضاقلی میرزا و افسرانش به بنجاه ذرعی رسیدند از اسب پیاده شدند و آنکاه نادر نگهبانان و ایراسان دید و از مشاهده لباسهای فاخر آنان متعجب گردید لکن شگفتی خویش را مستور داشت و با نهایت مهربانی پسرش را در آغوش کشید با اینهمه در بافت اخباری که راجع به رفتار رضاقلی میرزا و داعیه سلطنت طلبی وی به او رسیده بود تا اندازه ای حقیقت داشته است و بیدرنگ دستور داد که نگهبانان رضاقلی میرزا متفرق گردند و در ظرف نیم ساعت از ۱۲۰۰۰ گارد مخصوص رضا قلی میرزا بیش از ۳۰ تا ۴۰ تن نگهبان مخصوص باقی نماند.

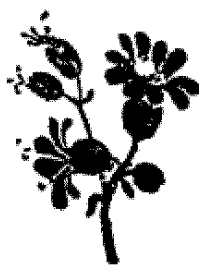
رضاقلی میرزا بر اثر از دست دادن نگهبانان خود که علاقه فراوان به آنها داشت سخت متأثر گردید. پاسی از شب گذشته ندر او را بیچاره خویش خواند و درباره امور کشور از او پرسشهای زیاد نمود رسمی گردنا اندازه ای دل او را بدست آورد و ای درعین حال مکنونات قلب خود را در این جملات پر معنی مکشوف ساخت

« من از تشکیل این گارد مخصوص تو ناراحت شدم . چون مردم ایران عادت ندارند که با دود ربار سروکار داشته باشند ما فقط يك دربار خواهیم داشت . این بساط مجلل و این حکومت و این ارتش و این افراد کاریها درخور تو نیست . با وضع جدید زندگی خودخوی بگیر تا مردم اینقدر عقب تو بدگویی نکنند »

نادر آنگاه از قتل شاه طهماسب سخت ابراز خشم نمود و اندکی بعد فرماندهان و سران قوایش را احضار کرد و به آنان چنین گفت .

« قتل شاه طهماسب بدست پسر من روح مرا ناراحت کرده است و همین جهت او را از ولایت عهد معزول کردم »

پس از آنکه نصرالله میرزا را بجای رضاقلی میرزا بدولت عهد انتخاب کرد نصرالله میرزا را با اتفاق امامقلی و حرمش به مشهد فرستاد ولی رضاقلی میرزا را نزد خود نگاهداشت و چنانکه بعدا خواهیم دید با اتفاق وی به ترکستان لشکر کشید باید گفت که در غیاب نادر وضع روستائیان و کارگران بسی رقت انگیز گردیده بود و در مرکز و باختر نیز بطوریکه از سفرنامه ( اتر ) برمی آید اوضاع مردم از هر حیث ملالت بار بود و بنا بر این ملت ایران از پایان یافتن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا در دل شادمان بودند.



# فصل هیجدهم

نخستین لشکر کشی به عمان و عملیات خلیج فارس  
( ۱۱۴۹ - ۱۱۵۳ هجری )



تشکیل نیروی دریائی و نخستین هنر نمایهای آنرا تا اندازه‌ای در فصل‌های هفتم و هشتم و دهم شرح دادیم .  
ناوگن نادرپس از آنکه در تصرف بصره موقتی نیفت بحرین را ناگزیر به تسلیم نمود و لطیف‌خان فرمانده نیروی دریائی ایران که مردی جاه طلب بود میخواست نشان دهد که هرگاه فرصتی بیابد میتواند بخومی اظهار وجود نماید و اتفاقاً پیش آمدن این فرصت دبری پانید زیرا در سال ۱۱۴۹ امام سیف بن سلطان عمان چون بر اثر روش خائمانه خویش آتش عصبانی را در میان رعایایش بر افروخته بود برای خاموش کردن این آتش ناگزیر گردید که دست توسل بسوی نادر دراز کند . لطیف‌خان چون از این موضوع آگاهی یافت نادر را متقاعد نمود که از موقعیت استفاده نماید و يك نیروی دریائی و نظامی مشترك در ظاهر برای کمک به سیف و در داخلین برای اشغال سرزمین وی اعزام دارد . نادر این نظر را با خوشوقتی پذیرفت زیرا با اضافه شدن مسقط و تمام کرانه عمان بر بحرین استقرار تسلط دریائی ایران بر خلیج فارس و خلیج عمان امری مسلم بود .

در اواخر زمستان ۱۱۴۹ هجری ( ۱۴ مارس ۱۷۲۷ میلادی ) ناوگان  
 ایران مرکب از چهار کشتی بزرگ ( که دوتای آن از انگلیسها خریداری  
 شده بود و دو کشتی متوسط و چندین کشتی کوچکتر بفرماندهی لطیف خان  
 در حالیکه پرچم ایران بازمینه سفید و یک شمشیر سرخ بر فراز آنها در  
 اهتزاز بود از بوشهر وارد گمبون ) گردید ناوها که حامل ۵۰۰۰ تن سرباز  
 و ۱۵۰۰۰ اسب بودند پس از یک ماه بطرف ( خورفغان ) خلیج عمیقی که  
 در کرانه دریای عمان واقع است روی آوردند و چهار روز بعد به مقصد  
 رسیدند. دریا سالار ایران پس از آنکه فوای خویش را در آنجا پیاده کرد  
 بطرف شمال پیش راند و بندر ( راس موساندام ) را بصرف در آورد و  
 بقیه نیروی خویش را در رأس الخیمه پیاده کرده و در آنجا با امام  
 ملاقات نمود سپس لطیف خان باتفاق سیف ابن سلطان در داخل خشکی  
 جلو رفت و بعل عرب بن حمیه از العرببارا که با وجود نست داشتن  
 با سیف سرکردگی طغیان را داشت شکست داد و آنگاه ایرانیان  
 با سپاهیان امام شهرهای الجوف و عمرا را تصرف کردند لکن اندکی  
 بعد بن سیف و لطیف خان اخلاقی روی داد و لطیف خان با فوایش بجلفا  
 ( رأس الخیمه ) بازگشتند. در تابستان و پائیز سال ۱۱۴۹ فدمهای دیگر  
 برای استفرار تساهل ایران مرکرانه عمان برداشته نشد انکن در اواخر زمستان  
 می خور بیکلمریکی فارس از نادر دستورهای مقدماتی برای ادامه بدجنگ  
 دریائی را دریافت داشت .

اندکی بعد بیکلمریکی و لطیف خن بفرماندهی ۶۰۰۰ تن سپاهی  
 طرف حالما روی آوردند تھی خان که با این عملیات دریائی موافق نبود  
 ما شک و تردید خاصی سوار کشی شد و بر لطیف خان خرده گرفت که

نادر را تحریک به چنین جنگ دریاائی خطرناکی کرده است. با اینهمه  
 بیگلربیگی دریا سالار در مقابل خطر اختلافات خویش را بکنار گذاشته و  
 و با دیگر باسیفین سلطان که بر اثر سورش انباشت زنجیر به دستمه داد  
 از ایرانیان شده بود از در سازش در آمدند و برای هتی بجدد از طرف  
 بن حیمیار را شکست دادند و پس از تصرف دو شهر مهم در طرف جنوب  
 منوجه گردیدند. ایرایین سهروز این شهر را اشغال کرد و دیگر  
 محاصره کردن دردی خاوری دستاری آن که پنج هفته در  
 به گشودن این قلاع توفیق نیفتاد و سرار سردر ایرانیان به طرف  
 دودز در مسعود نامی خون اختلال شدید یافت و در نتیجه آن سربازان  
 سلطان و بیرو و کشتی های خود از جنگ کناره گرفت و با اولی عرب که  
 فوال داد وی را آیه ایرانیان یاری کند متحد گردید.

تھی خان چون موفق به تصرف درهائی مسقط نگردید صرفاً از  
 حمله برداکن از گشودن قلاع آن شهر براء اخره و در آنجا از دیگر  
 او ولطیف حن آتش اختلافات صوری مستعمل کرد که تمی حن رسید  
 زهر دریا سالار ایران را از پی در آورد و بی نظیریتی یکی از مسعود  
 و آمدن نخستین فرهاددهان دریائی بر کجا خون روان ایران باستان  
 در عروفت جاری بود رخت از حد رسب

پس از آن می خان بقیه ایش چه نی در مازنی زرگ سرسبز  
 بودند و پس از آنکه حد در روی تهر شهر اسجرا آمدند و  
 در وقت حاص بگردید سوار کشتی های خود شده و در حد بحر  
 کردند در این اما بود که در ایران ایرایین از دیگر در چرتکسب  
 حسی گردید چون بیگاری مشورت بین حن و جرد

بود به خود سری پرداخت و با دریا داران عرب بد رفتاری آغاز کرد و از پرداخت حقوق و تمیه جیره آنان عاجز ماند بطوریکه آتش طغیان را در سراسر آنار برافروخت و در نتیجه آن تا چندی ایرانیان سیادت خود را بر ایچ عمان از دست دادند. شورشیان بامتفقین خود، اعراب عمانی به بحرین حمله بردند و پادگان آنرا محاصره کردند و چنان بر دریا استیلا یافتند که نا مدعی برای ایران در جلفار با کشتی های انگلیسی خواربار ارسال میشد.

با اینهمه اعراب نتوانستند اتحاد و اتفاق خویش را مدت مدیدی حفظ نمایند. و در اوایل سال ۱۱۵۰ بین آنان دودستگی افتاد و در نتیجه آن ایرانیان توانستند سه کشتی بزرگ از دست رفته خویش را با چندین کشتی کوچک از اعراب مسترد دارند و اندکی بعد جنگ دریائی شدیدی بین ایرانیان و ماوانان شورش عرب در گرفت که طی آن فرمانده طاعمان بهلاکت رسید و عملیات منتهی به پیروزی بزرگ ایرانیان شد. در اوایل بهار یکبارگی با دستور زیروزبر کردن مسقط وارد (گمبرون) گردید لکن چون در ایالت کهگیلویه آتش شورش مشتعل شده بود قبل از آنکه بتواند در عمان شروع به عملیات نماید بمنظور فرو نشاندن آن آتش دست از عملیات دریائی برداشت و پس از آنکه شورشیان کهگیلویه را شکست سخت داد از نادر دسور یافت که طرف سند پیش راند.

تقی خان پس از آنکه چند کشتی از بلندیها اجاره کرد و سایر احتیاجات خود را از انگلیسها خریداری نمود از راه خشکی از طریق مکران بسر کردگی ۲۰۰۰ تن سوار بطرف سند رهسپار گردید و ناوگان ایران نیز با چندین هزار تن از سپاهیان ایران در همان روز حرکت آغاز

کردند و مقرر گردید که نیروی زمینی و دریایی ایران در (گوادر) بهم  
 مایح گردند لکن در اوائل سال ۱۱۵۲ تقی خان از قبایل بلوچ در مکران  
 که بفرماندهی ملك دنیار می جنگیدند شکست خوردند و قوای  
 ایران چه در دریا و چه در خشکی گرفتار کمی خواربار و قتلحی شدند  
 وعده بیشماری از آنان از پای درآمدند. آنگاه تقی خان پس از این  
 شکست وحش به (گمبرون) بازگشت و پس از چند روز دریا سالار میر  
 علی به او مایح گردید و گزارش داد که بسیاری از ساهیمان ایرانی از  
 کرسیگی و تشکی جز سیردهاد در این هنگام بود که تقی خان از نادر  
 بزمینی در ایت داشت که بیدرنگ بظرف نادر آباد حرکت کند و در  
 واسط بهار کلیه ناوهای ایران را در دیگر در (گمبرون) متمرکز گردیدند  
 نکن آماده برای جنگ تازه ای نبودند و حتی بیم آن میردت که مورد  
 حمله اعراب فرار گردند. تقی خان نیز بمحض ورود به نادر آباد از طرف  
 نادر سخن مورد در حواست قرار گرفت و مدتی از مقام خویش  
 منفصل شد

داستان دوم اشکر کشی به عمان و عالیات در ای دیگر خلیج  
 ایران در فصل بیست و یکم خواهد آمد



# فصل نوزدهم

## لشکر کشی به ترکستان

چنانکه قبلاً گذشت نادر هنگامیکه از کابل به دهلی حرکت کرد تصمیم گرفت که در بازگشت از هندوستان، ترکستان را اشغال نماید این تصمیم شهرنار ایران به تنها بسته بقصدوی برای گوشمال دادن (ایامرس) والی حواریزم بود که، با طغیان برانراشته بود بلکه اصولاً نادر عزم داشت که خانهای آسیای مرکزی را ارقییل ایامرس و ابوالفیض و خانهای تاشقند و خجند را بکلی منکوب نموده و اراضی آنها را ضمیمه خاک ایران نماید و در عین حال امپراتوری چین را نیز اشغال کند و قلمرو امپراتوری ایران را حتی المقدور در خاور و شمال خاوری توسعه دهد لکن قبل از اجرای این نقشه شگرف میخواست از طرفی ناگوشمال دادن از گیها اسفام مرگک ابراهیم خان برادرش را بگیرد و از حساب دیگر امپراطوری عثمانی را هم مرص سازد

نادر با ایامرس حسابهای زیادی داشت که میبایست بطور قطع نصفیه کند. نخست اینکه دو سال ۱۱۴۱ هجری (۱۷۳۵ میلادی) هنگامی که نادر مشغول اخراج ترکها از آذربایجان بود ایامرس دو دسته بزرگ از ترکهای (یاموب) را حملنه و جباروز در شمال باحری حراسان برانگیخت و با آنکه کردهای محل متجاوزین را عقب رانده و تلفات سنگینی بر



آمان وارد ساختند خاطر این حادثه از ذهن نادر محو نشده بود . دوم  
اینکه سه سال بعد هنگام تئیت نادر از ایران ایلبرس به خراسان لشکر  
کشیده و عزم جزم کرده بود آن ایات را که مستشار اس نادر بود تسخیر  
کند و با آنکه اقدامش با عدم موفقیت کامل مواجه شد باز در پیوسته  
بسیک اسفام از جسر اب و ابی حواریم بود .

اما نادر از ابوالنعمین خان و ابی بخرا هیچگونه شکایت نداشت زیرا  
وجود اینکه رسانای میرزا و طهماسب خان جلایر بدون عاتق و نامرو  
حکومت وی حمله بر نادر و زبانه زنی اینک از تدارک حمله نادر در کستان  
در عین یافت پیام تضرع آذیری به نادر فرستاد و توحه شاهنشاهی ایران را  
خویشترندی خود با او جلب نمود و تأیید کرد که نه نهایتاً در به هیچگونه  
مهاومتی در مقابل قوای ایران نیست بلکه سیلر مقتدر خراهدند و هرگاه  
نادر دعوت او را بپذیرد و چند روزی میماند او باشد .

چنانکه قبلاً گذشت نادر رسماً ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی )  
وارد نادر آباد گردید و در مدت هشت روز اقامت خود در آجا ، عبدالمعنی  
خان بیگلربیگی آن ایات دستور داد که در آغز پدیز به شروان رهسپار  
گردند و غرامت خون ابراهیم خان را از آریگیها بگیرند و مقرر شد بود که  
حرکت قوای ایران بطرف شروان بمحس اینک برف راه لرگیم راه بود  
باید آغاز گردد فتحه اینک ، رادرزاده ، در پدیز ، ۱۵۰۰ تن ارسپه عین  
خراسانی ، امور ت دست که همراه هم المعنی خان به ندرت روند و در  
آجا با اولیای امور نظامی و غیر نظامی آدر جن و گرجستان در جنگ  
همکاری کند

پس از ترک نادر آباد شاه به مره ، سارار و شهرستان و ورزگان و

رجال خراسان دستور داد که روز دهم ربیع الاول برای ملاقات وی در هرات گرد آیند از جملة رجالی که دعوت شده بودند کابلیخان بیگاریگی مرورا باید ناهبرد که نادر به وی دل بستگی بسیار داشت . نادر آنگاه دستور داد که چادر بزرگ او در هرات برافراشته شود محمد کاظم حکایت میکند که روز اول چنان باد تندی وزیدن گرفت که با وجود مساعی چندین هزارتن برافراشتن چادر شاهنشاه ایران میسر نگردید و روز بعد باد مانع نصب سر ابرده سلطنتی شد ولی سر انجام چادر نادر بطرز باشکوهی برافراشته شد و تخت طاوس و سایر غنائم و گنجینه های گرانبهای که نادر هم را در خود از هندوستان آورده بود در داخل خیمه قرار گرفت و به سر بازان و مسافران که از شهر عبور می کردند اجازه داده شد که داخل خیمه شوند و گوهرهای شاهوار و تخت نادری و سایر غنائمی را که شاه از هندوستان آورده بود تماشا کنند .

چند روز پس از ورود نادر به هرات علی قلی خان پسر رادرش و شاهزاده شاهرخ پسر رضا قلی میرزا ( در آن زمان شش سال داشت ) وارد هرات شدند و نادر چون علی قلیخان را دید مرگ پدرش را باو تسلیت گفت و قول داد که به داغستن خواهد رفت و فصاص خون ابراهیم خان را خواهد گرفت و نام شاهرخ سکه زد و پس از پانزده روز توقف در هرات بطرف ترکستان روان گردید و در عرض راه رضا قلی میرزا را چنانکه گذشت در ( قره تپه ) ملاقات نمود و بانفاق او از راه ماروچاق و چیچکتو وارد خود عازم بلخ گردید و چون چند منزل از هرات دور شد دستور داد که در نرومندی ساخته شود و چون کسی از او سؤال کرد در صورتیکه تمام ایران و هندوستان واقفستان در تحت تسلط او قرار دارد ایجاد قامدای نرومندی

چه نتیجه خواهد داشت نادر در پاسخ گفت : « برای موردی که دشمنی از داخل بمن روی آورد پیش بینی لازم میکنم زیرا دشمن داخلی به مراتب از دشمن خارجی خطرناکتر است .

از آنجا که سابقاً سردار رابع با امر نادر هزار و صد فروند کشتی که هر یک ده سه هزار من بار بر میداشت بدست کشتی سازان هندی که نادر برای این منظور از هندوستان اعزام داشته بود ساخته و در کنار رود ( آمویه ) آماده کرده بود مقرر گردید که کشتی ها از غداً و ذخیره و توپ بر شده و از رود آمویه عبور نمایند و قسمتی از ارتش نادر از راه زمین بخار ( کلیف ) حرکت کرد و کشتی ها نیز از راه رود آمویه بهمان مقصد رهسپار گردیدند و سپس قسمتی از قوای ایران بطرف ( کوک ) عزیمت نموده و در تاریخ بیست و هفتم جمادی اول ۱۱۵۳ هجری ( ۲۰ اوت ۱۷۴۰ میلادی ) با آنجا رسیدند و پس از آنکه ۱۲۰۰۰ تن از قوای ایران با کشتی و قایق بانسوی کرانه رود آمویه انتقال یافتند پل محکمی از کشتی ساخته شد و بقیه قوای ایران با بار و بینه بسهولت از آن عبور نمودند آنگاه در طرفین رود دژهای نیرومندی بدستور نادر ساخته شد .

هنگامی که ابوالقین خان والی بخارا اطلاع حاصل کرد که نادر و قوایش بکرانه رود آمویه رسیده اند سخت مضطرب و هراسناک شد و به محمد رحیم می حکیم اتالیق راجان خود باستقبال نادر فرستاد و پیشنهاد کرد که نادر بعنوان میهمان به بخارا رود و با او یک پیمان دوستی منعقد سازد . نادر با خوشروئی سخنان حکیم اتالیق را گوش کرد لکن چون اظهارات وی پایان رسید باو چنین گفت « اساس صلح آنست که شاه خرد بملاقات من بیاید . »

جنگا، یک حکیم اتالیق نزد ابوالفیض بازگشت و پیام نادر را به  
 او اطلاع نموده پادشاه بخارا شهر را بقصد ملاقات نادر ترک گفت لکن  
 چون دریافت چندین هزار تن از افراد قبایل (میان کال) و (آق یالو) و (حجند)  
 و (اندیجان) و (لنگرات) بمنظور خونخواهی از هزاران تن برادران  
 خود که در جنگ بارضا فلی هبزابها لکت رسیدند بکمک او شتافته اند مجدداً به  
 بخارا بازگشت و سران قبایل از کت وی را از تسلیم شدن به نادر منع نموده  
 و به پایداری و استقامت تشویق کردند. با اینکه حکیم اتالیق از راه  
 تدبیر باین نظر مخالفت نمود ابوالفیض خان نصیم بمقاومت گرفت و در نتیجه  
 ابوالفیض و متفینش دو منزل از بخارا خارج و منظر قوای ایران شدند.

نادر پس از آنکه در روزی سه روز منظر حکیم اتالیق گردید خندش  
 جاودار برای تحقیق درباره اوضاع اعزام داشت و آنان نیز اطلاع دادند  
 که ابوالفیض قوای کمکی کثیری دریافت داشته و آماده کارزار شده است  
 روز بعد نبرد آغاز گردید. قوای ازبک حمله شدیدی را شروع کردند  
 لکن محض اینکه و پهبایان نورک پای ایران شلیک کردند و حشمت و آشفگی  
 شدیدی در صفوف دشمن ایجاد کردند زیرا هنوز ازبکها توپهای بزرگ  
 در را ندیده بودند. اینهمه ازبکها مجدداً متمرکز شدند و مبادرت  
 بحمله کردند. در حین حمله منعمان شدیدی پرداخت که در مانده قوای  
 آق یالو گرفتار و حشمت را اسیر عجبی شد و با سپاهیان خویش فرار اختیار  
 نمود و فرار از روحیه ابوالفیض خون را سخت خراب کرد و او را ناگزیر  
 بمنشیمی طرف راست بخارا نمود. تعدادی بشماری از ازبکها نقش زمین  
 گردیدند و عدد کثیری دیگر صمن صمن نشینی رخمی شدند  
 ابوالفیض که سخت از عده توحه به اندرز حکیم اتالیق پشیمان

شده بود وی را نزد خود خواند و از او تقاضا کرد که بار دیگر نزد نادر از اوشفاعت کند. حکیم اتالیق در مأموریت خود توفیق یافت و ابوالفیض نیز مانند محمدشاه پس از نبرد کرنال به قراکول آمد تا طوق بندگی را برگردن نهد. نادر نسبت به او خوش رفتاری کرد و او را بدریافت انعام و خلعت مفتخر ساخت با اینهمه نادر همان روشی را که در هندوستان در پیش گرفت در اینجا نیز معمول داشت بدینترار که چون به بخارا رسید بنام خود خطبه خواند و سکه زد و شاه و مردم بخارا موظف گردیدند که خوراک روزانه قوای ایران را تأمین نمایند و در عوض سرباران ایرانی از جی'ول و تعدی بمردم منع گردیدند و بنا بدستور نادر عده‌ای نسقچی مأمور مراقبت کامل در اجرای این دستورها شدند.

بدین طریق تمام منطقه (ماوراءالنهر) از خاور و شمال خاوری بخارا تا سمرقند در دست قوای نادر افتاد و بنا بتوصیه حکیم اتالیق پسر برادرش لطفعلیخان را با ۲۰۰۰ سرباز به سمرقند فرستاد تا طایفه (یوز) را که بنا باظهار حکیم اتالیق پیوسته موجب تهدید بخارا بودند تحت مراقبت قرار دهد لطفعلیخان پس از انقیاد طوایف یوز بنا به فرمان نادر از سمرقند مشهد انتقال یافت و سنک قبر تیمور و دره‌های برنجی مدرسه سمرقند را نیز همراه خود مشهد برد.

در غیاب لطفعلیخان نادر ۳۰۰۰۰ تن از قوای ازبک را داخل ارش خود نمود و آنرا تحت فرماندهی یکی از پسران حکیم اتالیق فرار داد.

در تاریخ ۱۵ رجب ۱۱۵۳ هجری (۱۶ اکتبر ۱۷۴۰) نادر با سی فاخره ابوالفیض خان خلعت داد و بدست خوش افسر شهریاری بخارا را

بر فرق او نهاد و باو لقب شاهی عطا کرد لکن در عین حال تمام منطقه واقع در جنوب رود آمویه را ضمیمه خاک ایران گرد و بحکیم اتالیق اطلاع داد تا به ابوالفیض گوشزد نماید که یکی از دخترهایش را به عقد رضاقلی میرزا و یکی دیگر را عقد ازدواج علیقلیخان در آورد و چون ابوالفیض خان این پیشنهاد را مایه مباهات دانست نادر عده‌ای از بانوان حرم را رسماً بکاخ بخارا برای خواستگاری فرستاد تا دختر بزرگتر را برای رضاقلی میرزا و دختر کوچکتر را برای علیقلیخان پسر عمویش خواستگاری کنند. چون بانوان حرم از کاخ ابوالفیض بازگشتند با اطلاع نادر رسانیدند که دختر کوچکتر پادشاه توران از لحاظ زیبایی و عقل و کمال و سخنوری مانند ندارد و چون این توصیف‌ها بگوش رضاقلی میرزا رسید از بانوان حرم درخواست کرد شاه را متقاعد نمایند که موافقت کند او بعبوس آنکه با دختر بزرگتر ابوالفیض ازدواج نماید دختر کوچکتر را به‌موسی اختیار کند. چون نادر از موضوع آگاه گردید خاطر نشان ساخت که اجابت چنین درخواستی نسبت به علیقلیخان دور از نزاکت و ادب است و رضاقلی باید با دختر بزرگتر ازدواج کند. رضاقلی میرزا هنگامیکه از مخالفت پدرش اطلاع یافت سخت متأثر گردید زیرا از طرفی با پسر عمویش رقابت شدیدی داشت و از طرف دیگر سخت فریفته دختر کوچکتر ابوالفیض شده بود. نقل میکنند که وی ضمن اظهار تأسف در این خصوص چنین گفته بود.

« هر گاه حال بدین منوال است که من هیچ چاره‌ای ندارم خدا بمن رحم خواهد کرد و بزودی وسیله ازدواج با دختر پادشاه ختارا فراهم خواهم ساخت .

هنگامیکه بانوان حرم این سخنان را بسمع شاه رسانیدند سخت

بر آشفت و این فکری بیشتر در مغزش قوت یافت که رضاقلی میرزا فکر تصاحب تاج و تخت ایران را در ذهن میپرورد و صریحاً گفت هر گاه رضاقلی میرزا از ازدواج با دختر بزرگتر ابوالفیض امتناع جوید خودش او را بهمسری اختیار خواهد کرد و بزودی باظهارش لباس عمل پوشید .

موقعی که نادر در بخارا بود بنا پیشنهاد ابوالفیض بیکی باتفاق دو تن از بزرگان نزد ایلبرس والی خوارزم فرستاد و پیشنهاد کرد که نزد او شتاند و از کرده های پیشین ابراز ندامت نماید . چون ایلبرس این پیام را دریافت داشت چنان بر آشفت که پیک نادر و دو خواجه همراه او را بقتل رسانید .

نادر سه روز پس از عروسی خود و علیقلی میرزا ، او را باتفاق نصرالله میرزا و حرم خود بمشهد گسیل داشت و در همان اثناء طهماسب خان جلایر را نیز بفرمانداری و فرماندهی کل قوای ایران در نواحی متصرفی هندوستان منصوب و او را مأمور رفع اغتشاشاتی که در آن حوالی روی داده بود کرد و پس از آنکه به ابوالفیض خان قول داد در مورد لزوم برای او قوای کمکی اعزام دارد با سپاهیان خویش بطرف خوارزم از راه شیرحاجی روی آورد و چون دریافت که ایلبرس از خیمه قوای عظیمی مرکب از سربازان و رزیده ازبک و ترکمن را مأمور انهدام دژها و پلهای « شیرحاجی » قبل از ورود سپاه نادر به آنجا نموده است فرماندهی دسته ای از سواران برگزیده با شتاب هر چه تمامتر بطرف « شیرحاجی » پیش راند و خویشتن را بفر از سپاهیان ازبک و ترکمن به آنجا رسانید و از رود عبور نموده در کناره چپ آن موضع گرفت و آماده نبرد گردید و روز بعد چون قوای خوارزم معاینه کردندند به آنان حمله برد و شکست سختی بر ایشان وارد ساخت

و سپس چند روزی در شیر حاجی توقف کرد تا سایر قوا و بنه به وی ملحق گردند و از رود ( آمویه ) عبور نمایند . هنگام توقف در شیر حاجی نادر به پسرش رضاقلی میرزا دستور داد که روانه مشهد گردد . در این هنگام تقی خان شیرازی که به مناسبت عدم لیاقت در اداره جنگ مکران مدتی مغضوب بود توانست باردیگر اعتماد نادرا جلب نماید و به ییگر بیگی فارس منصوب شود و در « شیر حاجی » یش از پیش مورد توجه نادر واقع و بمشهادت اعزام گردد . نظر باینکه وی از رضاقلی میرزا دل پر خونی داشت بعید نیست از نفوذ خود در نزد نادر برای برانگیختن وی بر ضد رضاقلی میرزا استفاده کرده باشد .

باری پس از رسیدن عمده قوا و بنه ، نادر از شیر حاجی بطرف دوه بونی ( گردن شتر ) که در آنجا بستر رود آمویه به نلث بستر معمولی خود میرسد پیش راند . ارتش نادر منقسم به چهار لشکر بود که یکی از آنها پیشاپیش لشکر بنه و توپخانه حرکت میکرد و دولشکر دیگر در جناحین جلو میرفتند . شش هزار سوار نیز در امتداد کرانه رود برای حمایت ناوگان پیش میراندند شایع بود که گردو خاك ناشی از حرکت این قوا چنان تراکمی داشت که هوارا بکلی تاریک و بسیاری از سپاهیان رامبتلی بچشم در ساخت .

نادر چون به ( دوه بونی ) رسید مخزن مستحکمی برای بنه خویش ساخت و خود با سپاهیان به طرف ( فتناك ) روی آورد . در نزدیکی این محل قوای ایران به نیروی ایلبرس برخوردند و جنگ شدیدی در گرفت . نیروی تراکمه يموت که از شش هزار تن تجاوز میکرد بارشادت خاصی جنگید لیکن این نیرو و سایر سپاهیان دشمن در مقابل حملات برق



آسای نادر تاب مقاومت نیاوردند و در نتیجه ایلبرس با قوایش ناگزیر  
 گردیدند به دژ مستحکم هزاراسب که تا ( دوه بونی ) سه فرسخ مسافت  
 داشت پناه برند ایلبرس قبلا دستور داده بود که آب رود آمویه به  
 پیرامون این دژ استوار سرلریر گردد و آنرا کاملا احاطه کند و در نتیجه  
 چون نادر به دژ هزار اسب نزدیک شد مشاهده کرد که نمیتواند توپهای  
 خود را به اندازه لازم بدژ نزدیک کند و گذشته از این حمله جنبه ای به  
 این دژ دور از حزم و احتیاط بود و بنابراین پس از شکست دادن یک دسته  
 دیگر از تراکمه به موت تصمیم بمحاصره آن دژ گرفت و از آنجا که دژ  
 هزاراسب مملو از خواربار بودیم آن میرفت که محاصره آن مدت مدیدی  
 بطول انجامد نادر خوشبختانه دریافت که خانواده و گنجینه های ایلبرس  
 در دژ خانقاه واقع در ۵ میلی باختر رود آمویه بیست میلی شمال خیره  
 قرار دارد و بنابراین با قوای خویش بطرف دژ ( خانقاه ) پیش راند بامید  
 اینکه این حرکت ایلبرس را بخروج از ( هزاراسب ) و تلاش برای حفظ  
 خانواده و گنجینه خویش برانگیزد و اتفاقا نقشه وی باموقعیت کامل مواجه  
 شد زیرا همان شب ایلبرس هزاراسب را ترک گفت و در همان آنجا که نادر و  
 قوایش به خانقاه نزدیک میشدند او نیز از سوی دیگر به آن دژ استوار  
 نزدیک گشت و بار دیگر قوای خویش را گرد آورد سعی کرد به حمله  
 پردازد لیکن شکست سختی خورد و در خانه محاصره گردید . پادگان  
 این دژ نیرومند در سه روز بشدت مقاومت کرد لیکن سومین روز یعنی  
 بیست چهارم شعبان سال ۱۰۳۰ هجری قمری چند خمپاره در پی دیوارهای  
 دژ منفجر ساختند که اثردهشت انگیزی داشت و ایلبرس را چندان مرعوب  
 ساخت که از در مسالمت درآمد و تفضای تسلیم نمود . نادر بنا بشیوه

معمول خویش در خواست او را پذیرفت و چادری در نزدیکی چادر فتحعلیخان باختیار او گذاشت و سپس سران دژ را احضار نموده و به آنها خلعت و پاداش بخشید و دستورداد که مردم (خانقاه) را مطمئن سازند کمترین گزندی بآنها نخواهد رسید.

خویشاوندان دوتن از نمایندگان نادر که بدست ایلبرس بهلاکت رسیده بودند چون از قصد نادر برای عفو کردن او آگاه شدند نزد وی شتافتند و تقاضا کردند آن مرد سرکش که نمایندگان شهریار ایران را با خشونت بقتل رسانیده بود مکيفر اعمال خویش برسد در نتیجه نادر از نظر خود برگشت و موضوع قتل فرستاده‌هایش را با ایلبرس در میان نهاد ایلبرس پوزش خواست و تأیید نمود که قتل آن دوتن بدست ازبک‌ها بدون اطلاع وی صورت گرفته بود. بنابراین (هانوی) نادر در این خصوص به ایلبرس چنین پاسخ داد.

«اگر تو شایستگی آنرا نداری که مستی رعیت قلمرو حکومت خود را اداره کنی حق زنده ماندن نداری و بمناسبت توهینی که با کشتن فرستاده‌های من نسبت بمن مرتکب شده‌ای شایسته آن نیستی که مانند مرد کشته شوی بلکه باید مثل سگ بقتل رسی» نادر سپس دستور داد که سر ایلبرس و سی‌تن از فرماندهانش از تن جدا گردد. پس از کشته شدن ایلبرس شهر خانقاه و کلیه قصبات پیرامونش تسایم گردیدند اما همانطور که نادر در (بخارا) مانع آزار کردن مردم بیگناه شد در اینجا نیز دستور اکید داد که هیچکس مزاحم مردم نشود و چند تن از افسران خود را که تولید اغنشاش نموده بودند بهلاکت رسانید.

پس از حبل‌امور (خانقاه) نادر بطرف (خیوه) که در بیست میلی

خانقاه قرار داشت پیش راند . هنگامی که ایلبرس خود را در خطر یافته بود از ابوالخیرخان فرمانده قزاقها استمداد نمود و ابوالخیرخان نیز بایک عده قوای مختلط قزاق و ازبک بطرف (خیوه) حرکت کرد و داخل شهر سکره گردید ابوالخیرخان محض ورود شهر تصمیم گرفت پیکی نزد نادر اعزام دارد و برای ابن منظور یک افسر مهندس روسی بنام (مراوین) را انتخاب نمود که بوی بیش از سایر فرماندهانش اعتماد داشت . (مراوین) چون بحضور نادر باریافت بوی اطلاع داد که ابوالخیر تصمیم به تسلیم گرفته است و استدعا دارد که به خانی (خیوه) منصوب گردد نادر (مراوین) را نامهر و محبت پذیرفت و به او فرمان داد که به ابوالخیر اعلام نماید شخصاً به ملاقات وی شتابد و مطمئن باشد که بعنوان یکی از رعایای ملکه روسیه که میل دارد با او روابط دوستانه داشته باشد پذیرفته خواهد شد (مراوین) با اطمینانهای نادر نزد ابوالخیر بازگشت لکن ابوالخیر از بیم اینکه مبادا نادر بقول خود وفا نکند یا مرده خیوه دست بشورش زنند از خیوه فرار کرد و قوای خود در بیابان پیوست .

با وجود فرار ابوالخیر مردم خیوه بنشویق فرمانده خود عبدالرحمن یک تصمیم به مقاومت گرفتند و از مذاکره با نمایندگان نادر خودداری نمودند و در نتیجه پادشاه ایران مصمم به حمله شد و هیجده یوش، نژده خمبازه انداز شروع به حمله بر شهر نمودند و از طرف دیگر نادر چند نهر درخوارج سهرزد و آب پرامون دیوارها را کشید و آنکه بوسیله خمبازه چندین حفره بزرگ در دیوارها بوجود آورد و روز سوم حمله به شهر را آغاز نمود .

مردم خوارزم چون هرگونه مقاومتی را بی مهر دیدند از خودسری

خویش پشیمان شدند و درخواست تسایم نمودند .

نادر در شهر خیوه و سایر شهرهای خوارزم دست کم ۱۲۰۰۰ تن خراسانی را اسیر و زندانی یافت و همه آنانرا آزاد ساخت و اسب و پول و خواربار در اختیار همه گذاشت و در ۱۵ میلی جنوب ایورد بدست مهندسین و معمارانی که همراه خود از هندوستان آورده بود برای آنان شهری شیه به دهلی ساخت که بعداً به خیوه آباد معروف گردید و عده کثیری از اهالی خیوه را به غلامی ایرانیان بخدمت گماشت تا چنانکه باید مزه غلامی و بدرفتاری با اسیران ایرانی را بچشند .

نادر دستور داد از ثروت و تأسیسات خیوه صورتی برداشته شود و کایه خارجیان نیز بوی معرفی کردند از جمله بیسکانگانی که به این مناسبت بحضور نادر شاه معرفی شدند ( تمیسن ) و ( هک ) دونن انگلیسی بودند که هانوی جریان ملاقات آنانرا با نادر اینطور حکایت میکند .

« نادر از آنان پرسید که بچه کاری اشتغال دارند در جواب بعرض شاه رسانیدند که مشغول بزرگانی میباشند . نادر بآنها ارازه و ود و محبت نمود و گفت آزادند که در سرتاسر فلمرو وی به تجارت پردازند و هر گاه زیبایی یا آزاری به آنان رسید و افسران وی در صدد احقاق حقوق آنان بر نیامدند مستقیماً به او رجوع کنند .

این دو تن انگلیسی بعداً جریان اقامت خود را در ایران برشته تحریر کشیدند و در باره ملاقات خود با نادر چنین توصیح داده اند که پیش از همه قیافه و لباسهای فاخر سرسازان ایرانی در آنان مؤثر واقع شد چنانکه بیچشم مشاهده کردند کلیه سربازان ایران لباسهای ابریشمین گران

قیمت بتن دارند و جیب همه ازسکه هندی پر است .

علاوه بر این دوتن انگلیسی و ده تن روسی نیز که اسیر بودند بحضور نادر معرفی شدند . نادر همه را آزاد کرد و بهر کدام يك اسب و ۵۰ روبل پول داد تا شهرهای خود بازگردند و هر ده تن تحت نظریك روسی بنام ( زنایف ) بکشور خود رسیدند .

نادر در حدود پانزده روز در خیوه بسربرد و ترتیب حکومت خوارزم را برای مدت پس از حرکت خود داد . پس از مشورت با سران خوارزم یکی از نواده های چنگیز خان را بنام طاهر بيك که قبلاً در هرات اقامت داشت و همراه نادر به ترکستان رفته بود به خانی خوارزم منصوب کرد و چون عده ای از سران از يك از قبول طاهر بيك بخانی خوارزم سر باز زدند و بقیام مسلحانه پرداختند آنرا سر کوبی داد و همه را ناگزیر به فرمانبرداری از طاهر بيك نمود و دسته ای از قوای خویش را نیز بحمايت طاهر بيك گماشت و چون اوضاع را کاملاً مرتب ساخت حیوه را ترك گفت و پسر ایلرس عبدالقاضي خان را بمر همراه خویش برد . نادر روز چهارم شوال ۱۱۵۳ هجری ( ۲۳ دسامبر ۱۷۴۰ میلادی ) به ( شرحی ) رسید و از آنجا از راه بیابان بطرف مرو حلو را بد و چون آب و دوفه در این سامان نایاب بود کایه لوازم و احتیاجات سفر را همراه خویش برداشت در ( مرو ) نادر فرمان شدیدی پیش گرفت بدینرا که جمده در خان کرگراو حاکم شهر را ارمدم خود معصم ساحت و یکی ز سران محالی فاجار را سام شاه قلیخان بجای وی گماشت و او را زگرد کشور محومه رحیم سلطان را که شایع بود در صافلی میرزا را در دعای - ج و تحت ایران شویق کرده است اعداء نمود و سپس در تاریخ ۱۳ شو - ۵۳

هجری ( ۴ ژانویه ۱۷۴۱ میلادی ) از مرو بطرف ایبورد و از آنجا به دستگرد محل تولد خود که بنامی در آنجا با اسم مولودخانه بافتخار تولد او ساخته شده بود رهسپار گردید . عبدالکریم این مولودخانه را بصورت گنبدی مزین بیک شمشیر طلا توصیف میکند . شاه ایران از دستگرد بطرف کلان روان گردید و جواهر و گنجینه‌هایی را که از هندوستان آورده بود در آنجا در نقاط امنی گذاشت و قبری هم از سنگ مرمر سیاه برای خود ساخت و برای ساختن این قبر مقدار زیادی سنگ از مراغه به کلان آورد و نیز برای بهبود وضع داخلی این دژ طبیعی کوشش بسیار نمود و برفراوانی آب آن افزود و در پیرامون آن باغهای دلکشی بوجود آورد اندکی بعد به خیمه آباد سرکشی کرد و مقدار زیادی لباس و خوراک و پول بین ساکنین تازه وارد بآن شهر تقسیم نمود . از خیمه آباد نادر به ایبورد بازگشت و از آنجا بطرف مشهد روی آورد و در پایان ماه شوال ۱۱۵۳ ( ژانویه ۱۷۴۱ میلادی ) وارد آن شهر گردید .



## فصل بیستم

### لشکر کشی به داغستان — سوء قصد به نادر



قریب دو ماه نادر در مشهد رحل اقامت افکند. نادر مشهد را بمنزله پایتخت امپراطوری خود میدانست زیرا با بسط قلمرو سلطنت او در خاور، این شهر از لحاظ مرکزیت بر اصفهان ترجیح داشت و گذشته از این مشهد مهمترین شهر خراسان یعنی زادگاه خود نادر بود و از همه مهمتر آنکه مانند اصفهان مرکز حکومت خاندان صفوی بشمار نمیرفت در آن زمان مشهد شهری بسیار آباد و بارونق بود و در حدود ۶۰۰۰۰ حابه و ۳۰۰۰۰۰ تن جمعیت داشت. (جرج تمپسن) که در سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) از بخارا وارد آن شهر شد درباره آن چنین میگوید: «در زمان صلح یک مرکز مهم باروگانی است. هر روز کاروانهای بیشمار از بلخ و بدخشان و قندهار و بخارا و هندوستان بدان روی می آورند. بازارهای آن وسیع و مملو از کالاهای فراوان است و عده کثیری از مردم از هر مذهب و ملت به خرید اجناس در هر گوشه آن اشتغال دارند. در این شهر نود کاروانسرای معمور وجود دارد. نادر از کیه نقد ایران رسمکلات جدید خود جمع کنیری را به این شهر گسیل داشت و برای آبادانی و پیشرفت آن از هیچگونه اقدامی مصابقه نکرد

نادر مخصوصاً به تحلییل همه امراض اعیاهت که داشت و هدای

بیشماری تقدیم آن نمود که از جمله آنها باید مقداری فرشهای ابریشمین و چهارده چراغ ازطلای تمام عیار را نامبرد. درصحن امام رضا نیز حوضی از مرمر سفید گرانبها ساخت که سه پا طول و هیجده پا محیط داشت. او برای آوردن سنگهای این حوض از هرات به مشهد با شخصی قرارداد بست و شرط کرد که در ظرف دوازده روز این سنگها را به محل کار برساند.

با آنکه نادر برای خود آرامگاهی در کلات ساخته بود دستور داد مقبره دیگری برای وی در مشهد در بالاخیابان بنا گردد. در این اثناء سنگ روی قبر تیمور و دروازه‌های مدرسه نیز از سمرقند وارد مشهد گردید. نادر عزم داشت آنها را نیز به آستان قدس اهدا کند لیکن نظری بسنگ قبر تیمور افکند و در دریای فکر فرورفت و از اقدام خویش پشیمان شد و دستور داد سنگ را بسمرقند ببرند و برجای خود بگذارند. دروازه مدرسه را نیز به سمرقند بازگردانید. چون در آن زمان رسم بر آن بود که پادشاهان هر چند وقت یکبار بحسابهای شهرستانها رسیدگی میکردند نادر در دوران اقامت در مشهد با دقت هر چه تمامتر بیازرسی حسابهای خراسان پرداخت و از جربان آن بسیار بر آشفت و عده‌ای از مسئولین را بهلاکت رسانید. در زمان نادر دفاتر حساب وجود نداشت بلکه مأمورین بمیل خود مالیاتهای میگرفتند و قسمتی از آنها خود بر میداشتند و قسمتی دیگر را بخزانه دولت تحویل میدادند و هرگاه اختلاس یا اشتباهی مشاهده میشد مسؤل آن گرفتار عقوبت شدید میگردد.

پس از آنکه نادر امور خود را در مشهد چنانکه باید حل و فصل نمود بفرار انتقام مرگ برادرش افتاد و حکومت خراسان را به نصرانته



میرزا سپرد و روز ۲۶ ذی‌الحجه ۱۱۵۴ ( ۱۴ مارس ۱۷۴۱ میلادی )  
 باتفاق رصاقلی میرزا و پسر سومش امام‌قلی مشهدرا تراك گفت و يك هفته  
 بعد مراسم عید نوروز را در منطقه خموشان برپا ساخت . پس از پایان  
 عید نوروز نادر با قوایش از راه سملقان بطرف ( کرایلی ) رهسپار گردید  
 و از آنجا بطرف دره گرگان پیش راند . در گرگان اوضاع کاملاً شبیه  
 به اوضاع خرم دره بود و نیروی نادر ناگزیر گردید در بیست و سه مرحله  
 از رود گرگان عبور نماید و مانند پیش عده کثیری از سرمازان غرق شدند و  
 يك روز در دودخانه طغیان کرد و چند هزار تن سرباز و صدها رأس قاصر را با  
 بنه خود غرق ساخت و سیل طوری طرفین رود را فرا گرفت که نه چدر  
 نادر در وسط دره رسید و چند چادر نگهبان نادر را برد و با آنکه اطرافیان  
 نادر سخت نگران شدند نادر حاضر نشد چادر خود را در نقطه مرتفع‌تری  
 برقرار سازد بلکه همچنان بر تخت نادری تکیه زده و سیل تهدید آمیز  
 را در نهایت خونسردی تماشا میکرد چون سطح آب رود باندازه کافی  
 باین آمد نادر مسافرت خود را از طریق اشرف و ساری و علی آباد و  
 زیرا ب طرف گردنه ( گدوك ) ادامه داد . در تاریخ ۲۸ صفر ۱۱۵۴  
 هجری ( ۱۵ مه ۱۷۴۱ میلادی ) از جاده بدریکی متعلق حره و قرنجی‌هی  
 خود از مناطق جنگلی سوی سواد کوه رهسپار گردید و در آنجا معمول  
 قوای او از فاصله تقریباً دوری عقب‌انگش بودند تا که تیراندازی  
 که خود را در بیست قدمی پشت درختی پنهان ساخته بود طرف شریب  
 ایران تیری شلیک کرد . گلوله پس رآنکه دست نادر حرس زد و  
 شست او را زخمی کرد در گردن اسبش ناپدید گردید . اسب مشرک شد  
 و ادرهم درء لطیفه لیکن بدون آنکه خونسردی و آرامش خود را دست

بدهد خویشان را ببردن زد بطوریکه مرتکب بتصور اینکه کارشاه را ساخته از خالی کردن گلوله دوم خودداری نمود و فرار کرد، چند لحظه آشوب و هرج و مرج عجیبی در میان قوای ایران و نگهبانان نادر حکفرما گردید لیکن چون بیدرنک معلوم شد گزندى به پادشاه ایران نرسیده است قرقچی‌ها بفرماندهی رضاقلی میرزا که بمحض وقوع ازیش آمد خویشان را با شتاب به پدرش رسانیده بود تا مسافت زیادی در نواحی اطراف عقب مرد جنایتکار گشتند لیکن اثری از او نیافتند و پس از مختصر توقفی به پیشرفت خود ادامه دادند

بسیاری از مورخان بر آنند نفع ایران و خود نادر در آن بود که گلوله به هدف اصابت نماید و او را در ذروه قدرت و عظمت از این جهان برهاند زیرا در آن زمان نادر به منتهی درجه محویت و معروفیت رسیده بود. گذشته از این که کشور خویش را از زیر یوغ افغانه‌های بخشیده بود عثمانیان را بزانو در آورده و روسها را و دار به استرداد کلیه اراضی ایران نموده و بختیارها و ابدالیان و علجانیان را مجبور به تسلیم کرده و هندوستان را فتح نموده و ترکستان را مسخر ساخته بود، قسمتی از عربستان را نیز بحیطه تصرف خویش در آورده و ناوگاش هم در خلیج فارس تسلط کامل داشت. با اینهمه حرص و شهوت کشورگشائی وی اندازه نداشت و هر پیروزی نوین آتش اشتهاى او را تیزتر میساخت و همین ولع زیاد موجب آن گردید که بجات دهنده ایران را بر آن دارد که در بقی مدت سلطنت خویش برای ملت ایران مصائب زیادی بوجود آورد و خویشان را نیز از اوج افتخار به حضيض ادبار افکند.

باری از کرده گدوگ نادر بطرف نهران پیش راند و در این شهر

( کالوشکین ) نماینده روسیه را بار داد و کالوشکین بر طبق دستور هائی که از سن پترسبورگ دریافت داشته بود حسن نیت و مراتب دوستی ووداد روسیه را نسبت بایران اعلام داشت .

این اقدام روسیه از هر حیث ضروری بود زیرا ظاهر آسفیر کبیر ایران در دربار سن پترسبورگ گزارشهای افراط آمیزی در باره سوء نیت روسیه نسبت به ایران برای نادر فرستاده بود کالوشکین در عین حال مأمور بود که در باره مقاصد حقیقی نادر گزارشی به روسیه ارسال دارد .

( کالوشکین ) به سن پترسبورگ گزارش داد که در رفتار نادر نسبت به پیش تغییرات بزرگ حاصل شده است و مانند گذشته نمیتوان با او آزادانه صحبت کرد . او در این خصوص چنین نوشته بود :

« بخت النصر جدید از هاده پیروزیهای خود سرمست است و میگوید که تسخیر هندوستان برای من کار دشواری نبود . من هر گاه ب يك پا حرکت کنم هند را فتح میکنم و هر گاه با دو پا حرکت کنم دنیا را میگیرم . »

اگر چه کالوشکین عقیده داشت نادر نسبت بدولت عثمانی روش نامساعدی دارد با اینهمه تأیید کرد که نمیتواند به حسن نیت او در مورد روسیه اعتماد کامل داشته باشد .

نادر پس از توقف مختصری در تهران بطرف قزوین رهسپار گردید باید دانست که رضاقلی میرزا از تهران دیگر همراه پدرش حرکت نکرد میرزا مهدی بانهایت احتیاط در این خصوص مینگارد که شاهزاده دستور یافت در تهران بماند و مالیت این شهر را به مخارج خود اختصاص دهد و در حقیقت این امر نشانه آن بود که رضاقلی میرزا مفضوب پدر واقع شده

است . هنوز معلوم نیست آیا سوء ظن نادر در آن هنگام نسبت به رضاقلی میرزا درباره قصد کشتن پدر شروع شده بود یا اینکه نادر تنها قصد داشت رضاقلی میرزا را بمناسبت غفلت در رعایت مسئولیت خویش در دوران نیابت سلطنت گوشمال دهد .

هنگامیکه نادر در قزوین بود ( گیوا، ییلاخور ) و سایر سران گرجی خبر آوردند که لزگیاها علم طغیان برافراشته‌اند . این خبر نادر را سخت بر آشفت و او را بر آن داشت که آن طایفه سرکش را کاملاً منکوب سازد بهمین جهت قوای نیرومندی را مأمور جنگ بالزگیاها نمود . هنگام اقامت در قزوین نادر بنا بقولی که در دهلی داده بود ناگزیر گردید به علوی خان، پزشکش اجازه دهد که خدمت او را ترك نموده و برای زیارت مکه عازم خانه خدا گردد . عبدالکریم خان کشمیری مؤلف کتاب ( بیان ) نیز در همان موقع خدمت نادر را ترك گفت و همراه عبدالکریم خان بطرف مکه روی آورد .

چون نادر از مراقبت ها و توجه های دائمی علوی خان محروم گردید حال مزاجی و روحیش بطور محسوس رو بوحامت نهاد و عصبانیت شدیدی در وی پدید آمد که تدریج تبدیل به بك نوع خشم دائمی گردید .

نادر پانزده روز پس از ورود قزوین از راه قراجه داغ بطرف داغستان رهسپار شد بطوریکه گذشت در سال ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) که نادر در نادر آباد بود به عبدالغنی خان و فتحعلیخان برادر زن خود دستور داد که به شیروان عزیمت کنند و با قوا و فرماندهان گرجستان و آذربایجان در دفع شرار گیهایی جا روله در پائیز و زمستان همکاری نمایند

ما بعللی که چگونگی آن در تاریخ بمیان نیامده است عبدالغنی خان و سایر فرماندهان تا فروردین ۱۳۱۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) حمله خود را بر لزگیها آغاز نکردند و فرمانده ابدالی که بمراتب از ابراهیم خان آزموده‌نرو شایسته‌تر بود به لرگیهای جاروتله تلفات سنگین وارد ساخت و آنان را ناگزیر به تسلیم نمود.

هنگامی که نادر به شیروان رسید بسیاری از لزگیها برای تسلیم بحضور او رفتند. گوشمال بموردی که به طوایف جاروتله داده شده بود از یکطرف و ورود نادر با ۱۵۰۰۰۰ تن سپاهی به شیروان از طرف دیگر بدون شبهه همه لزگیها را وادار به تسلیم نمود.

نادر از شیروان بطرف شمال پیش راند و در آغاز ماه جمادی‌الاول (۱۴ اوت) داخل در شهر غازی قموق واقع در قلب داغستان گردید. در این شهر بود که گزارشی دریافت داشت مبنی بر اینکه قوای مختلط ازبک و تاتارهای ارال و قزاق خوارزم را مسخر کرده و خیمه را بتصرف در آورده و طاهر بیگ وانی خوارزم و طرفدارش را نفس رسانیده اند. اگرچه بعداً معلوم شد این گزارش تا اندازه‌ای عرق میر است با اینکه نادر برای سرکوبی اشرار آمده گردید.

نادر در اوایل ماه رجب (۱۲ سپتامبر) بمشور محاصره منصه (اوار) از (غازی قموق) حرکت کرد ولی نصر به درازسیدار متصل نیز و دشواری راه مشکل بنظر می‌رسید که او در این هنگامه کمر به لشکر تمام آن منطقه کوهستانی بسته باشد. در هر صورت قدر مسلم آنست که سردی هوا دست بدست مبعوث شدیدی کوهستانی داد و نادر در نزدیکی بیستون بطرف شمال از دانهت و از طرف کرا، بحر خیر متوجها

ساخت . هر گاه نادر پیشرفت بطرف ( اوار ) را يك ماه زود تر آغاز کرده بود شاید میتوانست کلید داغستان را بدست آورد و بدون شبهه بكمك شمشغال خاص فولاد خان و سرخای خان و اوسعی خان و سایر سران مطیع و نیروی سربازان کثیرش میتوانست بهتر از سال بعد پیروز گردد و بدیهی است در این صورت حل مسئله داغستان اهمیت شگرفی می یافت زیرا نادر پس از بدست آوردن پیروزیهای نزرگ هندوستان و ترکستان و افغانستان بمراتب بهتر از سال ۱۱۵۴ هجری ( ۱۷۴۱ میلادی ) میتوانست با عثمانیان برابری کند و نیز بسیار محتمل بنظر میرسید که هر گاه نادر در این هنگام به روسیه حمله میبرد به آسانی میتوانست هشرخان را تصرف نماید زیرا در آن هنگام عده کثیری از قوای روسیه با سوئد مشغول جنگ بودند و روسیه دارای نیروی کافی برای مواجهه با نادر نبود .

هنگامیکه نادر بطرف کرانه بحر خزر باز میگشت اطلاع یافت که دسته ای از قبایل قراچه داغ در مناطق جنگل زار به قوای وی حمله برده و عده ای از آنان را کشته و اثنائیه ایشان را بیغما برده و تولید و حمت برای قوای ایران کرده اند و حتی گستاخی را بجائی رسانیده اند که به چادر نادر حمله برده و چند تن از زنان وی را ربوده اند نادر از این پیش آمد چنان بر آشفت که عده ای از افسران و سربازان نگهبان خود را بقتل رسانید و آنکه سوگند یاد کرد که خاک داغستان را ترك نخواهد کرد مگر آنکه کلیه طاعنیان یوغ بندگی بگردن نهند .

نادر روز پنجم شعبان ( ۱۶ اکتبر ) وارد دربند گردید و اثنائیه خود را در آن شهر گذاشت و با شتاب هر چه تمامتر حمله به ط-وایف

قراچه داغ را آغاز کرد و بمنظور اینکه در مورد لزوم بتواند به حملات  
مقابل پردازد در منطقه شمخال در هردو یا سه فرسنگ دزی نیرومند  
ساخت در تاریخ دهم رمضان نادر بدون اخذ نتیجه قطعی از لشکر کشی  
بازگشت و از آنجا که باران سیل آسایی شروع بباریدن نموده و حرکت  
را دشوار ساخته بود در دشت کلاری واقع در سه فرسخی شمال باختری  
در بند مرکز ستاد زمستانی خویش را برقرار ساخت .

بأمین خواربار ارتش معطی در منطقه ای که بیشر شامل کوه و  
جنگل بود اشکال فراوان داشت مخصوصاً برای آنکه بواحی اطراف  
شروان بر اثر جنگهای متوالی نکلی ویران شده بود و سایرین تنها راه  
تهیه احتیاجات ارتش ، استفاده از کشتی بود . نادر که در خلیج فارس  
ناوگانی بوجود آورده بود تصمیم گرفت در بحر خزر نیز ناوگانی بوجود  
آورد لیکن کشتی کافی در اختیار نداشت و گذشته از این ایرانیان در  
کشتی رانی زیاد مهارت نداشتند . نادر تصمیم گرفت عده ای کشتی سفر  
برای رفع این نقص به ایران احضار نماید و چون نمیتوانست مسرع  
کشتی لازم تهیه کند ناگزیر بود که برای کشتی رانی به روسها توسل  
جوید هنگامی که (کالوشکر) شاه را از استقرار الیرات پترونا بر تخت  
سلطنت روسیه بعد از کودتای شش، دسامبر ۱۷۴۱ آگاه ساخت نادر  
تأیید کرد از این خمر سی خوشحال شده است زیرا تخت و تاج روسیه  
قبول به دختر پتر کبر معلق دارد و آنگاه یکدست اس و خر و هزار  
روبل به کالوشکر بخشید و اراد خاصه نمود ترتیب فرس دادن ده کشتی  
روسی را به دولت ایران بدهد . چندانکه از این کشتی ها از سر ضد  
سرکشان داعستان بکار برد و چند تنی دیگر را صرف حمل و نقل کالا

از هسترخان نماید . کالوشکین ضمن ابلاغ این درخواست بدولت متبوع خویش درعین حال این نکته را یادآور شد که هرگاه نادر کشتی دریافت دارد دیگر پس نخواهد داد زیرا مصمم است ناوگانی نیرومند برای ایران بوجود آورد . بر اثر اخطار کالوشکین دولت روسیه درخواست نادر را انجام نداد . با اینهمه نادر بعداً توانست در بحر خزر هم ناوگانی بوجود آورد .

باری مراسم عید نوروز از طرف نادر بر طبق معمول در اردوگاه او برپا گردید و بنا باظهار میرزامهدی در آن هنگام نادر قصد داشت بنفع یکی از پسرانش از سلطنت کناره گیری نموده و به کلات رهسپار گردد لکن قبل از کناره گیری از سلطنت تصمیم داشت کار روابط ایران را با دولت عثمانی یکسره کند .

نادر قبل از شروع لشکرکشی در سال ۱۱۵۴ هجری ( ۱۷۴۲ میلادی ) مأمورین خویش را به سرزمین قموق فرستاد تا برای او اسب و لوازم دیگر خریداری نمایند لکن قبیله قموق بر اثر تحمیل قیمت های گزاف و کمک به لزگی ها موجبات آشفتهگی خساطر نادر را فراهم ساختند .

در بهار سال ۱۱۵۴ هجری ( ۱۷۴۲ میلادی ) نادر حمله بر طانغیان را با قوای فراوان در سه مرحله آغاز کرد لکن در هر سه مورد نتوانست کار آنان را یکسره کند و بار آخر بطرز معجزه آسایی از خطر مرگ رهایی یافت . سرخای و شمخال خاصفولاد خان در اکثر اوقات از ملتزمین رکاب نادر بودند و نسبت به او خیانت نورزیدند لیکن اوسمی احمدخان راه خیانت پیش گرفته و به دژ نیرومند قریش پناهنده گردید .



در تابستان همین سال بود که تماس بین سروان (التن) و دولت ایران، تماسی که میبایستی برای کمپانی روسی عواقب وخیم در برداشته باشد و منتهی بمرگ التن گردد آغاز شد توضیح آنکه در تابستان آن سال کشتی که (التن) در غازان برای حمل و نقل کالاهای بازرگانان روسی بین هشرخان و بنادر ایران در بحر خزر ساخته بود با عده ای از دریا نوردان روسی و انگلیسی بفرماندهی سروان (ودروف) وارد انزلی گردید.

سروان التن نیز سوار کشتی بود. هنگامیکه کشتی حامل کالاهای انگلیسی بار خود را خالی کرد تحت اختیار دولت ایران قرار گرفت و در دو مورد برای حمل و نقل برنج به (در بند) بکار رفت. نادر با استفاده از این کشتیها مینوانست تا اندازه ای انحصاری را که بازرگانان روسی برای حمل و نقل خواربار از راه دریا بداغستان ایجاد کرده بودند از میان برد. همین موضوع موجب ایجاد بحرانی بین دولت روسیه و کمپانی روسها گردید و نیز در نتیجه همین اقدام بود که مأمورین رسمی دولت روسیه در رشت و در بند نسبت به (التن) و (ودروف) رفتار سیر خشنی پیش گرفتند.

برابر حملات متواتر داغستانیان نادر در شمال (طبرسران) اردوگاه مستحکمی ساخت. قوای ایران در این اردوگاه با زحمت بسیار احتیاجات خویش را تأمین مینمودند. ایرانیان گذشته از آنکه از حد خواربار سخت در مضیقه بودند در معرض حملات متوالی نیز گیه. وقایع قراچه دواز و غیره نیز قرار داشتند. نادر بمناسبت تلفات و ماه زیهت همی که بسپاهیان و وارد آمد اردوگاه جدید را بنام «ایران خراب» موسوم ساخت

هوای گرم و بدی آب موجب بروز طاعون خطرناکی گردید که مخصوصاً تلفات سنگینی بقوای افغان وارد ساخت و در نتیجه آن نادر سپاهیان خویش را که مبتلی بطاعون شده بودند باردوگاه دیگری واقع در سی فرسنگی شمال طبرسران در نزدیکی (میناق) منتقل ساخت .

کالوشکین کوشش بسیار نمود که شاه را متقاعد سازد لشکرکشی داغستان عواقب وخیمی برای ایران خواهد داشت لکن نادر باین سخنان توجهی نکرد و چون کالوشکین بیم آن داشت که شهریار ایران بخاک روسیه تجاوز نماید بدولت متبوع خود توصیه نمود که مرزهای روسیه را مستحکم سازد و چنانکه بعداً خواهیم دید دولت تزاری اندرز کالوشکین را بکار بست و نادر را ناگزیر ساخت که نقشه های خود را تغییر دهد . کالوشکین پس از این توصیه زندگی را بدرود گفت و جای خود را به (واسیلی براتیشف) پرداخت .

قوای ایران مرحله بمرحله بر طوایف طبرسران تسلط حاصل کردند و آنگاه نادر تصمیم گرفت برای تصرف (آوار) و تنبیه طوایف قموق دست به لشکرکشی جدیدی زندگوانسکه نیل بدین مقصود مستلزم عبور سپاهیان ایران از مرز روسیه بود چون نادر اطلاع یافت روسها نیروی عظیمی به (فزایا) اعزام داشته اند از حمله به قبایل قموق منصرف گردید لکن برای تصرف (آوار) پافشاری نمود . سپاهیان ایران پس از آنکه در نخستین مرحله شکست خوردند (آق قوشا) را اشغال کردند و طرف آوار و شهر کافر قموق جلوراندند لکن لزگیمها یکعه از جلوداران نیروی نادر را که عده آدن از ۶۰۰۰ تن تجاوز میکرد بدام انداخته و پس از آنکه به آنان تلفات سنگین وارد ساختند همه را وادار به عقب نشینی

کردند. شاه از عقب نشینی آنان چنان بر آشفت که عده‌ای از افسران نشان را بهلاکت رسانید و سپس خود بفرماندهی سه هزار تن سیاهی پیش‌راند و از جاده باریکی که در میان جنگل واقع بود بحمله پرداخت. در قصبه کوچکی ایرانیان مواجه با شکست سختی شدند و ناگزیر به عقب نشینی گردیدند و بدین طریق آوار یعنی کلید داغستان از حیطة تسلط نادر خارج ماند. ظاهراً در همین اوان بود که یکدسته دیگر از سپاهیان ایران از کوهی که قلعه مستحکم قریش در آن واقع بود بالا رفته و پس از حمله برق آسائی که سه روز بطول انجامید آن دژ نیرومند را گشودند لیکن خود احمد اوسمی توانست از دژ فرار نماید و به آوار پناه برد. طایفه قراچه داغ پس از آنکه دژ اصلی خود را از دست دادند در عین حال بی فرمانده ماندند ناگزیر تسلیم ایرانیان شدند.

در اوائل زمستان نادر از حدود آوار عقب نشسته و از طریق ترخو به «ایران خراب» بازگشت و مرکز ستاد زمستانی خویش را در آنجا برقرار ساخت. گویا در «ایران خراب» بود که در پاییز ۱۱۵۴ هجری (سال ۱۷۴۲ میلادی) پیش آمدی روی داد که میبایستی در آخرین سالهای عمر نادر اثر شومی داشته باشد این حادثه تاثر انگیز کور کردن رضی‌قلی مبرز بود که پدرش سوء قصد سال گذشته را نیز که درها زندان روی داد و نسبت میداد.

عده‌ای از مورخان گذشته و معاصر کوشیده‌اند تا سبب این پیش آمد عم‌انگیز را بر شنه نحریر آورند و در صورتیکه دسنه‌ای ز آن بر آنست که رضی‌قلی مبرز کاملاً معصوم بوده است دسه‌ای دیگر در سوء قصد بنادر بی‌تقصیر نمیدانند در هر صورت روایتی که بیش از همه قول قبول

بنظر میرسد بقرار زیر است :

تا مدتی پس از سوء قصد نادر، کلیه مساعی که برای کشف مرتکب و سیاست او بعمل آمد بی نتیجه ماند لیکن سرانجام مرد جنایتکار در نزدیکی (ابا) واقع در هرات دستگیر گردید. نام وی نیکقدم بود و مدتی جزء نگهبانان دلاورخان تایمانی خدمت کرده بود. نیک قدم بداغستان اعزام گردید و در تابستان ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۲ میلادی) بار دو گاه سلطنتی رسید. نادر با او بتنهائی مدتی صحبت کرد و او را تحت بازپرسی دقیق قرارداد. بنا باظهار عبدالکریم بخارامی نیک قدم در پاسخ سؤالات مکرر نادر در باره محرك او تأیید کرد که هیچ محرکی نداشته است و تنها برای نجات دنیا از يك مرد ستمگر مبادرت باین سوء قصد کرده است لکن بنا باظهار محمد کاظم خان نادر در آغاز مصاحبه خود با نیک قدم بوی قول داد در صورتیکه حقایق را بگوید جانش در امان خواهد بود و نیک قدم رضاقلی میرزا را بعنوان محرك خویش معرفی کرد و گفت که یکی از نگهبانان شخصی رضاقلی میرزا بود و مهارب وی در تیراندازی توجه شاهزاده را جلب نمود تا اینکه يك روز که رضاقلی میرزا همراه محمد حسین خان قاجار و رحیم سلطان مرو بود باو امر کرد که شاه را بهلاکت برساند و نیک قدم برای امتثال این امر در ناستان سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) بهرات رفت لیکن فرصتی برای اجرای نقشه خویش نیافت و پس از آنکه نادر در (قره تپه) برضاقلی میرزا دستور داد که گارد سلطنتی خصوصی خود را منحل کند او باردیگر به نیک قدم تاکید کرد که شاه را بهلاکت رساند وی نیز پیوسته مترصد فرصت بود لیکن فرصت مناسبی دست نمیداد تا اینکه شاه از ساری بطرف اشرف

رهسپار گردید و نیک قدم فرصت را برای اجرای نقشه خویش مناسب یافت  
لکن تیرش به هدف اصابت نکرد. دشمنان رضاقلی میرزا نیز از فرصت  
استفاده نموده و پیوسته به شاه تلقین کردند که رضاقلی میرزا محرك نیک  
قدم بوده است تا اینکه سرانجام نادر پسر خود را محکوم دانست و در  
صدد انتقام گرفتن از او بر آمد و راجع به نیک قدم نیز نادر بقول خود وفا  
نمود و از کشتن او صرف نظر و تنها به نابینا کردن او اکتفا کرد.

البته این روایت تا اندازه‌ای با در کردنی است لکن باید بنظر  
آورد که در آن موقع محمد کاظم در ترکستان بود و بنا بر این اطلاعات  
مبسوطی از قضایا نداشته است. گذشته از این اظهار او مبنی بر اینکه  
سوء قصد بین ساری و اشرف روی داده مقرون بحقیقت نیست بعلاوه  
محمد کاظم نتوانسته است شرح دهد از کجا جریان مصاحبه خصوصی نادر  
و نیک قدم را دریافته است. همچنین اظهارات وی دایر بر اینکه نیک قدم  
در خدمت رضاقلی میرزا بوده مقرون بحقیقت بنظر نمی‌رسد.

البته بسیار ممکن است که نیک قدم رضاقلی میرزا را منبهم به طرح  
نقشه سوء قصد کرده باشد لکن بهیچ روی معاوم نیست راست گفته باشد  
میرزا مهدی در تاریخ جهانگشای نادری ضمن شرح لشکر کشی به دانستان  
بین سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۱ تا ۱۷۴۳ مادی) هیچ  
اشاره‌ای به کور کردن رضاقلی میرزا نمی‌کند نکن در پایان کتاب خود که  
پس از درگذشت نادر بر سه تحریر کشیده شده است و بیش از تستمهای  
دیگر کتاب قابل توجه بنظر می‌رسد زیرا در آن زمان دیگر زیستند  
هیچ علمنی برای رعایت احتیاط بازگرگون ساختن حقیق نداشته است  
دسته‌انگیز ذهن شاه را نسب به

پسرش مسموم ساخته بود. « میرزا مهدی قبلا در کتاب خود نگاشته است که محرك مرتكب سوء قصد آقامیرزا نام یکی از پسران دلاورخان تایمانی بوده است. پربازن (۱) و دکتر لرش (۲) که هر دو درباره دوران نادر اطلاعات گرانبهایی دارند تایید می کنند رضاقلی میرزا در سوء قصد پیدرش کمترین دخالتی نداشته است.

باری پس از آنکه نادر پیش خود رضاقلی میرزا را محکوم کرد از تهران از احضارش کرد و او را مجرم دانست. شاهزاده نگون بخت سوگند یاد کرد که هیچ گناهی ندارد لکن شاه به عجز و لابه او توجهی نکرد و پس از مدتی تفکر و مشورت بسیار این نانش تصمیم گرفت پسر خود را از هر دو چشم نایبنا سازد و دستوری در حضور او و عده ای از رجال بمورد اجرا گذاشته شد و پس از کور کردن رضاقلی میرزا عده زیادی از مردان بزرگی که در مراسم نایبنا کردن او حضور داشتند بدست نادر بهلاکت رسیدند زیرا هنگام کور کردن شاهزاده هیچ کدام از آنان تقاضا نکرده بودند بجای رضاقلی میرزا سیاست گردد. نادر پس از آن حادثه شوم چنان غمگین و متأثر گردید که به چادر خود پناه برد و مدت سه روز از چادر خارج نشد مالکولم تأیید میکند نادر پس از کور کردن رضاقلی میرزا باو گفت که خیانت وی موجب این تنبیه گردید و رضاقلی میرزا بانهایت اندوه بوی پاسخ. « این چشمان من نبود که شما از حدقه کنید بلکه دیدگان ایران داد بود. »

صُور کلی قرائن نشان میدهد که رضاقلی میرزا بیگناه بوده است لکن رفتار کودکانه وی بر بدگمانی شاه نسبت به او افزود و گذشته از بخت بدوی دادرسی او همگامی صورت گرفت که شاه بمناسبت شکستهای

که از لزکیها خورده بود دل خوشی نداشت و علوی خانی هم نبود که او را از تصمیم های خطرناک خود باز دارد و بعلاوه هرگاه نیک قدم بیدرنک پس از ارتکاب سوء قصد دستگیر و سیاست شده بود احتمال قوی میرفت که رضاقلی میرزا از اتهام و تنبیه کاملاً نجات یابد.

در هر صورت پس از آنکه رضاقلی میرزا بهبودی حاصل کرد بنا به تقاضای خود به مشهد رفت. دو اواخر پائیز ۱۱۵۴ (۱۷۴۲ میلادی) نادر تصمیم گرفت از رود منجمداترک عبور کند و به خاک روسیه حمله برد و مردم انتظار میرفت که آتش نبرد بین ایران و روسیه مشتعل گردد لکن روش تهدید آمیز دولت عثمانی نسبت بایران ندر را از حمله بروسیه باز داشت. توضیح آنکه نادر خبر یافت که قوای عظیمی از عثمانی بطرف مرزهای ایران جلو میروند و گذشته از این در سال ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۳ میلادی) سفیری از دربار عثمانی به اردوگاه نادر آمد و از جانب سلطان محمود خان پادشاه عثمانی نامه ای آورد مبنی بر اینکه شاه عثمانی از قبول و تصدیق صحت مذهب جعفری و ساختن رکن دیگری برای کعبه معذرت خواسته است و بهمین جهت نادر از حمله بروسیه منصرف گردید و در عوص تصمیم به جنگ با عثمانی گرفت و در تاریخ پانزدهم ذی الحجه ۱۱۵۵ (۱۰ فوریه ۱۷۴۳ میلادی) بطرف جنوب پیش راند

قوای کوهستانی دلیرداعستان در پرتوبه هگانه ای جنگل و کوهستان به نادر و قوای او آسیب فراوان رسانیدند گویانکه نادر در آنست برخی از قلعه منجمله قلعه (قریش) را بگشاید. با اینهمه از جانب ایران و مهمب. قوای وی تلفات زیادی دید و گذشته از این به حیثیت و منفه او اهمه وارد آمد. سپاهیان ایران در میان برف و سرمای شدید بطرف دشت مغرب

روی آوردند . سربازان از سرما و گرسنگی رنج بسیار بردند ، عده کثیری از سپاهیان و چهارپایان در راه تلف شدند و دشواریها و حوادث گوناگون بجدی بود که مسافرت قوای ایران از درند تا کنار رود ( کر ) چهارروز به طول انجامید .

در این اناغتشاشات شدیدی در خوارزم روی داده بود بدین معنی که نورعلی خان پس از رزم شدیدی با طاهریک به ترکمن های ارال پناه برده و بکمک آنان و پیروان خود در خوارزم شهر خیمه را تصرف و طاهریک را محاصره نموده بود . طاهریک نیز از نصرالله میرزا در مشهد استمداد نمود لکن شاهزاده نصرالله نتوانست باو کمکی نماید و طاهریک پس از چند هفته مقاومت تسلیم گردید و در مقابل کشته شدن ایلبارس بدست نورعلی بهلاکت رسید و نورعلی خان بر تخت ایالت خوارزم جای گرفت بدین قرار نادر در انتهای شمال باختری و انتهای شمال خاوری امیرانوریش مواجه باشکست های بزرگ شد لکن عدم موفقیت وی در داغستان و تلفات سنگینی که بقوای ایران وارد آمد بیش از هر چیز به شهرت و حیثیت نادر لطمه وارد ساخت .





# فصل بیست و یکم

## عملیات در خلیج فارس (۱۱۵۲-۱۱۵۹)

### دومین لشکر کشتی به عمان



در فصل هیجدهم تاریخ عملیات نیروی ایران را در خلیج فارس و عمان تا اواسط بهار سال ۱۱۵۲ که ناوگان ایران پس از شکست نیروی تقی قلی خان در مکران در (گمبرون) تمرکز یافتند شرح دادیم.

در این هنگام ملوانان عرب که در خدمت ناوگان ایران بودند بمناسبت عدم دریافت حقوق و جیره خود در نارضایتی شدیدی سر هم بردند و آشفتگی آنان در اوائل پائیز سال ۱۱۵۲ تبدیل به آشوب عمومی در (فت) مرکز ناوگان ایران گردید و شورشیان پس از قتل دریا سوار مرعلی خان و سایر ایرانیانی که ارازمه، قیمت کردند با تمام کشتی ها، محور فغان و جزیره قیس گریختند.

نماینده کمیانی هند خاوری در باره این شورش زاهدان برین اینطور گزارش داد:

«مادام که اعراب کاملاً مطیع نگردند نقشه اعایم حضرت برای ایجاد ناوگان نیرومندی لباس عمل نخواهد پوشید، زیرا آنها اعراب هستند که میتوانند در خدمات دریایی پیشرفت حاصل کنند. این نیز منور کی

میل و اطلاع کافی برای دریا داری ندارند و گذشته از این خصوصیات کشور آنها طوری است که علاقه بکشتی رانی را در آنها تهویت نکرده است « چند روز بعد دریا سالار جدید ایرانی محمود تقی خان وارد گمبرون گردید و پس از آنکه از نماینده کمپانی هند شرقی درخواست کرد که ترتیب خرید کشتی ها را برای او بدهد نامه ای خطاب بمران شورشیان نگاشت و بآنان دستور داد که تسلیم کمپانی هند خاوری گردند. نماینده آن کمپانی نیز نامه دیگری بهمان مضمون خطاب بشورشیان نگاشت و يك کشتی که پرچم انگلیسی بر فراز آن در اهتزاز بود با این نامه ها بطرف پایگاه طاعیان روی آورد .

اما دریا سالار ایرانی بدون آنکه منتظر جواب گردد هلندیها را مجبور کرد که دو تا از کشتی های خود را به او بعاریت دهند و آنگاه در یکی از این کشتی ها سوار شده و با چندین کشتی بزرگ و کوچک دیگر برای حمله باعراب روان گردید .

اندکی بعد نبرد شدیدی بین کشتی های ایران و عرب در گرفت و پس از شلیک چند تیر اعراب کوشیدند داخل کشتی های هلندی گردند لکن بعقب رانده شدند و کشتی دیگر که حامل دریا سالار ایران بود فاصلد گرفت و شروع بتهراندازی نمود هنگامیکه شب فرا رسید کشتی های هلندی شروع بعقب نشینی نمودند در حالیکه کشتی های اعراب آنها را تعقیب میکردند . دریا سالار محمود تقی خان چندان در این بندر ابراز شایستگی نکرد لیکن گناه زیاد متوجه وی نبود زیرا از عمایب دریائی اطلاع کافی نداشت و مسئول این عقب نشینی بیشتر هاندیها بودند که با وجود سابقه زیاد در دریانوری توانستند اعراب را معلوب نمایند.

پس از چندی بین محمود تقی خان و هلندیها اختلاف شدیدی روی داد و محمود تقی خان عده ای گارد مسلح در کشتی های هلندی گماشت . در این حال اعراب در نقاط مختلف خلیج فارس به حمله پرداخته و چند بار کوشیدند که بحرین را اشغال نمایند .

هنگامیکه نادر از شورش اعراب اطلاع یافت دستور داد که بیدرننگ ۶۰۰۰ تن هلوان و ۱۵۰۰۰ تومان پول جمع آوری شود و یازده کشتی خریداری گردد . در این اثنا بین اعراب تولید نفاق گردید و دسته ای از آنان باب مذاکرات را با اولیای اورایران مفتوح کردند و بدین طریق در اوضاع خلیج فارس بهبودی محسوس حاصل گردید .

ذرتاستان ۱۱۵۳ هجری نادر باین فکر افتاد که نقشه جدید خود را دایر بر ساختن کشتی های جنگی در بندر بوشهر بمورد اجرا گذارد . منظور نادر از اجرای این نقشه کاملاً هویداست . او میخواست که ایران از لحاظ کشتی سازی نیاز بیگانهان نداشته باشد و روح استقلال صلی و میل سیادت خواهی وی چنان نیرومند بود که او را از توسل کمپانی هند شرقی برای بدست آوردن کشتی باز میداشت و گذشته از آن کمپانی هند شرقی در مقابل هر کشتیکه بایرانیان میراد به نهب پول نقد میخواست ، بلکه امتیاز جدیدی را صاب میکرد . در این حال ، نادر یعنی داشت که با کارگر و مواد ایرانی خواهد توانست کشتی ها را ، قیمت بازاری ، تمام کند . متأسفانه این نکته را در نظر نگرفته بود که اجرای این نقشه ، چه اندازه دشوار است . یکی از مشکلات رنگ مصر چوب مناسب در کرانه خلیج بود . نادر که هرگز از هیچ شکانی نمی ترسید بر آن شد که چوب های لازم را در جنگل های مصر در ن

تهیه کرده و از راه خشکی که ۶۰۰ میل طول داشت ببوشهر ارسال دارد در اوائل پائیز ۱۱۵۳ هجری نادر دستور داد که عرابه های مخصوص برای حمل و نقل چوب آماده گردد لکن بمناسبت فقدان جاده های خوب بین مازندران و بوشهر و کوهستانی بودن قسمت زیادی از جاده ها کارگران ناگزیر بودند که الوارها را بدوش حمل کنند و بهمین جهت حمل و نقل چوب از مازندران بمشهد با این وضع دشوار برای ایرانیان کمتر از حمل تخته سنگهای بزرگ مرمر از مراغه بمشهد و کلات نبود. نمایندگی کمبرون پس از آنکه از نادر درخواستی مبنی بر اعزام عده ای نجار و ارسال احتیاجات لازم ببوشهر دریافت داشت در باره نقشه وسیع و پر دامنه نادر چنین نگاشت :

« اما اشکال اجرای این نقشه شگرف نادری را از اینجا میتوان قیاس کرد که چو برا باید در مدت شصت روز بدوش کارگران از مازندران ببوشهر حمل نمود و قطعی است برای تهیه لوازم دیگر نیز بهمین اشکال برخورد خواهند کرد »

مرور زمان حقیقت سخنان را سبوت رسانید ؛ در زمستان ۱۱۵۳ نادر دستور داد که ساختمان چندین کشتی در بوشهر آغاز گردد . طول این کشتی ها میبایستی در حدود صد (شاه غز) یا سیصد پای انگلیسی باشد و مسلح بینجاه توپ گردد و کارگران و ملوانان آن نیز از اروپائیان انتخاب گردند .

بمنظور تهیه تسلیحات يك کارخانه توپ ریزی در کمبرون ایجاد گردید و سیصد توپ مورد احتیاج کشتی ها را آماده کند و در اواسط پائیز ۱۱۵۳ دو توپ هسی در این کارخانه آماده گردید .

اندکی بعد از اصفهان خبر رسید که چوبهای مازندران وارد آن شهر شده است و در آغاز سال ۱۱۵۴ الوارها به بوشهر رسید. عده کثیری از روستاییان نیره بخت که می بایستی چوبهای سنگین را بدوش حمل کنند در راه بهلاکت رسیدند. طرز استفاده از این چوبها بعداً در این فصل خواهد آمد.

در اوائل تابستان ۱۱۵۳ هجری امام وردی خان سردار (گره سیرات) که بر دریا سالار محمود تقی خان تسلط حاصل نموده بود با وی از در نزاع درآمد و او را در کنگ محبوس نمود اندکی بعد از نمایندگی کمپانی هند شرقی درخواست کرد که برای سرکوبی اعراب طغنی دو کشتی با اختیار او گذارند لکن هندیها در این خصوص آنقدر اشکال تراشیدند که سردار در کشتی را بزور تصرف نموده و افسران و جوانان آنهارا از کشتی خارج کرده و برای حمله بدشمن بطرف جزیره (قیس) پیش راند. پس از آنکه پیش از ۵۰۰ سپاهی ایران از کشتیها در جزیره پیاده شدند کشتیهای اعراب ظاهر شده و شروع به تیراندازی نمودند.

کشتیهای سردار بیدرنگ به یکی از کشتیهای شورشیان حمله کرده و آنرا ترقی نموده و به طاعیان تاغات سنگین وارد ساخت و سپس کشتی دیگر دشمن را مورد حمله قرار داد. چون امام وردی خان از بردتیر و پهای کشتی راضی نبود دستور داد که گلوله یکی از توپها را دو برابر کند و در نتیجه بمجنش شلیک توپ انفجاری روی داد که عدهای از ایرانیان را کشت و زسانید و خود سردار را سخت زخمی نمود. امام وردی کمر چاره به دست دربائی چندان اطلاع نداشت با اینهمه مردانه مردن را خوب میبست زیرا به ماوانان خود گفت سعی کنید دشمن از زخمی شدن من آگاه نگردد.

و سپس با نهایت رشادت جان سپرد. پس از آنکه بدین طریق بطرفین تلفات سنگینی وارد آمد جنگ پایان یافت و تا اندازه‌ای اعراب پیروز شدند زیرا سردار در این نبرد کشته شد و عمده زیادی از ایرانیان که قبل از نبرد در جزیره قیس پیاده شده بودند نابود گردیدند .

در آغاز زمستان ۱۱۵۴ هجری دو کشتی جدید که هر کدام مسلح به ۱۴ توب بود از سند وارد کمبرون گردید و در حالیکه انگلیس ها بیش از پیش از تقویت نیروی دریایی نادر نگران و متأسف میشدند ایرانیان توانستند يك کشتی دیگر از شخصی بنام (ولیکوک) خریداری نمایند . در این هنگام بود که تقی خان شیرازی بار دیگر با مقام بیگلربیگی پیشین خویش وارد کمبرون گردید. ماه بعد برای نخستین بار ایران دارای يك ناوگان متشکل گردید که شامل پاتزده ناو بود .

حوادث عمان بار دیگر مداخله ایران را در امور آن سامان ایجاب نمود . ایرانیان چنانچه در فصل هیجدهم گذشت پس از آنکه در سال ۱۱۵۰ هجری ناگزیر گردیدند که از مسقط به جلفا عقب نشینی نمایند تا چندی فرمانروای قسمت اعظم منطقه خلیج با امام سیف بن سلطان بود لکن خود خواهی و روش استبدادی وی موجب آن گردید که در سال ۱۱۵۴ رعایایش علم طفیان برافرازند و وی را از امامت خلع کنند و سلطان بن مرشد پسر عمش را جانشین او نمایند . سیف مانند پیش از ایران استمداد نمود و تقی خان به او پاسخ مثبت و مساعد داد با اینهمه سیف نتوانست کاری از پیش ببرد زیرا اعراب حوراله به هواخواهان سلطان بن مرشد ملحق گردیده بودند. چون اعراب حوراله ( خضاب ) واقع در نزدیکی رأس موساندام را تصرف کرده بودند پادگان ایرانی جلفا بطرف آنان حمله برد و تلفات سنگینی

بر آنان وارد ساخت .

در این جنگ شیخ رمایکی از سران اعراب حوواله بهلاکت رسید و متجاوز از ۵۰۰ تن عرب دیگر کشته شدند . اندکی بعد ناوگان ایران با قوای کمکی بطرف جلفار روی آوردند ولی مدتی طول کشید تا کلبعلیخان که بعد از مرگ امام وردیخان بمقام سرداری گرمسیرات رسیده بود در کرانه عربستان پیاده شد و سپس تقی خان نیز به وی ملحق گردید . در این اثنا با پیوستن چهار ناو دیگر به ناوگان ایران نیروی دریائی ایران بنزوه قدرت رسید .

تقی خان ضمن ملاقات با سیف بن سلطان در جلفار عهدنامه ای با او منعقد ساخت و بر طبق آن متعهد گردید که بار دیگر او را به امامت مستقر دارد و در عوض سیف حاکمیت ایران را بر منطقه خلیج برسمیت بشناسد . آنگاه نیروی ایران باتفاق قوای سیف بن سلطان حمله به نیروی سلطان بن مرشد را آغاز کردند . در اثنائیکه قسمتی از نیروی ایران بفرماندهی کلبعلیخان ( سحر ) را تحت محاصره قرار دادند بیگاری و سیف بن سلطان از راه دریا بطرف مسقط که هنوز در تصرف هواخواهان سیف بود روی آوردند . قوای ایران که بدون مواجهه با هیچگونه ممتدی در مسقط پیاده شدند بمرنقطه که میخواستند آن دورفت میکردند نکن سیف بن سلطان بآنها اجازه دخول به درهای الجلالی و مرانی را نمیداد . آندهی خان تصمیم گرفت این دزهارا از راه حینه بدست آورد و چون میدانست که سیف بن سلطان علاقه شدیدی به مشروب دارد ، خود یک کوزه مشروب شراب از ایران همراه آورده بود و یک شب که با چند تن از سران ایرانی نزد مرایی دعوت داشت آن کوزه شراب را با خود آورد و سیف و افسرانش

را مست و لایعقل کرد و چون آنان هوش و توانائی خود را از دست دادند  
تقی خان و سایر افسران ایرانی بسهوات هر چه تمامتر دژ را بدون اشکال  
و خونریزی بتصرف در آوردند و آنگاه بیکلر بیگی مهر سیف را بدست آورد  
و از قول اودستوری خطاب به فرمانده دژ الجلالی نگاشت مبنی بر اینکه  
دژ را بروی ایرانیان بکشاید و سپس این دستور را به مهر سیف مهور ساخت  
و به فرمانده دژ داد. فرمانده عرب بدون آنکه کمترین سوء ظنی بیابد  
فرمان جعلی را بکار بست و هنگامی سیف بخود آمد دریافت که هر دو دژ  
بتصرف ایرانیان در آمده است و از آنجا که میدانست تلاش در راه استرداد  
دژها ثمری نخواهد داشت تصمیم گرفت که جنگ را علیه سلطان بن مرشد  
ادامه دهد.

احمد بن سعید که چنانچه بعداً خواهیم دید سلسله سلاطین ابوسعید  
و مسقط را تاسیس کرد با نهایت رشادت از ( سحر ) دفاع نمود. تقی خان  
و سیف بن سلطان حمله را علیه قوای سلطان بن مرشد آغاز کردند و چون  
سلطان بن مرشد مقاومت را مؤثر تشخیص نداد به ( سحر ) عقب نشینی  
کرد با امید اینکه شاید بتواند از آنجا خطوط نیروی ایران را بشکافد  
و بدقوای احمد بن سعید پیوندد. سلطان بن مرشد موفق بدخول در سحر  
گردید لکن هنگام تلاش برای خروج از سحر بهلاکت رسید. با اینهمه احمد بن  
سعید مدت چند ماه بارشادت کامل ایستادگی کرد و چون سرانجام از لحاظ  
خواربار و مهمات بمضیقه افتاد چاره ای جز سازش نیافت. محاصره ( سحر )  
متجاوز از هفت تا هشت ماه بطول انجامید و طی آن ۳۰۰۰ تن از  
ایرانیان بهلاکت رسیدند.

اندکی پس از مرگ سلطان بن مرشد سیف بن سلطان که از رفتار



خویش نادم گردید و دریافت بر اثر سوء سیاست و نابخردیش کشور را گرفتار چه حوادث شومی نموده است چنان افسرده شد که ایرانیان را بحال خود گذاشت و به ( رستاق ) رفت و در آنجا پس از چند روز از فرط غم جان سپرد و در نتیجه دوران سلطنت سلسله یریبای عمان پایان یافت. این نکته را باید خاطر نشان کرد که هر گاه سیف بن سلطان میتوانست بکمک ایرانیان امامت خود را بدست آورد و بر طبق عهدنامه حاکمیت ایران را بر قلمرو فرمانروایی خود قبول کند زنگبار و سایر ضمایم عمان در خاک افریقا جز امپراطوری نادر در می آمد. احمد بن سعید که مردی باهوش و کاردان بود طوری تقی خان را فریفت که نه تنها توانست مقام فرمانداری خود را در سحر تحکیم نماید بلکه بر که را نیز به قلمرو فرمانروایی خویش بیفزاید.

در این اثنا آتش جنگ بین ایران و عثمانی که از مدت مدیدی قبل انتظار آن میرفت سرانجام مشتعل گردید. با اینهمه نادر قوای دریایی خود را از عمان احضار نکرد و تنها چند کشتی خود را از سحر فرخواند زیرا قصد داشت عملیات دریایی و زمینی مشترکی علیه بصره آغاز نماید.

از مدتی پیش بین تقی خان و کبعلیخان اختلافات شدیدی روی داد و هر یک از آنها علیه دیگری نزد نادر شکایت می برد تا حدی که آخر شاه سخت بر آشفت و هر دو را احضار کرد و محمد حسن خن قرقر و را که تازه از مأموریت روسیه بازگشته بود بجای کبعلیخان بسرداری گرمسیرات منصوب کرد و بزودی سردار جدید از ضربت گمبرون بحرف سحر را رهسپار گردید. تقی خان در اواخر پائیز با قسمتی از توگن ایران در کببرون گردید و چند روز بعد کبعلیخان نیز وارد آنجا شد و بطور عجز به کبپانی هند خاوری اطلاع داد که تقی خان مبادرت به شورش نموده

کارشناسان شایسته نتوانست به این آرزو نائل گردد. نادر تصور اینکه  
عالم اروپاییان از کشتی سازی اطلاع دارند چندی تصمیم گرفت بطارن  
عمایات کشتی سازی نوشهر را بیک اروپایی بنام ( لاپرتری ) که در آن  
هنگام همیه اصمهان بود سپرد. نتیجه این اشتباه را از مطالعه یادداشت  
های مار یوی فرانسوی که در بایگانی کمپانی فرانسوی هند در ( پوندیشری )  
کشف گردید بیک میتوان دریافت. ماریتسو چند میسگارد

نادر چند هیبت داشت که ( لاپرتری ) از همه چیز اطلاع دارد و  
بهمین جهت به او فرمان داد که به نوشهر بیاید و عملیات کشتی سازی را  
بصارت کند ( لاپرتری ) که هیچگونه بصرتی در کشتی سازی نداشت از  
شاه ایران عدو حواس و تأئید کرد که کمترین احاطه ای در این امر ندارد  
وئی نادر بسجماش توجه نکرد و او را احناراً به این کار دشوار گماشت  
مراتبها و رحمت طاق فرسای ( لاپرتری ) برای ایحاء کاری که در آن  
اطلاع نداشت طوری صحت مراجش را متزلزل کرد که به آسانه  
مرگ بردیک شد و هنگامی او احاره بازگشت ناصه پان دادند که کار از  
کار گذشته و در ریرا لاپرتری دو شیراز در سال ۱۱۵۴ رحمت از چپ  
برست

پس از مرگ لاپرتری ادر در اوائل پائیر ۱۱۵۵ دستور داد که عمایات  
کشتی سازی موقوف گردد و کشتی های بیمه تمامه تا چند سال در نوشهر  
همچون رتی و در هر گاه نادر کار را مکرر دان می سپرد شاید موقوف ساحس  
کشتی های پرومندی برای ایران میشد

پس از آنکه بدیصربق مساعی نادر برای ساحس کشتی بحسانی  
رسید، اگر بر راه بر خرج خرید کشتی از خارجیان را پیش گرفت و نا

# فصل بیست دوم

## جنگ با عثمانی - لشکر کشی به بین الهرین



دولت عثمانی مانند دولت روسیه در مدت غیبت نادر از ایران اطلاعات زیاد و موثقی درباره وضع ایران نداشت و روابط بین ایران و عثمانی از سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) همچنان غیرعادی بود. از احاطه حقوقی صاحب بین دو کشور حکمفرما نبود بلکه مخاصمات برای مدت نا معلومی متارکه شده بود زیرا عهدنامه صلح ۱۱۴۹ هجری (۲۸ سپتامبر ۱۷۳۶ میلادی) بتصویب نرسید. بنا بر این طبیعی بود که سلطان و رایزنانش در این خصوص نگران باشند که نادر پس از فتح هندوستان ممکن است آتش نبرد را باز دیگر با عثمانی روشن کند و عدم حصول سازش بین دو کشور در باره مسائل مذهبی را بهانه برای تجدید مخاصمات قرار دهد. با همه این احوال چون نادر فرسنگها از خاک ایران دور بود و گذشته از این شهرت کامل داشت که شاهنشاه ایران مغلوب شده و یا زندگی را بدرود گفته است امپراطور عثمانی بر آن بود که اگر خطر بکلی مرتفع نشده باشد یا اینکه برای مدت نامعلومی بتأخیر افتاده است و این عقیده امپراطور عثمانی را با توجه به روابط وی با روسیه و اثریش نیک میتوان دریافت توضیح آنکه عهدنامه با گراد در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی)

بامضاء رسید و چون دولت در اجرای آن مواجه با اندک کن گردید روش  
خشنی نسبت بدو اتین روسیه و اطراش پیش گرفت ایکن به محض اینکه  
سلطان عثمانی از بازگشت نادر از هندوستان آگاه گردید در رفتار او نسبت  
به دو دولت مسیحی بهبودی کامل حاصل شد و شکایاتی که در راه تقویت  
مناسبات با این دو کشور وجود داشت در رفع گشت

در سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) حاجی خان سنیر کبیر ایران  
باجاز و شکوه هر چه تمامتر وارد حلب گردید و سه ماه بعد به قسطنطنیه  
رسید و اصدر اعظم ملاحظت نمود ایکن حاجی خان از مذاکره در باب  
موضوع مأموریتش با صدر اعظم خودداری نمود و علاوه دشت که تنها  
با خود سلطان میبواند باب مذاکرات را بگشاید و از این رو عقده ای زرک  
در دل صدر اعظم عثمانی بوجود آورد سلطان عثمانی پس از مذاکره با  
حاجی خان انجمنی از وزیران و علمای عثمانی تشکیل داد و درباره مسائل  
مذهبی با آنان به بحث پرداخت. نظر امپراتور عثمانی پس از تشکیل  
این انجمن نسبت به پیش نگیری نکرد و بی در خواستهای ندر را دور  
از حزم را احتیاط دانست و بنا بر این بدو ات ایران سیح مهمی داد منی رینکه  
بر طبق مقررات و اصول اقدام شایسته خواهد شد.

چون بیک دولت ایران اختیار نامندیش و ریاضیه دی بر  
کامل هویدا نبود که آبا امپراتور ایران هواخواه جنگ است به سیح  
شد که از اتخاذ تصمیم قطعی درباره روابط دو کشور خبرداری شود و  
دولت عثمانی نمایندگان برای انعام مذکورت بر ر شهبشاهی ایران  
گسیل دارد سفیرانی که برای این منظور زعفر امپراتور عثمانی انتخاب  
شدند عبارت بودند از (منیب افندی) یکی از کارشسان مسلمان و

... و انقیاد صحنه افندی) رئیس گمرک قسطنطنیه ابن دوغریز تاده  
 سه سال تمام در ۱۱۵۵ هجری (راویبه ۱۷۴۲ میلادی) به اردوگاه نادر در  
 یزد، ایلی در نزد سید ابوبیاضی از طرف دولت تبرع خود تدبیر شاهنشاه  
 ایران نمودند که علی آن پادشاه عثمانی از تبرع برخی از درخواستهای  
 ایران پوزش میخواست. نادر در پاسخ گفت که میل دارد سلطان عثمانی  
 مذهب جهنمی را برتر از مذهب برسمیت بشناسد و چون این اقدام  
 منجر به حکیم مبنای مباح و آرامش در کشورهای مسلمان خواهد شد و  
 از جانب دیگر سلطان عثمانی هم خلافت مسامین را عهده دار است و  
 خود بکشور عثمانی خواهد رفت و به مسائل مورد اختلاف کاملاً پایان خواهد  
 بخشید و در حقه پیاس این جدا را نیز اضافه کرد: « امیدوارم بخت است  
 خدای منعم در ورزیدن عثمانی این مسائل فیصله یابد »

چون نادر احساس کرد که اتخاذ تصمیم درباره مسائل مهم مذهبی  
 طور خردسرا نه دور زحمت و احتیاج است شورای بنام شورای کبرای علماء  
 زاعم عامی ایران بریاست ملا شعی علی اکبر در صحرای هفان تشکیل  
 داد. علما میدانستند که نادر از آنان چه میخواهد و بهمین جهت قوای  
 سال ۱۱۴۹ هجری (سن ۱۷۳۶ میلادی) را در بر استقرار مذهب حعفری  
 در ایران و بنای رکن پنجم کعبه تأیید کردند.

؛ آنکه نادر صرار داشت که کار خود را با دولت عثمانی یکسره  
 کند. اینهمه مدت سیزده ماه برار گرفتاری جنگ بالزکیه او هم دستانشان  
 در داغستان نتوانست جد به مناسب خود با عثمانی بر دازد.

پادشاه عثمانی بوجود خرهائی که از شکست های قوای ایران در  
 داغستان به دست آورده بود هنگامی که در ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۲ میلادی)

مردان بزرگ جهان است لکن هیچ دلیلی نیست که احمد پاشا به کشور خویش خیانت ورزیده و آلت دست ایران شده باشد. گذشته از این او بمقام پاشائی خود در بغداد که کمتر از مقام سلطنت نبود علاقه فراوان داشت و نمیخواست که در مهابانی قدرتش تزلزلی حاصل گردد.

در این اثنا عده کثیری از عثمانیان و اعراب بین النهرین از اندوختن پول بوسیله فروش اسب و قاطر و ستر و وسائل دیگر به نمایندگان ایران ابا نداشتند گویانکه میدانستند در مورد شروع جنگ بین ایران و عثمانی این وسائل تا چه اندازه بدر ایران خواهد خورد.

در آغاز سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۵۳ میلادی) قبل از حرکت نادر از داغستان نماینده دیگری از دربار عثمانی به اردوگاه نادر آمد و از طرف سلطان عثم-الی نامه ای تقدیم شه ریاری ایران نمود که طی آن امپراطور عثمانی بار دیگر از اینکه نمی توانست مذهب جعفری را بمنزله مذهب رسمی بشناسد و بنای رکن پنجمی را در کعبه اجازه دهد پوزش خواسته بود نادر در پاسخ اعلام داشت که ارش جهانگشای وی بزودی بطرف خاک عثمانی روی خواهد آورد.

آنگاه لشکر کشی قوای ایران بطرف دشت معان آغاز گردید و پس از آنکه در آنجا قوا و چهارپایان مدت بیست روز با استراحت پرداختند پیشرفت بطرف خاک عثمانی از راه هشت رود و قره چمن آغاز شد و ساهیبان ایران پس از عبور از چهار فرسنگی نبریز بطرف جنوب، بسوی مریوان رهسپار گردیدند و در آنجا ساهزاده نصرالله و ساهزاده امامقلی و ساهزاده شاهرخ نیر که از مشهد حرکت کرده بودند در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی به آنان پیوستند در این هنگام فرستاده ای از طرف محمد شاه باتفاق ساهزادگان

بخدهت رسید و تحف و هدایای بی شماری از طرف محمد شاه تقدیم شاهنشاه ایران نمود. نادر پس از مختصر توقیفی در مرهون پیشروی بطرف سنندج را آغاز کرد.

تجدید خطر جنگ بین ایران و عثمانی دولت عثمانی را نسبت بر روسیه نره کرد. اخبار مربوط به ورود قوای کمکی روسیه به حاجی طرخان و قزاقان در آغاز دولت را بسیار نگران ساخت زیرا عثمانیان بیم آن داشتند که این قوا دوش دوش سپاهیان ایران داخل جنگ علیه عثمانی گردند و به هممه معاونه شد که روسیه چنین قصدی ندارد.

نادر قبل از ترک دانستان نمایندگانی نزد احمد پاشا اعزام داشته و ز او درخواست کرده بود که بغداد را تحویل دهد. پاشای بغداد پس از دریافت این پیام در صدد استمهلال برآمد و نماینده ای بنام محمد آقا نزد نادر فرستاد و باو پیغام داد که بسیار میل دارد بانادر روابط دوستانه داشته باشد و درخواست او را اجابت کند کن قبل از پایان مدت مأموریتش نمی تواند بغداد را تحویل دهد و بنا بر این مدتی مهلت میخواهد.

محمد آقا پیام احمد پاشا را در سنندج تقدیم نادر کرد. نادر نسبت به درخواست احمد پاشا تا اندازه ای روی موافقت نشد. داد کن عده ای از قوای خود را مأمور اشغال شام رجه و نجیب و کرمان و سایر رجه ای مأمورین انهرین نمود و در عین حال قجه خان شیخان او را فرهادی قوی مأمور محاصره بصره گذاشت و فرمانداران شروان و حویره و شوشتر و دزفول را عراب دیگر این مناطق نیز دستنور داد که باو همکاری نمایند. محاصره بصره را بعد از شرح خواهیم داد.

نادر سپس نصرالله میرزا و سایر شاهزادگان را به آمدن امر - دست

واجبه هر خصی سفیر محمدشاه را نیز صادر نمود و توسط او برای امپراطور تحف و هدایای گرانمناهی فرستاد .

چون نادر عزم داشت ستاد خود را در فصل زمستان در نزدیکی بغداد برقرار سازد دستور داد که از ناحیه ( شهرزور ) غله با اندازه کافی جمع شود و به اردو گاه وی ارسال گردد .

راجع به نیروی متفعل قوای نادر در این مدت اطلاعات موق در دست نیست از روایت میرزا مهدی خان چنین برمی آید که نادر پس از رسیدن به هریوان دوباره به سنندج بازگشت و سپس بطرف باختر متوجه گردید و پس از عبور از مرز عثمانی داخل منطقه حاصلخیز ( شهرزور ) گردید ام محمد کاظم نفل میکند که نادر قبل از ورود به بین النهرین بکرمانشاه رفت و در آنجا پایه‌های در نیرومند و زراندخانه بزرگی را گذاشت و سپس قوای خود را سار دید . بقول وی نیروی نادر که از اکناف کشور جمع آوری شده بود به ۳۷۵۰۰۰ تن بالغ میگردد . محمد کاظم آنگاه خطر نشان میکند که نادر بفرماندهان خود دستور داد برای يك چنگ سه ساله با عثمانی حاضر شوند .

(خاندان پش) فرماندار منطقه ( شهرزور ) بمحس و رود قوای ایران فرار را برتر ترجیح داد و در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۱۵۶ هجری ( ۵ اوت ۱۷۴۳ میلادی ) به کرکوک رسید پادگان کرکوک شهر را ترك گفتند لکن نادر پناه برده آمده من و مت گردیدند چون در مستحکم بود نادر تصمیم گرفت تبر زخمه آنرا گزله اران کند و پس از آنکه بکفته بعد و پخته وی وارد شد در طوری زیر آتش گاو له گرفت که مدافعین بجان آمده و تسایم شدند .



میرزاهدی خان حکایت میکند که نادر عزم نداشت از کرکوک تجاوز کند زیرا امیدوار بود پیمانهائی که توسط احمد پاشا به سلطان عثمانی فرستاده بود مورد موافقت قرار گیرد و او را از لشکر کشی بیشتری بی‌نیاز سازد لکن این امید بی‌مورد بود زیرا هنگامی که نادر در کرکوک بود از سلطان عثمانی نامه‌ای دریافت داشت مبنی بر اینکه شیخ الاسلام عثمانی فتوای داده است که کشتن یا دستگیر کردن ایرانی که مذهبش بخلاف مذهب اسلام (تسنن) باشد مباح است در عین حال پادشاه عثمانی به حاجی حسین پاشا وائی اوصاف دستور داده بود که حد برای دفع آمده گردد.

نامه سلطان عثمانی نادر را بیش از پیش بر آشفت و او را بر آن داشت که روز چهاردهم رجب بطرف موصل پیش راند. در عرض راه جلوداران قوای عثمانی برای مقاومت کوشش کردند لکن نادر بسرعت آنان را بمقبراند و درحالیکه قصبات را یکی پس از دیگری باشتاب هر چه تمامتر اشغال میکرد به موصل نزدیک شد. از میان نفاصی که در ابر پیشروی دست نادر منهدم گردید، اید (کرمانیس) یعنی همان جایی بود که اسکندر کبیر در سال ۳۳۱ قبل از میلاد داریوش را مغلوب کرد.

چون نادر به (آتمون کسری) نزدیک شد اهدی آن از در صاعقه در آمدند و با استقبال وی شناختند و آسودگی خردری تسلیم شدند. داشتند و در عین حال بوی اصلاح دادند دستهای رشیدان پرستان نیز دیدار هستند که سر مقاومت دارند. نادر در حدود ۱۲۰۰۰ تن از قوی خود را بفرماندهی علی قایمخان پسر برادرش، امور جنگ را بر عهده داد.

و در جنگی که در گرفت یزیدیان مقاومت شدید ابراز داشتند لکن سر انجام در محاصره ابل حملات مسلحشوران آزموده ایرانی از پسای درآمدند و علی قلیخان پس از انهدام کلیه مواضع آنان به اردوگاه بازگشت . در این اثنا حسین پاشا والی موصل خود را برای دفاع ممتدی آماده میساخت و چون فرماندار حلب نیز با اقوای خود به او پیوست عده پادگان موصل به ۳۰۰۰ تن رسید. حسین پاشا بر اثر ورود اقوای کمکی در مقاومت دلیرتر شد و درخواست نادر را برای قبول تسلیم رد کرد و برادرش عبدالفتاح بیگ را مأمور جنگ با اقوای ایران نمود . سپاهیان ایران و عثمانی در خاور دجله روبرو شدند و نیروی ایران بفرماندهی علی قلیخان چنان ضربتی به عثمانیان وارد ساخت که دشمن ناگزیر سراسیمه به موصل فرار کرد .

در تاریخ بیست و پنجم رجب نادر و قوایش در ( یریهجا ) واقع در نزدیکی هزار حضرت یونس اردو زد و بنا بدستور نادر در بالا و پایین موصل بر روی رود دجله پل‌هایی بسته شد و قوای زیادی بکرانه باختری رود انتقال یافت تا محاصره موصل را تکمیل نماید .

اخبار مربوط به لشکر کشی نادر به بین‌النهرین و تهدید بغداد و تصرف کرکوک در قسطنطنیه تولید نگرانی شدید نمود . قزار آقا از بیم طغیان مردم عثمانی علی پاشا صدر اعظم را از کار برکنار ساخت و حسن پاشا را بجای وی گشت . انتخاب حسن پاشا به صدارت عظمی بیشتر آن بود که وی در ارتش محبوبیت خاصی داشت . هنگامی که حیرت‌انگیزه موصل به پایتخت عثمانی رسید بر شدن وحشت عثمانیان افزوده شد و از راه اضطرار به ( کنت بنوال ) متوسل گردیدند و او متعهد شد که با یک جنگ ماهرانه ایرانیان

را کابل، مغلوب سازد لکن نقشه‌اش مورد موافقت دولت عثمانی قرار نگرفت.

اما راجع به محاصره موصل پس از آنکه ایرانیان شهر را کابل محاصره نمودند دست به ایجاد سنگرهای نیرومند زدند و چهارده آنتنبار و ۱۶۰ توپ و ۲۳۰ خمپاره انداز در برابرین شهر برقرار ساختند و توپ روز هشتم شعبان شلیک را آغاز کردند و در هشت روز و هشت شب لاینقطع بر شهر باران آتش و گلوله باریدند دیوارهای شهر در چند نقطه سوراخ گردید لکن در دفعه‌های نهایت سرسختی ایستادگی میکردند و شکفتار مسدود میساختند و از پیشرفت قوای ایران جلوگیری مینمودند جنگهای سختی روی داد و سپاهیان ایران دست که هفت بار بحمله عمومی و پنج بار هم بحملات فرعی پرداختند. یک بار شکافی بزرگ در دیوارهای شهر حاصل شد و ایرانیان با شتاب جلو راندند لکن عثمانیان سخت بدفاع پرداخته و قوای ایران را عقب راندند.

روز ۲۲ شعبان نادر خیریت که سه روز می اندیشی ساهرادگی و پسری شاه سلطان حسین را نموده و بانفاق محمد و دسترخوی و عده‌ای از بزرگیها فرماندار شیروان را دستگیر ساخته و سپس او را درین شهر خنجر شایران بهلاکت رسانیده اندانگی پس از استماع این خبر نادر خیریت ناراحت کننده دیگری دریافت داشت مبنی بر اینکه مدعی دیگری صفا میرزا (الیاس محمد علی رفسنجانی) که هواخواه عثمانی است از رزوه بطرف مرز ایران روان میباشد.

شاهراً هنگام محاصره موصل بود که بیست و هفتی از ترکستان اردوگاه ایرانیان رسیدند و حکایت کردند از رزوه‌هایی که از تمشک و چمن

رماچین به ( شرحی ) آمده‌اند نقل می‌کنند چون مانگ و خاقان پادشاه چین خبر از لشکرکشی‌های نادر یافته است اینک مشغول نمرکز قوا و مدارکات جنگی برای سرکوبی قوای ایران می‌باشد و به حکمرانان ختن و ختای پیغام داده است که خود را برای دفاع در مقابل قوای ایران آماده سازند . بنا باظهار محمد کاظم چون نادر عزم داشت پس از تصرف خاک عثمانی خاک ختای را اشغال نماید دستور داده بود مواد جنگی فراوانی جمع آوری گردد و در شهر مرو تمرکز یابد تا در موقع لازم لشکرکشی به ختای آغاز شود .

فعالیت‌های سام میرزا و صفی میرزا و خسنکی سپاهیان ایران نادر را بر آن داشت که حاضر به مذاکره با حسین پاشا درباره منار که جنگ گردد . فرمانده قوای عثمانی از شروع مذاکرات استقبال نمود و بحف و هدایای گرانبهای بی احمد پاشا و نادر مبادله گردید و نادر حاضر شد دست از محاصره موصل بردارد بشرط آنکه پیشنهادهای صلحش از طرف حسین پاشا به قسطنطنیه ارسال گردد .

در این هنگام محمد آقا با نامه‌ای از جانب سلطان عثمانی به اردوگاه نادر رسید پادشاه عثمانی در این نامه تأیید کرده بود مادام که قوای ایران خاک عثمانی را ترک نکنند حاضر به مذاکره نخواهد شد و نادر به این تمنا تن داده و روز دوم رمضان با قوای خود از موصل طرف کرکوک و قره‌په عقب‌نشینی کرد و بدین طریق بار دیگر صعب‌نادر در عملیات محاصره‌ای بی‌بوت رسید . آنگاه نادر عمده قوا و بینه خود را در قره‌تبه گذاشته و با قوای کمی بزیار اماکن هندسه بین‌النهرین پرداخت بدین طریق يك مرحله مناسب عجیبی بین ایران و عثمانی آغاز گردید و

عجب آنکه در تمام این مدت بازرگانی که خواهی دید محاصره بصره ادامه داشت.

پس از آنکه نادر در داد از جانب محمد آقا و سایر رجال عملی وورد استقامت قرار گرفت بطرف کوه من رهسپار گردید و در آنجا مشاهده نمود موسی کاظم و امام محمد تقی را از اترت کرد و سپس بکشتی های که احمدی شاد در کمان زینب و زینبی در کنار دجله ترتیب داده و در سوار شده و از آب دور کرده و مرار او حنیف از نیز از اترت نمود و در ریح و شوش بطرف (کرمان) رهسپار گردید و پس از زیارت اماكن متعدد آن شهر را ترک گفت و همسرش زینب بیگم بیکه یکی از دخترهای شاه سلطان حسین بود مبيع ۲۰۰۰۰ تری وقف مرمت امكن مقرر کرد.

اندکی بعد نادر از راه حله عازم نجف اشرف گردید و چون آنجا رسید نمای ایران و افغان و ایچ و بچارا و سایر بلاد در رکاب او بودند و بعضی برکب از آنان و علمای اماكن مقدس نیز انبهرین ترتیب دادند در حل مسائل و اختلافات مذهبی همت گماراد و بری آنکه عقیده خویش را به نذهب ایبات کند دستور داد که مرفه حضرت عالی را در جانب مهیب گردد.

گاه اترس شرحی که در دوره ابراهیم کرب مذهبی داده شده شرحی است که یکی از علمای عرب براد عثمینی با امداد آن جناب کرده است. احمد پاشا عبداللہ بن حسین را بردار در عراق داشته بود و در راجاد ساروش پس دسه هدی مختلف مذهبی بر کوه کند و پس از آنکه از طرف نادر باره اترت بدوی را ترک کردی مدتی بعد کوه بردار

ونادر از او تقاضا نمود که بعنوان يك مصلح بیطرف اختلافات مذهبی را از میان بردارد و جریان را با احمد پاشا گزارش دهد. عبدالله پس از پایان ملاقات با نادر از ملائی اکبر ملاباشی ایران دیدن کرد و راجع به متن قرآن با وی بمذاکره پرداخت و از آنجا که سنی متعصبی بود حل برخی اختلافات را غیر میسر دانست. روز بعد (۲۴ شوال) علما تشکیل جلسه ای دادند و در حدود هفتاد تن از مجتهدین ایرانی و دسته ای از علمای افغانی و بخارایی در این جلسه حضور داشتند. عبدالله بن حسین بنا بنقاضای نادر نقش بیطرف را بازی میکرد و مباحثه مخصوصاً بین علی اکبر و يك ملای بخارایی صورت گرفت بزودی معلوم شد که نادر طوری پاسخ سؤالات را بوسیله ملاباشی تهیه کرده بود که علمای مخالف کاملاً متقاعد شدند و در نتیجه بین علمای ایران و بخارا و افغان سازش کامل حاصل شد و روز دیگر با حضور علمای (نجف) قراردادی امضاء گردید که بر طبق آن از سیاست مذهبی شاه اسمعیل و جانشینانش اظهار تأسف گردید و حقانیت سه خلیفه اول تصدیق شد و عقیده عامای نجف اشرف دایر بر اینکه امام جعفر صادق ذریه رسول اکرم است از طرف علمای اهل سنت تأیید گردید. پس از پایان مذاکرات امام و امضای قرارداد گوهر شاد زن نادر و مادر شاهزاده نصرانه و امام قبی مبالغ ۱۰۰۰۰۰۰ نادری برای مرمت دیوارهای کاشی کاری صحن مقدس بمدینه کرد و جمری مرصع بجواهر و طلای گران بها وقف آستانه مقدس نمود.

در این اثنا نادر و احمد پاشا که مشغول مذاکره درباره قرارداد صلح بودند در آغاز زمستان سازش حاصل کردند. متن کامل عهدنامه ظاهر حفظ نگردیده است کن شك نیست که درخواستهای مذهبی ایران

چنانکه باید در این عهدنامه مورد توجه قرار نگرفته است گذشته از این میرزا مهدی نقل میکند که بر طبق این عهدنامه دولت ایران تمبرل کرد کرکوک و اربل و قرنه و سایر دزدانی را که دست ایرانین افتاده بود بدولت عثمانی مسترد دارد هیچکس نمیداند که منظور اساسی از این عهدنامه با احمد پاشا چه بود وای از آن هر امر چنین بر می آید که مقصود در سر گره ساختن سلطان عثمانی و دست آوردن فرصت بمنظور خاموش کردن آتش طاغیان در منطقه اشان باختری یران و سپس کار ساختن آتش قری خود علیه عثمانیان در مرز آذربایجان بوده است .

در تاریخ طاعت عذیبی که در آره رزشنامه نینان راجع به عهدنامه مذکور جعفری داشت خوب میدانست که نمیتواند عهدنامه ای که مطابق با میل خود با عثمانیان منعقد سازد . طرز نقلی عهدنامه در قسطنطنیه و اقدامات بعدی دولت عثمانی در فصول آینده شرح داده خواهد شد .

نادر پس از آنکه بطور موقت با احمد پاشا سازش حاصل کرد دستگیر داد که محاصره بصره برداشته شود اینک موقع آست که به صورتی در راه این محاصره بیان گردد .

عملیات قوای ایران در جزیر بن امهرین با هم ن شدنی که در شمس ادامه یافت صورت نگرفت همگامیکه نادر پیشرفت تصرف کرد کرکوک و مرسل آغاز کرد قجه خن شیخا مورانفره اندھی قومی مأمور پیشرفت تصرف صره انتخاب نمود . قجه خن بانفاق فرهادار حویزه و سایه ن رئیس معروف اعراب کعب که پنجاه ایران مهاجرت نموده و رعیت ایران را قبول کرده بودند خود را برای لشکر کشی مشترک طرف صره ز ره حویزه آماده

ساختند .

چون قوای ایران به نزدیکی مرز رسیدند از طرف فرماندار  
حویره دوپیک و ارد بصره شدند و درخواست کردند که شهیدرنگ  
تسلیم گردد و در غیر اینصورت سپاهیان ایران مبادرت بقتل عام اهالی  
خواهند کرد .

رستم آقا، معاون فرمانداری بصره پس از آنکه چند روز نارایزان  
خود صحبت نمود این درخواست را رد کرد و در نتیجه قوای ایران پیشرفت  
بطرف مرز را آغاز نمودند، نزدیک شدن قوای ایران به مرز عثمانی اعراب  
منتفق و بنی لهر را بطعیان علیه عثمانی و الحاق بدشمن تشویق کرد رستم آقا  
برای جلوگیری از انتقال قوای ایران و منتفقین آنان بکرانه باختری  
شط العرب چند ناو مأمور ساخت لکن با اینهمه ایرانیان با کشتی‌هایی که  
در حویزه ساخته بودند از شط العرب عبور نموده و محاصره شهر را آغاز  
کردند .

پس از آنکه (نماس دریل) کمیسر کمپانی هندخاوری در بصره از  
خمر حماه قوای ایران آگاه گردید یک کشتی کوچک متعلق به کمپانی که در  
نزدیکی بصره لنگر انداخته بود دستور داد که شب هنگام از کرانه بصره  
خارج شود زیرا بیم آن داشت که هرگاه کشتی در بصره بماند عثمانیان  
آنرا صدمه نموده و عایه ایرانیان بکار برند چنانکه در سال ۱۱۴۸ هجری  
(۱۷۳۵ میلادی) با دو کشتی دیگر کمپانی همین رفتار را کردند هنگامیکه  
فرماندار بصره اصلاع یافت که کشتی از آبهای بصره خارج شده است  
(دریل) را متهم به همکاری با ایرانیان نمود اتفاقاً ماوانان کشتی که اگر  
آن دن اهل بصره بودند قبل از آنکه کشتی زیاد از بصره دور شود سلم طعیان



برافراشتند و کشتی را بساحل بازگرداندند فرماندار بصره اران پیش  
آمد بسیار خرسند شد و از (دریل) درخواست کرد کشتی را باز تحویل  
دهد چون (دریل) از احباب این درخواست سرناززد رستم آقا او را  
دستگیر ساخت رمدب چهل و هشت ساعت وی را در میان چادری محبوس  
کرد و چنین انتشار داد که او از طرفداران جدی ایر' میان است بطوریکه  
زادگی (دریل) و (داورس گریوس) مدوش به خاطر افتاد زیرا در  
میان سرانان حشمه شدیدی آید او اجد شده بود (دریل) چون احساس  
کرد نژادگیش در محاصره است ناگزیر به تجویز کشتی تن در داد لکن در  
خفا با روحانی آن پیم فرستاد که محس دست آوردن فرصت مناسبی  
کشتی را مهده سازد ناخدا نیز سوراخی در علف کشتی ایجاد کرد و چنین  
ادعا نمود که تصادمی این حادثه را بوجود آورده است و در نتیجه عثمانیان  
موافقت کردند کشتی بساحل باز گردد و در عین حال (دریل) نیز آزاد شد  
لکن مواجه نامصائب و مشکلات جدیدتری گردید زیرا وی و سایر  
اروپائیان مقیم بصره ناگزیر بودند بری سر ازان عذابی اسلحه و مهمات و  
اسب و احتیاجات دیگر تهیه کنند

سپاهیان ایران که متجاوزان ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ تن بودند در  
پیرامون شهر آتش‌رهای متعددی برقرار ساختند لکن در آرزو موچه  
اشکان گردیدند زیرا داری آتش‌رسنگس نمودند و ز ناز در خواست  
کردند چند توپ بررگ رای آنها تهیه کرد کن بین و ۳۰ موقع رسید  
و همب جهت قسم اعظم حملات ایریه - دفع گردید گو سکه آتش  
و پخاها ارتش ایرایر به شهر بصره حسرت فراوان برد کرد و کسوف گری  
فراسه و بسیاری از سخته‌مانی شهر را ویران -

طی یازده روز آخر محاصره که به ایرانیان توب سنگین رسید شهر بصره شب و روز مورد بمباران قرار گرفت ولی سرانجام حملات شدید ایرانیان نتیجه نبخشید زیرا بین ناوگان و نیروی زمینی ایران همکاری مؤثری برقرار نبود.

در این هنگام بود که از جانب نادر و احمد پاشا رسولانی بمیدان جنگ آمدند و اعلام داشتند که مخاصمات متار که گردد و مهمین جهت دروازه‌های بصره باز شد و تحف و هدایای بیشماری بین فرماندهان عثمانی و اولیای امور بصره از یکطرف و سردار قجه‌خان و فرماندار حویزه از طرف دیگر مبادله گردید فرماندار حویزه پیام محبت آمیزی به (دریل) فرستاد و از زحماتی که برای وی تولید کرده بود پوزش خواست راز او (گریوس) درخواست کرد که اردوگاه ایرانیان را دیدن کند (دریل) نیز سپاسگزاری کرد و هدایایی برای فرماندار حویزه فرستاد.

در حدود یک هفته بعد سپاهیان ایران، طرف حویزه عقب نشستند و فرماندهان آنان نیز برای تقدیم گزارش به نادر راه نجف را پیش گرفتند پس از آنکه بدین طریق نادر با احمد پاشا عهدنامه‌ای منعقد کرد و فرماندهان خود دستور داد محاصره بصره را بردارند به شهر (شایران) ریت و در آنجا منتظر شد تا نظر امپراطور عثمانی درباره عهدنامه روشن شود. احمد پاشا نیز محمد آقارا با متن عهدنامه، طرف قسطنطنیه اعزام داشت لکن قبل از آنکه محمد آقا به پایتخت عثمانی برسد نادر از اکناف ایران اطلاعات اضطرار آمیزی درباره وقوع شورشهای متعدد در نقاط مختلف دریافت داشت و بهمین جهت بدون تأمل از مرز عثمانی عبور کرد و شهر (شایران) را بقصد ماهی دشت و کره انشاه راک گفت.

# فصل بیست و سوم

## شورش در ایران

۱۱۵۶ - ۱۰۵۷ هجری - ۱۸۶۳ - ۱۸۶۴ میلادی

یکی از شاهان بزرگ در آن وقت که عرصه آن را گشاید و پوز  
سرشار جز به کربل نامشور - امین مدراج حناک و رگیه و عثمین سه  
سال معافیت پرداخت خراج را که به ملت خسته و رسوده ایران اعطای نموده  
بود مانفی کرده و با خشونت هر چه ناممتره جمع آوری پول و خواربار  
برای قوای خود مبادرت ورزید گذشته از این سری که کمالات را  
خام کرده بود آنها جنبه اقتصادی و ملی داشت تا که از جهت حاسی  
بیر ایران بیان طعمه فراوان وارد آمده بود ، موقمی که در سری استبداد  
ایران از چنگ بیگانگان میجنگید بر یار و صاحب و در حاضر و محرم  
هر گونه فداکاری و حماسه بود نکن پس از آنکه ایران همه راضی  
از دست رفته خویش را از گرو و در سری از سری هرس کشور  
گشائی خویش جنگ میگردید و بعد از آنکه در حاکمیت آن  
گردید

در جنگ دانسته چند نفر از آن در سری در محبت از آنک  
رسیده و پس از آن حاکمیت ملی و محرم از آن در سری در سری  
دست هیان ایران گردید گذشته از این مدراج بر شاکشی در سری

خارج بود. بدیهی است که مردم ایران بهیچ روی با ادامه این جنگهای خانمانسوز موافق نبودند و میل داشتند که هرچه زودتر نظم و آرامش در کشور برقرار گردد تا بتوانند بفرانت خاطر به فعالیت های بازرگانی و اقتصادی خویش ادامه دهند. بنابراین هرگاه آتشی که در سرتاسر ایران زیر خاکستر نهان بود در سال ۱۱۵۶ هجری ( ۱۷۴۳ میلادی ) تبدیل به شعله انقلاب گردید و بتدریج قسمت های اعظم ایران را فراگرفت جای تعجب نیست.

فخستین شورش در نواحی ناراحت در بند و طبرسران صورت گرفت. بطوریکه قبلا گذشت در اردبیل مدعی گمنامی بنام سام میرزا برای تاج و تخت ایران پیدا شده بود لکن تلاش وی برای جمع آوری پیروان کافی بر اثر اقدام فوری ابراهیم خان پسر برادر نادر بجائی نرسید و ابراهیم خان که در آن هنگام فرماندهی کل قوای ایران را در آذربایجان به عهده داشت سام میرزا را دستگیر کرد و پس از آنکه بینی اش را قطع نمود او را آزاد ساخت و سام میرزا به داغستان گریخت.

در تابستان ۱۱۵۶ ( ۱۷۴۳ میلادی ) چون محصلین شاه در ایالات شمال باختری ایران در جمع آوری مالیات خشونت فراوان بکار بردند ناراضی و آشفتگی شدت کامل یافت، سام میرزا موقع را برای تجدید فعالیت خویش مقتضی یافت و از جانب دیگر بتصور اینکه انتساب وی به خاندان صفوی مردم را به متابعت از وی راغب خواهد ساخت از پناهگاه خویش خارج شد و اهالی در بند و طبرسران را به شورش اغوا نمود و در عین حال به عناصر شورش طلب شبروان نامه ای نگاشت و آنان را به پیروی تشویق نمود. محمد علی خان حاکم در بند گزارش اقدامات سام میرزا

را به نادر رسانید و او نیز به حیدرخان داد که شیروان دستور داد که  
 بطرف شمال بکامک محمد علیخان پیش راند. در عین حال محمدخان پسر  
 سرخای نیز که در آوار پنهان بوده سه ماه میرزا بیوست و دو فرم نادر سرکش  
 بطرف قوای حیدرخان تاختند و قبر از آنکه این تها بتوانند به بیروی  
 محمد علیخان پیوندند در نزدیکی شیروان جنگ را آغاز کردند و بر اثر  
 کثرت قوا پیروز گردیدند و توانستند حیدرخان را دستگیر نمایند و وقت  
 رسانند و سپس آق سو هر کرداری شیروان را نیز اشعل کردند پیروزی  
 شاهان شاهای شورش را فروز تر ساخت و مردم را گردنکشی تشویق  
 کرد تا بعدی که در اندک مدتی سه ماه میرزا و محمدخان خویشش را در دست  
 ۲۰۰۰ تن نیروی شورشی یافتند. پادگان (کوه) نیز پس از این حادثه  
 علم طغیان برافراشتند و قوای دولتی را که از سر بزان افشار بودند قتل عام  
 نمودند و شهر را به سام میرزا و محمد سپردند. چون این اخبار وحشت انگیز  
 به نادر رسید فوراً فرمان داد که آشورخان افشار فرم نده قوای آذربایجان  
 باحکام ارومیه و گنجه در دفع شورش همکاری نمایند و به سرش بصره  
 میرزا و برادرزنش فتح علیخان نیز دستور داد که به سرکوهی حاجین قدم  
 نمایند. قوای عظیمی که تحت فرماندهی این سرداران نهی گرد آمدند  
 روز چهارم دی الحجه ۱۱۵۶ هجری (۲۰ دسامبر ۱۷۴۳ میلادی) در عشاء  
 نزدیک شماخی با گردنکشان مصاف دادند و نقات سنگین و شکستنده حشی  
 را آنان وارد ساختند و متجاوز از هزار تن از سربازان دشمن را دستگیر  
 کردند و همه توپهای آنان را تصرف نمودند لکن محمدخان و حردان  
 که زخم خطرناکی برداشته بود به داعستان گریخت و سه ماه میرزا بیوست  
 که گرچستان فرار نماید. در این اثنا محمد علیخان بیروی گوشه پادگان

ضایعی کوه اقدامات شدید نمود و بسیاری از سربازان این پادگان را کشت  
و بقیه را کور کرد و برای عبرت سایر گردنکشان آنها را نایبنا بخانه‌های خود  
بازگرداند نصرانشهر زادینطریق پس از استقرار نظم و آرامش در نواحی  
شیروان و درسد برای پیوستن به پدرش آماده گردید و هنگامیکه از منطقه  
قره باغ عبور میکرد یکی از نیروان پسر سرخای (محمدخان) نسبت به او  
سوء قصد نمود لکن نتیجه‌ای نگرفت.

در همان اندامیکه شورش در نواحی شمال باختری ایران ادامه داشت  
در گرجستان نیز مانند شیروان آش شورش مشعل گردید و (گیو و باکخور)  
توانست به آسانی جمع‌گیری از عناصر ناراضی را در پیرامون خود گرد  
آورده و سرکشان چرکس و سایر طوایف قفقاز نیز به او پیوستند و مدتی گیو و  
پارانش تفایس را سخت تهدید می‌کردند لکن خوش‌سخنانه تیمور و پسرش  
ارامیکلی نسبت به ندر و فادار ماندند و برای سرکوی گردنکشان دامن  
همت بگمزدند. سام میرزاهم چند روز پس از شکست فاحشی که در باغشاد  
خورد به طاعیان گرجی پیوست لکن بخت بد همچنان در تعذیب او بود زیرا  
روز چهاردهم دی الحجه ۱۱۵۶ هجری (۳۰ دسامبر ۱۷۴۳ میلادی)  
تیمور گیو و پیر و اش را در بالای کلاتیر سخت شکست داد و سام میرزا را  
عنگامیکه میخواست بخانه عمه‌اش فرار کند دستگیر کرد (سر  
و شش ماه میرزا را پس از گرفتاری بعد از نصر خواننده تازی خواهم  
کند.)

چون نادر به نصر شیرین رسید از خوارزه چاپ‌زهی آمدند و خبر  
دادند که در آن سرزمین اغتشاشات شدیدی روی داده است بطوریکه قبلا  
گشت ندر (او را غزی) پسر بابا را که جوانی پرشور بود بحکومت

خوارزم منصوب نموده و (ارتوق ایناق) را نیز در دست او برگزیده بود چندی  
 خوارزم قرین نظم و آرامش بود، کنز کمن های یموت که از دست نادر  
 شکست سختی خورده و بدستهای منزه ایناق گریخته بودند در دیگر خوارزم  
 بازگشته و بطرف ازبکها حمله را آغاز کردند. (ارتوق ایناق) سرکشان  
 یون را گویا شمشاد داد و در حدود سانس، آستان و آند و چون خطر  
 اندازه ای مرتفع گردید ارتوق ایناق عده ای زحمت داران او را بی خودی مرخص  
 کرد که در این اثناء یموت های خیرتکار او را سرزی را عایه ارتوق ایناق  
 انگیزختند و ذهن او را سرزی مشوب ساختند که در گمان و ارتوق خود  
 دستور داد که ارتوق ایناق را بهلاکت رسانند

در نتیجه این اقدام اعتشاشاب شدیدی در خوارزم روی داد و سران  
 طوایف یموت و سالور برای بدست آوردن زمام امور خوارزم، سختی آغاز  
 کردند و با آنکه ازبکهای بومی بطوایف سالور پیوستند اینان توانستند  
 قبایل یموت را از خراب کردن خوارزم تجاوز به خلیوه زهرار است و ینگلی  
 اور گنج و غیره بازدارند چون هرگونه کشت و ورزی و کسب و غیره امکان  
 ناپذیر گردید عبدالغازی ناگزیر از پادشاه استمداد نمود و پادشاه بران «  
 عایه ایخان پسر برادرش که در آن هنگام در مشهد بود در دست او داد که  
 به کمک ابوالغازی شتابد هلیقه ایخان در سال ۱۱۵۸ هجری ۱۵۴۱  
 میزیدی) توانست خوارزم را قرین آرامش سازد و گزشتن عتبات و مد  
 خواهد آمد.

مهمتر از شورش داغستان و شیروان و غنچه شب حور و رر شورش تنی  
 خون شیرازی بود. توضیح آنکه تنی خان پس از تصرف مستقیم دست  
 عرو گردید و از طرف دیگر چون میداد است که مورد سوسن و رر تنی

شاه اسب پس از احضار از عمال علم طعیان برافراشت او بر آن بود با نفوذ  
زیادی که در فارس و حلبج دارد و با پشتیبانی بیرونی خواهد توانست  
در معاد و بیعت معتدرا خود ایستادگی کند

ضربیکه قتل گذشت تقی خان پس از تصرف مستقطک کاغذیخان را  
که از شرکت در شورش سر باز زده بود بهلاکت رسانید و سپس بر آن شد  
که رستم حاکم فرمیده اوگان ایران را بپیر ناخود همراه سار و کشتی های  
جنگی بدر را تحت سلط خویش در آورد لکن رستم از حمايت به نادر  
خود داری نمود و با اوگان خود از دسترس تقی خان دور شد

در سال ۱۱۵۷ (۱۷۴۴ میلادی) تقی خان علی گردمکشی آذربایجان  
کرد و فرماندهی ۵۰۰ تن طاعی بطرف شیراز پیش را بد چون خراب این  
شورش در فارس پیچید ایلات سرزمینهای بهادند و در هر جا که توانستند  
محصولات مالی نادر را بهلاکت رسانیدند و برای الحاق به تقی خان آماده  
گردیدند .

همگامی که نادر از این شورش آگاه شد بیدرنگ محمدحسن خان  
قرهلو فرمانده بیرونی ایران را در عمارت احضار کرد و با او فرمان داد که شورش  
تقی خان را دفع کند محمد حسین خان پس از جمع آوری بیرونی کافی  
به سوی تقی خان پرداخت و در دردیکی فضا عملیات را برای دستگیری او  
آغاز کرد لکن بغور غیر مبرق دست از حمله برداشت و به (کنار رود)  
سبب شب و در هر آن شب شیبی آن بود که مشاهده کرد عده دشمن  
بر شماره فوای او برتری کامل دارد تقی خان چون راه را بی مانع یافت  
صرف شیراز را برد و در آنجا خویش را فرمانروای مطلق اعلام



حکایت میکند بنا بفرمان نادر مقرر شده بود که هنگام ورود وی خان و سایر اسیران به اصفهان از راه استهزا مردم باستقبال آنان شوند و تقی خان و پسرش را وارونه سوار الاغ کنند و دهل و سرنا بندها در آورند.

هرگاه نادر قبلا سوگند یاد نکرده بود بدون شبهه بیدرنگ تقی خان را بهلاکت میرسانید زیرا رفتارش معمولاً با طغیان بسیار خشن بود. او دستور داد که سه تن از پسران او و برادرش کشته و سایر اعضای خانواده وی بغلامی فروخته شوند. آنگاه خود تقی خان از يك دیده نابینا گردید و زش در مقابل يك چشم باقیمانده اش به سر باران سپرده شد يك نکه بسیار جالب آنست که پس از این پیش آمد سنگفتی انگیز تقی خان وانست بار دیگر نادر را تحت نفوذ قرار دهد و لقب مستوفی الممالک و بیگلربیگی ایالت کابل را بدست آورد و بقیه اعضای خانواده اش را نیز از غلامی رهایی بخشد.

چون قوای محمد حسین خان مدت چند ماه حقوق دریافت نکرده بودند میبایستی برای تأمین حقوق آنان مالیات جمع آوری شود بنا بر این از شیراز عده کثیری محصل مالیات به اطراف اعزام گردیدند و دستگیر ماهند که در ظرف سه روز چهار هزار تومان مالیات جمع آوری کنند مردم و مخصوصاً اتباع بیگانه از پرداخت مالیات خودداری کردند و در نتیجه تشاشات شدیدی روی داد.

تقریباً در همان هنگامی که تقی خان علم طغیان برافراشته بود محمد حسن خان قاجار که یکی از پسران فتحعلی خان بود در استرآباد گردگشی آغاز کرد. بیماری هرارتن از ترکمن های بهوت و ۲۰۰۰ تن قاجار شهر

استر ادر را بتصرف در آورد محمد زمان خان حاکیه استر اباد چون مشهده  
کرد که قدر به ایستادگی نیست فرار را برقرار ترجیح داد و هرگاه بدست  
محمد حسن خان ادهده بود بدون شبهه بهلاکت میرسید زیرا پدرش در قتل  
فیجیه ایخان که در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۰ میلادی) روی داد مش بزرگی  
باری کرده بود

در چون از شورش استر اباد خبری بهت پیودخان سردر اکت  
در شرح شری نمود سردخان که پیش از ۱۵۰۰ تن سرباز در اختیار  
داشت در احرائی فرماں در مردد بود لکن محمد مرمن خان که زدوستن  
پیشین بود او را بکنک برغیب کرد

بهبودخان در حاور استر اباد چند بار با صعیان مصاف داد لکن  
سراجاه قوای دولتی شکست سخت خوردند تا اینکه یکی از سران قاجار  
با قوایش به بهبودخان پیوست و در نتیجه محمد حسن خان و صدین از  
سربازان قاجار و اکبر ترکمن ها به بیابانهای شاه گریختند بهبودخان و  
محمد حسن خان پدر محمد خان که در آن اثنا به استر اباد رسیده بود از  
بعیانی که گرفتار شدند انتقام خویشی گرفتند

دینطریق این شورشهای مختلف که بهت و قنادر عجیب  
ادرا مورد تهدید فرار داده بود از آنجا که هم آهنگ بود همه به ۶۰۰  
موفقیت مواجه گردید با ایبه ذاب اعتششت و شورشها بر رفته در حشر  
بدر افزود و او را پیش از پیش سمت بهت به خود صدین و بی  
ساخت

# ذکر بیست و چهارم

بجود جنگ با دولت عثمانی

— ۴۴ —

بصورتیکه گذشت ادرس ارچود معنه توقف در شروان در اذال  
در سن ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۴ میلادی) بر احماد و حشمت انگری که در ارد  
ر ر شورش و عشاش در نقاط حجاب اران در وقت داشت راه ابرار به پیش  
گرفت و رصری ماهی دشب و کرم شاه و کنگ، رجاوار اند و مند چند  
رر دوشه رهمدان تریف بود (این هم را که رود و شش ماه از اسامان  
پسب میآورد دوارش عثمانی که هر کدام از ۱۰۰۰۰۰۰ تن جا ره پیکرد  
یکی هر مادهی احمد پاشا سر عسکر مداد و دیگری مریه دهی حسن پاشا  
سر عسکر موصل در رد کی سمدح بقوای ادر حمله برده و شکست سحی  
در ریان وارد ساختند ایکن این ادعا چندین درست بنظر بعیر سدر  
حمد پاشا بصره پیوسته که در بسته بود بدون شبهه آت داشت که  
دست رخصمه ران حسن پاشا بیر توای محدود خود بعبه واست  
در پرد منه ای مدادر جوید

در این چنین نصر میرسد که فقط قوای کرد و حاو داران در حجاب  
بصورتی رسید در ر حجابات مدتر حجابات شدید شده است  
قوت گفته است در بین موهم شادای سلطان عامی

در پاسخ سدی به پاشای قارس داد و تأیید کرد که برودی برای  
ملاقات اورستی میرا حرکت خواهد کرد

چون در اصفهان با پادشاه عثمانی عهدنامه  
را دارد به شرفت بطرف مرز عثمانی را آثار کرد و در عرض راه بود که  
ارحبر مسرت بهش گرفتار شدن سام مررا بدست تیمور و ایراکلی آگاه  
گردید و دستور داد که یکی از چشمهای او را کور کند و وی را اتفاق  
عده ای دیگر از اسیران عثمانی بر پاشای قارس اعزام دارند مادر چور به  
(گری) رسید خبر مسرت بهش تر دیگری به وقت مسی برای که تیمور و  
ایراکلی به اتفاق عده ای دیگر از قوای ایران بهر مابدهی علیحان حاکم  
تفلیس به بروی عثمانی شکست سختی وارد ساخته اند گذشته از این  
مصلح عثمانی بود که همراه عثمانیان بود بدست گرجیان افتاد مادران  
این پیش آمد بسیار خرسند شد و کارتل را به تیمور و کاحب را به  
ابراهیمی مررا پسرش سپرد و سپس بطرف قارس رهسپار گردید و در  
حیو شهر اردو رود پادگان قارس که متشکر از سران آن رموده  
بود سپاهیان ایران را عیب زد لیکن ایرانیان به شهر نزدیک تر شدند و  
در پیر موز آن به ساختن استحکامات مبادرت نمودند و منجاور ارچهار  
هزارن کارگری که در آن تفلیس آورده بود مدتی ماه سعی کردند  
رودی را که از قارس میگذشت منحرف سازند لیکن عثمانیان از این اقدام  
خبر گیری نمودند حکامی غیر منصف مدتی دوازه یافت تا اینکه سرانجام سرد  
قلمی آرز گردید

در دارآورد خود جست به سر عسکر عثمانی به مشهادت صلح کرد  
ایکروی تا قه - ر شروع سرد قطعی اردادن پاسخ خود داری نمود یکی

از نمایندگان سرعسگر فارس و ادروان فارس - مرد که مدتی در  
 عثمانی وارد مذاکره گردید و خود بنا بر قیاس چند تن دیگر در  
 عثمانی پیشماده ی صاحب در را مستأجر کرده و در آنجا در  
 محاصره قلعش اشرف هرچه تا متراتی که در آنجا رد شد  
 رهنمون در آنجا شد و در آنجا در آن شهر را در  
 هنگامیکه محاصره فارس ادامه داشت و در آنجا در آنجا  
 قسطنطنیه رسید در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در  
 کشور عدل - فارس متحد گردید و در آنجا در آنجا در آنجا  
 همکاری داد

در پس از ترک قلعش صرف (آبچی) او و حیدر در  
 آن حدود روان گردید و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در  
 رقرار شد با وجود این ناصر موصی آنکه هنگام رهنمون در آنجا  
 نماید سه هفته پس از ورود آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 روی آورد و پس از عبور رود (کر) و پس از حواد قبری حواد  
 چهار دسته تمسیم کرد و وجود شد رهنمون آنجا در آنجا در آنجا  
 را در آنجا که سحت افکار شد و قسمت آنجا در آنجا در آنجا  
 حویش را از کف دادند هیچ راه دیگری حواد در آنجا در آنجا  
 اصحی یعنی تمام دی الحجه ۱۱۵۷ هجری قمری در آنجا در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 که در شمال رود (کر) حواد را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 راه شکنی را پیش گرفت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

خوبش عقب نشست نادر برای اخراج عثمانیان از اردوگاه مستحکم خود اقدامی نکرد لیکن چند روز بعد چون خبر یافت که نصرالله میرزا در نزدیکی موصل پروزی درخشانی در جنگ با عثمانیان بدست آورده است پیکی ردیکن پشاه اعزام داشت و او را از مراتب آگاه ساخت چون این پیکار اردوگاه عثمانی برداشته شد خبر یافت که در اردوگاه دشمن اغتشاش بررگی حکم فرمات بدین معنی که سه هیأت عثمانی دست به طغیان زده و بکنار شاه میرانود شاه است لیکن مسأله بود آیا او بدست یکی از شورشیدارتر رسیده است یا اینکه از غم شکست خود مرده است پس این حادثه روحیه بیرونی عثمانی چنان متزلزل گردید که با بی‌ضمی هرچه نامعتر فرار اختیار نموده و همه به و توپخانه خود را حوی گداشتند تلمت بیرونی عثمانی در این سرد به ۲۸۰۰۰ تن بالغ گردید که ۱۲۰۰۰ تن از آنان بهارکت رسیدند و سه تن پاشا و چندین تن افسر ارشد از حمله کشتگان بودند

با وجود این پیروزی بزرگ نادر پس از این به راه اعتدال پیش گرفت و پرا میداست ایران طوری حسته شده است که حاصر بیست و دیگر جنگ را محاکم عثمانی سوق دهد گذشته را این در توان بیروزی زرگی که بدست آورده بود می‌توانست به صلاح شراعت را از سر برد

در دستوردار آن سه در سیرت به ی که رحمت و تاء بود -  
 در سه رهنی یافته و افرس عمره گزیده در حال به رنگ  
 پشماندهی صالح حیدر بدحی در سه سرت کراء به یاره  
 شد و رای محبتش بار نادر را اصرار در سه شایستی رسمی سه

جهمری و استقرار رکن پنجم در کعبه احترام است لیکن واگذاری وان و لرستان عثمانی و بغداد و نجف و کربلا و بصره را به ایران جدا خواستار گردید .

چون پادشاه عثمانی این پیشنهاد را غیر قابل قبول میدانست خود را برای لشکرکشی جدیدی آماده ساخت و علی پاشای حکیم اغلورا بجای حاجی احمد پاشا به سرعسکری قارص منصوب نمود و برای تحصیل همکاری سرخای و اوسمی احمد خان اقدامات لازم نمود .

هنگامی که این تدارکات جنگی دولت عثمانی ادامه داشت نماینده‌ای از جانب دولت ایران بنام فتحعلیخان ترکمن از بغداد که مدتی در آنجا توقیف بود بطور غیر رقب بایشنادهای جدید وارد قسطنطنیه گردید . سلطان عثمانی دستور داد که پیشنهاد های فتحعلیخان در يك شورای عمومی مورد مطالعه قرار گیرد . شوری رأی داد که اگرچه نادر مد پیش درباره مسائل مذهبی زیاد اصرار نمی‌ورزد با اینهمه دعاوی ارضی وی هنوز قابل تحمل نیست لیکن چون دولت ایران از درخواستهای مذهبی چشم پوشیده است زمینه برای حل سایر مسائل مورد اختلاف فراهم است . پس از بحث مفصل مقرر گردید که نظیف‌افندی سفیر کبیر سابق دولت عثمانی در دربار ایران به ایران گسیل گردد و در پرامون انعقاد عهدنامه صلح بین دو کشور با نادر ب مذاکره پردازد . بهوی دستور داده شد که درباره خودداری ایران از هرگونه ادعای درباره مذهب جعفری و رکن پنجم در کعبه و همچنین درخواستهای ارضی اصرار و زرد لیکن اجازه یافت که راجع به اصلاح عهدنامه ذهاب مورخ ۱۶۳۹ می-الادی (۱۰۴۹ هجری) با مقامات ایرانی به مذاکره پردازد .

در این اثنا نادر آذربایجان را ترك گفته و از راه همدان و فراهان به اصفهان عزیمت نمود و در عرض راه حکام ختای و ختن هدایای تفدیم او کردند. نادر در دوران اقامت خود در اصفهان برای جمع آوری مالیات نسبت به ثروتمندان روش شدیدی پیش گرفت و از حاکم شهر ۱۰۰,۰۰۰ تومان مالیات خواست و او نیز برای بدست آوردن این مبلغ با مردم بدرفتاری بسیار نمود.

در تاریخ ۵هـ محرم ۱۱۵۹ هجری (دوم فوریه ۱۷۴۶ میلادی) نادر از اصفهان بطرف خراسان رهسپار گردید و پس از طی منازل اردکان و ضبس ماه بعد به حسن آباد واقع در منطقه مشهد رسید و در هرجا که توقف میکرد نسبت به کارمندان دولتی رفتار خشنی پیش میگرفت و پس از رسیدگی به حسابهای آنان همه را گوشمال میداد.

از حسن آباد نادر وارد مشهد گردید و در آنجا حکام هرات و تون و طمس و قان را بحضور پذیرفت و همه را سخت مجازات کرد و قریب صدتن را بهلاکت رسانید و دستور داد که در صرف یکسال یک کروز تومان جمع آوری شود.

نادر مراسم عید نوروز را باشکوه هرچه نامتر در مشهد بجای آورد و متجاوز از ۱۲۰,۰۰۰ دست لباس، خربه سر ارتش و رجز اعطاء نمود در این هنگام بود که آتش شورش و خیمی در سیستان شعله ور شد در رأس این شورش فتحعلیخان سیستانی (یا کیانی) قرار داشت و فتحعلیخان که در ارتش نادر در سیستان و چه در هندوستان خدمات بزرگی انجام داده بود پاس این خدمت، فرمانداری سیستان انتخاب گردید. در زمستان ۱۱۵۸ هجری او ۱۶۵۵ ... ۲۶ میادتی



فتحعلیخان نامه‌ای از نادر دریافت داشت که طی آن نادر مبلغ هنگفتی مالیات از او خواسته بود. فتحعلیخان تا حدی که میسر بود بر مردم فشار آورد و مبالغی جمع آوری نمود ایکن این مبلغ در مقابل میزان مالیاتی که نادر خواسته بود بسی ناچیز بود و محصلین سلطنتی نیز به نادر گزارش دادند که فتحعلیخان عمداً مالیات کافی گرد نمی‌آورد و همین جهت نادر فتحعلیخان و عده‌ای دیگر از رجال سیستان را بدربار خود دعوت کرد و به آنان اخطار نمود که بقیه مالیات را همراه خود بیاورند چون فتحعلیخان و سایر مردان سیستان دیدند راهی جز شورش ندارند دست به شورش زدند شورش در اوائل بهر آغاز گردید و علاوه بر عده بیشماری از مردم سیستان جمع کثیری از طوایف بلوچ نیز به فتحعلیخان پیوستند و شهرت کامل داشت که مردم قندهار و کابل نیز خیال شورش دارند. نخست اوضاع بروفق مرام شورشیان پیش رفت و فتحعلیخان یکی از کاروانهای نادر را که از هندوستان می‌آمد غارت نموده و حمله موفقیت آمیزی بر (هم) کرد. فتحعلیخان بر اثر این پیروزیها و کثرت شورشیان که باومی پیوستند ب فکر افتاد که خویشتن را بعنوان حاکم مستقل سیستان و نواحی پیرامون اعلام نماید. آخرین مراحل این شورش و نتایج آنرا در فصل آینده شرح خواهیم داد.

عللی نظیر همان عالی که موجب ایجاد شورش سیستان گردید در سال ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶ میلادی) آتش اغتشاش را در کرمان نیز مشتعل ساخت لیکن از این شورش نیز جلوگیری شد.

نادر از مشهد بطرف (کلات) رهسپار گردید و در آنجا مدت چند روز به ساختمان‌هایی که کارگران هندی وی برای جای دادن گنجینه‌هایش

ساخته بودند سرکشی کرد .

برای برپا کردن این ساختمانها سنگهای بزرگی از مرمر مراغه بکار میرفت که برخی از آنها در حدود پنجاه تا شصت خردار وزن داشتند .

در حدود نه کرور روپیه یا چهار میلیون و پانصد هزار تومان سکه طلا و نقره در این خزانهداری معظم قرار گرفت و جواهرات و فرشها را بر اشیاء گرانبها دستبندی گردیدند . نادر برای تقویت خزانه و استحکام و محکم کردن خزانه دستور آرزو صادر نمود و آننگاه از اروپا و هندوستان در گذرد و کرد و هنگام اقامت در دستگرد هو بود خانه را نیز سرکشی نمود و به مشهد بازگشت لیکن بیدرننگ به عراق عجم رفت تا پانصد کبیر عثمانی ملاقات نماید .

ازدکی پس از ورود نادر بکردان که نقطه ای واقع در ساوجبلاغ در ۳۷ میلی تهران است نظایف افندی و همراهانش وارد اردوگاه ساسنی گردیدند و باشکوه و جلال هر چه ناممکن بود پذیرائی قرار گرفتند . نادر هنگام باردادن نمایندگان عثمانی بر تخت و وس حنی گرفته و جواهرات گرانبهای خویش را در سر کرده بود . نادر در کرات به ن نظایف افندی و وزیران ایران آغاز کردید و در بره نیه مسافرت نمود و به سائزین حاصل شد و در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۱۵۰ هجری ۱ شنبه ۱۷ شهریور ۱۷۰۰ (بلادی) عهدنامه قطعی بین دو کشور رسماً در کردان به امضاء رسید و در آن خلاف بین ایران و عثمانی پایان بخشید .

چون نظایف افندی به قسطنطنیه بازگشت ، خرد و امای زعفر نادر برای سلطان عثمانی آورد نادر در این نامه از روش شاه اسماعیل یاد کرد .

که منجر به تولید اختلافات شدید بین ایران و عثمانی گردیده بود سخت انتقاد نموده و اعلام داشت که از هرگونه ادعائی دو باره مناطقی که در دوره سلطنت شاه اسمعیل با عثمانی واگذار گردید بکلی منصرف شد .

هنگامیکه سلطان عثمانی اطلاع حاصل کرد که عهدنامه رضایت بخشی با امضاء رسیده است احمدپاشای قزوینی را بسفارت کبرای عثمانی در دربار ایران منصوب و احمدپاشا با هزار تن از همراهان خود و تحف و هدایای بیشماری که تا آن هنگام نظیر آن برای هیچ پادشاهی ارسال نشده بود بطرف ایران روی آورد . متأسفانه چنانکه بعداً خواهیم دید این هیئت نتوانست بوظیفه خویش عمل کند زیرا قبل از آنکه بدربار نادر برسد پادشاه نیرومند ایران بهلاکت رسیده بود .

نادر نیز بنوبه خود مصطفی خان دوست صمیمی و رایزن خود را باتفاق میرزامهدی منشی و مورخ خود بایک تخت طلا مرصع به مرواریدهای عمان و دو فیل بدربار عثمانی گسیل داشت .



# فصل بیست و پنجم

## قتل نادر

اگرچه امضاء عهدنامه با عثمانی بر رویای نادر درباره پیشرفت بطرف سفر و تصرف بغداد پایان بخشید، با اینهمه از اینکه توانسته بود بطور دوستانه و شرافتمندانه با عثمانیان کنار آید در دل احساس مسرت و رضایت فراوان میکرد تا بحدی که بشکرانه این پیش آمد چندین روز را صرف سرور و شادمانی و میگساری نمود. متأسفانه اخبار مربوط به ایجاد اغتشاش و شورش در سیستان و خراسان عیش او را منفرس ساخت.

در سالهای ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۳ - ۱۷۴۴ میلادی) شورش و اغتشاش در نقاط مختلف ایران زبان جبران ناپذیری به دولت و ملت وارد ساخت در عین حال روش بسیار شدیددی که نادر برای جلوگیری از شورش پیش و مظلومی که مأموران وی در جمع آوری مالیات روند آمدن بیش از پیش بر نارضایتی و ضعیفان مرده افزود.

برابر اخبار وحشت انگیزی که از جانب خاور به در رسید. وی تصمیم گرفت که از طریق کرمان و اصفهان به مشهد بازگردد. نادر در اوائل زمستان ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶ میلادی) وارد مشهد گردید.

و مدت چند هفته در آنجا توقف نمود و هنگام توقف در این شهر بود که علامه اختلال فکری در وی پدید آمد . هانوی در این خصوص میگوید :

« بر اثر کثرت کار و جنگهای دائمی و اندیشه‌های زیاد و همچنین کسالتی که به نادر عرض شد يك نوع خشم و غضب دائمی و يك بیقیدی عجیب نسبت به بدبختی و درد ورنج اتباعش در وی پدید آمد که به مرور زمان رو شدن نهاد و برای فرونشاندن آتش خشم خویش دست به مظالم و وحشت‌انگیزی میزد . چنانکه هنگام توقف در اصفهان ظلم و شکنجه را از حد گذرانید ، ( پربازن ) کشیش یسوعی که در آن زمان توسط ( پیرسن ) کمیسر کمپانی هند خاوری مأمور مراقبت سلامت نادر شده بود می نویسد که در این چند هفته اصفهان تبدیل به شهری شده بود که مورد تاخت و تاز فاتحین بیدادگری قرار گرفته باشد و هر کسی که از خانه بدر می آمد جنازه های بی شماری را میدید که بدستور نادر و یا افسران وی بهلاکت رسیده بودند . يك روز که فهرست انائیه کاخ نادر تنظیم میگردد به مشاهده شد قالیچهای گم شده است . مراقب جواهرات سلطنتی بید رنگ متمم به سرقت قالیچه شد و بهلاکت رسید . هنگامیکه شکنجه میشد فریاد کشید که او قصر نیست و سارقین هشت تن دیگر هستند . بنابراین دستور نادر هر هشت تن دستگیر و کور شدند .

شهر هنگام توقف در اصفهان بود که نادر علی قلیخان پسر برادر خود را به یستن فرستاد تا سرکشان را کاملاً تحت اذیت در آورد . قالیچه خان سیستانی مدتی چند ماه در مقابل هر گونه کوششی که برای شکست دادن او بعمل آمد مقاومت ورزید ایکن سرانجام عده ای از

سپاهیان خراسانی بفرماندهی محمدرضا، بر او فائق آمده و وی را دستگیر ساختند و محمدرضا آنگاه فتحعلیخان را زنجیر کرده نزد نادر فرستاد. اما پیروزی محمدرضا کامل نبود زیرا بسیاری از شورشیان سیستانی و بلوچ فرار کردند و در تحت فرمان یکی از فرماندهان فتحعلیخان بنام میر کوچک درآمدند و او نیز آنرا بدژ قدیمی (کوهِ خواجه) که دژی نبرومند بود و در نقطه مرتفعی در انتهای غربی هامون قرار داشت هدایت نمود نادر بیدرنگ علیقلیخان را بانفاق طهماسبخان جلایر مأمور سرکوی میرزا کوچک نمود.

در این اثناء نادر نه تنها روز بروز بر میزان مالیات در اصفهان می افزود بلکه در سرتاسر ایران برای وصول مالیات سختگیری بسیار نمود حتی نزدیکترین بستگانش از پرداخت مالیات معاف نبودند. او املاک راهیم خان پسر برادر خود را ضبط کرده به علیقلیخان در سیستان دستور داد که ۱۰۰٫۰۰۰ تومان مالیات بردارد. طهماسبخان جلایر نیز موظف بگردآوری ۵۰٫۰۰۰ تومان گردید.

آثار این سیاست نامطوَّب را در سال قبل در سیستان و کرمان یاد آور شدیم. در گرجستان بر اثر وضع مالیاتهای طاقت فرسا تیمور و پسرش دراکلی برای مقاومت مسلحانه آماده شدند لیکن تیمور بعوض شورش نصیوم گرفت که شخصاً به شاه مراجعه نماید و تخفیفی در میزان مالیات بگیرد. در اواسط بهار ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) تیمور متوجه دربار نادر شد لیکن نادر قبل از ورود تیمور به مقصد بقتل رسید. در آذربایجان نیز مردم عاصی دست به اغتشاش زدند و سام میرزا را در تبریز بمنزله وارث تاج و تخت ایران اعلام داشتند.

روز دهم محرم ۱۱۶۰ (۲۳ ژانویه ۱۷۴۷ میلادی) نادر از اصفهان بطرف یزد و کرمان رهسپار گردید و در هر جا که توقف میکرد با خشم و غضبی روزافزون بقلع و قمع طاعیان می پرداخت و مخصوصاً در کرمان دست به اقدامات شدیدی زد زیرا خاطره شورش که سال پیش در آن دیار روی داده بود از ذهنش محو نشده بود. نسبت به خارجیان مقیم ایران نیز روش شدیدی پیش گرفت و از آنان مالیات سنگینی مطالبه کرد.

مراسم عید نوروز در حومه کرمان برپا گردید، ولی این عید برای ایرانیان در حقیقت عزابود. توضیح آنکه در اوائل فروردین نادر از دشت بی آب و علف لوت راه مشهد را پیش گرفت و بسیاری از سربازان وی از شدت گرسنگی و تشنگی اربای درآمدند و جمع کثیری دیگر از فرط خستگی جان سپردند.

در طبس که نخستین شهر واقع در آن سوی دشت است نادر پسران و نوادگان خود را که عده آنان مجموعاً به شانزده تن بالغ میگردد و همه را به آن شهر احضار کرده بود بحضور پذیرفت و پس از آنکه لحظه ای چند به قیافه هر کدام دقیق شد تاج و تخت سلطنت را به سه پسر ارشد خود پیشنهاد کرد لیکن همه که بیم داشتند از جانب پدر دامی در مقابل پایشان گسترده شده باشد جوانی و بی تجربگی را بهانه قرار داده از قبول سلطنت عذر خواستند.

در ماه اردیبهشت نادر چون به مشهد رسید بر شدت روش خود افزود و بقتل و حبس اهالی پرداخت بطوریکه هیچکس از لحاظ جان و مال در امان نبود و هر کسی حتی نزدیکان خود نادر بر اثر تحریک حسدات برای

پیوستن به شورشیان آماده گردیدند :

در سیستان بیکهائی که هر روز به اردوگاه علیقلیخان می آمدند . راجع به اقدامات وحشت انگیز نادر اخبار تازه ای می آوردند هنگامی که علیقلیخان خبر یافت اموال برادرش ضبط گردیده و برای خودش نیز ۱۰۰۰۰۰ تومان مالیات وضع شده است تصمیم به شورش گرفت . اما طهماسب خان با وجود اینکه موظف به پرداخت ۵۰۰۰۰ تومان مالیات گردیده بود نسبت به نادر وفادار ماند و تصمیم گرفت که علیقلیخان را از شورش باز دارد و چون علیقلیخان از اندرز وی سر باز زد طهماسب خان فرمان را که نادر در باره اعدام او صادر نموده بود باو نشان داد . علیقلیخان هم فرمانی راجع به قتل طهماسب خان باامضای نادر باو نشان داد . اگر چه طهماسب خان بر اثر مشاهده این فرمان تا اندازه ای تحت تأثیر قرار گرفت با وجود این چنانکه بعداً خواهیم دید نسبت به نادر وفادار ماند

نخستین اقدام علیقلیخان پس از اتخاذ تصمیم به شورش آن بود که امامبر کوچک حریف قوی پنجه خود سازش حاصل کرد . نرس و وحشتی که نادر همه جا ایجاد کرده بود طوایف سیستان و بلوچستان و قفاستان را به شورش علیه او برانگیخت بطوریکه علیقلیخان تدبیر فکری تصاحب نتخت ایران را در معز پرورد و قوای کثیری از سیستان بطرف هرات پیش را برد و در اواسط زمی ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ در پیش ۱۷۴۱ هرات رسید و در آنجا سران طوایف طرف وی پیوستند و عهد سوگند داد کردند که او را در جنگ با نادر یاری نمایند . یک روز که همه سب خان کوشید علیه قلیخان را در حرکت نادر به سوی خویش زدن بکند



علیق‌بخان در مقابل اصرار طهماسب‌خان نه تنها اندرز او را بکار نبست بلکه او را مسموم ساخت .

اخبار مربوط به شورش علیق‌بخان بسرعت هرچه تمامتر در سرتاسر ایران پیچید. وطنیان عمومی را برضد روش خشن نادر شدید ترساخت از جمله طوایفی که به‌علیه‌بخان پیوستند کردهای خبوشان بودند. نادر که سخت از گزارش علیق‌بخان پسر برادرش برآشفته بود بفرماندهی ۱۶۰۰۰ تن از سربازان خویش برای گوشمال دادن مردی که الطاف و مساعدت‌های وی را اینسان جبران نموده بود از مشهد حرکت کرد. ظاهراً پادشاه نیرومند ایران کاملاً از خطری که او و اعضای خانواده‌اش را تهدید میکرد آگاه بود زیرا قبل از ترك مشهد راه احتیاط سپرد و پسران و شاه‌رخ‌نواده‌اش را به کلات اعزام داشت .

بر اثر نزدیک شدن شاه عده‌ای از اکراد به دژ خبوشان پناه بردند و برای محاصره آماده شدند و عده‌ای دیگر به کوه‌های آلاداغ گریختند نادر در شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الآخری سال ۱۱۶۰ هجری در فتح آباد دو فرسنگی خبوشان اردو زد .

(پربازن) که در التزام رکاب نادر بود درباره اقامت نادر در فتح آباد چنین حکایت میکند .

«گفتی نادر از سرنوشت شومی که در این نقطه برای او مقدر بود آگاهی داشت مدت چند روز يك اسب زین شده را در حرم خود آماده داشت و چند بار تصمیم فرار به کلات گرفت لیکن نگهبان‌اش مانع فرار او شدند و عواقب شوم فرار وی را خاطر نشان ساختند و تأیید کردند که تا آخرین قطره خون برای حفظ جان او خواهند جنگید و در این خصوص

آنقدر اطمینان دادند که نادر از فرار منصرف گردید. از مدتی پیش نادر با هوش سرشار خود احساس کرده بود که زندگیش در خطر است و توطئه‌هایی برای سوء قصد نسبت به او جریان دارد. از میان کلیه درباریان نادر محمدقلی خان خویش نزدیکش و صالح خان بیش از همه پایه او تحریک می‌کردند. محمدقلی خان فرماندهی نگهبانان شخصی و صالح خان اداره امور دربار را به عهده داشت. نادر مخصوصاً از صالح خان بیمناک بود و میکوشید خود را از شر او برهاند.

نادر در اردوگاه خود چهار هزار تن نگهبان افغانی داشت که همه نسبت به او وفادار بودند و نسبت به ایرانیان دردل خصومت میورزیدند. شب یازدهم جمادی الثانی نادر سران سربازان افغانی را احضار کرد و به آنان چنین گفت: «من از نگهبانان خود راضی نیستم. شجاعت و صداقت شما بر من مسلم است. من بشما فرمان میدهم که با امداد کلیه افسران نگهبان را دستگیر و زنجیر کنید و نسبت به بیج گداه که در صدد مفاومت بر آیند ابقاء ننمائید. این موضوع برای حفظ جان من اهمیت حیاتی دارد و من برای نگهداری جان خود تنها، بشما تکیه میکنم».

فرمانده نگهبانان افغانی احمدخان ابدالی سردوم محمدزمن خان سدوزی بود که سنش از ۲۳ تا ۲۵ سال تجاوز نمی‌کرد و ابرز شایستگی و حرارت و فعالیت خاصی مینمود و توانسته بود اعتماد نادر که نسبت به خود جلب نماید احمدخان و افسرانش پس از آنکه هوش دادند از امر نادر را اجرا نمایند از اردوگاه خارج شده و برای کارآمده گردیدند. یکن جاسوسی از جریان مذاکرات محرمانه نادر با سران روسی آگاه گردیدند و

موضوع را به محمدقلیخان اطلاع داد او نیز صالح خان را از قصد نادر آگاه ساخت و هر دو تن هم سوگند شدند کار دشمن مشترك را بسازند و قبل از آنکه نادر شامی از گوشت آمان بسازد از گوشت نادر برای خود صبحانه ای تهیه کنند .

محمدقلیخان و صالح خان تنها به دوستان مورد اعتماد خود تکیه کردند و پس از مذاکرات مبسوط محمدقلیخان و صالح خان و محمد خان قاجار و موسی بیگ ایرلوی افشار و قوچه بیگ گوندوزلوی افشار رومی و در حدود هفتاد تن دیگر از درباریان برای قتل نادر معین شدند و همان شب قبل از آنکه فرمان نادر اجرا گردد ، چند ساعت از شب گذشته توطئه کنندگان با احتیاط هر چه تمامتر در چادر شوقی دختر محمد حسن خان قاجار که نادر در آن شب با او بسر میبرد راه یافتند و لی از مشاهده چهره نادر چنان دچار وحشت شدند که یارای دخول در چادر را در خویشتن نیافتند با اینهمه محمدخان قاجار و صالح خان قاجار و مرد مصمم دیگری بخود حرأت دادند و پس از خفه کردن نگهبان چادر به سراپرده داخل شدند و صدای پای آنان شوقی را از خواب بیدار کرد و او بمحض اینکه شبیح صالح خان را تشخیص داد شاه را از خواب بیدار نمود نادر با نهایت تعجب و خشم از خواب بیدار شد و دست به شمشیر برد و آنرا از غلاف بدر آورد و به صالح حمله ور گردید لیکن چون بخت از او برگشته بود پایش یکی از طنابهای چادر گرفت و قبل از آنکه بتواند از جای برخیزد صالح خان با شمشیر به نادر حمله برد و یکی از دستهای او را قطع کرد صالح خن پس از وارد ساختن این ضریب چنانز دهشت زده شد که در زمین مبیح کوب گردید لیکن محمدخان قاجار خون سردی خود را حفظ نمود و سر نادر را

قطع کرد جنایتکاران آنگاه هر چه را که در دسترس یافتند تصرف کردند و بعد وارد حرمسرا گردیدند و آنچه جواهرات یافتند برداشتند و از حرم با شتاب به چادر های سه وزیر مورد توجه نادر شتافتند و دو تن از آنان را به لاکت رسانیدند لیکن از عهده قتل سومی بر نیامدند .

پس از قتل نادر هرج و مرج و وحشت عجیبی در اردوگاه حکمفرما گردید . احمدخان و چهار هزار تن نگهبان افغانی نادر در آغاز او را نمیگردند که نادر بقتل رسیده باشد و چون بطور منظم برای حمایت او بطرف اردوگاه رهسپار گردیدند مشاهده کردند که شش هزار تن سرناز قزلباش راه را بر آنها بسته اند . بیدرنک چهار هزار سرناز دیگر به قزلباشها پیوستند اما آنها با وجود قلت عده راه عبوری برای خود یافته و داخل چادر نادر شدند و هنگامی که جنازه بیسر شاهنشاه نیرومند ایران را غرق در خون یافتند دهشت زده شده و سخت مغموم گردیدند و سپس با وجود حمله قزلباشها توانستند خود را از چنگک آنها برهانند و سالم بمدهر برسند .

عایلیخان پس از ورود از هرات به مشهد پی برد تا موقعی که پسران نادر زنده هستند امید زیادی برای تصاحب تاج تخت ایران بخواد داشت و همین جهت دسته نیرومندی از قوای بختیاربی فرمادهی پیش گرجی بنام سهراب خان مأمور تصرف در کلات که شهر دکن در آن اقامت داشتند نمود و آن قوا پس از ۱۶ روز محاصره توانستند داخل دژ گردند .

بمحض ورود بختیاربیها بکلات بصرانه میرزا و امه قوی در شهر رخ و سایر شاهزادگان سوار اسب شده و بطرف مرو فرار کردند بکن

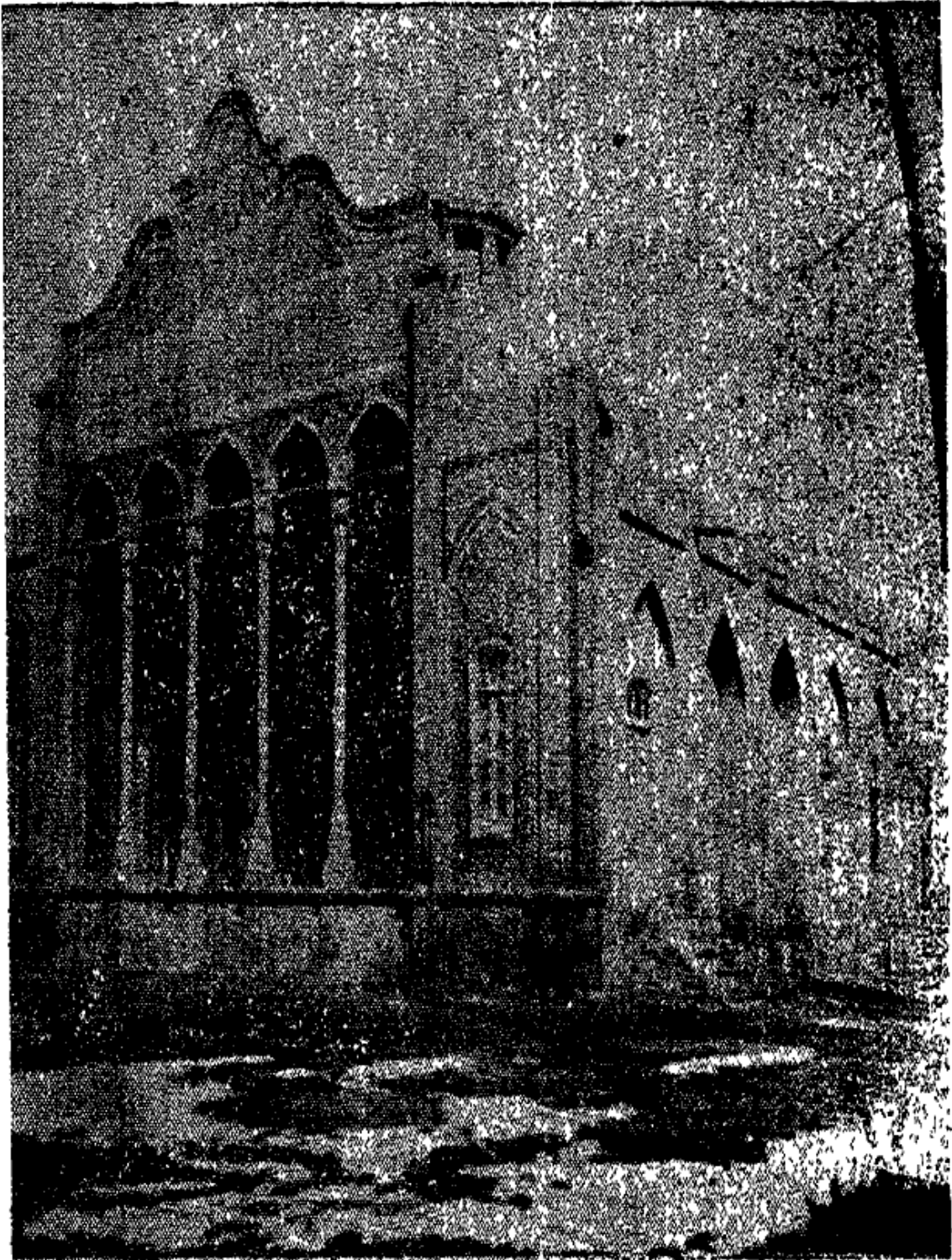
مورد تعقیب قرار گرفته نزدی دستگیر شدند. نصرالله میرزا مقاومت دلیرانه‌ای کرد لیکن سرانجام دستگیر و با سایر برادران و خویشاوندانش به کلات بازگردانده شد. بنابستور علیقلیخان رضاقلی نگون بخت و پانزده تن از خویشاوندانش در کلات به -لاکت رسیدند و نصرالله میرزا و امام قلی نیز! پس از اسقال به مشهد کشته شدند و سایر برادرانش (چنگیزخان که سده سال داشت و محمدالله خان که کودک بود) مسموم گردیدند.

علیقلیخان برای ریشه کن کردن نسل نادر و حشیگری را بجائی رسانید که کلیه زنان بیوه‌ای را که از شاه و شاهزادگان باقی مانده و دارای فرزند بودند بقتل رسانید و تنها شاهرخ نوه نادر را از هلاکت مصون داشت منظورعلیقلیخان از زنده نگاهداشتن شاهرخ ظاهراً آن بود که احتمال میداد ایرانیان اصرار ورزند کسی از دودمان صفویه بر آنها سلطنت کند در هر صورت شاهرخ را در مشهد محبوس نموده و خبر کشته شدن او را منتشر ساخت.

سر و بدون نادر نیز بمشهد انتقال یافت و در قبری که خود نادر چند سال پیش در خیابان بالا ساخته بود دفن گردید. جنازه رضاقلی میرزا نیز بعداً در همان قبر مدفون شد.

این بود عاقبت یکی از بزرگترین مردان تاریخ ایران. قبل از اتمام کتاب باید سخنی چند در باره علیقلیخان که خود را عادلشاه نامید و خطبه بنام خود کرد به میان آید.

عادلشاه که با نهایت ناجوانمردی نادر را از پای در آورد توانست نض و آرامش ایران را تأمین نماید و پس از یکسال سلطنت بدست ابراهیم



آرامگاه نادرشاه (مقابل صفحه ۳۳۹)

برادرش نایینا و از سلطنت خلع گردید. ابراهیم خان نیز به نوبه خود بدست طرفداران شاهرخ نوه نادر کشته شد عادل شاه نیز بهمین مناسبت بهلاکت رسید و سپس شاهرخ بر مسند سلطنت ایران تکیه زد لیکن او نیز بدست محمد میرزا نایینا و خلع گردید. دو ماه بعد محمد میرزا شکست خورد و شاهرخ بار دیگر بر تخت سلطنت ایران نشست. آنگاه احمدخان ابدالی خراسان را تصرف نموده و شاهرخ را از سلطنت خلع کرد و اندکی بعد حکومت یکی از ایالات افغانستان را باو سپرد در این اثنا کریم خان زند مبنای حکومتش را در سایر مناطق ایران مستحکم میکرد و بر اثر لیاقت و کاردانی او بود که ایران از هرج و مرج و خون ریزی رهائی یافت.



# فصل بیست و هشتم

## شخصیت و اندیشه‌های نادر



هدف این فصل توصیف استعداد های نظامی و غیرنظامی نادر و خصوصیات اخلاقی و افکار و اندیشه ها و نظریه‌های نسبت به دین و هنر است .

### نادر از لحاظ فرمادهی

از آنجا که نادر بیشتر يك سربار كم نظیر است قبل از هر چیز لازم است شخصیت وی را از لحاظ فرمادهی نظامی تحلیل و تجزیه کنیم . از اسناد تاریخی و از کتابهای بی‌شمار که در باره عصر و زندگی نادر بجای مانده این نکته چون آفتاب روشن است که وی یکی از بزرگترین نوابغ نظامی جهان بوده است . چون نادر خانواده ای گمنام داشت و گذشته از این تعلیم و تربیت درستی نیافت بنا بر این در این نکته شك نیست که نبوغ نظامی و روح سلحشوری خدا دادی داشت .

زندگی او در حدود مرزهای پراگتاش ایبورد و دره گز که همواره مرکز رزم ها و جنگهای دائمی ایلیاتی بشمار میرفت هم در آغاز کودکی او را بفنون جنگی آشنا ساخت و چون اندکی بزرگتر شد در پرتو روح سربازی خویش قدمهای سریعی در راه ترقی و تعالی برداشت و پس از



آنکه فرماندهی کل قوای ایران را بدست آورد با استادی و مهارت شکفت انگیزی بزرگترین نبردهای تاریخ ایران را اداره کرد و تغییراتی که در ظرف چند سال در اوضاع ایران بوجود آورد، بدون اغراق، اعجاز آمیز است و ( کرزن ) در باره وی گزاف نگفته است که :

« تنها بیست سال پس از سقوط خاندان صفوی اینک ما در مقابل يك کشور گشای مقتدر ایرانی قرار گرفته ایم که آسیای مرکزی را صحنهٔ تاخت و تاز خویش قرار داده و سلطنت ها و امپراطوری ها را وازگون میسازد و در قرن هیجدهم همان انقلابی را در آسیا صورت میدهد که ناپلیون کبیر در قرن نوزدهم در اروپا انجام داد »

نزدیک کردن نادر به ناپلیون بهیچ روی شکفت انگیز نیست ، زیرا بین این دو فرمانده بزرگ وجه شبه فراوانی وجود دارد و همچنین تشبیه نادر به اسکندر کبیر از طرف نویسندگان شرقی از هر حیث بمورد است و نیز همانند دانستن نادر با تیمور لنگ تعجب آور نیست . در عین حال بسیاری از مورخان نادر را به همکار جواتر خود فردریک کبیر تشبیه میکنند که از لحاظ نبوغ فرماندهی و تسخیر کشورهای پهناور و مهارت در تجهیز قوا و عقیده به اهمیت سرعت حرکت ارتش فوق العاده به نادر نزدیک است .

از حین تاکتیک جنگی بدون اغراق میتوان گفت نادر به مراتب از کلیه لشکر کشانی که نامشان را در بالا بردیم برتر است . تقریباً مسلم است که این سرباز بی نظیر قبل از مبادرت بهر جنگی نمیشه آنرا با نهایت دقت طرح میکرده است گویا اینکه در برخی از این نبردها حسابش درست در نیامده است چنانچه نخستین نبرد وی با توپل عثمان پاشا که منتهی

به شکست فاحشی گردید با دقت کامل پیش بینی نشده بود و نادر در این نبرد مخصوصاً بر اثر غرور و اعتماد بنفس زیاد شکست خورد. همچنین در قضاوت واجع به نبرد بالکزی‌ها دوچار اشتباه شد. با آنکه بخوبی میدانست قبل از تصرف (اواریا) هرگز نخواهد توانست داغستان را بتصرف در آورد آن قدر در اجرای این نقشه تعلل روا داشت که زمستان فرا رسید و عبور از آن سد بزرگ کوهستانی امری بس خطرناک شد.

تاکتیک‌هایی که نادر در آن اعجاز می‌کرد، حملات برق‌آسای سوار نظام بود که همواره توأم با غافلگیری می‌شد چنانکه شکست دادن قوای هندوستان در معبر خیبر هنر نمایی بی‌نظیری است. اما اگرچه نادر بیشتر یک فرمانده سوار نظام بود با اینهمه همواره ارزش و نقش پیاده نظام را از نظر دور نمی‌داشت و از نیروی پیاده نظام در جنگها منتهای استفاده را میکرد و سربازان برگزیده وی مراتب از سربازان معروف ناپلیون در جنگ آزموده‌تر و دلیرتر بودند.

در جنگ نادر در تسلط بر اوضاع استادی عجیبی بخرج میداد و (و بلیام کوکل) ضمن بحث در اطراف اطلاعات شخصی نادر چنین خاطر نشان میکند:

« باور کردنی نیست که نادر شاه با چه سرعت و مهارتی نقاط ضعف دشمن را تشخیص میدهد و چگونه در نجات سربازان خویش هنر نمایی میکند: هر گاه یکی از فرماندهان وی بدون جهت مگر در مواردیکه نبرد در مقابل نیروی عظیم دشمن بی‌نمر باشد عقب نشینی اختیار کند، با عصائیکه در دست دارد آنقدر بمغز او میکوبد که نقش زمین گردد و

آنگاه فرماندهی را به معاون او میسپرد.

در جنگهای بزرگ مخصوصاً در استفاده از نیروی کمکی فوق العاده ماهر بود و همواره قوای کمکی را بمورد و در ضعیف ترین نقاط جبهه دشمن بکار می انداخت.

اما نادر مانند هانیبال و ولینگتن بطور کلی در محاصره چندان موفقیتی بدست نیاورد بطوریکه موفق بتصرف بغداد و موصل و قارص و بصره نگردید و اگر چه توانست با محاصره گنجه و قندهار و عده ای از دژهای درجه دوم دیگر مانند ابروان و کرکوک را بگشاید با وجود این باید در نظر داشت که در سقوط گنجه روسها هم نقش بزرگی بازی کردند و در تصرف قندهار نیز خیانت محاصره شدگان بسیار مؤثر بود. علل این عدم موفقیت ها اولاً آن بود که توپخانه سنگین نادر چه از لحاظ مقدار و چه از حیث تأثیر کافی نبود و بعلاوه طی مسافتات بعید در هنگام لشکر کشی و نقصان جاده ها حمل و نقل توپخانه سنگین را بسیار دشوار میساخت. ثانیاً مهندسین ارنش ایران باندازه کافی آزموده نبودند و بدون شبهه اطلاعاتشان از اطلاعات مهندسین ترك کمتر بود. ثالثاً هنگام محاصره ها نادر نمیتوانست از استعداد های سر بازی خویش چنانکه باید استفاده نماید و مخصوصاً مهارت خویش را در توبه کردن عامل حملات شدید با عامل غافلگیری - وسیله سوار نضه بکار اندازد. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد استحکام عجیب دژهای آن زمان است بدین معنی که در دوران نادر نیرومندی و قلاع در مقابل قدرت عوامل حمله بمراتب بیشتر بود با اینهمه اگر چه توپهای سنگین نادر چندان نیرومند نبود باید اذعان کرد که توپهای متوسط و

سبکش نسبت به توپهائی که سابقاً در ایران بکار میرفت و مخصوصاً نسبت  
بتوپهائی معاصران شرقیش فوق العاده بهتر بود. نادر از کمک و اندرزهای  
فنی افسران فرانسوی که در خدمتش بودند برای تقویت توپخانه ایران  
استفاده فراوان نمود. نباید فراموش کرد که قبل از نادر ایران در حقیقت  
دارای توپخانه ای نبود.

نادر نه تنها فرماندهی کم نظیر بود بلکه از لحاظ تشکیلات دادن  
و سرباز بار آوردن بیوغی مسلم داشت و با نیروی شخصیت خویش  
می توانست اراده خود را بر سربازانش تحمیل کند و از سربازان کم ارزشی  
مانند سربازانیکه در آغاز امر در اختیار او قرار داشتند قوای سلحشور و  
جنگی بوجود آورد.

این نابغه بزرگ بتدریج روح نوینی در کالبد سربازان ایران  
دمید و نه تنها باردیگر روحیه آنانرا که بر اثر ناآزمودگی و ناشایستگی  
فرماندهان پیشین از دست رفته بود کاملاً تقویت کرد بلکه اعتماد آنانرا  
نیز سخت به لیاقت و قدرت فرماندهی خودش جلب کرد. بر اثر داخل  
کردن عده ای بیشمار از افغانان و ازبک ها در صفوف ارتش خود و با  
استقرار انضباط آهنینی در میان کلیه واحدهای نظامی ماشین جنگی  
بزرگی بوجود آورد که در آن زمان بی نظیر بود. درجه تسلط وی را  
بر ارتش میتوان از فرمانبرداری فوری سربازان وی در اجرای دستور  
خود داری از قتل و غارت مردم دهلی در هنگامه هندوستان قیاس کرد.  
نیروی حافظه غریب نادر کمک گرانبهای برای وی در فرماندهی  
قوا بود. کوکل در این خصوص میگوید که نادر نام کلیه افسران مهم  
ارتش خود را از بر بود و همچنین کلیه کسانی را که در خدمت او بودند

خوب می‌شناخت و می‌دانست کدام يك را گوشمال داده و به کدام يك پادشاه بخشیده‌است .

عده‌ای از معاصران نادر شرح مبسوطی در باره صدای رعد آسای او داده و روایت میکنند که در میدان جنگ صدای رسایش چنان ضنین می‌افکند و طوری سربازان را از زمین می‌کند که ایجاد دهشت و ترس عجیبی در صفوف دشمن می‌نمودند . سرجان مالکولم در این خصوص حکایت شیرینی نقل میکند بدین مضمون : « از آنجا که سلطان محمود امپراطور عثمانی میدانست نادر به صدای رسای خویش فوق‌العاده مغرور است سفیر کبری بدربار وی اعزام داشت که بمناسبت صدای رعد آسای خود در عثمانی مشهور بود و روزی که بدربار نادر پذیرفته شد بین او و پادشاه ایران يك مسابقه صدا صورت گرفت که نماینده عثمانی برنده شناخته شد . نادر تصدیق کرد که صدای حریف از صدای او نیرومندتر است و پس از آنکه وی را تقدیر کرد هنگام خدا حافظی باو گفت : « به سلطان محمود از قول من بگو که ما از اینکه دریافتیم یکمرد در قلمرو فرمانروایی وجود دارد و این يك -مرد را نیز برای اعزام بدربار ما برگزیده‌است بسی خشنود و مسروریم .»

هر گاه بخواهیم در باره نادر با توجه به اقدامات نظامی وی قضاوت نمائیم بچه نتیجه‌ای می‌رسیم ؟ از لحاظ ایران شك نیست که نادر میهنش را از زیر یوغ اجانب رهایی بخشید لیکن رفتار خشن او با رعایایش تا اندازه‌ای از ارزش این خدمت بزرگ کاست . در باختر لشکرکشی‌های بزرگ نادر علیه عثمانیان فوق‌العاده آثار او نتوان کرد و از این راه به روسیه و اطیش خدمت گرانبهائی نمود و در حوادث

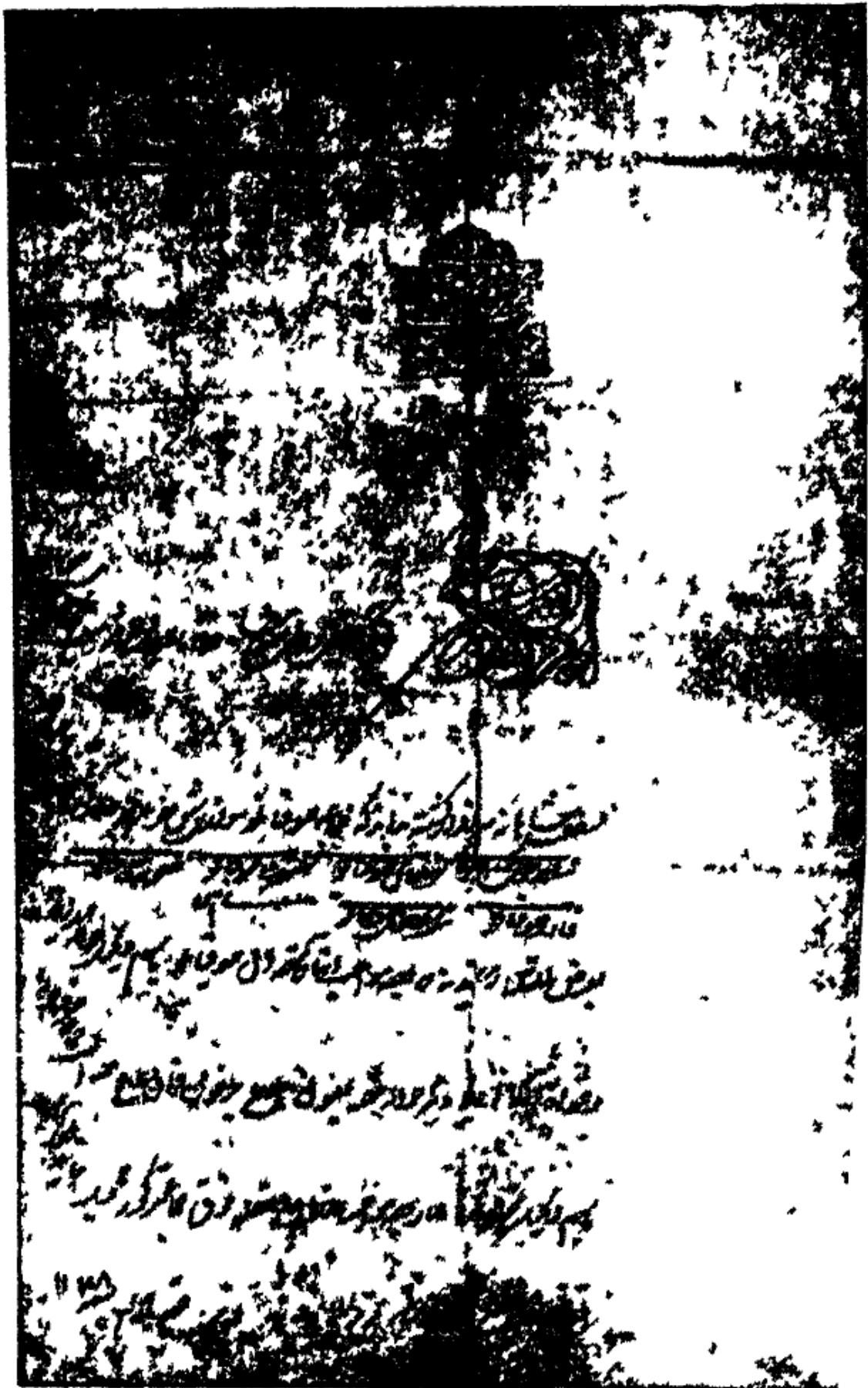
جنوب خاوری اروپا تحولات بزرگی حاصل کرد . در خاور اشغال هندوستان پایه های امپراطوری مغول را متزلزل ساخت و اضطراب آنها را تکمیل کرد و بعد از او احمد شاه درانی نیز آخرین ضربت مهلك را به هبانی این امپراطوری وارد ساخت و استقرار تسلط انگلیس را بر کشور پنهانور هندوستان تسهیل نمود .

باری هیچ شك نیست که نادر بزرگترین سرمایه زمان خود بود و توانست کشور خود را از حقیض دلت به اوج عظمت برساند و آن را تبدیل به نیرومندترین کشور آسیا نماید . جای بسی تأسف است که پرورزی های بزرگ نادر بعوض آنکه سعادت حقیقی کشور را تأمین نماید تلفات و خسارات فراوانی به ملت ایران وارد ساخت .

#### نادر از لحاظ سیاستمداری و اداری

نادر اساساً سرباز بود و بنا براین بیشتر در فرماندهی قوای نظامی هنرنمایی کرده است و بهمن جهت ادعای اینکه او در عین حال مدیری باتدبیر بوده است اغراق مینماید . نادر هنگامی که در جنگ بود کلیه امور کشور را بدست زبردستان می سپرد و هر بار که صلح و آرامش حکمفرما بود چنان سرگرم تهیه مقدمات جنگهای دیگر میشد که امور کشور را فراموش میکرد . اما با وجود عشق و شهوت شدید نادر بجنگ قطع سلطان باتدبیر و شایسته ای نیز بوده است زیرا (بازن) فرانسوی در خصوص او چنین نگاشته است

« با آنکه از خانواده ای پست دنیا آمده بود گفتم برای احراز مقام سلطنت بوحود آمده است . طبیعت کلیه صفاتی را که در خاور يك قهرمان است و همچنین صفاتی را که سلاطین کبیر داشته اند به او



ارزانی داشته بود بسختی میتوان در تاریخ شاهزاده ای یافت که نبوغی نیرومند تر و مغزی نافذ تر و شجاعتی حیرت انگیز تر از نادر داشته باشد. نقشه های وی همه وسیع بود و وسائل نیل به مقصود را با زبردستی کامل اختیار میکرد و قبل از شروع هر کار مقدمات انجام آنرا فراهم میساخت.

نگاه نافذ او کمترین نقطه قاعده وسیع سلطنتش را ندیده نمی گذاشت و هیچ چیز بر وی مکتوم نبود و هیچ چیز را هرگز به بوته فراموشی نمی سپرد. از مقابل کثرت کار فرار نمی کرد و از خطر نمی هراسید بلکه اصولاً از برخورد به مشکلات و تلاش در راه حل آنها لذت میبرد، همچنانکه نادر حس ستایش ملت خود را کاملاً بخویشتن جلب کرد هر گاه می خواست می توانست دل آنان را نیز بدست آورد لیکن ذهن او بجای آنکه متوجه زمامداری باشد بیشتر گرفتار رؤیا های کشورگشایی بود و در نتیجه با آنکه با هنر نمایهای نظامی خویش ایران را بذروه عظمت رسانید به زودی با رفتار خود سرابه و وضع مائیاتهای سنگین و از میان بردن دودمان صفوی حس عداوت رعایایش را بر نگیخت.

بجز چند مورد استثنائی مانند تأمین احتیاجات ایرانیان خوارزم چندان توجهی به رفاه حال رعایای خود نداشت و همچنین بفکر توسعه منابع مادی امپراتوری خود نبود و افراد کشور را تنها از حیض تهیه پول و تأمین احتیاجات قوای عظیمش مورد توجه قرار میداد. هنگامی که او بر مسند سلطنت ایران تکیه زد نبرد های طولانی با ابدالیان و عمداً پسر از تسلط افغانه کشور را سخت فرسوده و فقیر کرده بود با آنکه



نادر با ملیو ها تومان پول از فتح هندوستان بازگشت و میتواندست سالهای  
متمادی مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف کند پولهای هنگفت  
خود را بهدرداد و با خشونت بیشتری بوضع مالیاتهای سنگین پرداخت.  
بازرگانان و روستائیان از پرداخت مالیاتهای کمرشکن و تأمین  
نیروی جنگی برای نادر بستوه آمده بودند و سیار جای تعجب است که  
چگونه چنین مرد تیز هوشی بی نبرده بود که با این اقدامات خویش  
به دست خود مرغی را که تخم های طلا می گذاشت نابود می کند ؟  
با احتمال نزدیک یقین احتمال قوای فکر که در آخرین سالهای  
سلطنت او بمصه ظهور رسید موجب این خبط بزرگ بوده است .

باتمام این احوال یکی از بزرگترین افتخارات نادر آنست که در قلمرو  
فرمانروایی خویش نظم و آرامش برقرار ساخت و مرزهای شمال خاوری  
ایران را در مقابل حمه د خانه برانداز ترکمن ها و ازبک ها و قبایل افشار  
و کرد و سایر قبایل پر حاشگر امن کرد و بدین طریق آن طوایف مودی  
را بتدریج ضعیف ساخت و سیل جمعیت و نفوس را بطرف خراسان سوق  
داد .

نادر حتی المقدور میکوشید راه و رسم صفویان را براندازد او اتخاذ  
تصمیم های انقلابی نوین را برای خود فخر میدانست چنانکه مذهب سنت  
را بجای تشیع برقرار ساخت و پایتخت را از مشهد باصفهان انتقال داد و  
از همه مهمتر اینکه اصل نگاهداری شاهزادگان را در حرم تا دوران  
زمانداری آنان برانداخت . بطوری که گذشت این اصل دارای  
عواقب وخیمی بود و نتیجه شوم آن هنگام استقرار شاه سلطان حسین و  
پسرش ساه طهماسب دوم براریکه سلطنت ایران بخوبی مشهود گردید .

گذشته از این نادر پسران خود را هم از آغاز کودکی بطنون نظامی و اصول مملکت داری آشنا میساخت چنانکه نماینده کمبرون در این باره خاطر نشان میکند . « یکی از بارزترین نشانه های وسعت فکر و تفاوت درست نادر آنست که بکلی از رسم دیرین پیشینیان خود و سایر شاهزادگان خاورزمین که فرزندان خویش را بازبان و خواجه ها در چهار دیواری حرم سرا تا موقع مرگ پدر و رسیدن دوران زمامداری محبوس میساختند منحرف گردید »

در پائیز ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) که نادر در ترکستان بود در اصفهان اعلام گردید که نادر عزم دارد بکلی لباس ایرانیان را تغییر دهد و کلیه رعایای خود را مجبور کند که صورت خویش را اصلاح نمایند و لباس عثمانیان در آیند و نیز قصد دارد کلیه اماکنی را که بنام شاه عباس ساخته شده است خراب کند و بنام خود بجای آنها ایوانه نو بر پا نماید و نیز تصمیم گرفته است برای مشروب کردن اصفهان رود بررگی را که چند روز از اصفهان فاصله دارد بطرف شهر سر ازر کند .

البته این تصمیم ها بمورد اجرا در نیامد با ایسهمه نادر کلاه ایرانیان را تغییر داد و بطوریکه از بدو ششپای ( اتر ) بر می آید همه اتباع خود را تا گزیر ساخت کلاه چهار گوشه ای که یک شل بشمیز دوران پیچیده بود بر سر گذارند .

اگرچه نادر نتوانست یک اساسه پایدار بوجود آورد ؛ اینهمه مانند پادشاه هانری هشتم انگلیس بر اثر تصرف اراضی پهناور و بدست آوردن اموال فراوان فوق العاده بر قدرت ایران افزود

نادر فرمانروای خویشتن را بوسیله یک رنگی جدید سازد و دره

میکرد و در دوران سلطنت او شماره بیگاری‌ها از سه تن تجاوز نمی‌کرد و آنان بکمک فرمانداران و کارمندان کوچکتر کشور را اداره می‌کردند کلیه استانداران و سایر مأمورین عالی رتبه از طرف خود نادر انتخاب می شدند و او بوسیله کار آگاهان زبردست از جزئیات کار مأمورین خود با خبر میشد و گذشته از این برمالیه استانها مراقبت دائمی و دقیق داشت و بمحض سرکشی به شهری بحساب مستوفی یا خزانهدار رسمی رسیدگی میکرد و هرگاه اشتباه میدید بیدرنگ وی را سخت مجازات میکرد . در سیاست خارجی نیز نادر بدون شبهه ابراز شایستگی و فتانت فراوان نموده است لکن متأسفانه در این مورد نیز مانند بسیاری از موارد افکار و مصالح شخص خویش را بر منافع مملکتی ترجیح داده است .

بطور کلی باید گفت نادر بعنوان پادشاه مطابق العنانی در ایران سلطنت کرد لکن در همین حال خودش بنده جاه طلبی و حرص فراوان خویش بود .

#### ظاهر و اخلاق و ذوق نادر

میرزاهمدی درباره ظاهر و عادات و ذوق نادر اطلاعات خیلی کمی میدهد زیرا او ورود به این جزئیات را در یک شرح حال رسمی بيمورد میداند . خوشبختانه سایر معاصران نادر غفلت میرزاهمدی را تا اندازه زیاد جبران کرده اند . چنانچه ( ویلیام کوکل ) در کتاب گرانهای خود راجع به « احوال خصوصی نادر » در باره قیافه و اندام او اینطور توضیح میدهد .

« سنش در حدود پنجاه سال و طول قامتش متجاوز از شش پااست .

اندامی متناسب و بنیه‌ای نیرومند دارد. مزاجش برای چاقی مستعد است ولی کار و فعالیت مانع آنست که زیاده از حد فربه شود. چشمانی مشکی و درشت و ابروانی بزرگ دارد. بطور کلی یکی از جذاب‌ترین و خوش اندام‌ترین مردانی است که من تاکنون دیده‌ام. منتهی اثر آفتاب و هوای زیاد بچهره او جنبه مردانه تری بخشیده است.

در سالهای اول نیروی بدن و قدرت مقاومت نادر از اندازه خارج بود و در لشکرکشی‌ها مانند سرباز ساده‌ای هرگونه دشواری و محرومیتی را بخوبی تحمل میکرد.

محمد بخش در اواسط بهار ۱۱۵۲ ( ۱۷۳۹ هجری ) در شرح حال نادر چنین خاطر نشان میکند.

«نادر شروع برنگ کردن ریش و سیل خود برنگ سیاه کرده لکن چهره جوان و قامت مستقیم خود را همچنان حفظ نموده است. سنش از پنجاه سال تجاوز میکند.» پنجسال بعد عبدالله بن حسین که در نجف به حضور نادر پذیرفته شد حکایت میکند که در چهره پادشاه ایران آنسر پیری و ضعف هویداست. چندتا از دندانهای ریخته و رنگ دیدگاش بزردی گرائیده و مردی هشتادساله میماند لکن هنوز جذایت خود را حفظ کرده است.

عبدالله بن حسین که با نادر میانه خوبی نداشت قطعاً در تشبیه نادر بیک مرد هشتادساله راه افراط پیموده است لکن بازن که دره همی آخر عمر خود باوی تماس نزدیک داشت شاهنشاه ایران را با بصر بیطرفانه تری اینطور توصیف میکند:

«محاسنش که برنگ مشک رنگ شده است درمه. هویدی سرش که

یکدست سفید است از هر حیث جلب توجه میکند بنیه اش قوی و قامتش بلند و اندامش موزون است . صورتش بیشتر بیضی است لکن درازی چهره اش زنده نیست . بینی اش بزرگ و نوکدار و دهانش گشاد است و لب زیرینش از لب زبرین برآمده تر میباشد چشمانی کوچک و براق و نگاهی نافذ و صدائی محکم و بلند دارد که میتواند بموارد یا بر اثر اقتضای موقع و یا از راه تدبیر طنین آنرا کم و زیاد کند »

راجع به خوی نادر باندازه کافی تفصیل داده شده است که معلوم شود این مرد چه اراده آهنینی داشته است . اما نادر با وجود خوی تندش دارای قلبی رئوف بوده است چنانکه به مادرش و شاهرخ پسر ارشدش مهر و عاطفه خسارق العاده ای می ورزید . تغییر خوی وی که معلول تغییر وضع جهانی و برگشتن ورق سرنوشت اوست بعد در همین فصل خواهد آمد .

نادر مردی با پشتکار و فعال بود لکن چون کار روزانه را پایان مبرسانید به اطاق خصوصی خود میرفت و بکلی از قید کار و گرفتاریهای مادی خوبستن را فارغ میساخت و باسه یا چهارتن از زنان زیبای حرم به عیش و عشرت می پرداخت و هر شب سه کوزه کوچک شراب می نوشید و در تمام مدت استراحت میکوشید حتی بعد از آزاد باشد . هیچ کس مأذون نبود که در این ساعات اشاره ای بکار روزانه نماید و همچنین هیچکس حق نداشت از معاشرت در محفل انس با نادر برای سبقت گرفتن بر دیگران در موقع کار سوء استفاده نماید چنانچه دوتن از دوستان محرمش که در صد دانجرف از این اصل برآمده بودند او بقتل رسیدند و نادر هنگام صدور فرمان قتل آنان چنین گفت « آن اباهانی که قادر به تشخیص نادر شاه از نادر قاهر

نیستند شایسته زنده ماندن نمیباشند.»

(کوکل) که از کتاب «شرح احوال خدوصی نادر» او وصف های بالا استخراج شده است تأیید می کند که نادر در میکساری هرگز از حد اعتدال خارج نمیشد لکن بجنس لطیف ارادتسی شدید داشت و مخصوصاً در معاشرت پای بند تنوع بود با اینهمه هرگز مصالح کشور و اجرای نقشه های خویش را بر خلاف بسیاری از جهل انگشایان فدای زن نمیکرد

هانوی خاطر نشان میکند که نادر در آخرین روزهای زندگی سه زن زیبا باستانی بانوان دیگر در حرم داشت.

میرزا مهدی خاطر نشان میکند چیزها، میکا غیر از جنگ بندر انت خرج از حد میبخشید خربوزه، می باغ و هرات و سوار شدن بر يك اسب امیل بود از لحاظ چیزهای دیگر نادر دارای ذوق و میل خارق العاده نبود مگر آنکه جواهرات را دوست میداشت و این میل را هم پس از تصرف هندوستان توانست کاملاً ارضا نماید

با آنکه نادر مردی معزونی نضر میرسید دارای طبعی فزیریم بود عبدالکریم کشمیری نقل میکند ظهاسب خان جالیر که مردی کوتاه قد و قوی و بسیار فربه بود يك روز چنان سخت مورد حمله خولی و وحشی قرار گرفت که مشرف بمرگ گردید همگامیکه نادر از جریان این داستان آگاه گردید شلیک خنده را سرداد و چنین گیت «عجب عجب» در کوجک همواره ببرادر بزرگ درازی و جواود حضور شده است این بار «او از درخشم در آمده است»، هنگامی که «درد دهلی بود خیریت که قمرالدین خان اعتمادالدوله هندوستان در حرم سرای خود ۸۵۰ زن دارد

نادر فرمان داد ۱۵۰ زن دیگر بحرم وی اعزام دارند تا تعداد  
زنانش به هزارتن برسد و شایستگی خود را برای دریافت لقب نظامی  
میم‌باشی احراز کند ( کسانیکه فرمانده هزارسرباز بودند بدریافت لقب  
میم‌باشی نائل می‌آمدند )

نادر هنگام محاوره هم بفارسی وهم بترکی صحبت میکرد لکن از  
زبان عربی چندان اطلاعی نداشت .

### سلامتی نادر

در دوران جوانی و آغاز کهولت نادر دارای سلامتی مزاج بی نظیری  
بود لکن از سن پنجاه سالگی گرفتار ناراحتی های جسمانی گردید که متأسفانه  
در روحیه و رفتار او اثری بسیار نامطلوب بخشید عبدالکریم خاطر نشان  
می کند که نادر قبل از لشکرکشی به هندوستان گرفتار مرضی در معده گردید  
که غالب اوقات وی را نسبت به زندگی بسیار بدبین میساخت و احياناً  
دستخوش خشم شدیدی میکرد قطعاً ریختن دندانهایش این درد را شدیدتر  
نموده و بعداً بیر ضمن لشکرکشی به مازندران و سیستان به مالاریا هم  
مبتلا شده است و بالاخره زندگی دشوار و گرفتاریهای دائمی او بهنگام  
لشکرکشی ها بیش از پیش بنیه او را تحلیل برد .

چون پزشکان ایرانی در بهبودی حال نادر موفقیتی حاصل نکرده  
بودند شاهنشاه ایران هنگام افامت در دهلی یکی از پزشکان زبردست هند  
را بنام عاوی خان بعنوان طبیب مخصوص خود انتخاب کرد . عاوی خان  
مداوای نادر را محدود به تجویز دارو باپرهیز از برخی غذاها نمیکرد بلکه  
بیشتر سخنان درشتی به او میگفت که کمتر از دارو تلخ نبود بعبارت دیگر  
او جداً میکوشید نادر را از عصبانیت و خروج از اعتدال بازدارد و نادر همواره

از صراحت لهجه این پزشک رك گو خشنود میشد و اندر زهای وی را بکار می بست بطوریکه حاش رو به بودی کامل نهاد و گاه میشد که در ظرف پانزده یا بیست روز از صدور فرمان اعدام خودداری میکرد .

مناسفانه از سخت بد نادر و ملت ایران علوی خان در تابستان ۱۱۵۴ هجری ( ۱۷۴۱ میلادی ) خدمت نادر را ترك گفت و شاهنشاه ایران چون بدین طریق پزشک زبردست خویش را از دست داد حال مزاجش بار دیگر رو بخام نهاد و در پائیز آن سال اقدامات امانه و دهشت انگیزی از او سرزد . یکسال بعد داستان جگر خراش نایب کردن رضائلی میرزا روی داد و شك نیست در اینکه هر گاه در ماههای پیش از این واقعه نادر در حال طبیعی خود بود هرگز پسرش را به این پایان شوم محکوم نمی کرد و قطعاً سر نوشت او و مقدرات ایران جریان دیگری را طی میکرد زیرا این حادثه دهشتناك اثر بسیار خطرناکی در روحیه و وضع مزاجی نادر بخشید .

بین سالهای ۱۱۵۵ و ۱۱۵۷ هجری ( ۱۷۴۲ و ۱۷۴۴ میلادی ) ( دامین ) یکی از یسوعیهای فرانسوی که از طبابت اطلاعاتی داشت برای مداوای مرض کبدی نادر باین شاه ایران خوانده شد و در تابستان سال ۱۱۵۸ هجری ( ۱۷۴۵ میلادی ) نادر در نزدیکی میان دو آب سخت بیمار شد و چند منزل او را با کجاوه حمل کردند و اندکی بعد بزدیگریك مرد سوعی را باین او خواندند لکن بدرستی معلوم نیست آیا وی همان ( دامین ) بوده است یا مردی دیگر . در اسفندماه ۱۱۵۹ هجری ( ۱۷۴۶ میلادی ) باردیگر حال نادر خطرناك شد و یقین کرد که مبتلا به مرض دشواری شده است و چون از پزشکان خویش راضی نبود از دپرسن ماینده کمپانی هند



خاوری خواست که يك پزشك اروپائی برای او بیابد . ( پیرسن ) که چنین پزشکی نمی شناخت مدتی در تردید بود و سرانجام ( بازن ) کشیش فرانسوی را که طیبی خاذق بود یافت و او را بشاه معرفی نمود . نادر از آشنائی ( بازن ) خشنود شد و او را طیب باشی خود خواند . بازن پس از معاینه دقیق شاه ایران دریافت که شاه دوچار سوء هاضمه و استفراغ و بیوست مزاج و ناراحتی کبد شده است .

( بازن ) معالجه نادر را در کرمان در اوائل سال ۱۱۶۰ هجری ( ۱۷۴۷ میلادی ) آغاز نمود و بطور محسوس حال او را بهتر کرد لکن نادر پس از ورود به مشهد باردیگر بیدادگری و اقدامات خویش را از سر گرفت . ( بازن ) این نکته را در یاداشتهای خود روشن نکرده است که آیا تجدید اقدامات ظالمانه نادر ناشی از خودداری وی به ادامه معالجه بوده است یا اینکه اخبار اغتشاشات و شورشهای پی در پی و خستگی بیابان نوردی دست بدست هم داده و ضعف جسمانی و روحانی او را خطرناکتر ساخته است .

اگرچه نسبت دادن همه اقدامات دهشت انگیز و ستمگرهای غم انگیز نادر به علل جسمانی تا اندازه ای گزاف گوئی است با اینهمه شك نیست که حال مزاجی او در ایجاد اختلال روحی و تغییر خوی وی بسیار مؤثر بوده است . از مقایسه یادداشتهای ( عبدالکریم ) و ( دهوین ) و ( بازن ) این نکته مسلم میگردد که ناراحتی های معده نادر و اختلال روحی او نه تنها رو به بهبودی نگذاشته بلکه در سالهای آخر عمر او بیش از پیش وخیم شده است امراض جسمانی به روحیه وی لطمه شدید زد و در عین حال پس از نایبنا کردن رضاقلی میرزا این اقدام دهشت انگیز چنان روح او را پژمرده

و افسرده نمود که برعکس به نیروی بدنی او ضربه‌ای مهلك وارد ساخت .  
بحرانهای روحی نادر بتدریج تبدیل بیک نوع جنون گردید که هر چند  
وقت یک بار به او دست میداد و هیچ شبهه نیست که در یک یا دو ماه آخر  
عمر خود کاملاً عقل خویش را از دست داده بود .

از توجه به تاریخ نادر این حقیقت روشن تر میشود که سلامتی  
مردان بزرگ چه اثری درخوی و اخلاق آنان داشته و در نتیجه تا چه  
حد در سرنوشت ملتی مؤثر بوده است .

### نادر و هنر

جز هنرهای جنگی در دوران نادر هنرهای دیگر چندان پیشرفتی  
نکرده است . زمان این مرد بزرگ زمان تفوق شمشیر بر قلم بود .  
لطف علیخان که در سال ۱۱۲۴ هجری ( ۱۷۱۱ میلادی ) بدینا  
آمده بود در کتاب خود ( آتشکده ) از قحط الرجال ادب در سالهای بین  
۱۱۳۵-۱۱۸۵ ( ۱۷۲۲-۱۷۷۲ ) میلادی بحث می کند و در قسمتی از  
کتابش که به احوال معاصرین اختصاص داده است پس از ذکر تاریخچه  
نیم قرن قبل از روی کار آمدن کریم خان اشاره به برخی از شاعران دوره  
خود می کند . هیچ کدام از این شاعران باستانی شیخ علی حزین مقام  
شایسته ای در ادبیات ایران احرار نکرده اند . یکی دیگر از شاعران این  
دوره آقائقی صها است که در عین حال پزشک ندره بود لیکن چنین  
بنظر میرسد بهمان اندازه که در علم پزشکی که مایه بود در جهان ادب  
نیز چندان هنری نداشت .

هر گاه لطف علی بیگ را که تنها سیزده سال پس از مرگ نادر  
شروع بنوشتن آتشکده نمود کنار گذاریم تنها هنرمندان جهان ادب دوره

نادری محدود به میرزا مهدی و شیخ حزین خواهند شد .

نادر علاقه فراوان بادبیات نداشت با اینهمه اگرچه مردی بیسواد بود یکی از درو پادشاهانی است که در اهداء کتاب به کتابخانه قدس رضوی معروف است زیرا چهارصد جلد کتاب خطی باین کتابخانه تقدیم نمود . همچنین نباید از نظر دور داشت که تاریخ نادری بدستور او مرسته تحریر کشیده شد و نیز محمد علی بیگ شاعر هندی بفرمان او نادر شاه نامه معروف را سرود . تنها شاعریکه زیاد مورد توجه نادر بوده حافظ است لیکن چنین بنظر می رسد که علاقه وی به غزلهای حافظ تنها از این لحاظ بوده که تفأل از این عزلهارا دوست میداشته است .

نادر در ساختن شهرها و ایجاد بنا های نو فعالیت فراوان ابراز داشته است قبلاً به شماخی جدید و نادر آباد و خبوه آباد و تکمیل مرقد امام رضا و بنای مولود خانه در دستگرد و خزانه های وی در کلان اشاره نمودم .

شیراز مخصوصاً از عشق بنیان گذاری نادر استفاده بسیار نمود و هر گاه اکثر بنا های او بر اثر شورش تقی خان با خاک یکسان گردید گناه او نیست . در اصفهان اثر مهمی از نادر باقی نمانده است لیکن در قزوین کاخ نوی بوجود آورد که هانوی وصف آن را بمیان آورده است . در اشرف مازندران نادر کاخی بنام « چهل ستون » بنا کرد که سر ویلیام اوزلی در کتاب مسافرت های خود بدان اشاره کرده است . هنگامیکه نادر در دهلی بود عده ای از نقاشان هندی را مأمور کرد که تصویر او را نقاشی کنند .

بعداً يك تن هندی بنام غلام محی الدین در بهار ۱۱۵۳ هجری

(ماه مارس ۱۷۴۰ میلادی) یکی از این نقاشی‌ها را به ریچارد بنیون فرماندار مدرس هدیه کرد.

در لندن دو تابلو از نادر باقی مانده است که یکی از آنها در اداره هندوستان و دیگری در موزه هند موجود است اگرچه معروف است که هر دو تصویر بدست نقاشان قرن هیجدهم ایران نقاشی شده است با اینهمه مسلم نیست که این نقاشی‌ها نوباشد هانری واترپارت که از ۱۱۷۳-۱۱۸۰ هجری (۱۷۶۰-۱۷۶۷ میلادی) فرماندار فرت ویلیام نو بود تابلوئی را که اکنون در اداره هندوستان است بدست آورد در آن زمان او معروف به داشتن علاقه شدیدی به تابلوهای حقیقی و عتیق بود پسرش نیکولا واترپارت این تابلو را در سال ۱۲۱۵ هجری (۱۸۲۲ میلادی) به کمپانی هند خاوری اهداء کرد. راجع به اینکه نقاشی موزه هند در چه تاریخی به این موزه اهدا شده است اطلاع درستی در دست نیست لکن میگویند که در سال ۱۲۱۳ هجری (۱۸۰۰ میلادی) یا شاید اندکی زودتر از هندوستان به انگلستان آورده شده و پس از آنکه مدتی در تصرف خانواده (ویاگمی) بوده در سن ۱۹۱۹ میلادی از طرف ولسفرد به موزه هندوستان اهداء گردیده است سر این عکس از هر حیث شبیه بسر تابلوئی است که در اداره هندوستان وجود دارد.

علاوه بر این دو عکس در سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۴۳ میلادی) نادر توسط سروان جون‌التن نقاش جوانی بنام کاسل یا کاسدر را استخدام کرد و او هشت تابلوی نبرد های نادر را نقاشی نمود.

## نظر نادر نسبت به مذاهب

هنوز مورخان بدرستی معلوم نکرده اند که آیا نادر شیعه بوده است یا سنی لکن این نکته مسلم است که نادر برای الحاق دو مذهب سنت و تشیع کوشش فراوان بکار برده است.

این سیاست کاملاً مخالف روش شاه اسمعیل و جانشینان وی بود که عقیده داشتند مذهب شیعه در ایجاد اتحاد و اتفاق بین قبایل مختلف ایران نقش بزرگی بازی کرده است. اما نادر بیشتر دارای تمایلات بین‌المللی بود تا ملی و بیوسته آرزو داشت که خاک ایران را حتی المقدور توسعه دهد و از حدود امپراتوری صفوی تجاوز کند و رؤیای فرمانروایی در جهان اسلام متحدی را لباس حقیقت پوشد.

نادر نسبت به اقلیت‌ها نیز بیوسته روش مودت آمیزی پیش گرفته و بین آنها و مسلمانان فرقی قائل نمیشد. کاتولیکوس ابراهام ارمنی از احترامی که نادر برای وی قائل میشد ستایش نموده و حتی خاطر نشان می‌کند که نادر روزی در مراسم نماز ارامنه در کلیسای (اشمچادزین) حضور یافت. در عین حال هنگام تاجگذاری نادر (کاتولیکوس) بدشت مغان دعوت شد و مورد پذیرایی بسیار گرمی قرار گرفت و بدریافت پدش و نشان مفتخر گردید. نادر حتی با انتقال عده بیشماری از ارامنه نخب جوان به مشهد و آزاد گذاشتن آنان در پیروی مذهب خویش و دایر کردن معازه‌های مشروب فروشی مؤمنین مسلمان را سخت برآشت.

نادر با حضور نمایندگان گیمهای خارجی در اصفهان بهیچ روی ابراز مخالفت نمی‌کرد چنانچه در دوران سلطنت وی عده کثیری از یسوعیان و

کارمایت ها در اصفهان و بسیاری از مسیحیان در گیلان اقامت داشتند .  
نادر حتی اطباءى خود را از میان مسیحیان انتخاب میکرد .

(پردوهین) در سال ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۴ میلادی) نگاشته است  
که در جلغا ۲۲ کلیسای ارتدکس و چهار کلیسای کاتولیک وجود دارد .  
اهالی حومه در آن زمان در حدود ۱۰۰۰۰ تن بود .

ظاهراً هنگام لشکرکشی نادر به هندوستان بود که توجه وی  
به سورة الفتح قرآن که در آن به تورات و انجیل اشاره شده است ،  
معطوف گردید و میرزا مهدی را مأمور ساخت که وسیله ترجمه هر دو  
کتاب مقدس را فراهم سازد . ظاهراً قدمهای اولیه در این راه در  
هندوستان برداشته شد زیرا نمایندگی کمبرون در تابستان ۱۱۵۳ هجری  
( ۱۷۴۰ میلادی ) از زبان دانان اصفهان نامه ای دریافت داشت به این  
مضمون :

« شاه نادر ملاها را مأمور کرده است که تورات و تمود را  
ترجمه کنند »

( پردوهین ) خاطر نشان میکند که نادر ملائی به اصفهان اعزام  
داشت و او را مأمور کرد که عده ای از یهودیان و ارمنه و فرنگی ها را  
برای ترجمه تورات و انجیل انتخاب نماید . کار ترجمه در سال ۱۱۵۳  
هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) مدت شش ماه بطول انجامید . دو مبالغ کاتولیک  
و دو کاتولیک ارمنی و دو ارتدوکس ارمنی و دو کشیش مأمور ترجمه انجیل  
و چند خاخام یهودی مأمور ترجمه تورات شدند  
قرآن نیز بزبان فارسی ترجمه شد .

پس از آنکه کار ترجمه تمام شد مترجمین به حضور شاه در قرابین  
را خوانده شدند . اسنف کاتولیکهای اصفهان و دو مباح ارمنی بطرف  
ازوبین روی آوردند . مادر از آذان پذیراتی گرمی کرد و هزینه سفر آنها را  
بیز پرداخت ولی به آنان خاطر نشان ساخت که وقت مطالعه ترجمه‌ها را  
ندارد و از آنجا که يك خدا بیش نیست ، يك پیغمبر نیز بیشتر وجود  
ندارد . این سخنان فوق العاده مترجمین مسیحی را که تصور میکردند  
ترجمه انجیل رونقی به مذهب مسیح در ایران خواهد بخشید ، مأیوس  
ساخت .

محمد مهدی بن محمد رضای اصفهانی حکایت می کند که نادر  
روزی با مرد مؤمنی در باره بهشت صحبت می کرد ، پس از آنکه آن  
مرد مقدس از عجایب و زیبائیهای بهشت صحبت کرد شاه پرسید « آیا در  
بهشت چیز هائی از قبیل جنگ و تفوق یافتن دشمنی بر کلیه دشمنان  
دیگر هم وجود دارد ، » چون آن مرد روحانی پاسخ منفی داد نادر در  
پاسخ گفت . « پس بهشت نمی ارزد » اگر چه ممکن است این داستان  
افسانه ای بیش نباشد با اینهمه برای نشان دادن افکار و تمایلات نادر  
افسانه خوبی است .

پایان

## آخرین انتشارات کتابخانه ابن سینا (ترتیب حروف الفبا)

- اصول تعالیم فلاسفه بزرگ اس. ای. فراست علی حمیدی ۴۵ ریال
- انقلاب مشروطیت ایران دکتر ملکزاده جلد اول تا پنجم مجلد اعلا هر جلد ۱۰۰ >
- پروانه محمد سجازی ۲۵ >
- تاریخ ایران باستان پیرنیا مشیرالدوله جلد اول و دوم > هر جلد ۳۰۰ >
- تاریخ معاصرو عصر حاضر یا حیات یحیی دولت آبادی جلد ۳ و ۴ > هر جلد ۱۰۰ >
- تاریخ عصر حافظ دکتر غنی چاپ دوم > ۱۰۰ >
- تاریخ تصوف در اسلام > چاپ دوم > ۱۸۰ >
- تاریخ علوم عقلی دکتر صفا ۱۰۰ >
- تائیس آناتول فرانس ترجمه دکتر غنی چاپ دوم ۵۰ >
- ترجیع بندها تف بخط عمادالکتاب از انتشارات انجمن دوستداران کتاب ۵۰ >
- جادو دشنی ۵۰ >
- حجازی و سخنان جاویدان او گرد آورده کمالی ۱۰ >
- دختر کلماتین آناتول فرانس مهندس ناطق ۳۰ >
- رباعیات باباطاهر عریان از روی چاپ و حید دستگردی ۳۰ >
- روانشناسی برای سال ششم ادبی مهرانگیز منوچهریان ۵۰ >
- روانشناسی شفا ابوعلی سینا دانا سرشت چاپ دوم ۶۰ >
- راندگی اتومبیل سرهنک مهندس فردوس چاپ سوم ۳۰ >
- سفرنامه شاردن سمت اصمهان شوالیه شاردن عربی ۵۰ >
- زیبائی شناسی مهرانگیز منوچهریان ۱۵ >
- سخنی چند مهرداد مهرین ۱۲ >
- عصیان فرشتگان آناتول فرانس دکتر غنی ۱۰۰ >
- فرهنگ آلمانی به فارسی غلامعلی تربیت چاپ دوم ۱۰۰ >
- فرهنگ فارسی با آلمانی غلامعلی تربیت چاپ دوم ۱۰۰ >
- قصه های سهیلا نراقی ۳۰ >
- کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری میبیدی ۲۵۰ >
- کلیات سعدی گراوری بخط میرخانی ۱۵۰ >
- کلیات عبیدزاکانی از روی نسخه و حید دستگردی مجلد اعلا ۸۰ >
- گلچین جهانی بانی گرد آورده سر نبی جهان بانی چاپ سوم ۱۵۰ >
- مجموعه قوانین آرتش > سرهنک جاویدان > چهار > ۴۵ >
- ملک مقرب در جمع شیاطین مودیس دو کبرا پزشکشزاد ۳۰ >



## شرح تابلو پشت جلد

این کتاب یکی از تابلوهای استاد هنرمند مهدی سجادی بهاش معروف است که داستانی منسوب  
به برین وجهی مجسم میسازد:

در یکی از جنگها از دشمن شکست فاحشی خورده و در بیابانی دور از سر بازان خود قدم میزد و فکر  
راه ای جوید و با استفاده از نبوغ فرماندهی خویش اوضاع را دگرگون سازد. در اینثناء  
و ناراحت شد و بسوی چشمه ای که در آن نزدیکی جاری بود روان گردید تا لبی تر کند. زنی  
کنار چشمه نشسته و آب بر میداشت. نادر بدون آنکه بزن سخنی بگوید کاسه مسین او را برداشت  
و آب بیاشامد. زن با تندی بر او بانگ زد که ای مرد مگر تو از سر بازان نادر نیستی و از خسته  
ان باک نداری که بدینسان بی اذن بهال مردم تجاوز میکنی؟

شنیدن این سخن شرمسار شد و از کرده خویش پشیمان گردید و کاسه را بر سر چای خود گذست  
و بی پوزش خواست و بر آن شد که بادوکف دست آب بیاشامد. لکن زن ناگهان خود را به آب  
انگلی آلود ساخت تا نادر را از نوشتیدن آب بازدارد. شاهنشاه ایران در شگفتی فراوان فرورفت و از  
علت این اقدام را پرسید. زن روستائی در پاسخ گفت: «نخست ترا نتناختم لکن چون بچهره ات  
یافت. نادر، سبسالار ایران هستی و چون با تن خسته و آغشته بمرق خواستی آب نوشی ترسیده  
اید که هر کيفری که خواهی مرا بده.

زنان آنکه آب بیاشامد نسبت بزنان ابراز ملاطفت نمود و راه خود را بیس گرفت و بطرف میدان  
گردید در حالی که بخود مسکمت دریغ است چنین ملتی حق شناس و بلندهمت از دشمن شکست یابده  
کسب افتخار کوشید و آنگاه با اراده خاص قوای براکنده خویش را جمع آوری نمود و چنان همه  
آزمیزی برد که دشمن با تلفات سنگین عقب نشست.

مطالعه کتابهای بشمار مربوط به نادر و خوی و شخصیت آن مرد بزرگ کوسیده است که دیده  
در قهرمان ایرانی را مجسم کند و اراده قوی او را در دیدگان و حرکاتش بنمایاند. سالگردی  
و جامه سرخ که نادر بهنگام جنگ بتن میکرد با اوصاف نادر که از مدارک و اسناد دریغی  
طبیق میکند. در صحنه دوم سجادی با هنرمندی فراوان حالت زن و چگونگی تفکر در در مجسمه

و نادرشاه در حالیکه همه حمله متعابلس را در سر می پروراند مشاهده میشود و مسوون دیده بر  
کمر با چه اسنادی مجو و کمرنگ نمایان شده است.

که در حدود یک متر و نیم طول دارد برخلاف سایر تصاویر دوز که - حج و جوهرت ندرس  
از ابتکارهای سجادی است که بسبب مخصوص جرئی از شخصیت سرور سپهر ایرانی در مقام  
مجسم میسازد.

با موطاف میدانم از دوست هنرمند خوس که ریج بهاشی این تابلوی تاریخی را بر سر تری کتاب  
ده است سپاسگزاری نمایم و موفقیت این نقاش هنرمند را در این کشور که همتاها همسر رس  
از دست داده است خواستار گردم و امیدوارم اکنون که از طرف بزرگترین مجسمه سازی این امسی  
ن شده است پیش از بیش بر افتخار هنری ایران در خارجه بیفزاید و کامیابی زیدتری بهمین

محقق همدانی

تذکره تهرانی ترجمه و اقتباس مدیو همدانی از انتشارات آواروس این مجله و نگاه نظریاتی به پیش